سرچشمهٔ حیات

واعظ قزوینی

سرچشمه حیات
واعظ قزوینی

لکن رسول الله و خاتم النبیین ... کاشف از حقیقت
ن و ایقان ست صلوات الله و سلامه علیه ... الطاهرین و اهل بیته
معصومین خصوصا علی ابن عمه و اخیه و خلیفته ... علی امیر المومنین
م المتقین بواضح الدلیل و قاطع البرهان و بنته ... چون نوبت نیابت
ت سلطنت بذریت طاهره آنحضرت منتهی گشت و سهام مرمیه از بیخه
کن منزویان زوایای صدق و یقین و معتکفان تکایای محبت اہل بیت
طاهرین که از کمانخانه اما عند المنکسرة قلوبهم بهدف اجا
نی استجب لکم اتصال پذیرفت کارگر آمده و دیده یعقوب
ار که از قرحه تسلط اشرار مشمول بمدلول وابیضت عیناه من
الحزن شده بود ناگهان بر بشارت غیبی اشارت فلما ان جاء
القاه علی وجهه فارتد بصیرا مستبشر گردیده و کحل
ابن ... یوسف غشاوه غبار ظلمت آثار ظلم و طغیان
ه برطبق کلام مسرت انتظام نظم بوی پیراهن یوسف زمان
بود عاقبت سر زگریبان تو بیرون آورد عرصه منیره بختیاری
ور یوسف کنعان شهریاری و عزیز مصر جهانداری مستنیر گشته
بت افزای ... یا من کمان ... اهل ...
... ش هوش مقیمان ملاء اعلی و ساکنان کره غبرا رسید

آوازهٔ اختصاص شهریاری تخت قبهٔ افلاک بنام نامی و القاب سامی
ستانی بمسامع ساکنان صوامع آسمانی رسانیده و منشیان دیوان از
نشان عالیشان کامکاری و یرلیغ بلیغ بختیاری که بتوقیع رفیع
لیستخلفنکم فی الارض کما استخلف الذین من قبلکم
موقع گشته ثبت دفاتر کتاب کتاب یشهده المقربون گردانیده
و بمهر مهر آثار تجلیات اسمائی و صفات کلی که از مبداء فیاض بساحت قابلیت
سلسلهٔ علیه نبوت و ولایت اختصاص پذیرفته عرصهٔ استعداد شا
استناره یافته مهر منیر فلک اقبال بدر مستنیر آسمان جلال و جمال قطب
سلطنت و جهانبانی دیباچهٔ رسالهٔ سطوت و کشورستانی ثمرهٔ طیبه
ذریة بعضها من بعض صاحب لوای انا جعلناک خلیفة
فی الارض بیت نظم چگویم در اوصاف این سرفراز که هست از
از صفت بی نیاز ❊ ملک سیرت صورتش ز آب و گل ❊ بر از هوش
بر از رای دل ❊ یعنی غره جبین کشورگشائی آیت رحمت کبریائی
جهانگیر و جهاندار و جهان بخش ❊ جواب زند که لطفش رو
همه لطف و همه عدل و همه رای ❊ گرفته در دل خلق جهان جای
زننده رایات شاهی ❊ چراغش روشن از نور الهی ❊ خلاصهٔ کا
خلق و تکوین صورت رافت رب العالمین قوام ملک
احکام شریعت بقیهٔ خاندان نبوی خلف دودمان مرتضوی

فرمانش بحری و بری آفرین خوانش ❊ سربلند جهان بلند سریر
گزبزرگیش خورد گشت ضمیر ❊ همه روزش خجسته باد بفال ❊ باد شاهیش را
مباد زوال ❊ المختص بنص ان الله یامر بالعدل و الاحسان و المنصور
علی الاعداء بقاطع البرهان ابو المظفر شاه عباس الصفوی الموسوی
الحسینی که ذات متعالی سماتش باین اسم سامی کاشف رموز آسمانی
و فاتح کنوز لامکانیت و جوهری خزاین مناسبات خفیه که یواقیت
ثمینهٔ بجهتهٔ نسبی من الاباء و الاولاد در رشتهٔ قویهٔ معنویه انسلاک داده
در ینمقام قفل خفا از حقهٔ مختومه بخاتم ارتباط اولادنا اکبادنا برداشته
و گوهر یکتائی گرانبهای دریای توافق اسم ارفع اقدس اشرف با کلمهٔ
طیبهٔ شاه نجف در سلک ظهور منسلک گردانیده و غلغلهٔ انکشاف
سبوحیان صوامع قدس و طرب فزای زمزمهٔ قدوسیان جوامع
انس گردید نظم شاه عباس چو با شاه نجف ❊ در عدد جلی کرده قران ❊
خوش دلیلیست که خواهد بودن ❊ روح شاه نجفش فیض رسان
در نجف نیز بنامش باد ❊ خطبهٔ پادشهی جاویدان ❊ که اگر شاه نجف
خواندش ❊ عفو باشند ز گستاخی آن ❊ باشد او را صفت شاه نجف ❊
بدو معنی چه هویدا چه نهان ❊ و چون بسیط زمین و زمان بساط امن
و امان مزین گشته مشکوة حاجات کائنات از پرتو مصباح لازم الابتهاج
عدالت خسروانه تنویر یافته و اقاصی و ادا[illegible]وی آمال و امانی مبارکه

آستان آسمان رتبت بیمانهٔ مأمول از مدامت حسن قبول لبریز گردانیدند
ازان میان ساحت اهلیت قاضی زادهٔ ماوراء النهر که بشرف مجالست
مجلس بهشت آیین و محفل فلک تزیین اشرف تشرف یافته بود از تأثیر
بوارق تفقدات خسروانه منور گشته و از نسایم طیبهٔ اصطناعات عنایات شاهانه
غنچهٔ اعزاز و احترامش شکفتن آغاز نموده بنوعی منظور نظر حسن رعایت
جهانبانانه شده بود که شمع سراچهٔ غرورش از زواید اضائت و انارت
مشکوة التفات شاهانه استناره پذیرفته و نایرهٔ عناد و بادیهٔ عقیدهٔ
ظاهر الفسادش زبانه کشیده و برطبق قول مولوی که بیت
چراغ او همی گردند و نیند او بزیر لب همیزد لندلند زاویهٔ ظلمانیه
او تمام باطله آتش آتشکدهٔ غیظ و غلظت گشته و زبان طغیانش
به بیان کلمات ناقصات مخالفین ملت سید کاینات سخن گذار
شده بود ازینجهت امر مطاع و فرمان لازم الاتباع باحضار این دعا
گوی دولت پاینده یعنی بندهٔ صادق العقیده قاضی زاده شرف
ورود پذیرفته بوصول درگاه عالی و دخول دران بارگاه متعالی شرف
اختصاص یافت و بعد از اضمحلال معاقد عقاید فاسدهٔ آن سرگشته
بیدای عصیان و گم شدهٔ فیفای طغیان بانامل نصرت شمایل
دلالات آیات قرآنی و روایات متواترات نبوی و ظهور بطلان
طرق معوجهٔ مخالفین خذلان یقینی اشارهٔ علیهٔ شاهانه بر صفحهٔ صحیفهٔ
مشافهه ارتسام یافت که رساله مشتمل بر ابحاث واقعه در مجلس و انضمام

بعضی از امور متعلقه بآن و توضیح خلافت حضرات طاهرین و ابطال شکوک
شبهات دشمنان دین بر وجه ایجاز و اختصار بعبارت فارسی معرّا از
تکلفات لازمهٔ تألیفات و مبرّا از الفاظ بیگانهٔ غیر مأنوسه بطباع اهل روزگار
مرتب گرداند امتثالا للامر العالی بتسطیر این سطور مبادرت نموده بر قضیهٔ المأمور
معذور کلمهٔ چند شکسته بسته بر وجهی که عامهٔ سامعین ازان انتفاع یابند مقرون
باستعجال مکتوب در اوان حل و ارتحال در جریدهٔ تقریر اندراج داد تا ذخیرهٔ
یوم المعاد بوده تحفهٔ عالم صحرای محشر یعنی امیر المومنین حیدر و توشهٔ آن سفر
پر خطر گردد و الله الهادی الی السداد و الیه المرجع و المعاد و این رساله
مرتب شده بر مقدمه و قاعده و خاتمه مقدمه در بیان معنی و مقصود
از لفظ امام و بیان احتیاج بوجود وی اما بیان معنی بر وجهیکه موافق وضع لغویست
امام عبارت از پیشوا و سردار و مقدم در امری از امور است و ازانجاست که
پیشنماز جماعت را امام گویند و آنچه اصطلاح فرقهٔ ناجیه و علماء امامیه برآن
قرار یافته عبارت از شخصی که من جانب الله بخلافت و نیابت رسول الله
صلی الله علیه و آله متعین شده و ازینجهت سردار و صاحب اختیار امور
دین و دنیای کافهٔ عباد باشد زیرا که خلافت رسول صلی الله علیه و آله فی
الحقیقه نیابت حق سبحانه و تعالی است در روی زمین پس ناچار است
هر که بر مسند خلافت نبی متمکن گردد باشارت ربانی و تعیین سبحانی
متعین شده باشد متصدی امر مذکور گردد و الفاظ جاریه درین باب
بر زبان علما و غیرهم مثل خلیفه و امام و وصی و نایب و ولی تمامی در معنی

مذکور مستعمل بوده و تفاوتی من حیث المعنی منظور نیست و آنچه در قرآن
غیر از لفظ خلیفه و امام که بر پیغمبران اطلاق شده مثل انا جعلناک خلیفة
فی الارض که بحضرت داود خطاب فرموده و مثل انی جاعلک للناس اماما
که حضرت خلیل بآن اختصاص یافته تواند بود که بموافقت وضع لغوی استعمال
یافته باشد یا آنکه مراد از خلیفه و امام شخص منسوب من عند الله است جهت
انتظام امور دین و دنیای بندگان خدا اعم از آنکه در ضمن نبی تحقق
یابد یا در ماده خلیفه رسول متعین گردد و بعضی از اصحاب ذوق را عقیده
آنست که تصریح الهی در قرآن مجید باسم خلیفه و امام در ماده انبیا جهت
تفهیم آنست که عند الله تعالی میانه خلیفه و نایب رسول صلی الله علیه و آله
و میانه سلسله انبیا در حقیقت تفاوتی و مغایرتی نبوده و بمجرد نبوت
محضه از یکدیگر امتیاز یافته فایده مترتبه بر وجود وصی مثل فایده حاصله
بر ارسال رسول است والله اعلم و اما بیان احتیاج بوجود امام در
جمیع اجزای زمان آنست که بعد از آنکه رحمت کامله شامله ربانیه مقتضی
خلق و ایجاد بنی نوع انسانی شده بر طبق و خلقنا الانسان من
صلصال کالفخار این نوع عظیم المرتبه را از قبضه خاکی که تخمیر آن
بزلال عنایات الهیه شده از کتم عدم بفضای دلگشای وجود آورده
خواست که ابواب علم و عرفان و حالات و کمالات و ادراک درجات
عظیمه و وصول بمنازل رفیعه و اقامت در مقام محبت طرفین و فوز
[illegible]

بندرجه در تحت این نوع گرامی مفتوح گردانند و فیضان عطایای مذکوره
از فیاض بمنت و کریم بی ضنت وقتی بر وجه کمال حصول تواند یافت که
بعضی از ذوات نفیسه از افراد بشریه ممتاز از ماعدا گشته و بنا بر مناسبات
... در بارگاه الهیه بر مقاصد ربانی اطلاع یافته و چراغ دانش و بینش وی
ز زیت صافی ارادت سبحانی روشن و نورانی شده از مخالفت اوامر
و نواهی الهی مصون و محفوظ بوده آنچه غرض و مقصد حق سبحانه و تعالی باشد
بی شایبه زیاده و نقصان به بندگان توانند رسانید و بنا بر این زمره رفیعه
انبیا صلوات الله علیهم اجمعین جهت تبیین اشارات آسمانی و تبلیغ احکام
ربانی مبعوث شده به پیغام گذاری میانه خدا و خلق اختصاص یافته
باسم رسالت و نبوت مسمی گردیدند و جهت تصدیق دعوای نبوت
حق تعالی بر دست ایشان مقرون بآن دعوی اظهار معجزه نمودند
تا دلیل نبوت مدعای ایشان بوده خلق را در امر پیغمبری ایشان شبهه
نماند و چون این فهمیده شد باید دانست که بعد از رحلت رسول الله صلی الله
علیه و آله باید که او را نایبی و خلیفه و جانشینی باشد که آثار نبوت و احکام
شریعت از زیاده و نقصان مصون بوده بندگان خدا در آنچه محتاج
الیه ایشان است از مصالح و مفاسد و منافع و مضار دینوی و اخروی
بآن شخص رجوع نمایند و بر جاده ملت مطهره بثبات قدم موصوف
بوده از دزدان راه که در کمینگاه نشسته مخرب بنای ایمان و ایقان اند
محفوظ و مصون باشند و معلوم است که چنانچه عباد الله در زمان نبوت

احتیاج به پیغمبری معصوم مطهر از جمیع آلایش ظاهری و باطنی صوری و معنوی
دارند که به برکت اطاعت او از مهلکات دینی نجات یافته در دنیا و آخرت
رستگار باشند همچنان بعد از انقراض زمان نبوت و رسالت احتیاج مذکور
باقی بوده مصالح و مفاسد دینی و دنیوی و رتق و فتق مواد انتظام امور ظاهر
و باطنی کافهٔ عباد موقوف بر وجود شخصی باشد که باوصاف معینه و نعوت
مستحسنه موصوف بوده بر مسند نیابت و خلافت رسول صلی الله علیه و آله
متمکن گردد و چون ناچار است که نبی موصوف بعصمت و طهارت بوده
عالم بجمیع امور دینیه باشد و بر تمامی مقاصد و ارادات الهیه اطلاع یافته
اقوال و افعال او مطابق امر و اشاره ربانیه باشد تا وثوق بر کلام او حاصل
شده آنچه فرماید و اراده کند در موافقت آن بفرموده و ارادهٔ الهیه دغدغه نماند
از آنجهت واجب الاطاعة باشد بنابرین هر که بخلافت رسول صلی الله علیه و آله
اختصاص یافته قایم مقام آنحضرت تواند بود لازم است که باوصاف پیغمبری
الا نبوت محضه اتصاف داشته او نیز معصوم و مطهر و واقف بر اوامر
و نواهی الهی و عالم بجمیع احکام و ارادات پروردگار بوده مقیم مقام نبوت
و رسالت باشد تا آثار مترتبه بر وجود نبی مترتب بر وجود خلیفه و قایم مقام
وی نیز بوده فواید حاصله ایام نبوت در روزگار نایب و امام زمان
حصول یافته شریعت مطهره از نقص نقصان و عیب زیاده مبرا باشد
رهبری جو که درین بادیه هر سو رهست ؛ مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت
و محقق رومی درین باب جوهر معنی را در رشتهٔ نظم انسلاک داده میفرماید

مثنوی چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ ؛ چاره نبود در مقامش از چراغ
چونکه گل رفت و گلستان شد خراب ؛ بوی گل را از که جوییم از گلاب ؛
چونکه شد از پیش دیده وصل یار ؛ نایبی باید ازو مان یادگار ؛ نی غلط
کردم که نایب یا منوب ؛ گر دو پنداری قبیح آید نه خوب ؛ و این کلام از
مولوی اشارت بآن است که می باید که نایب بآداب و قوانین و اوصاف
منوب اتصاف داشته در حالات و کمالات و علم و عمل و عصمت و
طهارت و جمیع امور لازمهٔ این منصب عالی علی منوب بوده در تربیت امور
دینیه بر وجوب ۷ ایشان بی تفاوت باشند و شیخ محیی الدین اعرابی که از بزرگان
اصحاب کشف و حالات و اقوال و افعالش موافق قانون شریعت بوده
پیروی او نزد علماء اعلام خصوصاً زمرهٔ اهل سنت محمود و مشکور است
درین امر یعنی حکایت نیابت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در متن
فصوص میفرماید که فما صحت الخلافة الا للانسان الکامل و در موضع
دیگر از کتاب مذکور میگوید که الخلیفة یجب ان یعلم مراد المستخلف
و ینفذ امره فلو لم یعرفه جمیع صفاته لم یمکنه انفاذ [illegible]
و ان لم یکن فیه جمیع ما فی العالم من الاسماء و الصـ[illegible]ت
و ما تطلبه الدعا یا معنی آنست که خلیفه را ناچار است از علمی کامل بر وجهی که
آنچه مطلوب رعیت باشد علم بآن حاصل نموده بر مقاصد مستخلف مطلع
گردد تا موافق امر و ارادت او مهمات عباد را فیصل دهد و اگر آنچه از اسما
و صفات الهی که مدار انتظام امور دینی و دنیوی بر آنست در خلیفه نباشد

سزاوار خلافت نبوده اجرای احکام الهی نتواند نمود و از شیخ مقتول در حکمت
اشراق منقولست که حق تعالی را تا جاریست از زمانی که فیض الهی بتوسط وی
بخلایق عاید گردد و عبارت وی در کتاب مذکور اینست که لا یخلو العالم
عنه وهو الذی سماه الکافة القطب فله الریاسة وان کان
فی غایة الخمول وان کانت السیاسة بیده کان الزمان
نورانیا واذا خلا الزمان عن مدبر الهی کانت [illegible]ت غالبة
درین عبارت اشارت بحقیت مذهب اثنی عشر نموده [illegible] عالم کون
و فساد خالی از امام و خلیفه و قایم مقام نتواند بود و ارباب مکاشفه شخص متصف
بصفت خلافت را قطب نام نهاده اند و سرداری و اختیار دین و دنیاء
کافه عباد نیز نزد ایشان مخصوص است بمدبری الهی و اگرچه آن شخص موصوف
بصفت امامت کنج نشین بوده ظاهرًا ممنوع التصرف باشد و میگوید
که اگر سیاست عباد یعنی امر و نهی ایشان و صلاح و فساد و بدی و نیکی
و غیرها من الامور در ید تصرف امام باشد زمانه نورانی گردد یعنی مشتمل باشد
بر عدل و انصاف و احقاق حقوق و اجرای احکام و امر بمعروف و نهی
از منکر و وضع اشیا در موضع حقه و امثال آن از امور متعلقه بخلیفه و اگر
سیاست در دست کسی دیگر باشد ظلمات بوده روی زمین تاریک
و بی نور باشد و در موضع دیگر از کتاب مذکور چنین افاده نموده که بل
العالم ما خلا قط عن الحکمة وعن شخص السموات
والارض و در شرح فصوص مذکورست که فلا یزال العالم

محفوظا مادام فیه هذا الانسان الکامل الا تری الخلقة
ظاهر بصورته مستخلفه فی حفظ خزائنه والله یحفظ
خلقه فی العالم بصورته فانها طلسم الحفظ من حیث مظهریته
لاسمائه و واسطه تدبیر بطون و تاثیرات اسمائه فیها
و مثل این عبارات در کتب اصحاب تحقیق و ارباب تدقیق بیش از آنست
که این رساله محل ذکر آن تواند شد و بر اندک از آن اقتصار افتاد تا وقت
حاجت حجت تواند بود و در قرآن عزیز نیز اشارات صریحه واقعست بآنکه
زمانه از وجود امام معصوم خالی نتواند بود چه میفرماید که فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون و مراد از اهل ذکر که امر الهی بسوال از ایشان تعلق
یافته جماعتی اند که علم بمدلولات کلمات قرآنی داشته حکم ایشان موافق اراده
الهیه باشد زیرا که احکام شخصی جایز الخطا که از ارادت حق تعالی خبر نداشته
باشد و بظن فاسد خود عمل نماید حق تعالی امر باطاعت آن شخص نمیفرماید
و در بعضی روایات ذکر یافته که مراد از کلمه ذکر در آیه و اسئلوا اهل الذکر
حضرت رسالتست و بنابرین مقصود از اهل ذکر اهل بیت رسول الله است
صلوات الله علیهم و دیگر میفرماید که آمنوا بالله و رسوله والنور الذی
انزلنا و بقول کثیری از مفسرین مراد از نور مذکور امام زمان است و همچنین
کلمه طیبه ائمة یهدون الی الحق صریحست در وجود امام در هر زمان
و حصول هدایت خلق ببرکت او و این حالت مخصوص امام معصومست
و اگر درین مقام زیادتی توضیح احتیاج باشد بروایت محمد بن فضل از

حضرت کاظم ع رجوع نمودن اولی است حاصل روایت آنکه محمد مذکور
میگوید که از حضرت کاظم علیه السلم پرسیدم از مضمون این آیت که یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم قال یریدون لیطفئوا ولایت امیر
المؤمنین علیه السلام بافواههم حاصل آنکه مدلول آیه شریفه حکایت
حال منافقین ومنکرین ولایت امیر المؤمنین است علیه السلم که حق تعالی اخبار
بآن نموده میفرماید که اراده می نمایند که فرونشانند نور خدارا بانفاس خود وحضرت
کاظم علیه السلم فرمود که مراد از نور خدا ولایت آنحضرتست راوی گوید که پرسیدم
که والله متم نوره چه معنی دارد حضرت فرمود که حق تعالی متمم امامت است
ومراد از نور امامتست وحضرت کاظم علیه السلم بدین مدعا از کلام الهی
استدلال فرموده میفرماید آمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا
پس معلوم شد که حق سبحانه وتعالی کافه عباد را باطاعت امام زمان امر فرموده
که در هر جزوی از زمان یکی از حضرات ائمه اثنی عشر است چنانچه بعد ازین ذکر خواهد
یافت وکلمه والله متم نوره صریحست در مدعا وچون مراد از نور امام زمانست
والله تعالی متم آن نور است بنابرین باید که زمانه از امام معصوم خالی نبوده
انقراض وی منوط بانقراض عالم است والا لم یکن الله تعالی متما للنور
واگر گوئیکه بعد از رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله از همین آیه بیان
نفاق وشقاق ایشان نموده والزام ساخت چنانچه درین رساله ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی والحاصل عادت امت برین نهج جریان یافته که هر نوع از
انواع مخلوقات را بی امیری ومهتری نگذاشته تا نظام آن نوع بوجود وی

اختلافات واقعه در میان امت برطرف شده همگی را براه راست هدایت نماید
واگر قرآن بانفراده درین امر کفایت نمودی بایستی که مخالفت درین امر میان
طوائف اسلام مرتفع گشته تمامی بریک ملت وطریقت می بودند بلکه ائمه
هفتاد و سه ملت که امت نبوی بآن انقسام یافته تمامی را زعم
اینست که موافق مدلول آیات بینات قرآنی عمل نموده مذهب ایشان
مطابق اشارات قرآنیه است وبنابرین اگر قرآن وحده موجب حیرت
نشده ماده اختلاف نباشد سبب اتفاق واجتماع نبوده
به تنهای بی وجود امام معصوم اصلا انتفاع پذیر نتواند بود زیرا که
عجایب اسرار قرآنی بیش از آنست که بدستیاری عقول بشری
بی پرده مخدرات تتق ارادات الهیه پرده وست الوده افکار
وانظار افراد انسانی گردد وچون ادراکات بشری از احاطه
مقاصد الهی قاصر بوده طریق وصول بآن از راه عصمت بر تجلیات
تامه ربانیه است پس لازم آنست که امام زمان بر صفت
عصمت بوده مبین ارادات ربانیه باشد واین معنی
در کتب اصحاب ذوق مسطور است که لما کانت
الانبیاء صلوات الله علیهم لا یاخذ علومها
الا من الوحی الخاص الالهی فقلوبهم ساذجة
عن النظر العقلی لعلمهم بقصور العقل
من حیث نظره الفکری عن ادراك الامور

علی ما هی علیه والاخبار ایضا یقصر عن
ادراک ما لا ینال الا بالذوق فلم یبق
العلم الکامل الا فی التجلی الالهی
وما یکشف الحق عن اعین البصائر
والابصار من الاغطیة فتدرک الا
مور قدیمها وحدیثها عدمها ووجودها
ومحالها وواجبها علی ما هی علیه
فی حقایقها واعیانها ونمی بینی که ابوحنیفه از آیه شریفه
فاقروا ما تیسر من القرآن استدلال نموده که اگر کسی
در نماز واجبی اکتفا بسمی قرآن نماید کافیست وعلما
اهل بیت علیهم السلام از همین آیه استدلال بر
وجوب حمد وسوره دیگر نموده اند چنانچه در محل
مذکور هست ویکی از اهل سنت از آیه مبارکه لقد
رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
استدلال بر رضا وخشنودی الله تعالی از خلفا ثلث مینموده وبنه

[illegible]

انتظام باید نمی بینی که در معموره بدن انسانی که مدینه از مداین ربانیه است مدار
انتظام جوارح ظاهریه را بر استقامت سر وچشم گذشته که تخریب وتعطیل آن
موجب خرابی بدنست وانتظام حواس باطنی ولوازم آنرا ببرداری وفرمان
دهی دل رجوع نموده که اگر وی صحیح وبیعلت بوده کمالات ممکنه وی
صورت بندد واعوان وانصار وعمله وفعله وکارکنان وی که حواس
باطنی وعقل ونفس وغیر هاست تمامی در حالت صحت وی اتمام وانتظام
یافته مدار مهام ظاهر وباطنی وصوری ومعنوی آنستکه صحیح وبیقصور باشد
وکلام حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اشارت بهمین معنیست که
الا فی الجسد مضغة ان صلحت صلح الجسد وان فسدت
فسد الجسد الا وهی القلب حاصل مضمون عبارت آنست که میفرماید
که در پیکر بشری وجسد عنصری عضویست مرکب از خون ورگ وپی که
اگر صلاح یافته برقرار باشد تمامی اعضای آدمی واجزای بشری صلاحیت
پذیر گشته واگر عضو مذکور فاسد شده لوازم وآثار مترتبه بر آن حصول
نه پذیرد تمامی اعضا وجوارح بفساد انجامیده موجب خرابی معموره انسانی
باشد وبعد از ان تصریح بآن نموده میفرماید که عضو مذکور را انچه فرموده دل
آدمیست که موصوف باین صفتست ودر قرآن عزیز بتصریحات
وکنایات اشارات حسنه درین امر واقعست که از انجمله است آیت
انما انت منذر ولکل قوم هاد که صریحست در این که نظام احوال
بنی آدم مقصود بر وجود پیغمبر صلی الله علیه وآله وصده نبوده وهر طایفه را

لابدست از هادی که وجود او سبب هدایت آن طایفه بوده برکت وی
از خسران و نقصان در دین و دنیا مصون باشند و مذکورست که چون آیت
شریفه شرف نزول یافت حضرت رسالت بحضرت امیر المومنین علی صلوات الله
علیهما خطاب فرمود که یا علی انت هادیان هذه الامة و بك
یهتدی المهتدون بعدی یعنی توئی که دین امت من از تو درست
و بوجود تو هدایت خواهند یافت هر که استعداد هدایت در وی باشد
و همچنین آیت مبارکه ایحسب الانسان ان یترك سدًی یعنی خالیا
من غیر خطاب و مواخذة کالوحوش والطیور وغیرها من
الحیوانات صریحست در مدعا یعنی گمان کنند آدمیان که ایشان را
سرواری و صاحب اختیاری گذاشته و آنچه خواهند و مطلوب نفس ایشان
باشد چنان نمایند و این نهایت مبالغه است در آنکه این گمان فاسد و خیالی
کاسدست و بی وجود امیری و سرداری مقاصد الهی از بندگان در مطلب
بندگان از حق سبحانه و تعالی صورت نه بندد و اگر فی الحقیقة امر عبودیت
و بندگی و معرفت و لوازم تکلیف بی وجود شخصی موصوف باوصاف
معینه انتظام یافتی و مقتضای عقل درین امر کفایت نموری بعثت انبیا
و ارسال رسل محتاج الیه نبوده فایده معتد بها بران ترتب نیافتی و چون
علة احتیاج بوجود نبی عین علت احتیاج بوجود امامست چنانکه
قبل ازین گذشت که پیش امام التکلیف از وجود سردار و صاحب اختیار
گریزی و گزیری نباشد و از حضرت صادق علیه السلام نقلست که اگر در زمان

نماند الا دو کس یکی از ایشان می باید که البته بصفت امامت موصوف باشد
دیگری رعیت باشد و لیس الخبر کالعیان چه از امور بدیهیه است که انتظام عالم
و نظام مرام بنی آدم را ناچارست از امیری و سرداری که بمصالح و مفاسد ان
علم داشته باشد بر وجه صواب که بتصدی امور ایشان قیام نماید و شبیه این
قضیه است حکایت سلطنت صوریه که تعبیر ازان به پادشاه زمان نمایند که
چون چند سال قبل ازین زمانه از وجود پادشاه عادل مختار صاحب
اقتدار خالی بوده از پادشاهی غیر اسم بی رسم حرفی دیگر ذکر نمی یافت و
مدار عالمیان بر هرج و مرج و خرابی و خسران در دین و دنیا بوده شعله
آتش ظلم و فساد خرمن امنیت و فراغت مسلمانان را سوخته خاکستر
آن را بباد فنا و طغیان و عصیان داده تا تیره سوختگان کنج نشین و
منزویان اند و مسکین بر طبق من یجیب المضطر اذا دعاه بهدف اجابت اتصال یافته بعنایت
الله تعالی و حسن مراحم و احسانه افتاب عالمتاب ذات ملکی ملکات این پادشاه جمجاه عادل
دریا دل مسکین نواز ظالم گداز از افق مکرمت حق سبحانه و تعالی طالع شده پرتو
انگیز ساحت جمعیت و امنیت سایر عباد الله گشته اغنیا و فقرا و اقویا و ضعفا و پیران و
جوانان و ذکور و اناث و صالح و طالح و سبوحان و صبوحیان و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و دوست و دشمن
تمامی در گاهواره راحت و فراغت غنوده و آرمیده بر و بحر و شهر و ولایت و صحرا و بیابان و خرابه
و معمور و دور و نزدیک از یمن صیت عدالت خسروانه و سیاست پادشاهانه بمثابه واحده و واحدی بوده
یارای تصور ظلم و بیجا آنکه را این معنی ورد زبانست که الهی تو این شاه درویش دوست
که آسایش خلق در ظل اوست بسی بر سر خلق پاینده دار بتوفیق طاعت دلش زنده دار

برومند سازش درخت امید سرش سبز و روشن برحمت تسفید دل کشورش جمع و معمور دار ز ملکش
پراکنده گی دور دار نگهبان جانش کنی پنج تن نبی و ولی و دو فرزند و زن تکمله
چون روشن گشت که اهل زمان را در دین و دنیا احتیاج شدید بخلیفه سید الانام واقع بوده
انتظام امور دارین اصحاب تکلیف متوقف بر وجود وی است باید دانست که شخص مذکور می باید
بنعت عصمت و طهارت بوده عقلا و نقلا از جواز اسناد خطا در اقوال و افعال وی
مبرا باشد زیرا که اگر امام و هادی خلایق مثل سایر الناس جایز الخطا تواند بود
متابعت اقوال و افعال او در این صورت رجحان و اطاعت او بر سایر علما و مفسرین
و صلحا و اتقیا و عدول روزگار بی مرجحی بوده ترجیح بلا مرجح لازم
اید اگر گویی رجحان او بر ما عدا شاید که بواسطه زیادتی علم و دانش و کثرت
تقوی و ورع بوده احتیاج بعصمت لازم نباشد گوییم که زهد و قبول دیانات
و امور الهیه مادام که نسبت خطا ممکن بوده شخص مذکور از اتصاف ان بری تواند
بود این امر نزد عقل صحیح نبوده مجرد اعلمیت و اورعیت در این باب کفایت
نمینماید و ظاهر است که زیادتی علم و ورع تواند بود که
سبب صحت نسبت خطا بدیگری بیشتر از او باشد و مقصود
عدم تحقق خطا است مطلق و این معنی در غیر معصوم صورت نبندد
و در تفسیر ایه وَاسْئَلُوا
اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ از طریق حافظ ابو نعیم
که از اخیار اهل سنت است ذکر یافته که مراد از اهل ذکر

متذکرین مقاصد ربانیه اند بر وجهی که اگر اراده الهی بان تعلق گرفته باشد نزد ایشان
بی شائبه تخلف و مخالفت هر قوم رسم علم و عرفان گردد و ظاهر است که این معنی
وقتی صورت صحت تواند یافت که واقفین و متذکرین ارادت رب العالمین
بر سند کنتم خیر امة متمکن بوده سینه صاف ایشان عیبه مقاصد ربانیت
باشد و نزد محققین ارباب کشف آیه شریفه لا یمسه الا المطهرون
بر این وجه مفسر گشته که فهمیدن مقاصد الهی از کلمات بینات قرآن بدون
طهارت ظاهر و باطن از کدورات نفسانی و قاذورات بدنی صورت
نبندد و موید این است آنچه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها منقولست خلاصه
آنکه فرموده که مراد از امانات مذکوره دین پیغمبر و شریعت آن سرور است که
باهل آن امانت که عبارت از ذریه معصومین آنحضرتست تعلق یافته
دیگری از عهده حفظ آن و ادای آن به قصوری و فتوری عاجز بوده این مرتبه
مخصوص رتبه عصمت و طهارت است و از آنحضرت ایضا ذکر نموده اند
که فرموده که غرض الهی از آنکه آیه مذکوره را بدلیل این کلام فرموده که اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم همین است که فهمیده
مکلفین شود که اولی الامر که حق تعالی ایشان را در وجوب اطاعت و فرمان
برداری مثل ذات ربوبیت و حضرت رسالت گردانیده و مخالفت
ایشان عین مخالفت خدا و رسول است مراد از آن جماعت جماعتی باشند
که بعصمت ازلی و طهارت ذاتی از سایر خلایق ممتاز و بشرف این

عطیه سرافراز شده قول و فعل ایشان مطابق امر و اراده الهیه باشد
تا اطاعت ایشان اطاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت الله تعالی تواند
بود و از طرائف امور آنکه اهل سنت را عقیده آنست که اولوالامر که
حق تعالی کافهٔ عباد را باطاعت ایشان مامور ساخته غرض از آن سلاطین
محمد رومی و عبدالله خان اوزبک است بارک الله علمای اسلام جمعی که
از تنزیلات آسمانی و مدلولات آیات قرآنی بیگانه بوده در ادراک آن
قاصر و مقصر باشند چگونه الله تعالی بندگان را بنوعیکه مامور باطاعت خود
و اطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گردانیده بهمان عنوان
اطاعت پادشاهان جایر بر ایشان واجب گردانیده و از نجاست که با وجود
آن مظهر اسما و صفات الهی ابوبکر را تقدیم داده اطاعت وی واجب و لازم
دانند نعوذ بالله از اعتقادات فاسده و تخلیفات در کتاب خدا
و پیغمبر که مستلزم خروج از مقتضای شریعت و ملت حضرت رسالت
و از جمله مفاسد مترتبه برین حکایت آنست که اگر کسی علم بوجود سلطان
روم و والی توران نداشته باشد که از دنیا رحلت نماید لازم که در زمرهٔ
اموات زمان جاهلیت محشور گردد زیرا که بصحت پیوسته که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که من مات و لم یعرف امام زمانه
فقد مات میتة جاهلیة و چون فساد این سخن یعنی فساد سخن که
مخالفین گویند که مراد از اولوالامر پادشاهان جابرند در غایت ظهور است
پس معلوم شد که مراد از امام زمان امام معصوم من جانب الله است

تا نواید

تا نواید معرفت او و مضرت عدم معرفت وی صورت صحت پذیرفتی
فصل چون دانسته شد که زمانه از امام خالی نتواند بود و ثابت شد
که امامی میباید که بصفت عصمت موصوف باشد بنابرین معلوم و متیقن
گشت که تعیین امام امریست که مدار آن بر فرمودهٔ الهی بوده و دیگری را در آن
مدخلی نیست زیرا که اتصاف بعصمت و استحقاق رتبهٔ امامت امریست از
امور باطنیه که غیر الله تعالی را بر آن اطلاعی نیست و از ینجهت لازم آنست که
حق جل و علا کسی را که سزاوار آن داند که خلیفه و قایم مقام پیغمبر در وجوب
اطاعت اوامر و نواهی میتواند بود او را معین ساخته فرق اسلامیه را
بمتابعت اقوال و افعالش مامور گرداند تا درین هنگام زمانه از وجود
نایب ربانی و خلیفهٔ حقیقیه نبوی خالی نبوده احکام الهی و آیات بینات
قرآنی موافق ارادهٔ الهی جاری گشته هر کس بخود سر در امور دینیه حرفی
نتواند گفت و اگر قضیه بر عکس بوده بمجرد خواهش طبیعت و بیعت
بعضی از امت بعضی کسی خلیفهٔ خدا و جانشین مصطفی تواند بود
مفاسد آن بسیار است اول آنکه چون شخصی بتشخیص مفید صحت امامت
وی تواند بود و این امر مخصوص شخصی دون شخصی نبوده تا جمیع
امت درین امر شریک یکدیگرند بنابرین اگر زید بعمرو بیعت نماید و
واحد بمحمد و همچنین هر فردی یا طایفهٔ بشخصی دیگر لازم آید که
در یک زمان و یک شهر جمعی کثیر بصفت امامت موصوف
بوده این معنی مستلزم مجادله و منازعه و مخالفت بسیار در شریعت

سید مختار گردیده فتنه و فسادی عظیم روی نماید و غرض از نصب امام دفع
فتنه و غوغایست نه اثبات آن دویم آنکه چون جمیع اشخاص امت بزعم
مخالف جایز الخطا بوده زمانه از وجود معصوم خالیست بنابرین شاید که شخصی
که او از جهت بیعت بامامت منصوب گشته اخس ذوات و اشقی از جمله کاینات
باشد و حق تعالی چون تواند بود که رضا بامامت و سرداری شخصی چنین داده
مومنان و متقیان و علما و صلحا و غیرهم را مامور باطاعت وی گرداند و اگر
فی نفس الامر حق تعالی باین معنی راضی نبوده مخالف اراده الهیه باشد شخصی مذکور
چگونه مستحق خلافت بوده واجب الاطاعت گردد و چون بر تقدیر عدم
عصمت این معنی در جمیع افراد بشری ممکن الحصول است پس تکیه بر بیعت نمودن و
و ازین جهت شخصی را امام گفتن خارج از مقتضای عقل و نقل است و
مذکور است که شخصی در خدمت حسن عسکری علیه السلام از حضرت صاحب
الامر که در آنوقت در صغر سن بوده باشاره حضرت حسن عسکری علیه السلام
پرسید که اگر امت جهت انتظام مهام خود شخصی را بامامت نصب نمایند
چه قصور دارد حضرت فرمود که لازم آنست که آن شخص از اهل صلاح باشد
یا از اهل فساد نیز می تواند بود سائل گفت که می باید که از اهل صلاح باشد
حضرت فرمود که ممکن است که امت اختیار مفسد نموده بگمان اینکه
مصلح است او را نصب نموده باشند سائل گفت که ممکن است حضرت
فرمود که آنچه یافت که امت را جایز نیست اختیار نمودن اینست که
شاید که اختیار ایشان در ماده مفسدی واقع شود زیرا که اهل اختیار غرض

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر

اینست که جایز الخطا اند و از اهل خطا این قسم امور اختیاریه بعید نیست
سیم آنکه در تفسیر آیه و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله
از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقولست که مراد بیان شدت ضلالت
کسی است که باراده خاطر خود بدون فرموده خدا و رسول و ائمه منصوب من الله تعالی
شخصی را به بیعت یا غیر آن امام زمان و خلیفه خدا و رسول داند چهارم آنکه اگر
بیعت من حیث افاده صحت امامت نماید باید که خلفای بنی امیه و بنی مروان
و بنی عباس تمامی خلیفه خدا باشند و طریق انصاف مقتضی اینست که اگر
ابوبکر و عمر سزاوار مرتبه خلافت رسول صلی الله بوده بتوسط یا باو مستحق
جلوس مسند نبوت باشند معویه و یزید و تمامی اهل کفر و بدعت و ضلالت
که در هیچ وصفی و نعتی و کفری و نفاقی کمتر از ایشان نبوده اند ایشان نیز امام
زمان توانند بود و لعن الله علی الاول و الثانی و الثالث و الرابع و الخامس و
همچنین بر کافه امرا و حکام اهل ضلال که دشمنی ایشان با آل رسول روشنتر از
آفتاب در وسط السماست پنجم آنکه اگر بیعت و اختیار بعضی از امت فایده مند
بوده خلافت خدا و رسول نظر بوقوع آن صحیح تواند بود لازم آید که حضرت
امیر المومنین علیه السلام و معویه در یک زمان هر دو خلیفه باشند زیرا که سعد
وقاص و اسامه بن زید و حسان ثابت و عبد الرحمن بن عوف و دیگر مردم
ترک بیعت آنحضرت نموده با معویه بیعت نمودند و بنا بر قاعده مذموم
اهل خلاف می باید که هر کدام از بیعتین مذکورین صحیح بوده اطاعت
هر دو واجب باشد و باینصورت صریحا مخالف ملت مطهره است دیگر

انکه صحابه اختیار خلافت عثمان نموده‌اند و در ثانی الحال زیاده از وقت بیعت
خلافت اتفاق بر قتل وی نمودند و باید که اختیار این دو صحیح بوده عثمان
مذکور هم واجب الاطاعت نظر به بیعت اول و هم واجب القتل باشد
نظر به اجماع ثانی ششم چون حق سبحانه و تعالی در کتاب کریم تصریح نموده
که هر رطب و یابسی یعنی آنچه در نظر عقلا سهل‌ترین اشیا باشد یا کان برند
که ذکر آن محتاج الیه نبوده چندان فایده بر آن مترتب نیست یا آنکه متممات
و مستحسنات دین و شریعت باشد حاصل آنکه آنچه محتاج بنی آدم تواند بود
جزوی و کلی دینی و دنیوی صوری و معنوی تمامی در قرآن عزیز مذکور است
زیرا که کلام ربانی خزینهٔ مشحون جواهر نفیسهٔ الهیه و غیرها است تا هر کس باندازه
معرفت و شناسائی از و نصیبی یابند و اگر امر امامت باختیار امت و بیعت
شخصی بشخصی بوده داخل رطب و یابس قرآنی نباشد اختراع در دین نموده
مرتکب این امر از این جهت مستوجب خطاب و عتاب الهی بوده در زمره
اهل بدعت و ضلال داخل باشد هفتم میفرماید که الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی و چون امر امامت از متممات شریعت نبوی است
بر وجهی که اصحاب تعجیل در ان نموده و مقدم بر غسل و کفن و دفن نبوی
صلی الله علیه و آله گردانیده بتشخیص آن تصریح شده باشد و الا اکمال دین
ننموده ذکر آن فرموده باشد و اگر از مکملات و متممات و محتاج الیه دین
نبوی صلی الله علیه و آله نبوده خارج از ان باشد در این صورت ایتان بان
نمودن و خارج شریعت را داخل ملت دانستن در کفر و زندقه و الحاد

بر روی خود گشودن است و از تقریرات مذکوره مبین گشت که زمانه از امام
منصوب من الله خالی نبوده وی از انجهت که منصوب از جانب الله تعالی است
واجب الاطاعه خواهد بود و در کتاب اجتماع بعد از ذکر حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام چنین افاده نموده که و الذی یدل علی ان المعرفة بامامة من ذکرناه
علیهم السلام من جملة الایمان و ان الاخلال بها کفر و رجوع عن الایمان اجماع الشیعة
الامامیة علی ذلک لانهم لا یختلفون فیه و اجماعهم حجة لدخول المعصوم فیه
فایده چون اکثر امت از جاده اطاعت اهل بیت رسالت منحرف
شده سالک طریق عناد گردیدند و در احکام شریعت مطهره اعتماد بر آرای
فاسده نموده بمقتضای آن عمل نمودند از انجهت افکار و انظار غیر صحیحه
از ایشان منتهی بارتکاب مفاسد عظیمه شده آنچه نه شایسته بارگاه
احدیت تواند بود و آنچه نه مناسب مرتبهٔ نبوت و رسالت تواند شد
باظهار آن اضلال کثیری از بندگان خدا نموده ضال و مضل گردیدند و از آنجمله
آنچه از بعضی حنابله ذکر شده که حق تعالی نزد ایشان جسمی از اجسام است
و بعضی از بندگان مخلص او را بینند و او نیز ایشان را بیند و ذکر اوصاف
الهی بر نحوی نموده‌اند که از سر تا سینه خالی و مجوف است و از سینه تا پایین
گرفته و مصمت است و موهای سیاه مجعد دارد و وقتی چشمش را
درد طاری شده ملایکه بدیدن او رفته بودند و درد چشم او از جهت
بسیاری گریه است که در طوفان نوح از و واقع شده بود و علامه حلی
رحمه الله در بعضی تصانیف خود ذکر نموده که اعتقاد بعضی از اهل خلاف

آنست که حق تعالی هر شب جمعه بردراز گوشی سوار شده و بر هیات جوانی امرد
حسن الوجه رشیق القامه نزول مینماید و ازینجهت بعضی از جماعت مذکور
هر شب جمعه بر پشت بام خود معلقی ترتیب داده علیق الاغ پروردگاری
در انجا حاضر ساختی و مذکورست که وقتی نفط فروشی باتفاق پسر خود که بغایت
شکیل و نیکو منظر بود بر یکی از مشایخ حشویه گذر کرد و شیخ مذکور متوجه مکالمه
پسر شده درین امر زیاده از اندازه غور نمود بر وجهیکه پدر پسر را گمان شد که
مگر شیخ را میل نفسانی حاصل شده از جهت غلبه شهوت انسانی اینمقدار
مکالمه مینماید ناگاه پسر خود را برداشته متوجه سرای شیخ گردید و التماس
نمود که اگر شیخ را لذتی از پسر در خاطر گذشته مطیع و فرمان بردار شیخ
مذکورم در جواب گفت که مبالغه من در مکالمه پسر ازینجهت بود که مذهب من
اینست که حق سبحانه و تعالی بر شکل و شمایل جوانان وجیه خوش قیافه
نزول مینماید و گمان این بود که پسر تو حق تعالی است که برین هیات
نزول نموده بارک الله شیخ طایفه همین باشد دیگر از قواعد مذمومه مخالفین
که بشومی مخالفت با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و اعتماد بر عقل
ناقص معمول ایشان شده آنستکه هر فعل قبیح که من الازل الی الابد در
اطراف زمین روی نموده و مینماید تمامی را فعل الله دانند
و افعال صادره از حق تعالی بی آنکه فایده بران مترتب شده عبث
و بی ثمره دانند و عدم ایمان کفره و عناد ابوجهل مثلا با حضرت پیغمبر
تمامی برضا و خلق الله تعالی در ایشانست و اگر در روز قیامت زهره

نحران

پیغمبر ایرا معذب ساخته اصناف کفره را ببهشت اشارت فرماید تمامی نیکو
و بی قصورست بنابرین بود که در زمان ابوالعباس خلیفه زندیقی دعوی تعدد
آله نموده میگفت که چون جمیع افعال الله باشد و در آن واحد خیر کثیر و شر کثیر
نیز واقعست و یکنفس نیز نتواند بود که در حالت واحده فاعل فعلین متضادین
باشد بنابرین باید که خالق اشیا متعدد بود و یکی فاعل خیر و دیگری فاعل شر باشد
ایضا خیر کثیر قرینه آنست که فاعل آن خیر بالذات است و شر کثیر نتیجه آنکه فاعلش
شریر بالذات و شخص واحد نتواند بود که خیر بالذات و شریر بالذات تواند بود
تنبیه قواعد مذمومه مخالفین ازانجهت میانه ایشان استمرار و استقرار
یافته که امر امامت که خلافت خدا و نیابت رسول الله است سهل و بی اعتبار
انگاشته تکیه بر جمعی جایز الخطا نمودند که اکثر عمر ایشان صرف بت پرستی
شده بود و گوشت و پوست ایشان از شراب و گوشت خوک
پرورش یافته خود را مقتدای زمان و امام آدمیان نام نهادند و بنابرین
رجوع بزمان بت پرستی و قواعد جاهلیت نمودند زیرا که از روایات
مشهوره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فریقین بصحت آن قایل
شده اند اینست که من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و در روایت
دیگر مات میتة کفر و نفاق یعنی هر که امام زمان خود را نشناسد و نداند که
در روزگار او امام زمان کیست و بر همین منوال بمیرد حکم کسی دارد که در زمان
جاهلیت و بت پرستی مرده باشد یعنی بر کیش بت پرستان مرده
باشد و در روایت دیگرست که حکم کسی دارد که بر کفر و نفاق در دین اسلام

مرده باشد وحاصل هر دو یکیست واز قراین حالات ایشان که دلالت
بر طریق جاهلیت می نماید آنست که اکثر احکام شریعت که ایشان منفرد
در آن بوده کسی از علماء شیعه بآن قائل نشده باشد تمامی بروش یهود و یونان
و بیگانگان از ملت مطهره سمت صدور پذیرفته بنوعیکه بفتاوی علمای
ایشان نزدیکست که از کیش بت پرستان نیز خارج بوده موافق ملتی
از ملل سابقه نباشد و درین معنی گفته اند **نظم** در کفر هم صادق نه زنار را رسوا مکن
ننگ مسلمانی مبر تسبیح از سودا مکن و ازین باب فتاوی ابوحنیفه در آنکه
چون شخصی زنا نموده و از آن نطفه حاصله دختری متولد شود شخص زانی را
جایزست که آن دختر را عقد نموده بحباله خود در آورده از آن قبیلست که
هرگاه شخصی آلت رجولیت را بمثل خرقه و غیر آن پیچیده بمادر یا دختر خود
ملاقات نماید مستحق حد شرعی نشود و مثل انیست الخ از ابوحنیفه منقولست
که چون شخصی در مشرق دختر شخصی مغربی را عقد نماید و در حین عقد حاکم اورا
حبس نموده پنجاه سال بر همین منوال بگذرد و بعد از پنجاه سال عاقد مذکور را
بر شهری که دختر معقوده آنجا باشد گذر افتد و در آن شهر از آن دختر اولاد و اولاد
اولاد بهم رسیده باشد تمامی از جهت نسبت ملحق بآن شخص عاقد شده
از و میراث برند و لوازم لحوق نسبی میان ایشان درست **حکایت**
گویند که شخصی در مجلس یکی از سلاطین ماضیه واقع شده بود که مذهب
ابوحنیفه داشت و حاکم مذکور از آن شخص سوال نمود که نمازیکه بروجه
اختصار موافق قانون ابوحنیفه باشد جهة وی بیان نماید شخص مذکور

اولا وضو به نبیذ نمود و در منزل مغصوب داخل شد و پوست سگ ساتر ساخت
و تکبیرة الاحرام بعبارت فارسی ادا نمود که خدا بزرگترست و از قرآن ترجمه
کلمه مدهامتان که بفارسی دو برگ سبزست اکتفا نمود و بر نجاست خشک
شب سجده کرد و در رکوع و سجود اطمینان رعایت ننموده باین عنوان
رکعات نماز را ادا نمود و بعوض سلام که قرینه خروج از نمازست حدثی
از و صادر شد و چون حاکم مذکور این معنی مشاهده نمود از مذهب حنفی
برگشته اثنی عشری گردید و حکایات این طایفه بیش از بیش است که ذکر
اندکی از آن درخور اختصار رساله نیست و الحمد لله علی توفیق سلوک طریقة
ائمة الهادین المهتدین و مخالفة من خالف نبیه و اهل بیته المعصومین **خاتمه**
و آن مشتملست بر مناهج متعدده منهج اول در بیان آنکه فرقه ناجیه عبارت
از طبقه شیعه اثنی عشریست لاغیر حاصل کلام درین فصل صحت انتظام
آنست که چون آفتاب جهانتاب جمال محمدی علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات بافق غربی مایل گشت و سیمرغ قاف تبلیغات احکام
الهی قفص تعلقات صوریه در هم شکسته خواست که بجانب آشیانه اصلی
پرواز نماید درینحالت سالک مسلک عنایت بیغایت نخیره اراده نبویه بآن معنی
تعلق یافت که عامه مکلفین را مجددا طریق مستقیم فرمان برداری
درگاه باری تعلیم داده باطاعت شاه ولایت و ذریه طاهره اش امر
مامور گرداند زبان معجز بیانش که مترجم کلمات تامات الهیه و مظهر
آیات بینات سماویه است موافق اشارت ربانیه باین کلام بهجت نظام متکلم

حنفی

گفت که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا
و در بعضی کتب مذکور است که لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و چون مراد
از اهل بیت حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه اثنی عشر است علیهم السلام بنابرین
اختصار بر لفظ عترت که اعم از حضرات معصومین و سایر ذریت آنحضرت است
ننموده تفسیر باهل بیت نموده و معنی اهل بیت عبارت اینست که من
در میان شما دو امر عظیم میگذارم کتاب خدا و ذریت عترت من یعنی اهل بیت
من که اگر امت من متمسک بآن دو امر عظیم القدر شده مخالفت ننمایند
در هیچ وقت و هیچ زمان گمراه نبوده در دین و دنیا ناجی و رستگار باشند
و این کلام ارشاد انام خطاب بجمیع آدمیان است از حاضرین و غایبین و آنکه
بعد ازین تا انقراض دهر از کتم عدم بوجود آید و در زمره اهل تکلیف داخل گردد
و چون مراد از اهل بیت بتصریح مخالفین دین نبوی حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
علیهما السلام و باقی حضرات ائمه معصومین است از حضرت حسن بن علی تا محمد بن
حسن صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس اطاعت
همگی مجتمعاً و منفرداً واجب بود و مخالفت ایشان من حیث الاجتماع و الانفراد
موجب مخالفت خدا و رسول و سبب دخول جهنم و عذاب عظیم است
و از حکیم سنائی در بعضی کلامی نظم انتظام در جواب سوال سلطان سنجر
بن سلطان ملکشاه واقع است نظم جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل
نماند یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن از پی سلطان ملکشه چون
نمیداری روا تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن از پی سلطان دین

بلی

پس چون روا داری همی جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن مر مرا باری
نکو ناید ز روی اعتقاد حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن و کسی را تو هم نشنود
که لفظ اهل بیت بملاحظه معنی لغوی شامل زوجات است حضرت رسالت را
و همچنین هر که از اهل منزل آنحضرت است زیرا که در کتب اهل خلاف خصوصاً
کتاب ابن طلحه به تصریح شده بآنکه مقصود از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و باقی ائمه اثنی عشر است و بنابرین مراد از اهل بیت
یا اهل بیت اصطلاحی یا مفهوم لغویست ببعض افراد و احتمال اول اولی
مینماید و مؤید مقام است آنچه علمای مخالفین از ام سلمه که یکی از زوجات
مطهرات است نقل نموده اند که چون آیه داله بر عصمت و طهارت اهل بیت
رسالت نزول یافت یعنی آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا در آن وقت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم
السلام حاضر بودند حضرت رسالت فرمودند که خدایا اهل بیت من همین
جماعت اند که حاضرند خدایا رجس را یعنی هر چه بد باشد ظاهراً و باطناً
صورتاً و معنیً از ایشان دور دار و ایشانرا طهارت ده طهارتی در نهایت
خوبی و نیکوئی و مراد آنست که موجب آلودگی نجاستی و چرکینی تواند بود شرعاً
و عقلاً ذریعه مواخذه یا نقصانی در امور دینی تواند شد ذوات مقدسه
ایشانرا ازان پاک و پاکیزه گردان ام سلمه میگوید که من در پس پرده نشسته
بودم سر برون کرده گفتم یا رسول الله من نیز داخل اهل بیتم حضرت نفی نموده
تجویز دخول زوجات آنحضرت در زمره اهل بیت طاهرین معصومین نفرموده

وباید دانست که حدیث مذکور مشتملست بر فواید کثیره اول آنکه زمانه از امام
معصوم خالی نبوده و در هر جزو از اجزاء زمان یکی از حضرات ائمه چراغ دین و رهنمای
طریق صدق و یقین اند و اینمعنی از دو وجه ظاهرست اول آنکه چون لن تضلوا
افادهٔ عدم ضلالت ابدی مینماید و اینصورت با آنکه امامی معصوم در زمرهٔ
کاینات و طبقهٔ موجودات داخل بوده ایشانرا بسلوک مسلک حق و قانون
شریعت رسالت هدایت نماید صورت نبندد پس معلوم شد که در هر جزو از
از زمان امامی موصوف بصفت عصمت از ذریت حضرت رسالت منصوب از
جانب خدا و متعین از حضرت رسول الله صلعم درمیان خلق می باید تا مانع ضلالت
ایشان بوده سبب هدایت بندگان خدا و امت حضرت سید الوری باشند
وجه دوم آنکه در کثیری از نسخ مذکورست که لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی
کتاب الله و عترت رسول الله مفارقت از یکدیگر ننموده مجتمع باشند
تا وقتیکه در سر حوض کوثر بر حضرت رسالت وارد گردند و اینمعنی صریحست
در اینکه زمانه از وجود امام معصوم از ذریت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
خالی نخواهد بود تا انقراض زمان و ظاهرا مراد از ورود کتاب خدا در روز قیامت
بر سر حوض بقای مدلولات احکام الهی است که اعمال و افعال بندگان
از جهت موافقت و مخالفت آن محکوم بصحت و فساد بوده خلایق
نظر بآن بعضی مستحق بهشت و بعضی مستوجب دوزخ گردند فایدهٔ دوم
از حدیث مذکور آنست که چون مفهوم مخالف نزد مخالف مطلقا و نزد علماء
اهل بیت مفهوم شرط و استغنا حجت است چنانچه در محل خود ذکر یافته یعنی

افا

خلدف

افادهٔ آن مینماید که هر که ملت و مذهب وی بر خلاف مذهب اهل
بیت رسالت باشد مادام که بران روش راسخ باشد در ضلالت و
غوایت و گمراهی بوده در طبقهٔ مغضوبین درگاه رب العالمین و طایفهٔ
ضالین مضلین داخل باشند اعاذنا الله و ایاکم من موالاتهم و عدم مبالاتهم
فایدهٔ سیم آنکه چون صیت اجتهاد شیخ الطایفة الامامیه فی زمانه
و اوجههم و رئیسهم فی تلک الزمان جمال الملة و الدین حسن بن المطهر الحلی
روح الله روحه العزیز و اسکنه بحبوحة جنانه باطراف رسید و در آن وقت
در معمورهٔ شام که همیشه خاک و آتش آمیخته بعداوت اهل بیت رسالت
صلی الله علیه و آله بوده یکی از مشایخ کبار و علمای عالیمقدار در آن خطه
بر مسند افادت متمکن بوده شنید که علامهٔ حلی قدس الله روحه از
۲ مدلول حدیث مذکور و دیگر احادیث و روایات استدلال بر حقیت
مذهب حضرات ائمه اثنی عشر نموده بر جادهٔ استقامت دین نبوی صلی الله
علیه و آله راسخ است شیخ سنی مذکور از شام بقصد الزام حضرت شیخ جمال
الدین متوجه حله شد و چون خبر وی بحله رسید دو نفری از طلبه و تلامذهٔ شیخ
روح الله روحه استقبال شیخ ناصبی نموده بقصد آنکه او را در علوم مباحثه
و قوت مناظره و مجادله سنجیده بخدمت علامه مراجعت نمایند روانه گردیدند
و چون ملاقات شیخ سنی وقوع یافت سؤال نمودند که حدیث مشهور ستفترق
امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة نزد شما بصحت
پیوسته گفت بلی و دیگر پرسید که حضرات ائمه اثنی عشر که طایفهٔ امامیه

ایشانرا معصوم و مطهر و امام واجب الاطاعت منصوب من الله تعالی میدانند
داخل فرقهٔ ناجیه اند یا در فرق هالکه خواهند بود شیخ سنی بجواب ایشان
التفات ننموده برگشت و ملاقات علامه ننموده بشام مراجعت نمودند و گفت
که وجه عدم جواب از وی پرسیدند گفت ارتکاب هیچکدام از شقین نتوانستم
نمود زیرا که اگر بدخول فرقهٔ ناجیه قائل می شدم مستلزم اعتراف نجات فرقهٔ
اثنی عشریه بوده خود را باعتراف خود داخل فرقه هالکه میگردانیدم
و اگر عیاذا بالله عدم دخول ایشان بر صفحهٔ لسان جریان یافتی بی دغدغه در زمرهٔ
کفره داخل گشته مقیم خلود نار می شدم و الحق درینمقام که محل الزام و افحام
مخالفین دودمان نبوت است اگر شیخ سنی را جوابی بودی بان تمسک بسته و گرنه
المذبوحی مینمود اما حقیت و حقانیت این مذهب بجایی رسیده که منکر
آن منکر روشنی آفتاب و تاریکی شب و سفیدی برف و سیاهی
قیر و امثال ان از بدیهیات محسوسه است چون حضرت رسالت قبل
از انکه خلق را باطاعت کتاب خدا و متابعت ائمه هدی مامور سازد
فرموده بود که ستفترق امتی علی ثلاثة و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحد
یعنی زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه شوند و تمامی ایشان در آتش باشند
الا یکفرقه بنابرین هر فرقه از هفتاد و سه فرقه را گمان این بود که فرقهٔ ناجیه اوست
لاغیر حضرت جهت رفع این دغدغه و تصریح بانکه فرقهٔ ناجیه کدام فرقه است
فرمود که انی تارک فیکم الثقلین و در بعضی از نسخها تارک فیکم الثقلین بخلیفتین صح
تا مشخص شود که فرقهٔ ناجیه که در روایت هفتاد و سه فرقه مجملا ذکر یافته مقصود

ازان

ازان فرقهٔ مطهرهٔ اهل بیت رسالتست صلی الله علیه و آله از ینجهت که چون اطاعت
ایشان و تمسک بمقتضای اقوال و افعال ایشان موجب رفع ضلالت باشد
پس طایفهٔ متمسکین بایشان فرقهٔ ناجیه بوده آنچه دران روایت مجمل بود مبین گشت
و بعد از انکه این دغدغه رفع شد شبهه نزد بعضی معاندین باقی مانده بود که چون
ظاهر حدیث انی تارک فیکم الثقلین دلالت می نماید که تمسک باهل بیت
با تمسک بقران صحیح نبوده سبب عدم ضلالت اطاعت مجموع امرین است
نه اطاعت هر کدام بانفراده درینصورت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جهت
اشارت باینمعنی و رفع این شبهه و بیان انکه طریق نجات منحصر در سلوک مسلک
حضرات ائمه طاهرین است وحده بانفراده اطاعت ایشان اطاعت خدا و
رسول است فرموده که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها
غرق حاصل مضمون روایت اینست که حضرت رسالت متمسکین و تابعین اهل بیت را
شبیه متمسکین کشتی نوح فرموده که همچنانچه جمعیکه در زمان طوفان داخل
کشتی نوح گردیدند از آسیب غرق و دغدغهٔ هلاک نجات یافتند همچنان
هر که متوسل بحضرات طاهرین شده اطاعت امر و نهی و متابعت قول و فعل
ایشان نماید ناجی و رستگار بوده از دریای محنتهای عذاب نار و غضب
آفریدگار مصون و محروس گردد و پس بموجب مدلولات احادیث مذکوره
طریق نجات منحصر در سلوک مسلک حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بوده فرقهٔ
ناجیه جماعت مذکوره باشند لاغیر و چون بیان مکنونات احادیث ثلاثه
علی سبیل الاجمال فهمیده شد بنابرین هر یک ازانها من حیث المعنی بر وجه

تفصیل ذکر می‌یابد تا سبب زیادتی بصیرت در امر نجات امت نظر با طاعت حضرت
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گردد **حدیث اول** که عبارت
از ستفرق امتی علی ثلاثة وسبعین فرقة است فاضل دوانی اعتراض نموده که
اگر مراد از فرقه ناجیه آنست که مخلد در نار نباشند و غیر ناجی مستحق خلود باشد خلاف
اجماع است زیرا که اهل ایمان را عذاب مخلد نمی‌باشد و اگر غرض آنست که فرقه ناجیه
اصلا داخل نار نشود این نیز غلط است زیرا که عصاة هر فرقه از فرق اهل ایمان را
ناچار است از دخول نار والقول بأن معصیة الفرقة الناجیة مطلقا مغفورة
بعید و بعد از اعتراض مذکور خود چنین افاده نموده که مراد از فرقه ناجیه آنخواهد
بود که امن حیث الاعتقاد ناجی باشد و اگر معذب شود من حیث العمل خواه
و سخنان مذکوره تمامی در محل قصور است اما اینکه فرموده که غیر فرقه ناجیه با فی
فرق اسلامیه عذاب ایشان مخلد نیست و دعوای اجماع نموده خلاف
واقع است بلکه کثیری از علمای اسلام که جماعتی از معتزله اند فاعل کبیره را مستحق
خلود نار میدانند و اینکه میگوید که عاصی هر طبقه از طبقات اهل ایمان داخل
نار میشود ممنوع است و استبعاد در اینکه گناهان فرقه ناجیه مطلقا مغفور است
استبعاد از استبعاد اولی است چه ظاهر و متبادر از کلهم فی النار الا واحدة
آنست که فرقه ناجیه اصلا در نار داخل نگردند و اگر نه چنین باشد و او نیز مثل سایر
طبقات اهل عصیان داخل شود و معذب گردد پس فرقی میانه او و سایر
فرق نبوده الا اینکه او معذب بعمل است و دیگران معذب باعتقاد و عمل
نفع داشته باشد وجه تفاوت کند چه غرض رفع عذاب از فرقه ناجیه است

چنانچه

چنانچه ظاهر حدیث از آن حکایت می‌نماید اینکه سبب تعذیب او نسبت
بناجیه غیر سبب تعذیب طبقات دیگر است یا آنکه مقصود بیان شدت و
غلظت غیر ناجیه باشد نسبت بناجیه این قسم از اقوال بالبدیهه فساد آن ظاهر
و آنچه بسلیقه درست می‌آید و بدیهه عقل حکم بآن میکند آنست که والله اعلم
که حضرت رسالت را مقصود از طریق امت بهفتاد و سه فرقه و تخصیص یکی
بنجات و حکم بر باقی بکلام کلهم فی النار عدم دخول فرقه ناجیه و دخول ما عدا است
خواه مخلد و خواه غیر آن من حیث الاعتقاد و العمل و در شرح دیوان از شیخ علاء
الدوله در کتاب عروه نقل نموده که جمیع فرق اسلام از اهل نجات اند و مراد
از حدیث ستفرق امتی و فرقه ناجیه جماعتی اند که بشفاعت داخل بهشت گردند
و در این باب ظاهرا بکریمه قل یا عبادی الذین اسرفوا الآیة استدلال نموده و ظاهرا
فاضل مذکور چون تتبع روایات منقوله از طریق اهل بیت رسالت صلی الله
علیه و آله ننموده باشد از نجهت در عدم دخول عصاة فرقه ناجیه در آتش استبعاد نموده و
و الا تصریحات واقع در روایات معتبره در باب عدم دخول فرقه بسیار است
و از انجمله روایتیست از کتاب مسمی بتمحیص از حضرت صادق علیه السلام
نقل شده که شخصی در مجلس آنحضرت بعنوان تشنیع بر شخصی از شیعیان میگفت که
انی لاری من اصحابنا من یرتکب الذنوب الموبقة حضرت در جواب وی
فرموده که لا تشنع علی اولیاء الله تعالی ان ولینا لیرتکب ذنوبا یستحق بها
من الله العذاب فیبتلیه الله فی بدنه بالسقم حتی تمحص عنه الذنوب فان عافاه
فی بدنه ابتلاه بماله فان عافاه فی ماله ابتلاه فی ولده فان عافاه فی ولده ابتلاه

ناجیه

باهله فان عافاه فی اهله ابتلاه بجار سوء یؤذیه فان عافاه من بوائق الدهر شدد
علیه خروج نفسه حتی یلقی الله حین یلقاه و هو عنه راض فقد اوجب له الجنة محصل
مضمون روایت آنست که یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام در خدمت
آنحضرت میگفت که می بینم از اصحاب ما ارتکاب گناهان کبیره مینمایند حضرت
صادق علیه السلام بعد از شنیدن این سخن بجانب او متوجه شده فرمود که
تشنیع بر دوستان خدا مکن که بدرستیکه چون محب خاندان ولایت
مرتکب گناهی شود و بواسطه آن گناه مستحق عذاب الهی گردد پس حق سبحانه و تعالی
او را مبتلا گرداند در بدن او به بیماری که آن بیماری آنگناه را ازو پاک سازد
و چیزی بر او از آن جهت نگذارد و اگر او را در بدن عافیت دهد مبتلا گرداند
او را بنقصان مال و اگر در مال او را معاف دارد در فرزندان او او را مبتلا
گرداند و اگر در آن ماده نیز معاف گردد بزنان و اهل خانه مبتلا گرداند
و اگر در اسباب نیز معاف گردد ببلای همسایه گرفتار شود که او را آزار
کنند و اگر از محنتها و عقبهای دنیا او را معاف دارد در وقت مردن
جان دادن بروی تلخ و شدید گرداند بنوعی که چون ملاقات پروردگار
یعنی در صحرای محشر حاضر گردد الله تعالی ازو راضی و خشنود باشد
و مستوجب دخول بهشت گردد و ابن جوزی در کتاب موسوم
بخصایص از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده که در ذکر حالات مختلفه یوم
القیامة میفرموده که چون حضرت رسالت در صحرای محشر ملاحظه نماید که
جمعی از شیعیان اهل بیت را از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله منصرف

گردانند

گردانیده براه دوزخ اشارت نمایند این معنی موجب کلال خاطر نبوی گردیده
و بگریه و زاری در آید و در اثنای گریه گوید الهی شیعه علی شیعه علی در آنحالت
حضرت حق سبحانه و تعالی فرشته بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرستاده از سبب بکای آنحضرت سؤال نماید و آنحضرت میفرماید که منع
نمودن شیعیان امیر المؤمنین را از حوض کوثر و امر کردن ایشان را بطرف
دوزخ سبب اقدام بر گریه است آن فرشته بعرض رساند که الله تعالی
سلام میرساند و میفرماید که بتحقیق و جزم که بخشیدم ایشان را بتو از گناهان
ایشان گذشتم و ایشانرا ملحق ساختم با آنهاکه ولا بایشان نموده اند و در
زمره تو داخل ساختم و بجانب حوض روانه گردانیدم و بعد از آن حضرت
باقر علیه السلام فرمود که در آن روز هیچکس نباشد از شیعیان ما که دوست
داشته باشد ما را و از دشمنان تبرا کرده باشد و با ایشان دشمن باشد
مگر در حزب ما داخل گردد و در رفیق ما باشد و همراه ما بر سر حوض کوثر آید و از آن
حضرت نقلست که و من سرنا نال نبیاده و من ساءنا ساء میلاده و ما فاز
من فاز الا بنا و ما خاب من حبنا زاده و مثل اینست آنچه از حضرت صادق
علیه السلام ایضا نقل شده که در جواب یکی از طاعنین و دشمنان اهل بیت
فرموده در حالتیکه از جهة طعن و زبان درازی در ماده شیعیان عد
خاندان اسناد شرب خمر می نموده و حاصل جواب آنحضرت در مقام
اینست که فرموده که از پدرم شنیدم که از پدرش نقل نمود یعنی امام
محمد باقر از حضرت امام زین العابدین نقل نموده و آنحضرت از سید الشهدا

درود

از رسول آنحضرت از گناهان گذشتن شیعیان

و آنحضرت از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و آنحضرت
از حضرت جبرئیل علیه السلام از رب جلیل جل جلاله و عظم افضاله مضمون آنکه یا حضرت
محمد بدرستیکه حرام گردانیدم دخول فردوس را بر جمیع پیغمبران تا وقتیکه تو و علی
و شیعه شما داخل گردید یعنی مادام که ایشان داخل نشوند احدی از انبیا داخل
نگردد و بعد از آن فرمود که مگر آنکه یکی از شیعیان شما گناه کبیره از و واقع شده باشد
که او را مبتلا گردانم در مال او یا در ترسانیدن حاکمی و سلطانی چنانچه ملایکه ملاقات او نمایند
بروح و راحت و من از و در غضب نباشم و این حدیث نیز این معنی دارد که امور
دنیویه که بر اثنی عشری واقع از محنتها و بیماریها و گرفتاری بعیال و سلب چیزی و طلب
قرضخواهان بلا قدرت بر ادا و طلب دیوانیان که صورت معقولی یا مشروعی
نداشته باشد و انواع مختلفه اذیات و بلیات تمامی کفاره گناهان اثنی عشریست
و مذکور است در آخر این روایت که حضرت متوجه آن ملعون شده فرمود که
فیکون ذلک جزاء لما کان منه فهل عند اصحابک هولاء شیء من هذا ام لا
حاصل کلام آنحضرت آنست که بعد از آنکه جواب اعتراض او بر وجه صواب ادا فرمود
او را دیگر باره در مقام توبیخ و الزام فرمود اگر دیگر چیزی از این مقوله یعنی از عیب
جوی شیعیان نزد اصحاب تو باقیست پس از اسباب ملامت ایشان
دانسته ملامت کن یا وا گذار یعنی اگر چیزی نیست پس لب فرو بسته
از معایب ایشان خاموش باش و خلاصه کلام حضرت آنست که
بعضی از گناهان کبیره که از اثنی عشری واقع شود که دشمنان دین بآن
خوشحالی نموده ایشان را از جهت مستحق بودن دخول نار میدانند کفاره

گناهان

بسم الله الرحمن

گناهان مذکور در دنیا حصول یافته استحقاق دخول نار برطرف گردد
دیگر از وجوه معتبره داله بر اختصاص اثنی عشری بنجات دون طوائف
اسلامیه روایتیست که در کتب مخالف و موالف ذکر یافته که چون حضرت
رسالت هفتاد و دو فرقه از فرق اسلامی را مستحق نار و یکی را مستوجب
بهشت دانسته فرموده که کلهم فی النار الا واحدة در آن وقت حضرت امیر
المومنین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال نمود که یا رسول الله فرقه ناجیه
کدامست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که انت و شیعتک یعنی تو و هر که
تابع امر و اشارت تو بوده پیرو افعال و اقوال تو باشد و موید اینست انچه
علامه در خلاصة الرجال از ابوبکر حضرمی از حضرت صادق علیه السلام نقل
نموده باین عبارت که ان النار لا تمس من مات و یعتقد بهذا الامر
بدرستیکه آتش نمیرسد و در نمی یابد کسی را که بمیرد و معترف باشد بحقیت
مذهب اثنی عشر و باید دانست که علامه حلی نور الله مرقده در بعضی رسایل
خود نقل نموده از حضرت والا رتبت خواجه نصیر الدین محمد قدس سره
که فرموده اند که چون مدار نجات و دخول بدرجات بر عقیده صحیحه و اصول
دینیه است پس باید که فرقه ناجیه در اصول اعتقادیه مخالف سایر فرق
بوده میانه باقی هفتاد و دو ملت باین مثابت مخالفت نباشند که اگر فرقه
ناجیه مثل هفتاد و دو فرقه فی الجمله تفاوتی میانه وی و باقی مذهب بوده
علی السویه نماید تخصیص وی بنجات دون سایر الفرق تخصیصی است
بی مخصص و ترجیحی بلا مرجح و چون چنین باشد معلوم میشود که نجات

از مهلکات اختصاص بفرقهٔ اثنی عشریه یافته دیگری درین امر با جماعت شریک
نتواند بود زیراکه اصول اعتقادیهٔ ایشان که مدار علیه نجات است مخالف اعتقادات
باز هفتاد و دو فرقه است وچون اعمال را در امر نجات دخل نداده مدار آن
بر حسن عقیده و ایمان صحیح گذاشته معلوم میشود که غرض از فرقهٔ ناجیه
عصاة این طبقه است بنابر اعتقاد درست مستحق نجات اند والا صلحا و اتقیای
این طایفه محل نظر نموده یقین است که صاحب اعتقاد صحیح و عمل صالح بلا دغدغه
ناجی است پس آنچه محل نظر و مقام تامل و دغدغه است حکایت اهل عصیان است
از طبقهٔ اثنی عشریه وچون اعتقاد در امر نجات کافی باشد طبقهٔ اثنی عشریه
صالح و طالح و کامل و ناقص و دانا و نادان باوجود اعتقاد در امر نجات شریک
خواهند بود و چیزیکه موجب رفع دغدغه است اینست که اعتقاد مقلدان
ایشان نیز را اعتقاد مرتب بر استدلال بوده در طریق نجات مساوی باشند یا تفاضلی
که منشاء اختلاف در امر نجات باشد منظور تواند بود و ظاهرا اطلاق عمومات
روایات افادهٔ تساوی نموده بعضی تصریحات نیز از اکابر علمای اثنی عشریه
درین امر مفید عدم تفاوتست و از آنجمله است روایت مشهورهٔ مسلمه
بین الطرفین حب علی حسنة لا یضر معها سیئة وبغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة
یعنی محبت علی نیکوئیست که باوجود او هیچ گناهی ضرر نتواند رسانید یعنی ضرر
دخول نار پس اگر بعض ضررها و المهای دنیویه صوریه جهت محو آثار بعض از گناهان
روی نماید منافی مدلول روایت نخواهد بود و موافق مضمون روایات سابقه است
که افادهٔ آن نموده که تمحیص ذنوب محبین بوقوع ابتلای ایشان در نشاء دنیویه

مربوطست و تتمهٔ حدیث اینمعنی وارد که بغض علی یعنی عدم محبت بنابر تقابل
بینهما گناهیست که باوجود آن گناه هیچ حسنه فایده مند نباشد و موید مقامست
روایتی که اخطب خوارزمی نقل نموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله که خطاب
بامیر المومنین علی علیه السلام نموده میفرمایند که اگر کسی تمام عمر روز روزه دارد و شب
صرف عبادت نماید و آنچه داشته باشد از اموال دنیویه تمامی را در راه خدا تصدق بکند
نماید و بعد از آن در میان صفا و مروه مظلوم کشته شود بولایت تو ایمان نیاورده
باوجود این حالات و عبادات بوی بهشت که بپانصد ساله راه میرود بمشامش نرسد
و از آنجمله است روایت ام سلمه از حضرت رسالت بعبارت ان علیا
و شیعته هم الفائزون و در نظمی گفته اند نظم روزیکه در و جرم و خطا می بخشند
تقصیر گدا و پادشاه می بخشند خوش باش و لا که در جهان معرکه ما را بعلی
مرتضی می بخشند و در قرآن عزیز وارد است که یوم ندعو کل اناس بامامهم
یعنی روز قیامت روزیست که هر طایفه را باتفاق امام آن طایفه طلب نموده
حاضر صحرای محشر کردند و بنابرین فهمیده شود که شیعیان خاندان ولایت
و هدایت درانهنگام که بیوم القیامه تسمیه یافته بسعادت همراهی ائمه
که عبارت از دوازده امام معصوم مطهر بری از جمیع الکائش صوری و معنوی
و دینی و دنیوی استسعاد یافته در پناه حمایت و رفاقت ایشان باشند
و تنگی نیست که رفیق آن زمرهٔ مطهرهٔ مقدسه که صاحب اختیار از روز نظر
بغلامان خود مهربان و دلسوزند و دست امید در دنیا و آخرت بدامان
حمایت و عنایت آن مقربان درگاه الهی اتصال داده اند در آن وادی عظیم الخطر

چگونه محروم مانده از عنایات مأموله آن انوار مقدسه بصفت حرمان
موصوف باشند و موضح مقام است انچه در کتاب کلینی مسطور است که
یکی از منافقان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زبان طعن گشوده در مجلس
شریف آنحضرت بانتساب فسوق و گناهان کبیره بزمرهٔ اثنی عشریه اظهار شناعت
و شماتت مینمود حضرت در جواب او کلامیکه حاصل ترجمهٔ او این است تکلم
فرمود که اگر شیعیان آن خاندان ارتکاب خطیه نموده و بتوبه و انابت
موفق نگشته باین عنوان حاضر دیوان گنهکاران گردد آن بیچاره را
خداینت آمرزنده و پیغمبری شفاعت کننده و امامی واقف حال و منتظر
انجاح امانی و آمال و این روایت بمفهومها افاده آن مینماید که آمرزش
الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی مخصوص زمرهٔ اثنی عشری بوده دیگری
ازان بهره مند نگردد و معلوم است که بر طبق کریمهٔ من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه و لا یشفعون الا من اذن له الرحمن مادام که حق تعالی اذن شفاعت
کرامت نفرماید شفعاء آنروز یارای شفاعت نمایند و حاشا که حق سبحانه
در مادهٔ اعداء الله و اعداء رسول الله و اعداء امناء الله و حجج علی خلقه رخصت
شفاعت داده بمشارکت دشمنان با دوستان درین امر راضی گردد
و شک نیست صفحهٔ صحیفهٔ دینویه نمونه و مسودهٔ از امور اخرویه است و
هر که درین نشأ بمحبت و اطاعت و خصوصیت طایفهٔ مشهوره
متعین باشند در روز قیامت که هنگام جزای عمل و مابه‌التفاوت اعمال و افعال است
بهمان صفت اتصاف پذیر بوده داخل زمرهٔ محبوبین و ممدوحین است

پس طایفهٔ منسوب بدوازده امام که ایشان را در دنیا امامیه گویند و در آنجهان نیز
بهمین لقب ملقب بوده و زلال کمال از جام محبت علی و آل او مالامال ساخته
بهچنین خاندان نبوت و امامت موسوم خواهند بود و موافق این مدعا روایت
مشهور بین الطائفتین است که حضرت رسالت روزی خطاب ببعضی
از شیعیان نموده که کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون و کما تبعثون
تحشرون و الانسان مع من احب یعنی هر چه از عقیدهٔ صافیه و غیرها و معارف
حقیقیه و غیرها و محبت کامله متعلقه بسلسلهٔ نبویه و غیرها و اعمال صالحهٔ مترتبه
بر اصول اعتقادیه و غیرها که در دنیا با آن موصوف گشته و مالک مسلک مخصوص
شده طریق نجات در متابعت طایفهٔ معینهٔ مذکوره طی شده باشد آن حالت
تا حین ممات باقی بوده بران وصف ختم ایام زندگی صورت بندد و از قبر
مبعوث با آن نعت سر بر آرد و با آن عنوان حاضر محشر گردد و بنی آدم در
آنروز مصاحب و رفیق محبوب خود است و این مصاحبت اعم از مصاحبت
اشخاص و ابدان و مصاحبت اعمال و افعال و مصاحبت عقیدهٔ حسنه
و فاسده و غیرها من الاحتمالات است پس شیعهٔ خاندان در روز قیامت
و یوم الحسرة و الندامة باسم شیعهٔ امیر المؤمنین و باسم محب خاندان
سید المرسلین و باسم موالیان دودمان ذریت طاهرین مطهرین موسوم
باوصاف معینهٔ مقتضی اعزاز و احترام و سلام و کلام بوده مصدوقهٔ کریمه
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات اند و در روایت معتبره در کتب
متعدده مرئی شد که حالت تحریر مختصر اسم آن کتاب نیست مضمون آنکه

شیعیان خاندان نبوی در روز قیامت بر بلندی از مشک خالص قرار گرفته
و از طعمهٔ جنت ما یحتاج ایشان حاضر شده باین عنوان بر مسند عزت و کرامت
متمکن اند تا حساب خلایق منقضی شده هر کس بمحل موعود خود وصول
یابد و از اصول عجیبهٔ مترتبه بر امیر المؤمنین علیه السلام آنست که از حضرت باقر
علیه السلام در کتاب کلینی ذکر یافته که مراد از آیهٔ فاستمسک بالذی اوحی الیک
انک علی صراط مستقیم امر الهی است بحضرت خاتم الرسل که متمسک
بولایت علی ابن طالب گردد و آنحضرت را صراط مستقیم داند و همچنین
در طریق اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مقصود از مدلول فاقم وجهک
للدین حنیفا امر بولایت آنحضرت است و آیهٔ یهدی الله من یشاء الی
صراط مستقیم نیز بولایت آنحضرت مفسر است و در بعضی آیات بینات
قرآنی بیش از بیش است تا دانسته شود که محبت و ولایت آن حضرت
از آثار توفیقات الهی و عنایات نامتناهی است و در کتابی از کتب
اهل سنت که ظاهرا از تصانیف غزالیست مذکور است که در روز مباهله
چون حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام به تحت آن عبا
در آمدند حضرت فرمود که اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم از نوادر اخبار
و از روایات حسنه در باب محبت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله
آنست که شیخ رجب برسی در کتاب خود ذکر کرده که ابو نواس
شاعر بنابر غلبهٔ هوای نفس و مداومت مواد مسکر از تردد بارگاه
حضرت صادق علیه السلام محروم مانده تردد نمودی روزی آنحضرت

محبت ع

صلوات الله علیه و آله از سبب حرمان او از خاک روبهٔ آستان ملایک آشیان
که سرمهٔ دیدهٔ اهل ایمان است سوال نموده آن غفلت زده گم کرده راه در
جواب گفت یمنعنی هذا الفم الخبیث یعنی مانع خدمت و تردد در آن بارگاه
عصمت و طهارت دهان بدبوی من است حضرت فرمود که مر و انشد
ما احبطت فی ذنوبک من عملک درجة الا رفع الله لک تجتبنا عزا حاصل کلام
حضرت علیه السلام منع ابو نواس است از ذکر مانع مذکور و اظهار آنکه ارتکاب
این قسم از امور مانع تردد و انقطاع از مجلس شریف آنحضرت نتواند بود
و ایضا بشارتست بآنکه اگرچه گناهان صادره از زمرهٔ اثنی عشریه بسبب
انحطاط درجهٔ ایشان است اما ثمرهٔ محبت خاندان نبوت و امامت
ارتفاع شان و اعزاز و احترام این طبقهٔ عالی مقام است و شیخ برسی
نقل نموده و در دیگر کتب و رسایل مذکور است که روزی یکی از اعدای ائمه
خطاب بحضرت صادق علیه السلام نموده گفت ان من شیعتک
یشربون الخمر علی الطریق یعنی بعضی از شیعیان تو براهی که روند ارتکاب
شرب خمر مینمایند حضرت در جواب وی فرمود که الحمد لله الذی
جعلهم علی الطریق و ان شربوا الخمر یعنی ستایش مر خدایرا که راه راست
بایشان نمود که عبارت از ولایت و محبت خاندان رسالت است
اگرچه شرب خمر نمایند و ازین حدیث معلوم می شود که اعمال را مدخلی در
پیروی و محبت اهل بیت رسالت نیست و مدار صحت اعتقاد و
سلوک بر مسلک سداد و طریق منتهی بنجات از مواخذات یوم التناد

براصول دين و مودت دودمان سيد المرسلين ست و در كتاب اخبار
عيون الرضا تاليف ابن بابويه رحمه الله مذكورست از زكريا بن آدم
كه از اكابر ثقات و عالی مرتبه در ميان اصحاب روات است و رتبه
و قدر و منزلت وی ازين معلوم ست كه در راه مكه معظمه زنبيل
حضرت رضا عليه التحية والثنا بوده بر يكطرف شتر كجاوه آنحضرت و بر
جانب ديگر كجاوه زكريا نصب شده باين اعزاز عازم حجاز گشته
روانه آنصوب صواب شده بود و در اثنای مصاحبت و مكالمت
بآن چراغ خاندان رسالت و هدايت حضرت بوی خطاب نموده
فرمود كه يا زكريا شيعة علی رفع عنهم القلم يعنی شيعه حضرت امير المومنين
مرفوع القلم بوده گناهی و خطيئتی در نامه اعمال وی ثبت نگردد و چنين
ذكريا را اينمعنی موجب تحير و تعجب گشته انديشه فهميدن اين حكايت
در خاطرش گذشت حضرت رضا عليه السلام جهت تشفی خاطر
و اطمينان باطن و ظاهر وی فرمود كه يا زكريا هر نفس از النفوس شيعه اثنی
عشريه روزيكه مصدر گناهی و خطائی گردد و در همان روز زخمی يا المی يا خوفی و
دغدغه يا فوت كسی از عزيزان يا انفصال مالی يا بيماری يا تسلط ظالمی
يا تحمل اذيات همسايه و امثال آن او را روی نمايد كه مانع اثبات
گناه وی شده طومار كردار و گفتارش در آن روز از سواد مداد صاف
و بیغش بوده چگونه اسم وی در جريده گناهكاران داخل گردد و از روايات
مشهوره در طرفين مذكوره در كتب فريقين ست كه محبة علی ابن ابی طالب

ياكل

ياكل الذنوب كما تاكل النار الحطب يعنی محبت آن سر حلقه سلسله ولايت
گناهان را آنچنان نيست و نابود گرداند كه آتش هيزم را و موافق اين
حديث مشهور لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابيطالب لما خلق الله
النار يعنی اگر مردم بر محبت خاندان حضرت امير المومنين عليه السلام اجتماع نموده
درين امر مخالفت ميانه امت وقوع نيافتی حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ
خلق ننمودی و بهمين مضمون در مصباح الانوار بروايت ابن عباس از
حضرت پيغمبر صلی الله عليه و آله از حضرت جبرئيل عليه السلام مذكورست
كه خطاب بحضرت رسالت صلی الله عليه و آله نموده كه والذی بعثك
فی الحق نبيا لو ان اهل الارض كلهم يحبون عليا كما يحبه اهل السموات
لما خلق الله نار العذاب ترجمه اين عبارت آنست كه جبرئيل عليه السلام
بحضرت رسالت صلی الله عليه و آله خطاب نموده فرمود كه بذات
آنكه ترا بحق بخلق فرستاد كه اگر مجموع اهل زمين امير المومنين
عليه السلام را دوست داشتندی همچنانكه تمامی اهل آسمان او را
دوست ميدارند حق سبحانه و تعالی آتش عذاب خلق ننمودی
پس معلوم شد كه خلق دوزخ مخصوص مخالفان آن خاندان است
اصولا و فروعا قديما و جديدا ذكورا و اناثا عالما و جاهلا كاملا و ناقصا
و در كتاب غاية المطلوب از طريق اهل خلاف ذكر يافته از
ابن عباس رحمه الله كه حق تعالی از نور روی علی ابن ابی طالب
هفتاد هزار فرشته خلق نموده كه تا روز قيامت جهت شيعيان

آنحضرت استغفار نمایند و اگر دعای ایشان زیور اجابت نیافتی جهت این
شغل خلق نمی شدند و چون هفتاد هزار ملک مستجاب الدعوة برای
این طایفه استغفار نمایند ظاهر است که گناهان این جمع قلیل که ما
صدق مفهوم و قلیل من عبادی الشکور اند آمرزیده گشته از
مواخذه یوم القیمه رستگار باشند و در کتاب مذکور مرقوم است و در
اخطب خوارزم مسطور است که روزی جبرئیل علیه السلام از جانب الهی
شادان و فرحان به بشارت عظیمه نزول نموده حضرت رسالت را مستبشر
گردانید که حق جل و علا سلام میرساند و میفرماید که بشر اخاک علیا بانی
لا اعذب من والاه و لا ارحم من عاداه یعنی بشارت ده برادرت علی
بن ابیطالب را بآنکه معذب نمیگردانم کسی را که تولا با آنحضرت داشته
باشد و مکرر ذکر شد که از عبارات روایات معتبره متصله بسلسله نبویه چنین
مستفاد شد که محبت آنحضرت در مقابل عداوت ذکر یافته بنابرین تقابل
مقتضی آنست که هر کرا محبت نباشد یعنی تولا نموده باشد عداوت آن
حضرت ثابت باشد نعوذ بالله من غضب الله و درین باب اگر بذکر روایات
صحیحه صریحه در هر مطلب قیام نموده باندازه استطاعت و تتبع ناقص که
امثال این فقیر را اطلاع بر آن توفیق یافته مرقوم قلم بیان گردد از
گنجایش این طور از رسایل و ده برابر آن متجاوز بوده کتابی مبسوط نوشته
گردد لکن چون مامور بر وجه اختصار است برین روایت که مذکور میشود
و دوست و دشمن حتی صاحب کشاف حنفی مذهب از غایت تعصب

ذکر نموده

ذکر نموده اقتصار مینماید و حاصل کلام صاحب کشاف آنستکه چون آیة
شریف قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نزول نموده یعنی بگو یا محمد
بامت خود که من از شما در امر رسالت و تحمل اذیت و مشقت و خصومت
اعادی و اسناد سحر و کهانت و ترک وطن و استیطان غربت و غیرها
از امور شاقه طمع اجری و عوضی ندارم الا محبت و مودت اهل بیت من
و از مضمون آیة شریف فهمیده میشود که از فواید مترتبه بر مودت آن خاندان
رفیع البنیان آنست که همانا از عهده حقوق نبوی که آنحضرت را برامت
واقعست بیرون آمده در اذعان و اقرار به نبوت او صادق بود و مجرد اقرار
بلا فایده است و هر که ازین دولت بهره و ازین نعمت حصه نیافت و
مخالفت مدلول آیة مبارکه نموده دیگرانرا دوست داشته و متابعت دشمنان
و مخالفان آن خاندان نموده باشد از آن اقرار و اعتراف ثمره نیافته در زمره
آنکه کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب داخل گردند
و بالجمله راوی گوید که بعد از نزول آیة اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
از آنحضرت تحقیق ذوی القربی که مودت ایشان من جانب الله تحتم یافته
نموده بتعیین آن سوال نمودند حضرت در جواب ایشان فرمود که علی و فاطمه
و ابناهما و صاحب کشاف میگوید که بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله جهت امت بیان فرمود که کسانیکه امر الهی بمودت ایشان
صدور یافته مراد از آن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است متوجه
اصحاب شده فرمود که الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا و من

وطن صح

مات علی حب آل محمد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت
بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی
بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات
علی بغض آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب
بین عینیه آیس من رحمة الله این عبارت بطریق روایت از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در کتب و رسایل اهل خلاف مکرر اذکر یافته و ترجمه حاصل عبارت
وافی هدایت آنحضرت اینست که هرکه بر محبت آل محمد بمیرد درجه او مثل درجه شهدا است
که از آنجمله گوشوار عرش رب العالمین و پاره جگر سید النبیین حسین بن علی
بن ابی طالب و عم بزرگوار عالیمقدار رسول آخر الزمان حمزه علیه السلام است
فرموده که هرکه بر محبت آل محمد بمیرد مغفور و آمرزیده است و هرکه بر محبت
آل محمد بمیرد در زمره توبه کاران داخل است و ظاهر مراد اینست که اگر توبه نکرده
بمیرد همانا توبه کرده مرده است و در دایره صاحبان کمال ایمان داخل باشد و مؤید این
نوید است بشارتیکه در تفسیر مجمع البیان از حضرت رضا علیه السلام بتقریب
تفسیر آیهٔ فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان نقل نموده که مراد آنست که هرکه بر
عقیدهٔ صالحه بوده بر ولایت اهل بیت رسالت باشد و از ارتکاب معصیتی نموده
بی توبه از دنیا بیرون رود او را در برزخ که عبارت از وقت نزع تا صحرای محشر
معذب گردانند که چون داخل عرصهٔ قیامت شود او را گناهی نمانده باشد
که از آن سؤال نمایند و شکی نیست که این بشارت قرآنی و اشارت آسمانی
فوق سایر مقامات استبشار شیعه اثنی عشریه است و روایت سابقه متضمن

اینست که شخصی در وقت نزع ملک الموت او را به بهشت بشارت دهد
و در قبر منکر و نکیر نیز او را بدخول بهشت مستبشر و مسرور گردانند و در روز قیامت
محب خاندان ولایت و امامت را زیب و زینت داده به بهشت در آورند
چنانچه در دنیا شب زفاف عروس را آرایش کرده بخانه شوهر آورند و محب
خاندان را در نامهٔ اعمال وی نویسند که این کسیست که به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نموده و ترک چیزی از متممات دین آنحضرت ننموده و بعد از آنکه خصایص
محبین را ذکر فرموده بلوازم عداوت و بغض جماعت که بخلافت و امامت
آل محمد صلی الله علیه و آله قایل نگشته از جادهٔ اطاعت آنحضرت منحرف شده
باشند اشاره فرموده میفرماید که هرکه عیاذا بالله بر بغض آل محمد بمیرد کافر مرده باشد
و در روز قیامت چون محشور در آید بر پیشانی وی نوشته باشند که این کس
محروم و ناامید است از رحمت الهی تا اینجا ترجمه عبارت وافی هدایت سید
الانبیاست که دشمنان و معاندین حضرت امیر المومنین از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله نقل نموده اند و از این روایت و امثال آن فهمیده می شود که
واسطه میان محبت و عداوت اهل بیت رسالت نبوده چون محبت نباشد
عداوت خواهد بود زیرا که این دو صفت مقابل یکدیگر بوده وجود احدهما مستلزم
عدم دیگریست خصوصا آنکه محب اهل بیت علیهم السلام باطاعت و اعتراف
بامامت و خلافت ایشان بر وجه مفصل مشروح مفسر گردیده بنابرین معلوم است
که هرکه تولا بایشان نکرده باشد یعنی اعتقاد بامامت ایشان و حقیت
خلافت نداشته باشد در اینصورت محب مسلوب بوده مبغض ایشان

که عبارت از اعتقاد بخلافت و امامت دیگری باشد موصوف بوده
بر طبق فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مستحق غضب آفرید کار و موجب
خلود نار گردد و در بعضی گفته اند شعر گر بهمه عمر شوی حق گذار ، غیر عبادت نکنی
هیچ کار ، در حرم کعبه عبادت کنی ، کعبه دو صد بار زیارت کنی ،
با همه کشف و کرامات تو ، با همه قرب و مقامات تو ، گر نبود مهر
علی در دلت ، آتش سوزنده بود منزلت ، و چون روایت
مذکوره از کتب معتبره دشمنان دین نوشته شد و مثل آن در رساله و کتاب
اهل ایمان بذکر اند که از آن مزین اوراق این رساله میگردد تا بدلول آن اتفاقی
دوست و دشمن بوده احدی را مجال تأملی نباشد باید دانست که کتاب غایة
المطلوب موشح است بذکر عبارتی منسوبه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بالذکر تفاوتی میانه آن و میانه روایت سابقه منقوله از صاحب کشاف
و روایت اینست الا و من احب علیا لم ینشر له دیوان و لا ینصب له میزان
و یقال له ادخل الجنة بغیر حساب الا و من مات علی حب آل محمد امن من الحساب
و المیزان و الصراط الا و من مات علی حب آل محمد صافحته الملائکة و زارته الانبیاء
الا و من مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة قالها ثلاثا الا و من احب علیا جاء
یوم القیمة و وجهه کانه القمر لیلة البدر خلاصه مضمون این روایت آنست که
در روز قیامت دیوان بروی نگیرند و میزان اعمال جهت وی نصب ننموده او را
بی آنکه محاسبه وی تنقیح یابد امر بدخول بهشت فرمایند و الحاصل محب امیر المؤمنین
از حساب و کتاب و میزان و صراط فارغ بوده ملائکه او را مصافحه نمایند و انبیا

ویرا

ویرا زیارت کنند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از ادای عبارت
مذکوره سه نوبت فرمود که من ضامنم که محب امیر المؤمنین را داخل بهشت
گردانم و فرمود که محب آنحضرت در عرصه محشر چون در آید رخساره وی بر مثال ماه
شب چهارده روشن و نورانی باشد و در تتمه این روایت مسطور است که
منکر و نکیر داخل قبور محبین آن خاندان نشوند و ملک الموت مامور است که
بنوعی قبض ارواح محبین امیر المؤمنین نماید که ایشان اصلا از آن آزرده نگردند
و در بعضی و درین باب روایات معتبره بسیار است که بنابر حصول توهم
بعضی از جهال و جرات در اتیان کثیری از معاصی ذکر آن مناسب ننموده
بر همین قدر از گفتار اختصار رفت چه مقصود از بیان بعضی از احادیث سابقه
اثبات قضیه مختلف فیها فرقه ناجیه است که نظر بدلایل و روایات مذکوره بطایفه
اثنی عشریه اختصاص پذیرست لاغیر بنابرین توهم نشود که مضامین مسطوره
سبب رخصت در ارتکاب مناهی و فتح ابواب ملاهی بوده و عد و وعید الهیه
و آیات بینات قرآنی و روایات معتبره صحیحه سلسله نبویه در جزای اعمال و استحقاق
خطاب و عتاب و غیرها من الامور الاخرویه العیاذ بالله از دایره اعتبار خارج
باشد استغفر الله ثم استغفر الله حاصل آنکه ثابت و واضح و روشن و هویدا
گردید که نجات مخصوص بیکفرقه از جمله هفتاد و سه فرقه که حضرت پیغمبر بیان فرموده
در زمره منسوبه بخاندان نبوی که مسمی بشیعه اثنی عشریه است منحصر بوده دیگری از
هفتاد و دو فرقه ازین دولت دور و از نواحی استعداد باین سعادت محروم
و مهجور اند و درین مقام ختم کلام بعبارتی نظم انتظام مینماید نظم بعد احمد

گشت هفتاد و سه فرقه امتش زان یکی ناجی و باقی هالکند ای هوشیار
من گرفتم دامن آل پیمبر زان میان ٭ هر گرا خواهی تو نیز از دیگران کن اختیار
من چو در کشتی نوحم با نبی و با وصی ٭ گو زمین طوفان بگیر و آسمان آفت ببار
رستگار آمد سگی کو بود با اصحاب کهف ٭ من که با آل رسولم چون نباشم رستگار

و بنابرین لازم آنست که این طبقه مؤمن در اتیان باوامر و نواهی الهی مساهله نموده موافق مضامین کتاب و سنت عمل نموده مستحق تفضلات و اصطناعات ربانیه و مستوجب شفاعت اهل بیت رسالت شده مظهر عفو و غفران و احسان و امتنان ربانیه گردیده ما عدای ایشان از سایر فرق اسلامیه با وجود صدور اعمال صالحه استحقاق مراتب مقامات مذکوره نداشته عطیات ربانیه مخصوص طایفه مذکوره گردد و فرق میانه فرقه ناجیه و سایر فرق همین تواند بود که اعمال صالحه از فرقه ناجیه سودمند بوده ذریعه نجات ایشان گردد بخلاف ما عدای ایشان که اعمال مزبوره نافع نبوده بلکه مثمر عتاب و خطاب گردد و باین مضمون روایات معتبره در مظان خود مذکورست و برین تقدیر ترک اعمال سبب حصول وزر و وبالست والله اعلم اما بیان فواید حدیث دوم یعنی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا لمّا ذکر ترجمه این عبارت مرقوم قسم بیان شد و تصریح پیغمبر صلی الله علیه و آله به پیروی اهل بیت رسالت که مستلزم عدم ضلالت ابدیست ثابت گشت و لکن دغدغه اینست که چون حضرت پیغمبر ذکر

قرآنرا

قرآنرا مقرون باهل بیت گردانیده و فرموده که اگر امت آنحضرت باین هر دو متمسک شوند رستگار باشند گمان اکثر مخالفین خاندان آنست که مگر تفاوتی میانه این امرین یعنی کتاب خدا و ائمه هدی بوده متمسکین باهل بیت رسالت بانفراده فرقه ناجی تواند بود و نه چنین است که ایشان فهمیده اند بلکه هدایت منحصر در اهل بیت رسالت بوده اطاعت ایشان که خارج از اطاعت قرآن نیست موجب نجاتست و از اینجاست که اگر روایتی که طریق تصحیح آن و بیان اتصالش بیکی از ائمه معصومین علیهم السلام ثابت گردد تخصیص کتاب خدا بآن روایت صحیح و معتبر بوده عمل بمدلول آن واجبست و کلام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در محاربه معویه علیه الهاویه که انا کتاب الله الناطق یعنی منم کتاب سخن گو از جانب خدا و لا شک علم بمضامین کلمات بینات قرآنی و اطلاع بر مقاصد و مرادات سبحانی مخصوص مرتبه عصمت و ولایت و صحیفه کامله و قلوب زاکیه آن زمره مقدس مرقوم رقم کتاب یشهده المقربون گردیده اراده خدای نگاشته لوح سینه صافیه آن گروه ذی شکوه عصمت و طهارتست و باید دانست که چون ظاهر و باطن قرآن و توافق میانه آیات بینات و رفع تناقض و تنافی که بحسب ظاهر بین الآیات واقعست کسی از غیرهم حقیقت آن و ناسخ و منسوخ و مقید و مطلق و سایر شقوق محتمله کلام الله بیرون تواند آمد و رخت صلاحیت ازین دریای متواج بکنار تواند آورد که از هبوب ریاح مختلفه متضمنه امواج مالکه اختلافات واقعه بلکه

عصمت وطهارت استقامت یافته متزلزل نگردد و کلام حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که برزبان دوست و دشمن جاریست موید مقام است که والله
ما نزلت آیة فی بر ولا بحر الا وقد علمت اینما فیم انزلت ولم انزلت و در کتب
اهل خلاف بروایت ابن عباس مذکور است که چون آیه قل کفی بالله شهیدا
بینی وبینکم ومن عنده ام الکتاب نزول یافت و اصحاب از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله بیان صاحب علم کتاب طلب نمودند حضرت گفت علی بن ابی طالب
وتفصیل این قضیه ولوازم مدلول آن در رساله که مسطور است واز حضرت
صادق علیه السلام نقلست که ثلث قرآن در بیان حالات وکمالات وخصایص
ومزایای اهل بیت علیهم السلام نازل وثلث دیگر در ذکر اعادی و دشمنان و بیان
احوال ایشان در نشاء اخرویه نزول یافته وثلث دیگر ظاهرش مشتملست
بر احکام واوامر ونواهی الهی که علم بحقیقت وکیفیت آن مخصوص اهل بیت رسالت
صلی الله علیه وآله وباطن آن متضمن اسرار ربانی وعوارف وحقایق اشیا کماهی
است که باختصاص ازلی آن نیز مخصوص درجه عصمت وولایت بوده احدی
پیرامون غوص آن لجه عمیقه نتواند شد وازین کلام فهمیده شد که اطلاع بر
اسرار وعجایب وغوامض ومشکلات قرآنی چون مخصوص حضرات طا
هرین است بنابرین چون با آن زمره علیه توسل جسته کسی را اراده اطلاع
بر حقایق قرآنی در کوز خاطر گردد محتمل است که به برکت خلوص عقیده با آن
آستان ملایک آشیان که قبله مقبلان وکعبه صاحبدلان است باندازه
استعداد از آن نصیبی یابد ولکن اگر توسل تمام حقیقی بحبل المتین محبت وولایت

آن

آن سلسله رفیعه درست نشده خواهد که بکتاب خدا تعالی توسل جسته راه بحقایق
بدست آورد و سالک مسلک صدق وسداد گردد وانیمعنی بی توسل
بزمره منیعه معصومین صورت نه بندد و کلام صدق انجام حضرت امیر المؤمنین
از شواهد این قضیه است که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا واین
گاهی درست باشد که جمیع امور ربانیه واحکام متعلقه باحوال نشأتین
دین ودنیا واولی واخری تمامی در جریده علوم مرتضوی حاضر بوده تفاوتی
میانه دانش آنحضرت در اینخانه و در آنخانه صورت نه بندد وهمچنین این عبارت
نیز از آنحضرت دلیل اختصاص مرتبه عصمت است بمقامیکه احدی صعود
بر مدارج آن نتواند نمود زیرا که میفرماید که نزلونا عن الربوبیة ثم قولوا فینا
ما استطعتم فان البحر لا ینزف وسر الغیب لا یعرف وکلمة الله لا
یوصف یعنی ما را از مرتبه ربوبیت پایین باید دانست وبعد از آن آنچه
استطاعت آن باشد یعنی علم وعرفان با آن راه برده باشد در ماده
ما بگوئید که دریا به برداشتن آخر نمی شود واسرار غیب دانسته نمیشود
وکلمة الله بوصف در نمی آید وازینجهت که میفرمود که نحن اسرار الله
المودعة فی الهیاکل البشریة یعنی ما اسرار خدائیم که بامانت ما را در هیکل
بشری گذاشته وهمچنانچه امانت را بمحل ومکانی که آنجا محفوظ باشد
تعلقی ورابطه وبازگشتی نباشد ایشان را بآن قالب جسمانی که محل ودیعت
ذوات مقدسه ایشان است تعلقی نموده از اسرار الهیه اند بنابرین
در عبارات فایض البرکات سلسله علیه مصطفویه صلوات الله والتحیه

دار دگشته که ان لنا مع الله حالات هو فیها نحن ونحن هو وهو مع ذلک هو هو
ونحن نحن یعنی ما را با حق تعالی حالات هست که نظر بآن حالات میانه ما و حق تعالی
فرقی نیست و با وجود اینحالت او اوست یعنی واجب الوجود و خالق الاشیاء
و ما مائیم یعنی ممکن الوجود و مخلوق حق تعالی و بنابرین حضرت در نیکلام والعلم
عند الله اشارت باتحاد صفات و مغایرت ذات نموده و ظاهر است که سبب
اتحاد صفات بین الله و بینهم آنست که بر دوست و دشمن ظاهر است که محبت
کامله میانه الله تعالی و آنحضرت بجای رسیده که مزیدی بران متصور نه و لهذا
حضرت رسالت در باده مرغ بریان باین عبارت دعا نمودند که اللهم ائتنی
باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی الهی بیاور بسوی من دوستتر خلق را
یعنی کسی را که در میان مخلوقات او را از همه کس بیشتر دوست داری و احتمال
عکس نیز دارد و دعای آنحضرت مستجاب شده بیفاصله حضرت امیر المومنین
حاضر شد و ایضا در جنگ خیبر در شبی که صباحش حضرت امیر المومنین را
بمحاربه خیبر می فرستاد فرمود که فردا کسی را میفرستم که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول مر او را دوست دارند و بعد از ان حضرت امیر المومنین
علیه السلام را طلبیده روانه فرمود بتفصیلی که مذکور خواهد شد و چون محبت
طرفین در اعلی درجه کمال است و معنی محبت بر وجهیکه از جنید نقل شده و ظاهرا
که احسن تعاریف واقعه درین امر مینماید که المحبة دخول صفات المحبوب علی
البدل من صفات المحب یعنی محبت درآمدن صفات محبوبست در محب
بنوعیکه بدل از صفات محب گردد یعنی هر مرتبه صفتی از محب که مغایر آن

حضرت ع

صباحش ع

از محبوب در آید صفتی مح

محمد

صفت باشد بیرون رود و چون محبت بر وجه کمال بحصول انجامد جمیع صفات محبوب
در محب ظهور یافته صفات وی از وی بیرون رود و بنابرین انجه حق سبحانه تعالی
باعتبار صفات الهیت از زنده گردانیدن و میرانیدن و علم و قدرت
و احاطه بجمیع معلومات و اماکن و غیرها که بآن موصوف است باید که بنوع
خاص و محب باخلاص الله تعالی که امیر المومنین علیه السلام است او نیز قدرت
بر مثل افعال الهی داشته این ثمره نتیجه محبت طرفین و مودت جانبین است
و بنابرین توان گفت که انچه از الله تعالی صدور یابد که مخصوص مرتبه ربوبیت
و الله تعالی بالذات حاصلست امیر المومنین علیه السلام نیز مثل ان از جانب
الهی اقتدار یافته محل ظهور و موضع صدور آن گردد و شیخ مقتول در حکمت
اشراق اشارت باین معنی فرموده که لما رایت الحدیدة الحامیة متشبهة بالنار
لمجاورتها و تفعل فعلها فلا تتعجب من نفس استشرقت و استضاءت و
استنارت بنور الله فاطاعها الاکوان یعنی پاره آهن چون در آتش افتد
باندک زمانی رنگ او رنگ آتش و فعل او فعل آتش میگردد و با وجود آنکه
آتش در نهایت صفا و لطافت جوهر و آهن بر عکس اوست
لکن به برکت مجاورت ساعتی مظهر آثار آتش شده افعال آتشی بر وی
مترتب است بنابرین چه تعجب باشد در ذات مقدسی مظهر منوری که
کسب روشنی و صفا و تجرد و استعداد استنارت و اتساع از ذات
مجرد من جمیع الوجوه نموده و بمناسبات تامه و مشابهات کامله
از نور ذات ربوبیت منور گشته و بعد از ان عالمی از برکت انوار حاصله

وی مستنیر شده از جهتی منیر و از جهتی مستنیر باشد شنیده باشی که مقناطیس
چون جذب پاره از آهن نماید خاصیت خود بوی کرامت نموده او نیز
جاذب پاره دیگر تواند شد لکن اثر مقناطیس به پاره آهن که اولا جذب
نموده بالذات هست و بباقی بالعرض و دقیقة لایخفی علی المتامل و بنا برین کلمات
منقوله از آنحضرت که مشتملست بر عبارت انا الخالق انا الباری و امثال آن
متضمن دعوای ربوبیت بوده صدور افعال مزبوره باختیار و اقتدار نیست
که من جانب الله تعالی بآن اختصاص پذیرفته والله اعلم تنبیه
از شیخ بزرگوار عالیمقدار شیخ روزبهان که در وصف او گفته اند نظم
روزبهان فارس میدان عشق ؛ فارسیا زاشته ایوان عشق
مذکورست در رساله موسومه بصراط مستقیم که اگر اهل بیت نبوت هادی
امت نبودندی و راه نجات بتعلیم ایشان خاطر نشان بندگان نشدی
قرآن عزیز وحده ازین معنی قاصر آمده موجب حیرت سالکان مسالک
ایمان گردیدی زیرا که شاهد دلارای کلام الهی هر لحظه از پس پرده چهره گشوده
هر کس باندازه استعداد و خواهش خاطر از آن نصیبی می یابند و ازینجاست
که هفتاد و دو ملت باطل همگی را اعتقاد آنست که طریق ایشان
ماخوذ از قرآن و مستفاد از مدلولات آنست و ازینجهت بعضی از مجسمه را
بملاحظه کلمه ید الله و عین الله و جنب الله و امثال آن که از لوازم جسمیت
اعتقاد آنست که الله تعالی نیز جسمی است از اجسام پس اگر قرآن در هدایت
کفایت نمودی بایستی که اختلاف میانه امت مرتفع گشته همگی بر جاده
واحده

واحده طالب رضای الهی می بودند و نیز ازین سخن مفید آنست که اعجاز قرآنی
مشتمل بر بعضی امورست که موافقت آیات با یکدیگر و مطابق بودن معنی
با صورت از دایره عقول بشری بیرون بوده حصول این مقصد بر فرموده
گفته و نوشته اوصیای رسول الله و حجج الله علی خلقه هست که بر نعت عصمت
منعوت بوده و آنچه گویند و اشارت فرمایند عین اراده الهیه و مشیت
ربانیه است و چون این دانسته شد که هدایت منحصر در ائمه هدی گشته بر طبق
کلام الهی فرموده که انما انت منذر و لکل قوم هاد و در بعضی روایات و علی
لکل قوم هاد و امر هدایت بدلیل عقل و نقل مخصوص خاندان طیبین و طاهرین است
پس ذکر قرآن که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مقرون با اسم عترت طاهره
نموده سبب چیست جواب آنست که اگر حضرت رسالت صلعم در اواخر عمر عزیز وصیت
باطاعت اهل بیت نموده تاکید حکایات غدیر مینمود ذکر قرآن نمودی
بر مراعات آن مبالغه نفرمودی گمان جهال امت این می بود که مگر بعد از
حضرت رسالت احکام قرآن منسوخ بوده رجوع بآن لازم نباشد ازینجهت
حضرت اظهار نفرموده همچنانچه باطاعت اهل بیت اشارت نموده تاکید
تمام فرمود بمتابعت قرآن که آن نیز عین اطاعت ذریت طاهره است
تصریح نمود دیگر آنکه شاید که مقصود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از ذکر
قرآن مقرون باسم اهل بیت این باشد که هر گرا توفیق رفیق گشته خواهد که
بصراط مستقیم که در قرآن عزیز از ولایت امیر المومنین علیه السلام بآن تعبیر
شده هدایت یابد و حق از باطل متمیز نشده حقیقت اهل بیت رسالت

صلی الله علیه وآله و بطلان مخالفان دودمان ولایت در آینهٔ اعتقادش ارتسام
یابد و در خصوص از قرآن مجید ابواب ایمان و ایقان بر روی وی مفتوح گشته
ظاهر گردد که راه راست و طریق نجات منحصر در اطاعت ذریت سید
کاینات بوده خلافت رسول صلی الله علیه وآله و نیابت الهی در روی زمین مخصوص
امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین این مظهر تجلیات رب العالمین است حسن بن علی
الطبرسی میگوید که بعد از تتبع تمام چنین یافتیم که احدی از انبیا از عالم رحلت
نفرموده الا بعد از تعیین وصی و قطع نظر از نص قرآنی در امر وصیت حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله فرموده که من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة پس باید که
آنحضرت امت را فرموده بلفظ عام خود نیز قیام بآن نموده باشد و جمیع کتب دشمنان
مشحون است بذکر آنکه وصی آنحضرت غیر علی بن ابی طالب نبوده و اوصیای انبیای
سابقین خلیفه و امام بوده اند پس باید که خلیفهٔ آنحضرت نیز وصی آنحضرت باشد
و در نعیمی از ناصر خسرو منقولست که **نظم** بسیار در این بستان هر گونه درخت است
هم کشتهٔ رحمان و هم ارشتهٔ شیطان ✽ ای رهگذری مرد گرت رغبت باشد
در نعمت و در میوهٔ این نادر بستان ✽ دهقانش یکی فاضل و دانا و بزرگست
در باغ متوجه که بدستوری دهقان ✽ هر چند ستمکاران بسیار شد ستند
فرزند رسول است بدین باغ نگهبان ✽ هر چند بود میوه خوش پرشه و کرم
دهقان ننهد باغ به پشه نه بکرمان ✽ هر چند که در خانه تو خانه کند موش
خانه نسپاری تو سمی خانه بموشان ✽ گر زاغ سیه باغ ز بلبل بستاند
دستان نتواند زدن و نادره الحان ✽ هر چند که بر منبر دانا بنشیند

هرگز نشود همسر دانا کس نادان ✽ معنی سخن ایزد و پیغمبر داند
بهتان بود از تو بجز این گویی بهتان ✽ گویند که پیغمبر ما امت و دین را
چون رفت ز عالم بفلان داد و به بهمان ✽ پیغمبری ای بیخبر از ملک الهیست
از ملکت قیصر نه و از ملکت خاقان ✽ هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده است
رو و فرت شاهان جهان نیک فروخوان ✽ با دختر و داماد و نبیره بجهان در
میراث بهمسایه دهد هیچ مسلمان ✽ با سوی شما کار نکردست پیمبر
بر قول خداوند جهان داور سبحان ✽ از بهر چه گویید چنین خام سخنها
ای مغز شما دود زده زآتش عصیان ✽ آنگاه شوید آگه ازین بیهده گفتار
کز حسرت و غم سنگ بخایید بدندان ✽ آنست گزینم که خداش بگزیند
بیهوده چه گویی سخن بی سر و سامان ✽ آنرا که گزیدی تو خداش نگزیدست
در خلق خدا نه تو به از خالق دیان **اما فایده** حدیث سیم مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق معنی این حدیث ظاهر است و قبل
ازین نیز اشارتی بآن رفت و حاصل آنست که حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله در کلام صدق انتظام تشبیه اهل بیت علیهم السلام بکشتی نوح
نموده باین معنی که هر که در آن طوفان بلا بپایان متوسل بآن کشتی شده اطاعت
حضرت نوح علیه السلام اختیار نموده از آسیب طوفان مذکور خلاصی بدر رفته
نجات یافت همچنین هر که در طغیان طوفان عصیان بکشتی محبت و ولایت
و اطاعت اهل بیت رسالت صلی الله علیه وآله توسل جسته و ایشان را در نزول
بلا و محنت صوری و معنوی و دینی و دنیوی رجوع و بازگشت در آنجا ملتجی

دین و دنیا است هادی و رهنما و امام واجب العصمة والاطاعت داند از مکاره
دارین مصون و محروس بوده نجات از مهلکات دنیا و آخرت یابد و حدیث
مذکور مشتمل است بر بعضی از فواید فایده اولی آنکه مضمون عبارت فرخنده آیت
مشتمل بر آنکه غرض از حدیثین سابقین ستفرق امتی و حدیث انی تارک فیکم
الثقلین چنانچه سابقا بآن اشارت شد همین است که از این حدیث فهمیده
شد یعنی متابعت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله موجب نجات دنیا و عقبی
است فایده ثانیه آنکه معلوم شد و مشخص گشت که عاصیان فرقه ناجیه عشریه
داخل دوزخ نگشته چون معصیت را ناچار است از عقوبتی که ازاله جرم کثیف
عصیان نموده معنی سبقت رحمتی غضبی متحقق گرداند ازین جهت باید که عقوبت
عصاة این طبقه در دنیا از نقصان مال و فرزند و عزیزان و خسران ثمرات و غیره
چنانچه آیة شریفة ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس
والثمرات اشارت بآنست و همچنین در وقت نزع و قبر و سوال منکر و نکیر
و هول روز قیامت و غیرها که در کتب معتبره ذکر یافته باید که آتش اعمال ایشان
با ایشان رسانند تا استحقاق دخول نار انتفا یافته از عذاب و عقاب
جهنم نجات یابند و وجه وضوح این معنی از مدلول حدیث قطع نظر از
تصریحات که در اکثر روایات معتبره واقعست آنست که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله توسل بذریت طاهره را تشبیه بکشتی نوح علیه السلام داده
که متوسلین این اهل بیت لازم که از طوفان نجات یابند چنین فهمیده شد که توسل
بحضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم نیز خذوا النعل بالنعل موجب خلاصی

از موجبات مواخذات جبار السموات والارض از دخول جحیم و عذاب الیم
و صدق مدلول صحت شمول کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر
ایمن و رستگار گردند فایده ثالثه آنکه چون بعضی از علمای اهل [illegible]
توهم آن شده که عصاة فرقه ناجیه نیز باندازه افعال و اعمال ناشایسته
داخل دوزخ شده بعد از آن نجات خواهند یافت مدلول حدیث و مشابهت
با متمسکین سفینه نوح علیه السلام روشن گردانید که چنانچه اهل کشتی
نوح اصلا از آن طوفان متضرر نشده فرقه ناجیه نیز من جمیع الوجوه ناجی
باشند فایده رابعه آنکه هر طایفه از امت که در امور دینیه بغیر اهل بیت
رسالت صلی الله علیه و آله تمسک جسته اطاعت غیر نموده باشند حدیث مذکور
مفهومه مفید آنست که مستحق عذاب و عقاب بوده مستغرق دریای بی منتهای
عقوبت دایمی باشند زیرا که مشابهت با جمعی که غرق طوفان نوح شده
اصلا نجات نیافتند آنجمعی مستدعی دخول جهنم و خلود عذاب است
والله اعلم

منهاج دوم در ذکر آیات و روایات صریحة الدلالة

بر خلافت بی واسطه شاه ولایت و آن مشتمل بر چهار لمعه لمعه اول
در بیان آیات بینات قرآنیه آیه شریفه انما ولیکم الله است و از بیان
نزول این آیه وافیه هدایت فهمیده میشود و به مرتبه یقین میرسد که آیه
مذکوره جهت بیان نیابت الهی و خلافت رسالت پناهی شرف نزول یافته
و سبب نزول آیه بر وجهیکه در تفاسیر اهل خلاف مذکور است که روزی
سید کونین در مسجد مطهر نبوی باتفاق اصحاب مشغول نماز شده بود که

شخصی برهیأت درویشی مسکین گرد صفوف برآمده چیزی سوال می نمود
و هیچکس از اصحاب مسجد نبوی نپرداخته و جراحت مسکنت او را مرهم احسانی و انعامی
نگذاشته آن مسکین محروم و درویش مغموم در بین اثنا بدرگاه حریم بی ضنت و
رحیم بی منت مناجات نموده میگفت الهی تو میدانی که از مسجد پیغمبر تو بسوال لقمه
محروم گشته و خاک مذلت بر سر و روی ریخته بیرون میروم چون عبارت درویش
دلریش بسامعه مرتضوی رسید باشارت خفیه درویش را طلب نموده انگشت
مبارک بجانب او حرکت داده درویش را معلوم شد که غرض آنحضرت آنست که
انگشتر مبارک آنحضرت را از دست او بیرون آورد و آن سائل انگشتر آنحضرت را
از دست مبارک او بنفسه بیرون آورده خوشدل و فرحناک از مسجد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد
بر تصدق مذکور واقف گشت روی بجانب آسمان نموده و ابواب دعا را فتح
داده جوهر مقصود را باین عبارت در رشته خشوع انسلاک داده که اللهم
ان موسی سألک و قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی
هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی
نسبحک کثیرا فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک
ونجعل لکما سلطانا فانا اسئلک ماسئل اللهم وانا محمد نبیک و صفیک
اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی
علیا اخی اشدد به ظهری و در شرح دیوان احمد حنبل نقل نموده که

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چنین فرمود که اللهم اجعل لی وزیرا من
اهلی اخی علیا اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذ
کرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا حاصل ترجمه این عبارت آنست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرگاه الهی مناجات می نماید و درخواست میکند
که همچنانچه حضرت موسی علیه السلام از حق تعالی التماس نموده که هرون برادر او از
اهل اوست خلیفه و جانشین و شریک او گرداند که دین موسی بامداد شرکت او رونق
گیرد و استمرار و استقرار پذیرد و فرمود که الهی قبول این معنی از موسی نموده هرون
که برادرش بود بخلافت او نصب نموده دین موسی را از تزلزل و اضطراب
محفوظ گردانیدی من نیز پیغمبر تو و دوست توام استدعا آنست که علی که از اهل منست
و برادر و پسر عم و داماد منست خلیفه من گردانیده و شریک من در تبلیغ رسالت و
هدایت مسلمانان ساخته وزیر و صاحب اختیار من گردان راوی گوید که هنوز
کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتمام نیافته بود که حضرت جبرئیل علیه السلام
باین آیه نزول نموده حضرت را بشارت داده که انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
و ترجمه آیه شریفه بی آنکه عنادی و انکاری برامون خاطر نفاق شیمه اهل جحد و طغیان
گردد این است ولی شما یعنی سزاوار و صاحب اختیار و حمایت کننده و نگاه دارنده
شما از نقصان و خسران دنیا و آخرت الحاصل اولی بتصرف از شما در کار شما کسی است
خدا تعالی که او مدبر کار شما و عالم بمفاسد و مصالح شماست و بعد از آن رسول او که
پیغمبر آخر الزمان و مبین احکام و روشن سازنده حلال و حرام است و یکی دیگر کسانیکه

ایمان آورده اند و صفت ایشان آنست که نماز کنند و در وقت نماز در حالت رکوع
صدقه بسائل دهند و این آیة باعتراف دوست و دشمن و آشنا و بیگانه در مادهٔ امیر المؤمنین
علیه السلام شرف نزول پذیرفته چنانچه صاحب کشاف که عمدهٔ علمای اهل سنت
و حنفی و متعصب است ذکر این نموده و باین اعتراف آورده و علامهٔ نیشابوری
نیز که از علمای شافعیه است تصریح بآن نموده و در بعضی دیگر از کتب مثل کتاب
حلیه از تصانیف حافظ ابو نعیم که از اساطین آن طائفه است و کتاب ذریعه و
غیرها نیز مذکور است و در طریق اهل خلاف از قدمای این طایفه مثل ثعلبی و غیره
منقول شده و نیز صاحب عقل که دیدهٔ انصافش بمیل عداوت خاندان پیغمبر
آخر الزمان کور و بی نور نشده باشد پوشیده نخواهد بود که بعد از آنکه حضرت
امیر المؤمنین وقت اشتغال بصلوة در حین رکوع صدقه بسائل داده باشد و این معنی
پسندیدهٔ رسول آخر الزمان شده و از حق تعالی استدعای خلافت آنحضرت
مثل خلافت هرون از موسی نموده دعای آنحضرت فی الفور بقبول موصول
گردیده درین باب موافق ملتمس و خواهش حضرت نبوی آیة شریفه نازل
گشته خاطر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنحضرت ازین جهت بغایت مسرور
و مبتهج شده باشد و باوجود این خیالات مناقشات نمودن و در معنی محتمله
لفظ ولی که قرینهٔ مقام و التماس پیغمبر صلی الله علیه و آله صارف دیگر معانی
گردیده بدیههٔ عقل حکم بآنچه مفاد خلافت و امامت است نماید مجادله کردن و درین
امر با شاه ولایت خصومت نمودن قرینهٔ واضحه و بینهٔ عادله است بر ترک
متابعت مدلولات قرآن و اطاعت وساوس شیطان و شکی نیست که الله تعالی

در نزول آیة شریفه اظهار عنایات بغایت در باب شاه ولایت نموده اولا او را بکلمهٔ
که خود را و رسول الله را بآن توصیف کرده آنحضرت را نیز بهمان کلمه ذکر نموده تا دانسته شود
کافهٔ اهل اسلام بوده که همچنانچه الله تعالی صاحب اختیار دین و دنیا و رسول الله نیز مقدم
و مطاع و اولی بتصرف است در امور مسلمانان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز
بیقین بآنچه سزاوار رتبهٔ الوهیت و مرتبهٔ نبوت است منعوت بوده حاکم و آمر و ناهی
و واجب الاطاعت و مفترض الطاعة بوده تخلف از امر و نهی او و انحراف از
متابعت او مثل برگشتن از خدا و رسول و مخالفت امر و نهی ایشان است و معلوم
است که الله تعالی درین آیة ارادهٔ معنی از کلمهٔ ولی بجهت ذات ربوبیت و رتبهٔ رسالت
نموده که مخالف آن از جهت امیر المؤمنین فرموده باشد بلکه معنی ولی در مواد ثلاثه
متحد بوده مغایرتی در آن ملاحظ صورت نه بندد و بنابرین معنی که درین مقام از کلمهٔ
ولی تبادر بذهن می آید منحصر است در امری که افادهٔ وجوب اطاعت و متابعت
اوامر و نواهی نموده چنانچه استحقاق حکومت عباد و تنسیق امور ایشان ظاهراً
و باطناً صورةً و معنیً دیناً و دنیاً بالله تعالی و حضرت رسول الله متعلق است بآن
حضرت بی توقفی از عقل درین مقام تعلق پذیر است و علامهٔ نیشابوری بعد از ذکر
روز تصدق و بیان نزول آیة مبارکه و اطلاع بر مجادلات اصحاب خلاف
چنین افاده نموده که و المناقشة فی امثال ذلک تطویل بلا طائل یعنی مناقشه
درین قسم از امور درازنفسی بی فایده است دیگر از تعظیم آنحضرت در آیة شریفه
آنست که باوجود تفرد حضرت در امر صدقه بروجه مذکور الله تعالی اشارت بذات
وحدت سمات آنحضرت بصیغهٔ جمع نموده چنانچه در لهجهٔ عجمیه تشخص واحد خطاب نمایند

دکویند که شما و صاحب کشاف در وجه اتیان آلهی بصیغه جمع میکویند که انما اتی
بلفظ الجمع وهو بعلی علیه السلام لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه
یعنی سبب جمع آنست که بنی آدم رغبت نمایند بمثل آنچه از حضرت امیر المومنین
علیه السلام صدور یافته که در وقت نماز صدقه داده تا مثل ثوابی که جهت آنحضرت
از درگاه ربوبیت معین گشته بمردم دیگر عاید تواند شد بنابر مماثلت فعل ایشان
بافعل آنحضرت و آن سهل تاویلیست و کمان آنکه فعل آنحضرت چون متضمن
ثوابی از جهتی خاص کردد مثل این از سایر الناس برین قیاس است قیاسی است
مع الفارق و آنچه در بعضی از کتب علمای امامیه مسطور گشته در وجه صیغه جمع
آنست که بقیه حضرات ائمه از حسن بن علی تا محمد بن الحسن صاحب الزمان همگی
در وقت نماز در حالت رکوع صدقه بسائل داده اند و مدلول کلمه مشتمله
بر صیغه جمع اشارت بفعل حضرات طاهرین کلهم اجمعین است و تحقیق
آنست که غرض الهی باعزاز اظهار آنحضرت تعلق یافته چنانچه در سوره توبه
فرموده که الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله با
موالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و بزرگان مخا
لفین مثل ثعلبی و سدی و عتبه و غیرهم تصریح نموده اند که مراد علی بن ابیطالب است
پس معلوم شد که سنة الله درباره آنحضرت چنین جاری شده که چون
آنحضرت عند الله متصف بوصفی بوده ذکر آن حضرت مظهرا و مضمرا
نماید اتیان بصیغه جمع نموده از این جهت تعظیم آن عالیمرتبه بجای آورده
دیگر غزالی که در میان بزرگان اهل سنت بحجة الاسلام مشهور گشته

ادکن

در کتاب سر العالمین تصریح نموده که انگشتری که حضرت امیر المومنین علیه السلام
بسائل شفقت فرموده خاتم سلیمان نبی است که دو نفر از جن که در خدمت
حضرت سلیمان بودند بدست آورده تحفه رسول آخر الزمان نمودند
و آنحضرت بشاه ولایت عنایت فرموده جن و انس حاضر آمده شاهد
این حالت نمودند و عبارت وی اینست که نحضر الجان و الناس
شاهدون یشهدون و چون مقارن این حال وقت نماز ظهر شده
و صفوف اصحاب آراسته شده متوجه نماز گردیدند حضرت حق تعالی
جبرئیل علیه السلام را بصورت سائلی متصور گردانیده داخل مسجد
رسول الله صلی الله علیه و آله گردانید و از هر کس بهره نیافته بعطیه آن
حضرت مسرور گشت و حاصل آنکه انگشتری خاتم سلیمانی بود و سائل
جبرئیل علیه السلام بود و چون از نماز فارغ شد مذایه شریفه نزول یافت
و با وجود این حالات خیالات دشمنان این خاندان درین باب چون
معجزات و سحر کلیم است و سامری دیگر از آیات بینات قرآن آیه مباهله ست
و این کلمات علی سبیل الاجمال آنست که سرداران نصاری که یکی عاقب
و دیگری سید نام داشت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در باب
عیسی علیه السلام منازعه نموده گمان ایشان آن بود که چون عیسی علیه السلام را
بدریکه نسبت ببری عیسی بوی صحیح تواند بود ظهوری بندار دلیس جانب حق
تعالی را ابوت وی حاصل بوده از این جهت عیسی را بنده خدا گفتن
مستلزم سوء ادب و کسر حرمت آن حضرت است تا آیه شریفه ان مثل

عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب نزول یافت یعنی خلقت
عیسی علیه السلام مثل خلقت آدم است که از خاک خلق گشته و مراد آنست که بی
پدر و مادر از خاک خلق تواند شد و عیسی علیه السلام مادر دارد و اگر بی پدر خلق
شود استبعاد نباید نمود و بعد از آن فرمود که فمن حاجک فیه من بعد
ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
معنی ظاهر آیه الله اعلم آنست که بعد از آنکه طریق خلقت عیسی علیه السلام
معلوم شد اگر دیگر حجت گیرند و قبول ننمایند بگو که بیائید یعنی متوجه شده
با ما اتفاق کنید در اینکه بطلبیم فرزندان ما را و فرزندان شما را و زنان
ما را و زنان شما را و بطلبیم نفس خود را و نفس شما را پس بگردانیم لعنت
خدا را بر هر که دروغ گفته باشد و بعد از نزول آیه مبارکه حضرت ایشان را ازین
حکایت خبر داده امر مباهله بروز دیگر قرار یافت و بنا برین که روز دیگر
نظم صبح برآمد ز کوه دامن اطلس نشان ❊ چون نفس جبرئیل از گلوی
اهرمن ❊ خسرو زرین قباب مشرق آفتاب ❊ دامن خدمت زده نزد امام زمن ❊
و صفحات زمین زرافشان نموده و کمر اطاعت و فرمان برداری پیغمبر
آخر الزمان بر میان بسته سر برهنه و سراسیمه بیرون دویده بقصد استقبال
موکب جلال نبوی بر ابلق سبکسیر فلکی برآمده در آنحالت سرور عالم که از جانب
الهی بطلب نمودن فرزندان و زنان و هر که بمنزله نفس نفیس آنحضرت
تواند بود مامور شده بود از آنجهت باتفاق نفس نفیس آن حضرت که عبارت

از شاه ولایت است و فرزندان گرامی یعنی حسنین علیهما السلام و فاطمه
صلوات الله علیها سر از گریبان وحدت در کسانی ماثلت بیرون کرده
و همگی در تحت عبای نبوی صلی الله علیه و آله جای نموده روانه گردیدند درین
امر که نمونه از محاربه معنویه است کوچکترین فرزندان یعنی اصغر السبطین و الملم
المخافقین اباعبدالله الحسین علیه السلام که با جان شیرین توامان و با حیات
صوری همعنان است در قلب جای داده یعنی در آغوش آورده و میمنه را
بعز قدوم نصرت لزوم امام البر و العلن ابی محمد الحسن صلوات الله علیه آراسته
ساخته و چون پیروی آنحضرت در ظاهر و باطن از شرایط خلافت است ازین
جهت شاه ولایت را باتفاق سیدة النساء در پس سر قرار داده و پشت
امید بحمایت آن عالی منزلت قوی گردانیده باین شوکت و جلال و هیبت
و اقبال بقصد ابتهال بدرگاه ملک متعال بیرون فرمود و در تفسیر کشاف از عایشه
مذکور است که قبل از توجه بمباهله حضرت عبائی که بعضی از آن سفید و بعضی سیاه
بود بر کتف مبارک داشت و حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام
داخل شده مجموع پنج نفر بودند و پنج آل عبا که شنیده عبارت از اینست و صاحب
کشاف میگوید که فاتوا رسول الله صلعم و قد غدا محتضنا الحسین واخذ بید الحسن
و فاطمة تمشی خلفه و علی خلفها و هو یقول اذا انا دعوت فامنوا فقال اسقف
نجران یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو سالوا الله ان یزیل جبلا من مکانه
لازاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا و ترجمه عبارت وی اینست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در وقت مباهله حضرت امام حسین علیه السلام را در کنار گرفته

درآورده و دست امام حسن علیه السلام در دست مبارک داشت و حضرت
فاطمه علیها السلام پس سر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام پس سر خیر النساء بدین ترتیب بیرون رفتند و حضرت
پیغمبر فرمود که چون من دعا کنم شما آمین بگویید و چون اسقف که سردار آن طایفه بود
ملاحظه این امر نمود جرأت مباهله ننموده بطایفه خود گفت که بدرستیکه من
روی چند می بینم که اگر از الله تعالی خواهند که کوهی را از مکان خود بردارند با آن
برمیدارند مباهله مکنید که هلاک خواهید شد و میانه ایشان و حضرت مصالحه
شد بر وجهیکه در محل خود مسطور است و مراجعت نمودند و اما طریق استدلال
از آیه شریفه بر استحقاق خلافت آنحضرت بدو طریق صورت پذیرست
طریق اول آنکه بر اهل عقل خفائی ندارد که غرض از امر مباهله اظهار اجابت دعا
و غلبه بر اعدای دین و ظهور حقیت دین نبوی صلی الله علیه وآله و اثبات
مقامات قرب الهی و امثال این قسم از امور است و درین هنگام ناچار
از اتفاق جمعیکه بزواید حالات و کمالات و اعزاز درگاه الهی و مناسبات
تامه میانه ایشان و میانه سید البریه بر وجهیکه اکمل ذوات نفیسه و افضل اشخاص
مقدسه بوده مقربان درگاه و محرمان بارگاه اله باشند و بدینجهت در اظهار
اینحالت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله باقی اصحاب کساء و العباء
مخصوص خود در آورده و بنابر قرب منزلت و علو مرتبت ایشان نزد الله تعالی
بدعا و توجه ایشان مستظهر بوده دیگری از اصحاب و اقربا را درین امر مثل
ایشان ندیده و بمشارکت احدی درین ماده با ایشان رخصت نداده

متوجه مباهله گردید و ازینجا معلوم و متیقن اصحاب دانش و بینش است که
اصحاب مباهله اورع و اتقی و اعلم و اکمل و اقرب مقربان و احسن محبان و محبوبان
الهی بوده و بشرف اختصاص ساحت کبریایی سرافراز گشته بنوعی از ما عدا
ممتازند که دیگری از اشخاص بر ایشان امیر و امام و مقدم و صاحب اختیار نتواند بود
و بنابرین اختصاص ایشان بمرتبه خلافت و رسالت و تقدم ایشان درین امر
بر سایر امم امریست که اهل عقل را دران مجال تأملی نبوده نگاشته اوراق
قلوب زاکیه خالیه از عداوت اهل بیت رسالت صلی الله علیه وآله است
و صاحب کشاف با وجود نهایت غلظت و حمایت مذهب ابی حنیفه بعد از
ذکر این آیه چنین میگوید که فیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اهل الکساء
و با وجود اینحالات هر که مضایقه در امر خلافت ایشان نماید انکار عقل او
نموده از دشمنان دین و معاندان ملت خیر المرسلین است طریق دوم
از آیه مذکوره بر خلافت شاه ولایت آنست که حق سبحانه و تعالی امر فرموده که
پیغمبر در امر مباهله فرزندان را و زنان را و نفس خود را طلب نماید و معلوم است
که مراد از نفس درین مقام غیر شخص پیغمبر است زیرا که داعی غیر مدعوست
پس مراد کسی خواهد بود که مساوی آنحضرت تواند بود بر علی بن ابی طالب
اقتصار نمود و ازینجا فهمیده شد که الله تعالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
نفس رسول الله تسمیه نموده بنابرین باید که آنحضرت در حالات و کمالات
و علم و عمل و دانش و بینش و اطلاع بر اسرار ربوبیت و احکام شریعت و ملت
آنجناب خاتم الانبیا از درگاه الهی با آن امتیاز از ما عدا یافته سوی نبوت مخصوص نمی

میانهٔ آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشترک بوده از جهت دوی و جدانی
متصور باشد و چون حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله افضل نوع بشر بوده
درینمعنی تأملی نیست باید که امیر المؤمنین علیه السلام که بمنزلهٔ نفس نفیس آنحضرت است
او نیز افضل از ماعدا بوده مخصوص باین رتبهٔ عظیمه باشد و عقل را تأملی نیست که
با وجود اکمل اعلم اورع اتقی افضل من جمیع الوجوه کسی دیگر سزاوار جانشینی
رسول صلی الله علیه و آله نبوده این امر بحکم عقل و نقل بآنحضرت اختصاص پذیرست
و چون این دانسته شد باید دانست که چون اجماع اهل اسلام منعقد شده که حضرت
سید البشر افضل از جمیع انبیاء مرسلین است و ثابت شد که حضرت امیر المؤمنین
علیه و آله مساوی حضرت رسالت بوده تفاضلی فیمابین متصور نیست پس
بمقتضای مساوی الافضل افضل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز از جمیع
انبیا افضل باشد و بنابرین آنچه علامه نیشابوری در تفسیر خود از بعضی معاندین نقل
نموده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل انبیاست افضل از غیر نبی نیز باشد
و حضرت امیر المؤمنین چون در زمرهٔ ما لیس بنبی داخل است باید که پیغمبر افضل از آن
حضرت باشد و درینصورت تساوی میانهٔ نبی و ولی منتفی شده فضیلت
حضرت امیر از انبیا ممنوع باشد این حکایتی است بطریق مغالطه زیرا که چون
تساوی امیر المؤمنین بامر الهی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله درجهٔ ظهور
یافت بنابرین افضلیت نبی از ما لیس بنبی مسلم است در ماعدای امیر المؤمنین
بنا بر ثبوت نفسیت پس کبرای متقدمین مخالف ممنوع ظاهر البطلان بوده
استدلال مذکور باطل باشد   چون افضلیت شاه ولایت از سلسلهٔ

انبیا

انبیا و سایر مقربان درگاه الهی درست شد حق سبحانه و تعالی آن حضرت را نفس
نفیس نبوی نام نهاد که معنی افضلیت او بر انبیا خاطرنشان اصحاب ادراک
گردد باید دانست که احادیث مرویه از طرق موالف و مخالف که افادهٔ افضلیت
آن حضرت از زمرهٔ انبیا نماید بسیار است که حذراً من طول الکلام بر قلیلی
از آن اقتصار مینماید و از انجمله در رسایل طرفین مذکور است خصوصا
کتاب خطب که چون در لیلة المعراج صفوف انبیا علیهم السلام استقبال خاتم
الرسل می نمودند و خطاب مستطاب الهی شرف صدور یافت که یا محمد سل الرسل
بماذا ارسلتم یعنی یا محمد سوال کن از پیغمبران از سبب ارسال ایشان بخلق
و چون حضرت رسالت بر طبق امر الهی از ایشان سوال نمود در جواب
فرمودند که بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک والولایة
لعلی بن ابی طالب علیه السلام یعنی غرض از فرستادن ما بخلق این بود که اقرار
کنیم بوحدانیت الهی و رسالت محمدی و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
و ظاهر است که چون فایده مترتب بر بعثت انبیا اقرار بولایت علی مرتضی است
درجهٔ تفاضل میان آنحضرت و سلسلهٔ علیهٔ انبیا علیهم السلام معلوم است که از
طرف آنحضرت خواهد بود و این روایت در کتب موالف و مخالف ذکر یافته
و از کثرت تکرار آن متون اوراق کتب مختلفه شیخ زاده لاهجی نیز در شرح
گلشن راز بیان نموده و در رسالهٔ ورع بیضا مذکور است که عبدالله عمر از حضرت
سید العابدین صلوات الله علیه سوال نمود که چنین گویند که اعتقاد تو آنست که
چون ولایت حضرت علی مرتضی را بر یونس علیه السلام عرض نمودند وی بتحمله

تأمل نمود از این جهت حق سبحانه و تعالی او را مؤدب ساخته چهل شبانه روز در شکم
ماهی بتوبه و استغفار اشتغال داشت تا توبه وی مقبول گشته از ان ظلمات نجات
پذیرفت و چون حضرت الصادق این حکایت نمود و عبد الله در این باب طالب
دلیل بود حضرت چشم او را بالعصابه بسته بعد از لحظه بگشودن آن اشارت نمود
عبد الله خود را بر کنار دریای عظیم متلاطم امواج ملاحظه نمود چون عبد الله را
دهشتی عظیم روی نمود تشبث باذیال کمال و جلال آنحضرت گشت و او
بمرافقت طلب دلیل باقی بود حضرت خطاب بجانب دریا نموده فرمود
ماهی عظیم جسیم سر از دریا بر آورده گفت لبیک لبیک یا ابن رسول الله
و چون حضرت از حقیقت خلقت وی سؤال نمود در جواب گفت که منم
آن ماهی که بامر الله تعالی یونس در بطن من چهل شبانه روز مسکن داشت
و سبب آن بود که در ولایت جدت علی مرتضی فی الجمله تأملی نموده بود
و عبد الله مذکور ملزم شده بحالت خود معاودت نمود و با وجود
این قسم از اخبار وجوه تفضیل در غایت توضیح است و در کتاب
ابن طلحه شامی شافعی مذکور است از بیهقی که از اکابر اهل سنت و وی
از حضرت رسالت نقل نموده که فرمود من اراد ان ینظر الی آدم
فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابرهیم فی حلمه والی
موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن
ابی طالب ع یعنی هر که خواهد که نظر کند بآدم صفی علیه السلام در علم او
یعنی در وصفی که بهترین اوصاف اوست و آن عبارت از علم اوست

حاشیه: که بها الحوت

پس باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب و مراد اینست که چون از کمالات آدم
علیه السلام که بر دیگر انبیا از ان جهت رجحان یافته علم است که دیگری در ان امر
مثل آدم نبود اگر کسی خواهد که کیفیت و کمیت و حقیقت آن علوم وی که
بعلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که مثل آدم علیه السلام است رجوع نماید
و قاضی علای کرهرودی در این مقام در یکی از قصاید خود بیتی وارد

بیت

گرچه هست بصورت ترا پدر آدم ولی کجا رسد کس بالتولاف با ما هی

و معنی تتمه حدیث این است که اگر حقیقت تقوی نوح نبی خواهد که بداند بآن
معنی که در علم آدم گفته شد نظر بتقوی علی بن ابی طالب علیه السلام کند مثل
انست نه دیگری و همچنین حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی
ازین قبیل است که هر کدام از صفات مذکوره که بیکی از انبیای سابقین
اختصاص یافته حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جامع صفات
مذکوره است و مضمون روایت مذکوره با بعضی زواید حسنه
در کتاب فردوس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدین نوع ذکر یافته
که من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی رفعته والی میکائیل
فی درجته والی جبرئیل فی عظمته والی آدم فی هیبته
والی نوح فی صبره و دعوته والی ابراهیم فی نجاته
والی سلیمان فی ملکه و عظمته والی موسی فی شجاعته
والی عیسی فی جباحته والی محمد فی شرفه و منزلته فلینظر
الی علی بن ابی طالب ع مضامین مذکوره مفید آنست که

حاشیه: ... بغیر ... ... از ... که ... نوح ... تقوی ... زیب ... ابی ... تقوی علی ... علیه السلام

آنحضرت جامع جمیع امور ممکنه بشریه است بر وجهیکه هر صفتی از وی مساوی بهترین
صفات هر یک از انبیا بوده باقی صفات حاصله آنحضرت از حیثیت جامعیت
افضل زمره مقدسه نبویه باشد و از اینجاست که عقیده اصحاب کشف آنست که
کمالات انبیا از خاتم الانبیا ماخوذ است و خاتم الاولیا درین امر بخاتم الانبیا رجوع میکند
و چون ولایت باطن نبوت محمدیه است چنانچه ظاهر ولایت است از آنجهت
تفاوت میانه نبی و ولی نبوده در کمالات ذاتیه و صفات بشریه و تفاضلی میانه
خاتم الاولیاء و باقی انبیای سابقین است و حدیث مشهور جاری بر زبان
دوست و دشمن که در حرب خندق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
که لضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین آن خیر من حیث العموم شامل جمیع
انبیا و اولیاست و ظریف اینست که شارح مواقف روایت سابقه من اراد ان
ینظر الی آدم را نقل نموده و حاصل اعتراض و استبعاد او آنست که بنا بر حدیث مذکور
لازم آید علی بن ابی طالب ع افضل از انبیا باشد لمشارکته و مساواته لکل
منهم فی فضیلته و اختصاصه بفضیلة الآخرین و الاجماع
منعقد قبل ظهور المخالف علی ان الانبیاء افضل من الاولیاء
حاصل کلام این دشمن خاندان نبوی اینست که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با هر یک از انبیا در فضیلت مخصوصه آن نبی شریک و مساوی باشد
و اختصاص بفضیلت دیگران نیز داشته باشد چنانچه مثلا در علم مساوی
آدم علیه السلام بوده و در تقوی و عبادت و هیبت و حلم و غیر آن که مخصوص
بیغمبران دیگر است شریک ایشان باشد و همچنین نسبت بهر پیغمبری چنین باشد

لازم

لازم آید که افضل انبیا باشد و بعد از آن میگوید که این خلاف اجماع است
پیش از آنکه خلاف ظاهر شود و اعتراض معاند مذکور سراپا پوچ و خارج
از دایره اعتبار است زیرا که بعد از آنکه در طریق دوست و دشمن روایتی متیقن
بعبارت مخصوصه متصله بحضرت نبوی نقل شرع باشد که عادة از تواتر همین است
استبعاد در مدلول آن نمودن محاربه با پیغمبر صلی الله علیه و آله کردن و اعتراض
برو نمودنست و اینکه میگوید که خلاف اجماع است قاعده ذمیمه ایشان
مقتضی اینست که چون در نفی و اثبات چیزی از ایضاح آن بر وجه وجیه عاجز
آیند دست بدامن اجماع استوار سازند کدام اجماع در کدام زمان بر این
منعقد شده و خلاف قول وی از زمان قدیم الی الآن اجماعی فرقه نجیبه
و طرفه اینکه آنچه مطلب زمره امامیه است که بنص و اجماع و روایت متواتر
ثابت نموده‌اند و آن عبارت از افضلیت شاه ولایت است از جمیع
مخلوقات الا رسول آخر الزمان ایشان آن را بدعت مفسده نام نهاده اند
و ماده استبعاد گردانیده و ما هذا الا لبعدهم عن طریق الهدایة
و استبعادهم عن مدلول الروایة و الدرایة و هو عین الغوایة
و محض الضلالة و الغباوة و از جمله در کتاب مصباح الانوار شیخ الطایفه
ابی جعفر الطوسی قدس الله سره العزیز از طریق اهل خلاف نقل نموده که
در لیلة المعراج عبور حضرت بر حظیره از حظایر قدس واقع شد که محل اقامت
و استیطان حضرت خلیل علیه السلام بود و از جمله امور عجیبه آن مکان مقدس
درختی بود کثیر الاغصان و الاوراق که بعوض برگ شبیه پستان گوسفند

بعضی بر از شیر و بعضی بی شیر و بعضی متوسط بین الامرین از آن درخت
انسلال یافته و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت خلیل از حقیقت آن
سوال نمود در جواب فرمود که حق تعالی شیر اطفال شیعیان امیر المومنین را
بمن نمودند و از انجا که نور وجود نبی و ولی بود التماس شد که من نیز در خریطه
شیعیان امیر المومنین منخرط گشته بمهمی که نسبتی با آنحضرت داشته باشند مامور گردم
از آنجهت تولیت این بقعه مبارکه و حظیره مقدسه مشتمل بر غذای اطفال شیعیان
آنحضرت بمن مرجوع گردیده مقیم این مقام اعجاز انتظام و صاحب عقل صحیح و فکر
درست می باید و میداند که صاحب این منزلت علیه و مرتبه رفیعه افضل ماسوی الله
خواهد بود الا ما استثنی الدلیل و چون حضرت جامع جمیع کمالات و حالات
انبیای سابقین بوده صفتی که موجب مزیتی تواند بود از دایره احاطه آنحضرت
خارج نیست از آنجهت در بعضی از سوانح و خصایص که هر یک از انبیا
قطع نظر از کمالات نفسانی که ذکر یافت بآن اتصاف یا ابتلا یافته اند
آنحضرت نیز مثل آن مورد ورود آن شده چنانچه مذکور میشود اما مشابهت
آنحضرت با پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنچه حق تعالی ذات نبوی را بچیزی که
وصف نموده بلکه ذات الوهیت را بذکر آن منعوت ساخته حضرت امیر المومنین
در کلام الهی بهمان عنوان موصوف گردیده چنانچه میفرماید العزة لله و لرسوله
وللمومنین که مراد از مومنین درینمقام آنحضرت چنانچه از ثعلبی مذکورست
و ازین قبیل است انما ولیکم الله که سابقا ذکر یافت و همچنین اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و همچنین آمنوا بالله و رسوله

والنور الذی انزلنا و ان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المومنین
و در اکثر کتب اهل خلاف مسطور است که مراد از صالح المومنین آن نقطه
دایره صدق و یقین است و همچنین شهد الله انه لا اله الا هو
و الملائکة و اولوا العلم و مراد از اولوا العلم باعتراف مخالفین حضرت
امیر المومنین است و همچنین والذی جاء بالصدق و صدق به
که کلمه اولی اشارت بنبی و کلمه ثانیه اشارت بوصی است و مثل آنست قل جاء الحق
که مقصود حضرت رسالتست و در موضعی دیگر و لو اتبع الحق که مراد حضرت
شاه ولایتست و در محلی دیگر اشارت برتبه الوهیت نموده که هو ا
لعلی العظیم و در موضعی دیگر عم یتساءلون عن النبأ العظیم
و مشهور است که مراد آنحضرت است دیگر الله نور السموات و فرموده که
قد جاءکم من الله نور که مفسرین تصریح نموده اند که مقصود حضرت رسالتست
و بعد از آن فرموده که و اتبعوا النور الذی انزل معه و کثیری از خصما را
اعتقاد اینست که غرض از نزول آیه امر باطاعت آنحضرت والا رتبت است
بر سبیل وجوب چنانچه از ثعلبی و غزوی نیز ذکر یافته مشهور است که در تعاریف
ادریس ع گفته اند که واضع خط اوست و تسمیه وی بادریس از آنجهت است
که کتب منزله را میدانست و در کتب معتبره طرفین ذکر یافته و بدرجه ظهور پیوسته
که چون آنحضرت آنحضرت متولد شده در همان ساعت کتب منزله از زمان شیث
علیه السلام تا زمان عیسی که صد و سه کتاب است تمامی را بر وجهی ادا میفرمود
که اگر انبیای سابقین حاضر میبودند معترف می شدند که آنحضرت بهتر

از زبان ایشان میداند و بعد از خواندن کتب منزله قرآن عزیز که هنوز نزول
نیافته بود آنرا نیز تلاوت فرمود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مطلع
منقولست که چون قرآن بران حضرت نازل گشت فرمود که حروف
همانست که در روز ولادت از حضرت امیر المومنین علیه السلام شنیده و اگر شناخت
خطا ادریس علیه السلام نقل شده عالمان برفتند که جمیع علوم از آنحضرت ماخوذ
شده منبع و معدن تمامی علوم است و اما مشابهت آنحضرت با نوح علیه السلام
مذکور است که الله تعالی همچو نوح در قرآن ذکر نوح علیه السلام نموده که ان الله
اصطفی آدم و نوحا ... علی العالمین است و آنچه اراده ذکر امیر المومنین
علیه السلام مخصوص نمود و قطع نظر از جمیع اهل بیت مشاهده نه مرتبه تکرار
یافته و در ستایش حضرت نوح علیه السلام واقعست که اورا از زیادتی نوحه نوح
نام کرده شنیده و در تعریف حضرت قانت آناء اللیل و اطراف النهار
فرموده و نوح را عبداً شکوراً فرموده و در ستایش حضرت علیه السلام مبین
مضمون کان سعیهم مشکوراً فرموده و دیگر و جعلنا لهم لسان صدق
علیا بران افزوده و چنانچه کشتی نوح سبب نجات از طوفان گشت
سفینه نجات عالمیان آنحضرت است و نوح ... و الا رتبت ... و اما مشابهت
با حضرت خلیل علیه السلام سلام علی ابراهیم جهت خلیل الله و سلام علی
آل یس جهت آنحضرت و آنحضرت را تسمیه بخلیل الله نموده شاه ولایت
نسبی ... کرده و حضرت خلیل در قرآن باسم امام مذکور است که
انی جاعلک للناس اماما و در آیه کل شیء احصیناه فی امام مبین

اشارت بآنحضرت فرموده خطاب بحضرت خلیل نموده ... لا ینال عهدی الظالمین
و خاندان ولایت را بنای تقاطع مطهر ساخت و آتش را بنابر خلیل سرد و سلامت شد
و آتش آنحضرت بر محبین آنحضرت حرام گردانید چنانچه خلیل بعضی از اصنام را شکست
آنحضرت سیصد و شصت بت که بزرگترین ایشان هبل بود و موسوم ... شکست
و حضرت خلیل فرمود که ربنا ارنی کیف تحیی الموتی و آنحضرت میفرماید که لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا و اما مشابهت او با کلیم در امور کثیره است
چنانچه حفظ موسی علیه السلام در طفولیت از فرعون و در ... از
طوفان نمود حفظ آنحضرت در کودکی از اژدها نمود و بقدرت الله تعالی
آنحضرت در آن وقت اژدها را از هم درید و در ... چون ...
طغیان نمود ... که فرعون غرق گردید حضرت ... سوار
دان ... عظیم ... گردید ... از بزرگ و کوچک ...
و نظر ... که در دست داشت ... اشارت نمود ...
از تموج و اضطراب و ... از حد اعتدال ... بنوعی که ماهیان
که در آن ... تمامی ظاهر شده با آنحضرت سلام نمود ...
از رسایل ارباب کشف و تحقیق مسطور است که حضرت موسی علیه السلام در
انفلاق ... عصا ... حرب ... نموده
شکافته ... است ... خصال مرتضوی ...
انفلاق آن شده متفرق گردید ... در کلام صدق انتظام
آنحضرت وارد است که انا صاحب الطوفان الاولی انا صاحب الطوفان

اشارت بحکایت مذکوره است و بدعای حضرت موسی علیه السلام طایفه
احیا یافتند و آنحضرت بعنایت الله و حسن اقتدار افراد متعدده متکثره
اموات را لباس احیا کرامت و نموده بنوعی که در کتب معتبره مذکور است
و خصمای موسی و هرون منحصر در فرعون و هامان بوده فراعنه امت نبوی
که بشمار و حساب در نیاید خصومت با آنحضرت و اولاد معصومین طاهرین
آن والا رتبت نموده‌اند و اگر دشمنان موسی علیه السلام در دنیا دفعه غریق
دریای نیستیهای و در درکات جحیم گردیده دشمنان آنحضرت بر طبق
القیا فی جهنم کل کفار عنید باشاره نبی و ولی مقیم آنجا مقام کرده‌اند و اما
مصابرت ایوب بر آزار و اذیت صادر از بسیاری کرم که در بدن
مبارک آنحضرت جای نموده بود زیاده از سه سال نبود و مصابرت
حضرت بر بلیات و اذیات صادر از حیات و عقارب و کرمان
مختلف گزنده در زمن بنی امیه و بنی مروان و تابعین در عرض سی سال
زیاده از آنست که طرف نسبتی از محن دینوی تواند شد و لهذا فرموده که
صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی و اگر جرجیس در راه خدا
مرتبه شهادت یافت آنحضرت در جهاد فی سبیل الله بعد از آنکه
لحظه فلحظه نفس بنفس و ذات اقدسش بنا بر تجرع کاسات تحمل
اذیات واقعه از کفره فجره و توابع ایشان بتیغ بیدریغ مناهج
غصب حقوق آنحضرت والا رتبت که در جمیع ازمنه و ایام حیات
صوری آنحضرت استمرار پذیر بود گشته طریق وثیق دین داری در رضای

پروردگاری شده بود آخر الامر در عالم صورت نیز بضربت ابن ملجم ملعون که در
والیقه جان بسیاری در خدمت الهی چاشنی شربت خوشگواری داشتی چنانچه
فزت برب الکعبه از آن خبر میدهد درجه شهادت یافت و اما یونس علیه السلام
که بالتقام ماهی ابتلا یافت مرویست که بسبب تامل در ولایت آن والا رتبت
بود که بر او عرض شده در قبول آن متامل بود و یونس علیه السلام مبعوث شده
بجماعتی که صد هزار یا بیشتر باشند و آنحضرت امام عالمیان و حجت خدا بر
جمیع خلق از جنیان و آدمیان است و اما یحیی علیه السلام ستایش یافته بکلمه
اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا و آنحضرت جمیع بین الامرین جمع ۱۲
در حالت واحده نموده باختصاص ولایت مطلقه مخصوص گشت که
انما ولیکم الله الآیه و داود علیه السلام بقتل جالوت ممدوح و ممتاز است
و صنادید و ابطال قریش از کشته ذو الفقار مهابت آثارش نمی شدند
اساس دین نبوی استحکام نیافته آفتاب عالمتاب شرایع ملت مطهره در
حجاب سحاب توقف و تاخیر از تاثیر اشعه لمعات فیض آیات بر در و بام
تکالیف متعلقه بعامه کاینات باز آمده قبیل التانیر نمودی و در کتب اسرار
اصحاب کشف و ناله مذکور است که قاتل جالوت صاحب ذو الفقار است
و حکیم سنایی گفته شعر ذو الفقاری که از بهشت خدای بهر فرستاده بود
زنگ زولد چون نه از شرک بود ایمان بود آن دو کار گیتیش یکسان بود
و از حضرت داود علیه السلام در قرآن مجید مذکور است که الحمد لله الذی
فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین و این مداینت من حیث الظاهر

خالی از وجوه و دلیل حق سبحانه و تعالی در باب آن عالیجناب میفرماید که
فضل الله المجاهدین و در قرآن از حالات داود ذکر یافته که اتیناه الحکمة
و فصل الخطاب و بآن حضرت اشارت فرموده که قل کفی بالله شهیدا
بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و اما حضرت سلیمان علیه السلام
از حق تعالی خاتم ملک لا ینبغی لاحد طلب نموده و رب هب لی ملکا
میگفت و امیر المومنین علیه السلام بنماز ابتدا به قرص جوی تصدق
فرموده و اما حضرت صالح حق تعالی ویرا بتسمیه این اسم اختصاص داد
حضرت امیر المومنین علیه السلام نیز من جانب الله بصالح المومنین
مسمی گردید و اما عیسی علیه السلام خلقت وی روحانی و خلقت آن
حضرت نورانیست چنانچه تفصیل آن در غیر این اوراق مذکورست
و مادر عیسی علیه السلام وقت ولادت از بیت المقدس بامر الله تعالی
بیرون آمد و مادر آنحضرت بامر تعالی داخل کعبه معظمه گردیده تا سه روز
دران مکان ملایک پاسبان مهمان خوان احسان الهی بوده و بعد از
انقضای سه روز بیرون آمد ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
و مذکورست عیسی علیه السلام در شکم مادر بفقرات توریة قیام نمودی و آنحضرت
نیز در شکم با مادر مکالمه نموده اورا خوشدل ساختی و بحضرت رسول صلعم
نیز متکلم شدی و در وقت تکلم وی تنها بر زمین افتاد آثار کرامات آنحضرت
از وقت ولادت ظاهر گشتی و چون از شکم مادر بیرون آمد فی الفور بفقرات
تنزیلات سماوی قیام نمودی و چنانچه عیسی علیه السلام در مهد سخن گفتی آن

حضرت نیز تکلم نمودی و گفته اند که در هر دو صورت غیر آنحضرت کسی دیگر
متکلم نبود و عبارت منسوبه بآنحضرت درین باب اینست که انا تکلمت علی
لسان عیسی بن مریم فی المهد و انا فی المهد و از شمس الدین تبریزی ذکر
یافته نظم عیسی بوجود آمد و در مهد سخن گفت ✽ آن نطق و فصاحت که در و بود
علی بود ✽ و در مقام بیتی شاعرانه مخلصانه گفته بیت فرزند خلف در صدف
نقطه توحید ✽ کادم بجمالش نگران بود علی بود ✽ و درین باب وجوه مشابهت
بیش از بیش است بعضی ظاهر و بعضی مخفی و بان گفتنی و جمله نهفتنی و درین
معنی گفته اند بیت خرم دل آنکه همچو حیران و نگفت ✽ صد واقعه دانست که دیبهان نگفت ✽
و اما مناسبت آن در دریای وحدت با آن یگانه گوهر خزینه نبوت و رسالت
بنوعیست که مغایرت معنوی راه بیابان عدم گرفته غیر از تفاوت شکل و جثه
و هیات حرفی دیگر بر صحیفه غیرت هرقوم نگشته و همانا حکیم سنائی بیان
معنی اشارتی نموده که مثنوی مصطفی را که گردید دانش ✽ همره جان علی لقب جانش ✽
هر دو یک قبله و خردشان دو ✽ هر دو یک روح و کالبدشان دو ✽ دو روند
جواهر گردون ✽ دو برادر چو موسی و هرون ✽ هر دو چون در یک صدف بودند ✽
هر دو پیرایه شرف بودند ✽ و از نجاست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرموده که الحمد لله از درگاه الهی ذات بابرکات نبوی صلی الله علیه و آله
بان اختصاص یافته ولایت نیز بمثل آن تخصیص پذیرفته بنوعی که ختم
رسالت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و ختم ولایت بآنحضرت و مرتبه وحی
نامزد آنحضرت و رتبه الهام مخصوص آن والا رتبت ست چنانچه میفرماید که انا

صاحب الوحی و علی صاحب الالهام و چنانچه معامله رسول الله بواسطه
تنزیل قرآن و معامله آنحضرت بواسطه تاویلست و فرموده که انا جامع العلم و علی
جامع الکلم یعنی جامع علوم حضرت رسالتست و جامع و جمیع کلمات روح عموم
ذات بابرکات آن مظهر اسما و صفاتست و در همین گفته اند نظم ای مصحف آیات
الهی رویت * وی سلسله اهل ولایت مویت * سرچشمه زندگی لب دربارت *
محراب نماز عارفان ابرویت * و درینمقام زبان قلم بریده و بنان بیان انشقاق فتح
و بانی بینونت را دست از کار رفته و پای گفتار در گل پندار مانده و این
احتمال از انعکاس صورت غیرتست رنگ بر آورده و چگونه چنین نباشد که زبان
معجز بیان ختم سلسله نبوت در اثبات انتفای مغایرت فرموده که انا و
علی من نور واحد من اصل واحد من طین واحد من شجرة واحدة
یعنی من و علی بن ابی طالب از جهت خلقت از یک نور و از یک اصل و از یک خاک و از
یک درختیم و از آثار توفیق درین مسئله آنست که روزی از مطالعه صحف ارباب اصحاب
ذوق ذائقه ادراک چاشنی تازه یافته صحیفه ذخیره معلومات بانشقاق بتخصیص
تبلیغ بحضرت رسالت و ختم سطوت و ولایت و آیت سیف و قلم بخاتم الولایة
منتقش گردیده جرات بیان آن بنا بر احتمال مخالفت قوانین ملت ننموده محزون
خاطر شکسته می بود تا بمطالعه کتاب غایة المطلوب موفق شده عبارت
واقعه دران کتاب اینست که بعد از ذکر رسول آخر الزمان چنین افاده نموده که
الکتاب و انشقاق القمر للنبی و السیف و القلم للعلی و لعلی
انشقاق نهروان و رد الشمس و النجوم در صحیفه از جهت تشابه و تماثل

نبوی صلی الله علیه و آله با وصاف مختصه مرتضوی رقم زده کلک بیانست ترجمه
کتاب مذکور هست و معنی آنکه نزول کتاب مخصوص نبی و شمشیر و قلم نامزد علی
و انشقاق قمر خاص حضرت نبوی و انشقاق نهروان بسبب علی و رجوع
آفتاب بعد از آنکه غروب یافته بود دو نوبت صورت یافت نوبتی در
حیات آنحضرت که سر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله بر زانوی شریف
شاه ولایت بخواب رفته بود و نوبتی دیگر وقت توجه حضرت بجانب
نهروان بتفصیلی که در کتب مذکور هست و این ضعیف در رساله کبیره مسطور نموده
عبارات ۱۲ و در بعض عبارات دیده شده که رد شمس مرارا متعدد او قوع پذیرفته و از
مقامات مماثلت آنست که چنانچه انبیا مکلف باقرار نبوت نبی گردیدند
همچنان مامور باعتراف بولایت آنحضرت نیز شدند چنانچه کریمه و اسئل من
ارسلنا که قبل ازین ذکر یافت شاهد حالست و تخصیص نبوی بر کوب براق
و اختصاص مرتضوی بصعود بر کتف نبوی اظهر مقامات اعزاز آن عزیز درگاه
رب العالمین هست و در اوصاف نبوی بالمومنین رؤف رحیم و در حالات
مرتضوی اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین و ایضا و جعلنا
لهم لسان صدق علیا مخصوص آنحضرت ست چنانچه لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر خطاب بآن نور شبستان رسالت و منور
بارگاه هدایت ست و در برابر آیه مذکور در شان خاتم الانبیا این آیه ست که
فوقیهم الله سیئات ما مکروا اشارت بحضرت سید المرسلین شده که
یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و بسید الوصیین اتممت علیکم نعمتی

که در روز غدیر نزول یافت و جهت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مثل نوره
کمشکوة و نظر بشاه ولایت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
و مشهورست که در جنگ بدر ملایکه بامداد شاه ملایک سپاه آمده جبرئیل از جانب
یمین و میکائیل از جانب یسار در خدمت آن والا رتبت بمحاربه قیام نموده‌اند
و از ابن عباس نقلست از رسول رب العالمین که فرموده که حق سبحانه و تعالی
کوثر بمن داد و در مقابل آن سلسبیل بعلی کرامت فرموده و در عوض وحی
الهام و در برابر معراج ابواب آسمانها جهت وی گشاده شده حجابها تمامی
مرتفع گشت و از قدمای امامیه رحمهم الله منقولست که حق تعالی از حضرت
موسی علیه السلام خبر داده که وکتبنا له فی الالواح من کل شیء
ومن از ادات تبعیض است و از عیسی علیه السلام باین عبارت که ولابین
لکم بعض الذی تختلفون فیه بلفظ بعض ادا فرموده و در ماده آن
جامع جوامع ثنا فرموده که وکل شیء احصیناه فی امام مبین و امام مبین
صفت قرآن نتواند بود چنانچه توهم بعضی معاندین است و سابقا فی
الجمله اشارتی بحقیقت این امر شده و نظر بجمیع حالات انبیا علیهم السلام است
که یکی از شعرای عرب معروف بابن رمی رحمه الله چنین گفته العربیه
ذاتک عند الله اعظم زلفة من الانبیاء المصطفی ذی الکل
و از روایات مشهوره منسوبه بسید المرسلین است که میفرموده که حق سبحانه
و تعالی هر روز مباهات می کند بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر ملائکه
مقربین چنانچه ملائکه میگویند بخ بخ هنیئاً لک یا علی و اگر گوئی

که جبرئیل علیه السلام در اسرع از ساعتی طی هفت آسمان نموده و از هفت حجاب گذشته
بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می آمد گوئیم درین فضیلت نیز آنحضرت
زیادتی دارد زیرا که در لیلة المعراج ابواب سموات تمامی مفتوح شده
و جمیع حجابها مرتفع گشته آنحضرت با رسول الله رب العالمین در آن وقت
مکالمه نموده بینهما ابواب سوال و جواب منفتح بوده و از ینجاست که مذکور است
که حضرت رسالت خطاب با میر المؤمنین علیه السلام نموده که انک
تری ما اری وتسمع ما اسمع و این حکایات بنابر ملاحظه ظواهر آیات
و روایاتست والا میانه ایشان مغایرت نبوده علماً و عملاً ظاهراً و باطناً
فرق نبوده ما به الامتیاز بخاتم النبوة و خاتم الولایة باز میگردد و درین معنی
محقق رومی گفته نظم نور هر دو چشم نتوان فرق کرد: چونکه در نورش نظر
انداخت مرد: و درین مقام آفرین تمام بر حسن کلام مولانا حسن کاشفی آملی
که چهره مادحیت را بخط و خال معانی صادقه زینت داده به پیرایه جبهه
نظم صدق انتظام است ای بغیر از مصطفی نابوده همتای تو کس
بسته بر مهر تو ایزد مهر حور العین و بس کاروان سالار جاهت چون
کند آهنگ راه چرخ را بر دست بخش آهنگ بندد چون جرس
در شکوهت را بمیزان معانی بر سنجند از ره خفت کم آید بوقبیس از
یکعدس تنبیه حکایات مباهات رب العالمین بر خیل
ملایکه و رفع حجب و غیرها دلیل افضلیت آنحضرت از زمره ملایکه نیز
می تواند بود ولیکن اکتفا باین نموده می شود که مشهور آن در کتب

در رسایل شئون بذکر آنست که جبرئیل علیه السلام که مقدم ملائکه و امین وحی
و متردد میانه الله تعالی و سلسله انبیا علیهم السلام است در اوّل مرتبه خلقت از هیبت
سؤال ذو الجلال که وی بآن مخاطب شده بود که من انا و ما انت یعنی من کیستم
و تو چیستی دران هنگامه به برکت تعلیم آنحضرت نجات یافته که انت رب
الجلیل واسمك الجمیل وانا عبدك الذلیل واسمی جبرئیل
یعنی تو خدای بزرگواری و اسم تو نیکو کار و نیک کردارست و من بنده
ذلیل و اسم من جبرئیل و شیخ محی الدین در اول کتاب فتوحات ظاهرا
اشارت باین حکایت نموده که الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل
معلما للملک و قرینه برین مدعا آنست که در کتب او بیان انسان کامل بر وجهی
نموده که غیر ذات با برکات مرتضوی دیگری شایسته اتصاف بان نتواند
بود و لهذا بعضی از شراح فصوص و دیگر دانشمندان آن طایفه تعبیر از ذات
احدی الصفات آن حضرت بانسان کامل نموده اند و شیخ عطار
در منظومات خود خصوصا کتاب مظهر العجائب تصریح باین مدعا نموده نظم
مرتضی را جبرئیل از جان غلام ❊ زانکه بود استاد او از سر تمام ❊ و همچنین
مداح آلی نیز بذکر آن توفیق یافته که نظم پیر مکتب خانه ایجاد یعنی جبرئیل ❊
با همه فهم و ذکا طفلی دبستان شهاست ❊ و در رسایل اصحاب کشف
بلکه در رسایل ارباب عناد نیز بنظر رسیده که میانه جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل که سرداران ملائکه اند منازعه شد هر کدام خود را افضل
از ما سوی می دانسته بنسبتی و خدمتی که بآن حضرت درست می نمودند استدلال

ما سوی

میکردند اما جبرئیل استدلال وی بر افضلیت از ما عدا ملائکه شاگردی آن حضرت
که بآن متمسک شده و میکائیل در بیان افضلیت متمسک بگهواره جنبانی
آنحضرت شده اثبات افضلیت خود مینمود و اسرافیل در بیان مدعا میگفت
که روزی آن قایل کلمه سلونی عما دون العرش مقیم مقام ایراد کلمه محجبه گردید
جواهر معانی مخفیه در رشته ظهور افلاک میداد بر وجهیکه حق تعالی مرا مأمور
بتقبیل دهان گوهر فشان معجز بیانش گردانید مطابق امر ربانی بتشریف
این خلعت سامی و منزلت گرامی مشرف و ممتازم و عزرائیل در بیان
این مقصد متمسک بکثرت خدمت و تکرار ملازمت آنحضرت شده
میگفت که در قبض ارواح شیعیان آن امیر مومنان مادام که مرخص و
مأمور از جانب آن حضرت نشده مأمور نباشم قیام بامر مذکور ننموده
ازینجهت کثیر التردد بوده برفق و مدارا بی آزاری و تغییر حالی قبض ارواح منتسبان
آن دودمان مینمایم و باین واسطه و نجح این خدمت و خشنودی آن
حضرت درین امر نفوذ و خلوص عقیدت و فضیلت از ما عدا را مسکوک بلکه
بیان می ساخت و چون هر کدام در بیان افضلیت متمسک بخدمتی و نسبتی با آنحضرت
شد ازینجهت ما عدای خود را مفضول خود دانسته و در ضرورت فضیلت آن
حضرت محتاج به بیان نبوده در غایت ظهور و وضوح خواهد بود و ایضا
در کتاب کشف الغمه ذکر یافته که ملائکه از کثرت اشتیاق خدمت شاه ولایت
بدرگاه الهی تضرع نمودند و حق تعالی جهت خشنودی و تسکین نایره اشتیاق
ایشان ملکی از نور و در بعضی از نسخ از نور روی آنحضرت خلق نموده در آسمان

چهارم بر منزل از نور متمکن ساخت و ملایکه کرام بطواف آن مستبشر و مسرور بوده هر
هفتاد هزار نوبت آنصورت را زیارت نموده ثواب آن و ثواب جمیع
تسبیحات و تقدیسات ایشان هدیه محبان آن حضرتست و این روایت
روشنترین دلایل و اله بر مطلوبست و اگر این روایت تشفی تمام روی نموده
هنوز شیطان لعین حلقه جنبان ابواب شکوک داوهام باشد بکتاب
مصباح الانوار شیخ طوسی قدس الله سره العزیز رجوع نموده از مکاید آن عدو
خلاصی یابد حجت مضمون آنکه در شب معراج از امور غریبه که بنظر سعادت اثر
خیر البشر در آمد صورتی که از ترکیب و هیات شتران دنیا حکایت نماید ملحوظ
نبویه گشت بر وجهی که متسلسل و متصل بوده بر اطراف آسمانها سایر بودند و چون
حضرت از جبرئیل علیهما السلام تحقیق حقیقت این امر نمودند چنین معلوم
که کتب فضایل حضرت علی بن ابی طالبست که بر اهل آسمان جلوه میدهد و این
منفعتیست که احدی از مقربان درگاه الهی بمثل آن فایز نگشته دلیل فضیلت
آنحضرت از ما سوی الله تواند بود و الا امام مستغنی الدلیل و از نیجاست معرفت ذات
و صفات آنحضرت از ضوابط امکان بشری محو و معدوم بوده حضرت رسالت
خطاب بآنحضرت والا رتبت نموده میفرماید که یا علی ما عرفك
الا الله و انا و مذکورست که حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز در
زیارت آنحضرت برین کلمه اختصار نموده که السلام علیك یا امیر
المومنین السلام علیك یا مجهول القدر و رحمة الله
و برکاته و از عجایب حالات آنحضرتست که وقت ولادت مصدر خوارق

عادات

عادات شده بتلاوت جمیع کتب منزله سماویه اشتغال نمود چنانچه کتاب مصباح
الانوار شیخ الطایفه و کتاب روضة الواعظین شیخ المشایخ شیخ مفید رحمه الله
با زواید لطیفه و کتاب غایة المطلوب و کتاب شیخ برسی نور الله مضاجعهم
بذکر آن مفصلا مشروحا مصرحست و لکن درین رساله که مدار بر اختصارست
بر انچه محمد بن محمود زکریا الکوفی قزوینی شافعی در رساله خود ذکر نموده اختصار
مینماید و مجملی از عبارات آن کتاب اینست که چون وقت ولادت شاه
ولایت مضیق گردید ابن عباس از یزید بن قعنب نقل می کند که در مسجد الحرام
حاضر بودم که فاطمه بنت اسد بیکی از ارکان کعبه معظمه مستند شده گفت
الهی بحرمت اینخانه و بحق فرزند عالیمرتبه که در شکم دارم و میدانم که یکی از
اولیا و مقربان درگاه تست که چون مراغمی و المی روی نماید با من سخن گوید
و خاطر مرا تسلی سازد و انیس شبهای تار من باشد که وضع این مولود بر
من آسان گردان هنوز مناجات آن محرم حرم وما در اشرف اولاد
بنی آدم اتمام نیافته بود که رکنی از ارکان کعبه معظمه شکافته شد
فاطمه با بشارت ربانیه داخل خانه گردیده باز بیکدیگر اتصال یافت و بعد از
سه روز بهمان طرف منفرج گشته فاطمه بیرون آمد و آن آفتاب آسمان
اعجاز در کنارش قرار گرفته روشنی بخش عرصه هستی گشت و از فاطمه
منقولست که وقت بیرون آمدن از خانه معظمه آوازی شنیدم که ای
فاطمه نام او را علی گردان که من علی اعلی و وی علی مرتضی است و او را از
محض قدرت خود آفریدم و او را باسمی از اسامی خود اختصاص دادم و

۵

با آداب الوهیت او را مؤدب ساختم و وی را عالم علوم خود گردانیدم و خانهٔ خود را
محل ولادت او ساختم اوست که خانهٔ مرا از شرک مشرکین پاک گرداند و مرا
تعظیم و تکریم نماید و بعد از پیغمبر من امام و وصی و جانشین پیغمبر او باشد و بهشت
بر دوستان او مباح است چنانچه دوزخ بر دشمنان او و در کتاب مذکور
نوشته که چون چشم مبارک شاه ولایت بر جمال پیغمبر افتاد خندان گشته
گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته و میل بجانب آنحضرت
نموده متوجه قرائت بعضی از آیات قرآنی شد که هنوز نازل نشده بود و شروع
قد افلح المؤمنون تا هم فیها خالدون برخواند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
قد افلحوا بك یا علی انت والله امیرهم و مراد آنست که نجات است
ببرکت تست که امام ایشانی و علم ایشان از علم تو مأخوذ است و این کلمات
تا اینجا موافق عبارت فاضل قزوینی شافعی است و عبارت علمای امامیه رحمهم الله
مشتمل بر آنکه جمیع کتب منزله سماویه خوانده شد و تمامی قرآن که هنوز نزول
نیافته بود آن نیز قرائت فرمود و اسرار انبیا و اولیا تمامی میانه نبی و ولی
گفته شد و بعد از آن رجوع بحالت طفولیت فرمود و چون این دانسته شد
باید دانست که بر صاحب عقیدهٔ کامله و ایمان درست واجب است که
بنظر اذعان و قبول در مدلولات روایات داله بر عجایب حالات و
غرایب کمالات آنحضرت نظر نموده العیاذ بالله انکار حرفی از آن
در خاطر نگذراند که انکار بعضی انکار تمام است و امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که هر که در قبول نمودن اسرار و فضائل و حالات آن حضرت

تأمل

تأمل نموده گوید که از چه جهت یا از چه سبب یا چون و چرای بر زبان جاری گرداند
یا در خاطر قرار دهد از زمرهٔ اهل اسلام بیرون است و از اهل بیت علیهم السلام
منقولست که ما اسرار خداییم که ما را بامانت در هیاکل بشری گذاشته اند و ظاهرا
مراد آن باشد والعلم عند الله که ایشان متخلق باخلاق ربانی گشته بلکه متحقق باوصاف الهی
شده اند و فرق میانهٔ تحقق و تخلق آنست که تحقق بکسب تزکیهٔ نفس و تحلیهٔ آن بامور
ربانیه و ما اشبههما من الاوصاف است و مراد از تحقق باوصاف الله مناسبت
تامهٔ خفیه است میانهٔ حق سبحانه و تعالی و مقربان درگاه که نظر بآن مناسبت تکسبی
بکسای اسرار ربانی شده مستحق مرتبهٔ خلافت و امامت گردند و غزالی میگوید که
لم یکن آدم مستحقا للخلافة الا بتلك المناسبة و ذلك امر
ربانی کما قال الله تعالی یسئلونك عن الروح قل الروح
من امر ربی ای من الله امر ربانی خارج عن حد عقول الخلق
و غرض غزالی اینست که اسرار الهی و مناسبات تامه میانهٔ او و بندگان
خاص او نه امریست که گفته و نوشته تواند شد زیرا که بسیاری از امور ربانیه
که از حد ادراک خلایق خارج باشد چنانچه اعراب از پیغمبر خدا از حقیقت
روح سؤال نمودند که حق تعالی فرمود که بگو در جواب ایشان که روح
امریست از خدای که عقل او شمیان از عهدهٔ ادراک آن بیرون نتواند آمد
و همچنین اسرار الهی و مناسبات خفیه میانه هیچ البته نه بنوعی اختفا یافته که عقل را
دران مدخلی تواند بود و چون اصحاب حقیقت را فی الجمله اطلاعی بر
ذاتیات اهل بیت نبوت و استعداد ایشان در قبول اسرار ربوبیت

والوار الوحیت حاصلست از جهت بعد از ستایش آن زمرهٔ مطهره وبیان حالات و کمالات ایشان واثبات انسانیت کامله در مادهٔ آن خلیفهٔ طاهرهٔ مطهره اشارت ببعضی از مقامات قرب ایشان نموده

الحقیقة

گفته اند که انسان کامل من حیث الخلقة ومرتبة له واسطة بینه وبین الحق لکونه حقیقة برزخیة جامعة بین صفات الوجوب والامکان فله الاحاطة بالطرفین یعنی انسان کامل که درین مقام مراد حضرت خاتم الرساله وخاتم الولایه و ذریت طاهرهٔ مطهرهٔ ایشان است واسطه میانهٔ ایشان و میانه الله تعالی برطرفست یعنی الحجه حجابت میانهٔ خدا و بندگان که بسبب بعد بنده از مقام قربت در مادهٔ آن زمرهٔ مقدسه برطرف بوده تعلقات صوریه ودنیویه اصلا در مادهٔ ایشان موجب شغل نفس از توجه تمام بجانب مبدا نشده ایشان جامع صفات وجوب و صفات امکان اند وسر این حدیث آنست که چون محبت تامهٔ خالصه میانهٔ خدا و بندگان مخلص او بحد کمال رسد ایشانرا بخلعت نامی اوصاف خود سرافراز و متوج بر مسند عزت و اختصاص بصفات ذات احدیت متمکن سازد تا هنگام محبت ومحبوبیت بجای رسد که غیر از آنکه ذات ربوبیت بوجوب وجود و ذات بنده بامکان موصوف باشد مغایرت صفات در میانه نماند وقبل ازین ذکر یافت که چون پارهٔ از آهن که حداد بکوره برد فعدا لطف فرق میان او و میان آتش نماند چه رنگ او رنگ آتش

وفعل او فعل آتش کرده و چون این معنی بغایت روشن است پس تعجب نباید نمود اگر بعضی ذوات مقدسه بواسطه شدت مناسبت وکثرت محبت در بارگاه ربوبیت و مراعات رضای حق تعالی در جمیع احوال وانقطاع از ماسوی و مجاورت درگاه الهی چراغ حالات ظاهر و باطن را از نور ذات وصفات الهی روشن گردانیده این معنی موجب امتیاز او از دیگران گردد بنوعیکه فعل ایشان مثل افعال الهی بوده دیگری از اتیان بمثل آن عاجز باشد چنانچه درباره آهن فهمیده شد ای برادر زنهار بفریب شیطان از راه نروی و در بیابان فکرهای باطله وخیالات فاسده سرگردان نگردی که حضرت امیر المومنین علیه السلام بسلمان خطاب نمود که یا سلمان المومن الممتحن الذی لم یرد علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله ولم یشک ولم یرتاب ومن قال هناک ولم وبم وکیف فقد کفر خلاصه کلام آنست که مومن خالص صادق العقیده آنست که آنچه از حالات و کمالات وخوارق عادات که از جانب ما باو نقل کنند هرچند غریب و عجیب نماید که بعضای خاطر وسینه صافیه آنرا قبول نموده بشکی در خاطر نگذرانند که درین امر مضایقه نموده زبان بکلم وکیف وچون وچرا گشاید بتحقیق که آنچنان کافرست ودرین باب سخن بسیارست لیکن خارج از دایرهٔ اختصارست واز نکات حسنه درین مقام از کتاب حسن بن الطبرسی آنست که میگوید که چون پیروی وتتبع آثار واخبار وکتب علما و تواریخ نمودم چنین ظاهر شد که خلیفه وقایم مقام انبیا از اولاد و ذریت واقربای ایشان بیرون نبوده ودر سبقت بیگانه

بغایت

ماده

م

جانشین پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده چنانچه آدم را شیث که هبة الله نام وی
بود و نوح را پسر وی سام بن نوح و ابراهیم را اولاد وی اسمعیل و اسحق و یعقوب را
یوسف و موسی را هرون در حال حیات و یوشع بن نون بعد از وفات
و یوشع ابن عم وی بود و داود را سلیمان و عیسی و یحیی پسر خاله یکدیگر بودند
و زکریا نیز از خویشان عیسی بود بلکه و انبیا انچه کرده اند البته باجازت الهی بوده
پس اینمعنی سنتی باشد از جانب حق تعالی و میفرماید که سنة من ارسلنا
قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا و غرض اینست که طریق تو نیز
موافق سایر انبیا باشد و یقین است که مراد نه امر شریعت است زیرا که
آن منسوخ است ... ارف الهی و امر نبوت بپایان رسید و اشتمال آن
خواهد بود ... آیه فابعوا ملة ابرهیم بامر خلافت است که مخصوص
ذریت اوست دلیل سیم از آیات بینات قرآنی بر خلافت آنکه مرکز دایره
هدایت و ولایت بتصریح دوست و دشمن آنست که علامه علی نور الدین مصنف
نقل نموده و در کتب اهل خلاف بتخصیص کتاب حلیه و کتاب احمد بن موفق المکی
خوارزمی مسطور است که ابن عباس روایت نموده که روزی در خدمت حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله و جمعی کثیر از بنی هاشم نشسته بودم ناگاه ستاره
رخشان از آسمان هبوط نموده متوجه زمین بود و حضرت رسالت را چشم
مبارک بران ستاره افتاده فرمود که هرخانه که این ستاره در وی نزول
نماید صاحب آن خانه بعد از من وصی و خلیفه و جانشین من خواهد بود و ستاره
مذکور بحضور جماعت مزبوره در منزل آن آسمان ایمان فرود آمده اینمعنی موجب ظهور

بازه

نایره حسد حاسدین شد بی اختیار بر زبان آمده گفتند یا رسول الله در ماده عزت
و اعتبار علی بن ابی طالب سخن بجای کشید که بطغیان و غوایت انجامید و هنوز
سخن ایشان اتمام نیافته بود که جبرئیل علیه السلام باول سوره والنجم نزول نمود که
بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی
حاصل مضمون آیه شریفه من حیث الظاهر قسمی است که الله تعالی
یاد مینماید و صدق کلام حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و مبالغه
در آنکه آنحضرت گمراه نبوده و ضلالت نیافته و خلاف فرموده الهی حرفی
نگفته پیروی هوای نفس نکرده یعنی در ماده خلافت حضرت امیر المومنین
علیه السلام بمقتضای خواهش خود چیزی نگفته تا حجی باو نیامده و جبرئیل
پیغام گذاری نکرده او بخودی خود ذکر این حکایت ننموده پس مفاد آیه شریفه
این باشد که علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
خلیفه و جانشین آنحضرت بوده و بامر نموده الهی این منصب عالی بوی مفوض
گشته و همچنین مشهور است بانکه امامت وی منصوص من الله است که تا از جانب
الهی بشخصی از اشخاص مفوض نکرده حضرت رسول بمجرد رای خود و مقتضای
خاطر شریف رجوع بکسی ننماید و موید مقام است آنچه در کتاب مسمی بمشارق
انوار الیقین از ابو سعید خدری نقل نموده و وی از حضرت امیر المومنین علیه السلام
روایت می نماید که آنحضرت میفرمود که ما ائمه اهل بیت که حضرت حق سبحانه و تعالی
اختصاص داده ما را برحمت و حکمت و نبوت و عصمت و ختم رسالت

ونائبم رایت حق واعلام دین وسادات مومنین واخوت رسول الله
بمن متعلق گشته وخازن علم آن حضرت منم وصدیق اکبر وفاروق اعظم
منم وغیر من کسی اگر این گوید کذاب ومفتری باشد ومثل این روایت است
آنچه در کتاب مذکور بروایت شهاب بن طارق از حضرت امیر المومنین
علیه السلام ذکر یافته که در بیان اوصاف امام علیه السلام میفرموده که
امام کلمة الله حجة الله آیة الله حجاب الله است وحق تعالی اورا
اختیار نموده وبر اسرار خود اطلاع داده وبر خلایق واجب ساخته اطاعت اورا
وتقدیم او بر خلایق نموده واورا معظم ومعزز وگرامی گردانیده واختیار
مهمات ربانیه را وار آسمان وزمین بوی حوالت نموده پس هر که بروی تقدیم
نماید کافر گردد ووی آنچه اراده الهی با وتعلق یافت بجای آورد وآنچه در تحت
مشیت الهی باشد اراده امام بهمان متعلق شود وفرموده که از خصایص امام
آنست که بر بازوی وی نوشته باشد که وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا
واز علامات امامت آنست که مطلع بر ضمایر باشد وامور غیبی از
جریده دانش وی بیرون نباشد وتصرف وی در امور کافه مخلوقات
بزید ودر آینه رویت مشاهده وی مرتسم باشد وچیزی در علویات
وسفلیات وطبقات آسمان وزمین پوشیده بروی نباشد وزبان
جمیع مرغان داند وفرموده که امام مفزع عباد در دواهی یعنی کسیکه در مصایب
وبلایا پناه مردم بوده هم چاره کار ایشان نماید وحاکم وامر ونهی کننده ودر ماسوی
میان مردم مطهر از ذنوب مبرا از عیوب وحید زمان خلیفه خدا در زمین و

آسمان طبیب رفیق وبرادر شفیق آسمان سایه گستر نعمت خدای بر خلق
بی بدل در مکارم بی نظیر در معالم آفتاب تابنده چشمه زاینده پدر یتیمان
غمخوار اسیران مونس غریبان وانیس بیکسان همنشین درویشان
وبعد از ان میفرماید که امامت مرتبیست که عقل درو حیران وعلما سرگردان
وفصحا عاجز از بیان وشعرا بریده زبان وخطبا لال وبلغا عاجز از مقال اند ومی
فرماید که گمان بریکه این اوصاف در غیر اهل بیت نبوی صورت یافته
دیگری بآن اتصاف تواند یافت هیهات هیهات حارت الالباب
والعقول وغابت الاوهام فیما اقول تصاغرت العظماء وتقا
صرت العلماء وکلت الشعراء وبکمت الفصحاء ولکنت الخطباء عن
وصف شان الاولیاء حیرانست فهمها وعقلها وسرگردانست وهمها
در آنچه میگویم بزرگان درین امر صغیر اند یعنی چنانچه اطفال در فهمیدن اکثرش
عاجزند بزرگان که در مقام صاحبان کمال اراده فرموده در فهمیدن اسرار
امامت شبیه اطفال ومردم نادانند ومیفرماید که علما در دانستن این
امر عظیم قاصر وشعرا کاسر وفصحا بی زبان وبلغا شکسته بیانند واگر ترجمه به ترجمه
عبارات آنحضرت درین باب قیام نماید از گنجایش این رساله بیرون بوده
کتابی علیحده گردد وباید دانست که اوصاف مذکوره وشرایط مسطوره
وکثیری از امور که آن حضرت در امر امامت بیان فرموده که درین اوراق
نوشته نشد اصحاب کشف وحقیقت بتمامی آن اقرار آورده اند
مضامین مسطوره در کتب ورسایل ایشان بعبارات مختلفه مذکور است

قال الصادق علیه السلام
لا یبغضنا الا من خبثت ولادته او حملت به امه فی طمثها — من لا یحضره الفقیه

چنانچه در متن نصوص در نص ستین ذکر یافته که امام و خلیفه را ناچار است از انکه معهود الهی از اسرار مخفیه از خلقت خلایق و اراده وی از اصناف مخلوق حتی طیور و دواب و حشرات و آنچه در دایره خلقت و موجودیت قدم گذاشته تمامی مرکوز خاطر خلیفه بوده چیزی از معلومات ربانیه مجهول وی نباشد والا مستحق خلافت در وی نبوده خلیفة الله نتواند بود و بنا برین انکه اقیلونی گوید در مقابل انکه سلونی فرماید و انکه در میدان بنیان مسایل دینیه لگدکوب عورات و مخدرات گردد و در برابر انکه توریة و انجیل و زبور و فرقان در ساعتی واحد بیان فرماید و این قسم از جهال را مستحق خلافت رسول دانستن مثابت ثالث ثلاثة قایل شدن و مقام نبوت را مخصوص مسیلمه کذاب دانستن است و در همین گفته شده نظم

یقین بدانکه سلونی به از اقیلونیست
چرا برون روی ای خواجه از ره انصافش
امام نص خدا باید و وصی رسول
نه آنکسیکه تو اش نام می بری بگزافش

و همانا ارتکاب خلافت نبوی از غیر اهل بیت آنحضرت و اعتقاد حقیت خلافت الجماعت که از ظواهر حالات کثیری از امت مفهوم میگردد و اگر موافق عقیده آن طایفه بوده ظاهرا و باطنا برین اعتقاد بوده باشند این بلیه کبری و خطیه عظمی بنوعی تلوث ماده خلقت بمیاه غیر طاهره متنجسه بانجاس مخالفت خاندان نبوت و تکون نطفه از دماء غلیظ غیر صالحه عداوت دودمان ولایت را منکر شده باشد چنانچه مضمون کلام سید العابدین و امیر المحزونین و امام الباکین و ثمره و شجره خاتم المرسلین علی بن الحسین زین العابدین.

علیهم السلام ازان حکایت می نماید شعر

فمن سرنا نال منا السرور
و من ساءنا ساء میلاده
و ما فاز من فاز الا بنا
و ما خاب من حبنا زاده

حاصل ترجمه کلام حضرت آنست که هر که باعث حصول نشاط و سرور ایشان گردد ایشان نیز سبب خوشحالی و مسرت وی باشند و هر که با ایشان بدی کند بواسطه بد بودن و چرکینیت محل ولادت وی خواهد بود و این کنایات از انکه از نطفه حلال حاصل نشده باشد و حاصل بیت دیگر آنحضرت اینست که هر که بدرجه و منزلتی رسیده و در روز قیامت ناجی و رستگار باشد ببرکت اطاعت ایشانست و هر کرا توشه سفر سعادت از صحرای محشر از مایده کثیره محبت اهل بیت رسالت حصول نیابد محروم از رحمت الهی بوده و نا امید از درگاه پروردگاری گشته با آنچه امیدوار بوده که آن رفع عقاب و عذاب و دخول بهشت بیحساب است بمقصد خود فایز نگشته گردد و در همچنین مقام از سرکرده سلسله محبین مدحت آیین و مداحین حبیب رب العالمین بعضی از جواهر ثمینه در رشته نظم منتظم گشته نظم

هوای مرتضی دانی گرانی چیست
هر آنکس را که مادر پارسا نیست
اگر اصلش درست و پاک باشد
ولش را میل بپاکان چرا نیست
خطای مادر اندر روی اثر کرد
چه صوابست انکه میگویم خطا نیست
تمنای رحیق و کوثر نیست
دلم را آرزوی این دو غم نیست
بیا تا از ره انصاف یکره
بگویم گر ترا میل جفا نیست
سلونی با اقیلونی برابر نیست
داری تا شرم و حیا نیست

و در همین مقام از فصحای عرب فرزانه کر شعر

تجب علی یزول الشکوک و یصفوا الولاء و یعفوا الغفار ره فاما رایت عقده له
نفی اصلاحه و انکار فلا تعدلوه علی عطائه تحیط ان وادابه قضاء نوبه فیه
معاندین خاندان نبوت یعنی نقض بن طریق و نفی ایشان از نجات طینت
ایشان و ابطال تقادیرات مشهور در خلاف ملت و شریعت تحقیق و طرف شانه

دلیل چهارم چون بدلیل عقل ثابت شده و سابقا بجملا اشاره رفته
باید مشهد که امام زمان باید که بصفت عصمت اتصاف داشته از
گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و نسیانا بری بوده و از آلایش که
موجب نقصی و عیبی تواند بود ظاهرا و باطنا ترکیه نفس از خبث مستحق
مرتبه خلافت رسول و مستوجب رتبه نیابت الهی بوده و این معنا در مقام
وحجت وی در مغارب و مشارق کرده و حق سبحانه و تعالی در آیه نوره
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
تصریح بعصمت اهل بیت نموده زیرا که ذهاب رجس از ایشان نموده یعنی
آنچه موجب چرکی و خبثی تواند بود از رکاکت آیات و خطیات
صادره و اسباب بعد از درگاه ربوبیت و خباثت نفس از آلودگی
با خباثت باطنی مثل حسد و کینه و نفاق و حب جاه و جمع مال از
از حرام و حلال و کتمان حق و ریا و مراء و سایر امور مذمومه که سبب
نجاست طینت هست تمامی از ایشان دور کرده نیست و دوتین امر مبالغه
تمام فرموده چنانچه از کلمه و یطهرکم تطهیرا ظاهر هست پس گفته میشود که
غرض حق سبحانه از نزول این آیه اظهار استحقاق امامت اهل بیت

رسالت بنابر آنکه گفته شد که شرط امامت عصمت هست و الله تعالی بیان
ایشان و انحصار این عطیه در ایشان کرده تعالی افاده آن نیز میباید فرموده
پس امامت ایشان من جانب الله و اثبات عصمت ایشان در رسیده
اگر کسی مثل معاند رازی و نظیر او و امثال او در آن مناقشه نماید محمول بر عداوت
اهل بیت رسالت و انا نحوه الجواب در این آیه نقل شده اولا منع لزوم
عصمت هست بنابر آنکه ذهاب رجس در مقام ... ضمن عدالت نیز متحقق
و جواب آنست که الف و لام الرجس در مقام بالالف و اللام جنس استغراق ست
در هر تقدیر افاده عصمت می نماید زیرا که اگر حقیقت رجس و ماهیت
وی و یا تمامی افراد او چون در اراده اهل بیت رسالت منتفی باشد معنی لزوم
ثبوت عصمت هست زیرا که مقصود از عصمت همین هست که فردی از
افراد مسمی رجس در ایشان صادق نباشد و الف و لام مذکور در کلام
الرجس جنس مقصود هست دلیل پنجم انتقرا این عداوت دوی آنست
که گفته که لازم نیست که چون اراده الهی بچیزی تعلق گیرد آن چیز بفعل آید
و بنابر این شاید که اراده ذهاب رجس بوده و مراد فعلیه نشده باشد جواب
این شبهه بر دو وجه صورت پذیر هست اول آنکه جماعت اصحاب یا موطائفه
مخالفین مجاز دیده و اگر طلب و اراده همین که بیشتر ...
بینهما واقعست در زعم مخالفین آنستکه غرض هست و استدلال نموده اند که
چون ابو جهل مکلف بایمان شده و بعد مورد طلب ایمان از وی شده
و اراده الهی بتحقیق آن تعلق نیافته بنابر آنکه اگر اراده شدن بالنسبة که

متبدل کرد و چنانچه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در ماده اهل بیت رسالت ترک
مراعات مدلولات قرآنی و روایات نبوی نموده و در تحت توبیخ یحسبون
انّهم یحسنون صُنعًا داخل گردیده موافق مدلول وَمَن اضلّ ممّن
اتبع هواه بغیر هدی من الله طریق ضلالت اختیار نموده و تابع هوای نفس
خسیس که کفر ابلیس از آن مقولات شده و از وادی در فنای منصوب از
جانب حق سبحانه و تعالی را واگذاشته ماصدق مفهوم حبطت اعمالهم
فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنًا گردیدند و مناسب مقام است آنچه در کتاب
حسن بن علی الطبری مذکور است که حق تعالی در سورهٔ مریم فرموده و بعد از
ذکر انبیا علیهم السلام که فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة
واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا چنانچه سه روز رسول صلی الله علیه و آله
در خانه نهاده بود و صحابه وی را ترک کرده بودند و بطلب خلافت رفته تفکر
مینمودند که اگر متوجه نماز بر رسول شوند مبادا امر خلافت به بنی هاشم
منتقل شود و مراد از اضاعوا الصلوة نماز بر جنازهٔ آنحضرتست و از واتبعوا
الشهوات استعداد امر خلافت شکی نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از حکایت جیش اسامه که با وجود آنقدر مبالغه و تکرار لعن الله من
تخلف عن جیش اسامه و حکایت مانع عمر از نوشتن حجتی که آن
حضرت اراده فرموده بود و عبارت عمر بر این وجه که دعوا الرجل فانه یهذی
و همچنین تجدید وصیت خلافت امیر المؤمنین و بر درجهٔ اول از منبر شریف
نشستن و آن کلام بر زبان اعجاز انتظام جریان دادن که انی تارک فیکم الثقلین

و همچنین عبارت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و در حین بیماری اعراض
نمودن و روی مبارک از اصحاب گردانیدن و با وجود غایت ضعف
بر امیر المؤمنین و فضل بن عباس تکیه نمودن و بمسجد رفتن و ابوبکر را
از پیشنمازی معزول ساختن تمامی دلیل آن روی که پیغمبر است از جماعت
اصحاب بلا شبهه و حق تعالی میفرماید که و الذین یؤذون الله
و رسوله اولئک یلعنهم الله فی الدنیا و الآخرة حاصل که
وجوه دالّه بر کفر اصحاب و ظهور صحت لعن بر ایشان از اندازه و شمار بیرون است
و هیچ امری از امور دینیه باین مثابه از ثبوت و وضوح نیست و الله
دیگر از قرآن عزیز آیه شریفهٔ انی جاعلک فی الناس اماما که
حضرت ابراهیم علیه السلام بخطاب آن اختصاص یافته و طریق
استدلال این است که الله تعالی حضرت خلیل را بشارت میدهد
بامامت و میفرماید که بدرستیکه ترا امام و پیشوای مردمان میگردانم یعنی گردانندهٔ
توام برای امت بنی آدم ابراهیم علیه السلام بعد از شنیدن این نوید
فرمود که و من ذریتی یعنی و ذریت من نیز امام مردمان شده باین مرتبه
میرسند حق سبحانه و تعالی در جواب وی فرمود که لا ینال عهدی
الظالمین یعنی خلافت و امامت که عهد خدا عبارت از آن است
بر ظالمان نمیرسد و این جواب مشتمل بر کمال بلاغت و مبالغه در این
که گمان ابراهیم آن نباشد که هر که ذریت آن حضرتست سزاوار مرتبه
خلافت و امامت تواند بود بلکه کسی باین درجه تواند رسید که بصفت

ظلم موصوف نباشد همچنانچه ابراهیم که استحقاق این امر او را حاصل شده
هیچ وقت از اوقات دامن عصمتش آلوده غبار ظلمی و معصیتی نشده
و بقرینه مقام فهمیده میشود که مراد از ظالم مالیس بمعصوم است زیرا که
متبادر آنست که حق تعالی والله اعلم در جواب حضرت خلیل اراده آن نموده
که هر که از ذریت تو بصفت تو باشد که آن عصمت است مستحق امامت خواهد بود
پس درین هنگام از عدم عصمت تعبیر بظلم نموده باشد دیگر آنکه چون استحقاق
از طبقه ظالمین مسلوب باشد و مقید بوقتی دون وقتی و حالتی و صفتی
از صفات مختلفه نشده باشد محمول خواهد بود بر جمیع افراد ظلم اعم از آنکه
در ماضی واقع شده باشد یا در حال و استقبال و اعم از آنکه در صغر سن
صدور یافته باشد یا غیر آن عمدا وقوع یافته باشد یا سهوا یا نسیانا و مراد از
عصمت همین است و ازینجا معلوم است که شایسته مرتبه امامت
من عند الله تعالی حضرت امیر المومنین ع و اهل بیت طاهرین است
زیرا که قبل ازین به ثبوت پیوست که عصمت که از شرایط امامت است
[illegible]
منحصر در ایشان بوده کسی دیگر از ذریت حضرت ابراهیم باین صفت موصوف
نیست و حق سبحانه و تعالی تفویض امامت بذریت معصومین حضرت خلیل
می نماید لا غیر پس امامت مخصوص آن زمره مطهره بوده دیگری سزاوار
این مرتبه نتواند بود چون از مدلول آیت و سؤال و جواب الله تعالی
با حضرت خلیل اختصاص امیر المومنین و ذریت مطهره آنحضرت بامامت و

خلافت فهمیده شد این نیز معلوم شد که حکام ثلثه که عبارت از
ابوبکر و عمر و عثمان است استحقاق این امر نداشته بنص الهی ازین
منصب عالی بی نصیب بوده تصدی امر مذکور غصبا و قهرا و ظلما
و عدوانا نموده از جاده اطاعت ربانی بغایت دور و مهجورند
و اینمعنی از دو وجه از مدلول استفاده میشود اول آنکه شرط امامت
عصمت که باعتراف مخالفین ملت از قابلیت ایشان دور است
دوم آنکه صفت ظلم که مانع از استحقاق است در ایشان باعلی درجه
کمال است زیرا که در اوقات بسیار و حال بیشمار به بت پرستی
که اشد مراتب ظلم است اشتغال داشته بلوازم آن عمل مینمودند
و نزد علمای اصول مقرر شده که صدق مشتق مستلزم بقای
معنی مشتق منه نیست و بنابرین موصوف بان بوده باتصاف
مذکور روا گرچه وقتی از اوقات باشد مانع استحقاق امامت
ایشان است و از مویدات حسنه درینمقام آنست که
از ابن مغازلی شافعی از عبد الله مسعود نقل شده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که انتهت
الدعوة الی والی علی لم یسجد احدنا با
لصنم قط فاتخذنی نبیا و اتخذ
علیا وصیا یعنی امر نبوت و ولایت
بمن و علی منتهی شده و هیچکدام از من و او سجده

بت بهیچوجه ننموده همیشه خداپرست بوده‌ایم پس از ین
جهت که عبادت بت از من و علی صادر نیافته
بود مرا مستحق نبوت و علی را سزاوار امامت
و وصایت دانسته امر نبوت بمن و وصایت
بوی تعلق یافت و شکی نیست که این عبارت
از حضرت رسالت صلی الله علیه واله مفید
آنست که بت پرستی مانع نبوت و امامت
بوده اگر وقتی از اوقات کسی پیرامون آن شده
باشد در بقیهٔ عمر بدرجه نبوت و وصایت وصول
نتواند یافت والله اعلم و از نکات حسنه درین مقام
عبارت حسن بن علی الطبری صاحب تاریخست که در
سنه سبعین وستمائه ذکر یافته خلاصه آنکه بعد از تتبع کتب
تواریخ و اقوال علما چنین معلوم شد که هیچکس از انبیا
در هیچوقت از اوقات خلیفه و قایم مقام وی در هیچ
زمانی از ازمنه مشرک و بت پرست نبوده و بعد از جهل سالکی
اسلام آورده برکسی سیصد و شصت بت کرده باشند پس رسول آخر الزمان
که افضل انبیاست چگونه بود که خلیفه وی چهل و شش سال عبادت لات و عزی
نموده و ارتکاب اکثر معاصی نموده با پوست و گوشت او مخلوط شده باشند و خصما
و علی و دشمنان اهل بیت تمامی معترف اند که علی بن ابی طالب شرک نیاورده و بر او
هیچ قسم از معاصی نشده و از اول عمر تا آخر عمر بر عصمت و ...

کلام ربانی است و شصت و آیه غیر آیات بینات مذکوره که محرر این اوراق
به پیروی آن موفق شده که مجموع سیصد و شصت آیه است و ظن غالب
آنستکه اگر تتبع کاملی حاصل گردد بزیاده ازین توفیق پذیرد و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات
اهل بیت و ثلثی در مثالب و مطاعن مخالفین ایشان شرف نزول یافت
و ثلث دیگر ظاهر آن در بیان احکام شریعت و باطنش در ذکر اسرار و معارف
ربانیه است که آن نیز ثبت دفاتر عوارف و معارف ائمه علیهم السلام است
پس مقصود از انزال کلام ربانی مراعات امور متعلقه بآن سلسله
علیه بوده آن زمره طاهره جامع مجامع اول و آخر و باطن و ظاهر قرآن عزیز
اما ذکر روایات واله برمدعا از ان نیز طلبا للاختصار بر قلیلی اقتصار مینماید

حدیث اول در کتاب حلیة الاولیا تصنیف حافظ ابونعیم که از
قدمای عظمای اهل خلافت و در کتاب فقه ابن مغازلی شافعی و در تفسیر
ثعلبی و جمع بین الصحیحین و در کتاب احمد بن موفق مکی خوارزمی و کتاب
محمد بن طلحه و رساله نوادر الاخبار و دیگر کتب مخالفین که اکثر آن بمطالعه
فقیر رسیده و باقی آن از اعیان علمای اثنی عشریه که از انجا باسانید معتبره
نقل نموده اند مسطور است که چون در اوایل زمان بعثت نبوی صلی الله
علیه واله این آیه نازل گشت که وانذر عشیرتک الاقربین یعنی خبر ده و آگاه گردان
و بترسان و امیدوار ساز خویشان نزدیک خود را حضرت نیز
بر طبق فرموده الهی اولاد عبد المطلب که در آن زمان مذکور است که چهل نفر

بودند طلب نمود و از اندک گوشت و نان و قدر ماست که خورش
شخصی یا بیشتر تواند بود ایشانرا اطعام نموده تمامی سیر گردیدند و چنان
می نمود که از گوشت و نان و ماست چیزی نقصان نیافته و بعد از اظهار
معجزه و اشباع جمعی کثیر از طعام قلیل حکایت بعثت و رسالت خود را
بر ایشان عرض نمود و ایشانرا باسلام دعوت فرمود و باقرار
شهادتین و اتیان کلمتین مکلف ساخت و ایشانرا بمنافع دنیا و آخرت
و حصول مقامات اعزاز و امتیاز از غیر و دخول جنت و وصول
بدرجات قرب بارگاه ربوبیت بشارت داده فرمود که هر که با آنچه گفتم
اطاعت نماید و باظهار کلمتین در جریده اهل اسلام داخل گردد و اعانت
و امداد من در تبلیغ رسالت نموده مطیع و فرمان بردار الهی باشد آن
شخص برادر من و وصی و وزیر و وارث و خلیفه و نایب و جانشین من باشد
بعد از من و هیچکس از چهل نفر که در آن مجلس حاضر بودند متوجه نشده الا حضرت
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام که با آنچه حضرت فرموده و ایشانرا
بفعل آن مامور ساخته آنحضرت اطاعت و فرمان برداری فرمود
و متقبل اعانت و امداد و متکفل انتظام امور آنحضرت شده پیغمبر صلی الله
علیه و آله از آن خوشدل و مسرور گشت و تا سه مرتبه حضرت رسالت پناه
مدعا بر وجه مذکور نموده و در جمیع مراتب ثلاث احدی غیر امیر المومنین
علی علیه السلام بجرئت و حکایتی و جوابی تکلم ننمود و بعد از آن حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نیز آنحضرت را تجویز برادری و خلافت و نیابت

وجا

نشینی ۱۶

وجانشین و غیرها من العهود و المواثیق مسرور و منشرح ساخت و جماعت
مذکوره از خدمت حضرت بیرون رفته بطریق استهزا حضرت ابوطالب را
تهنیت میدادند که چون پسر برادرت پسرت را در دین خود امیر گردانید
باید که تو نیز در دین وی داخل گردی و حکایت طویله مذکور شد که ذکر آن
موجب طول کلام است و این قضیه برین نهج با زواید مفیده در کتب
مذکوره مسطور است و بر اهل عقل خفای ندارد که روشنترین دلیل داله بر
مطلوبست **حدیث دوم** که در ثبوت و وضوح چون پرتو آفتاب
جهانتاب در نصف النهار بر معموره و خرابه و بحر و بر و صحرا و بلاد و ولایات
والحاصل تمامی اقطار الارض الا بر ظلمات که استعداد قبول پرتو نور آفتاب نگشته
از انوار لمعات وی محروم است روایت متواتره روز غدیر نیز غصان
اشجار اعتبارش بنوعی از حیطان اشتهار میانه اخیار روات در گذشته تجاوز نموده
که عامه خلایق سایه نشین وی شده اند مگر بعضی از گمراهان امت که ظلمتکده
قلوب قاسیه ایشان اهلیت استناره از انوار فیض آثار سید ابرار
نداشته در بیابان جحود و انکار با وراق شاخسار خار مغیلان استظلال
مینمایند و سایه نشین شجره مبارکه کثیره الثمره اصلها ثابت و فرعها
فی السماء نشده در آفتاب تموز و بیابان بی آب در سایه
خار نیز امیدوار گشتند و مراد از حدیث مذکور روایت روز غدیر است
که در کتب مختلفه اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و نسائی و ابو
داود و مسند احمد بن حنبل و کتاب مناقب ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی

وکتاب وسیله وغیرها بطریق مختلفه مذکورست وابن طلحه می گوید که حکایت
غدیر بقصد روایت از طریق اهل سنت ذکر شده بود و در قانون دین محمدی
صلی الله علیه وآله امری که اثبات آن از اخبار و آثار درست تواند شد مثل
روز غدیر که انصاف آنست که متواتر شده چیزی دیگر باین مثابه معلوم نیست
که مذکور طرفین شده باشد و اگر بمثل این طور خبری صحیح متفق علیه
کسی عمل ننماید و ببعضی از مناقشات و مجادلات بیحاصل که مثل آن بلکه
اقوی از آن در براهین وجوب وجود و دلایل وحدت ذات
و دلایل صحت نبوت وغیرها من المطالب الیقینیه گفته شده متمسک گردد
علاج او شمشیر و خصم او صاحب روز غدیرست و آنکه بعد از تتبع فی الجمله این
فقیر بران اطلاع یافته از کتب معتبره مخالفین زیاده از سی روایتست که
بطرق مختلفه معتبره مروی گردیده و ابن جوزی در کتاب مسمی بخصائص بعد از ذکر
روز غدیر و بیان کیفیت آن علی سبیل الاجمال چنین مذکور ساخته که روی
هذا الحدیث من الصحابة عمر بن الخطاب والبراء بن عازب
وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله والعباس وابنه عبد الله
والحسین بن علی وابن مسعود وعمار یاسر وابو ذر غفاری وابو ایوب
وابن عمر وعمران بن الحصین وبریدة بن الحصیب وابو هریره
وجابر بن عبد الله وابو رافع مولی النبی صلی الله علیه وآله و
جریر بن عبد الله وانس بن مالک وحذیفة بن اسید الغفاری
وزید بن ارقم وعبد الرحمن بن عمر الدیلمی وزید بن شراحیل وعامر بن ابی

لیلی الانصاری و وهب بن حمزة و وحشی بن حرب و سعد بن
عبادة وعمر بن شراحیل وجابر بن سمرة ومالک بن الحویرث
وابو ذویب الشاعر و عبد الله بن ربیعه و محمد بن طلحه
شامی شافعی در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول از
صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله
بامیر المومنین علیه السلام خطاب نموده فرمود که من کنت مولاه
فعلی مولاه یعنی هر که من صاحب او و صاحب اختیار دین و
دنیای اویم علی بن ابی طالب نیز نسبت باو این حال دارد و صاحب
کتاب مذکور میگوید که این روایت در صحیح ترمذی بر وجه اجمال
ذکر یافته و در غیر آن کتاب بتفصیل مذکورست بر نهجی که این حکایت
بعد از مراجعت حضرت رسالت از حجة الوداع بود در روز هجدهم شهر ذی
الحجه میانه مکه و مدینه در موضعی که موسوم بغدیر خم است و از آن
جهت آن روز بروز غدیر شهرت یافت و در کتاب مذکور گفته که
روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام از جمعی مردم که در خدمت
آنحضرت نشسته بودند پرسید که در میان شما کسی باشد که روز غدیر از
حضرت رسالت صلی الله شنیده باشد که فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه سیزده نفر از آن جماعت اشارت نمودند که این بشارت از
حضرت رسالت شنیده اند تا اینجا ترجمه عبارت محمد بن طلحه است
و بعد از ذکر این کلمات صاحب کتاب میگوید که چون لفظ من از الفاظ

عموم است ولیلست برآنکه هر که حضرت رسول صلی الله علیه وآله مولی
وصاحب اختیار او باشد امیر المومنین نیز نسبت با و چنین باشد
وچون این فهمیده شد باید دانست که شیخ محمد بن طلحه در کتاب
مذکور نکته حسنه ادا نموده که چون لفظ مولی در قرآن عزیز از روی
مجاز در معانی دیگر نیز مثل ناصر ووارث ودوست وغیره مستعمل شد
بنابرین حضرت پیغمبر تصریح بمعنی صاحب واولی بتصرف ننموده مقید
بیکی از معانی مذکوره نساخت که دانسته شود که مراد حضرت از لفظ
مولی آنستکه هر نسبتی که میانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وفردی از
افراد مسلمین باشد همان نسبت بعینه میان حضرت امیر وآنشخص واقع
خواهد بود ودرین تقدیر مفهوم از من کنت مولاه فعلی مولاه آنستکه هر که
من اولی باو از و باشم یا ناصر او یا دوست او یا خویش او باشم امیر
المومنین علیه السلام نیز با آن شخص چنین خواهد بود وبعد از ذکر این نکته
این مرد فاضل کامل صاحب انصاف اگرچه شافعی است اما چون
دیگران یکباره از دین اسلام بیگانه نشده وتخم عداوت اهل بیت در میان
نبسته واز نجهت بعد از ذکر روز غدیر میگوید که این حدیث مرتبت
دل انیکه حضرت رسول امیر المومنین را مخصوص بحقیقتی ومرتبه ودرجه
گردانیده که غیر آنحضرت از جانب رسالت این قسم اختصاص
ومرتبتی فایز نگشته ومیگوید که باید دانستکه مضمون حدیث مذکور
از اسرار ربانیست که در آیه مباهله مندرج گردیده ودر بیان این مدعا چنین

میگوید که چون حق تعالی نفس نبی ونفس علی را مثل یکدیگر دانسته وان هر دو را
در یک کلمه مجمع ساخته وبضمیری که مضاف برسول الله است متصل گردانید
بنابرین حضرت رسول نیز موافق فرموده الهی خواست که آنچه ذات نبوی
بآن موصوف گشته ودرجه که حق تعالی بوی کرامت فرموده ثابت گرداند
که امیر المومنین نیز موصوف بآن صفت وصاحب آن درجه باشد بنابرین
چنین فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه تا معلوم خلایق گردد که چون
رسول الله اولی بمومنین وناصر مومنین ودوست مومنین وسردار مومنین
وصاحب اختیار مومنین است حضرت امیر المومنین نیز بجمیع
اوصاف مذکوره متصف بوده جامع جمیع اوصاف معینه است
وبعد از آنکه بتوفیق الله تعالی فاضل مذکور معنی حدیث را درست فهمیده
وچون دیگران از کجی وکج فهمی مبرا ومعرا گشته مقال بر بگو بهمنوال نموده که
هذه مرتبة سامیة ومنزلة نامیة ودرجة علیة ومکانة رفیعة
خصصه صلی الله علیه وآله بها دون غیره فلهذا صار ذلك
الیوم عیدا وموسم سرور لاولیائه بارك الله آفرین باد بر فهم درست
ومحرر اوراق معروض میدارد که چون محبت اهل بیت نبوی نوریست
از انوار الهی که مشکوة قلوب عارفین از آن تنویر یافته وبر توان بر
ساحت ادراکات صحیحه وافهام مستقیمه تافته وانمعنی جز بتوفیق الهی
واستناره باطن از انوار عطیات پروردگاری وقوع نتواند یافت
بنابرین شیخ محمد بن طلحه که دیده معرفتش بکحل الجواهر محبت خاندان نبوت

الکمال یافته واز قرحهٔ معمیهٔ بدان و بدکرداران مصون و محروس است
بفهمیدن این قسم از امور مخفیهٔ مندرجه در مکامن الفاظ و عبارات
موفق گشته و بعد از افادت مذکور میفرماید که به پیروی و تتبع
کلمات قرآنی و افادات نبوی صلی الله علیه و آله چنان معلوم
میشود که هر صفت از صفات کمال که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جهة
امیر المومنین اثبات آن فرماید ما دام که اولا حق تعالی ذات مرتضوی را
بآن توصیف ننموده اظهار آن نفرموده باشد حضرت پیغمبر
جرات اسناد آن بحضرت امیر المومنین ننموده منتظر اشارت
ربانیه است و از آنجمله چون حق تعالی بیان این امر فرمود که امیر
المومنین ناصر پیغمبر است چنانچه فرمود که فان الله هو مولاه
وجبریل و صالح المؤمنین که مراد حضرت امیر المومنین است
یعنی ناصر پیغمبر الله تعالی است و جبرئیل و علی بن ابی طالب بنابرین
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نیز اقتفای آثار الهی و پیروی
اشارات و امر ربانی نموده و در تعیین آنحضرت جهت امامت و خلافت
بکلمهٔ متکلم گشته که یکی از معانی مندرجه در تحت استعمال لفظ مذکور
ناصریت است تا چنانچه حق تعالی او را ناصر گفته پیغمبر نیز اشارت بآن نموده
باشد و میگوید که شاهد حال درین مقال آنستکه حافظ ابونعیم در کتاب حلیه
ذکر کرده که روزی حضرت امیر المومنین داخل منزلی شد که منور بحضور
نبوی منور بود و چون چشم مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

بدیدار فایض الانوار شاه ولایت منور گشت فرمود که مرحبا بسید المسلمین
و امام المتقین و میگوید که چون سیادت مسلمین و امامت متقین از صفات
نفس نفیس سید المرسلین است و حق تعالی امیر المومنین را نفس رسول الله
دانسته ازین جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز موافقت اراده
الهیه نموده آنحضرت را بوصفی که از لوازم و صفات ذات آنحضرت است
اتصاف داده فرمود که سید المسلمین و امام المتقین و میگوید که هیچ صفتی
از صفات حسنه نباشد که نبی جهت ولی اثبات آن باشارت ربانیه نموده ۱۹۱
باشد و از ینجاست که بروایت انس بن مالک در کتاب ابونعیم از ابوبرزه مذکور است
که حضرت متوجه وی شده فرمود که یا ابا برزه میانه من و الله تعالی در ماده امیر المومنین
عهدی شده و آن عهد از جانب الهی این است که فرموده علی بن ابی طالب
علم و راه نمای بندگان منست و محل نور ایمان و امام دوستان من و نور
طایفه که مرا اطاعت نمایند و از نمیقول سخنان پسندیده و شواهد عالیه اخبار
حذرا من طول الکلام عنان قلم از صوب بیان آن معطوف و لیکن بذکر
مجملی از کیفیت امور واقعه یوم الغدیر مزین اوراق عقاید صافیه اصحاب
ایمانست بدان هداک الله الی سواء الطریق و سقاک من رحیق
التوفیق و التحقیق که چون رسول آخر زمان باداء وظایف حجة الوداع
قیام نمود جبرئیل علیه السلام نزول نمود و پیغام الهی بر نهجی که شیخ المشایخ
الامامیه شیخ مفید بیان نموده به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید و ترجمهٔ خلاصه
آن اینست که علی بن ابی طالب را امام کافهٔ خلایق نموده عهد و میثاق

و بیعت او بر جمیع مکلفین لازم آورده بیا و ایشان داد عهدی که در روز الست
از ایشان در باب ولایت علی بن ابی طالب سمت صدور یافته بود و فرمود که
پیغام من به بندگان برسان و بگو که علی بن ابی طالب بندهٔ من و وصی پیغمبر من
و خلیفه او و حجت بالغهٔ من بر خلق ست و طاعت او مقرون بطاعت محمد صلی
علیه و آله و طاعت محمد مقرون بطاعت منست و هر که اطاعت او کند اطاعت
من نموده و هر که مخالفت او کند مخالفت من اختیار کرده باشد و علی بن ابی
طالب علم منست در میان خلق و هر که معرفت او حاصل نمود از مومنین ست
و هر که انکار او نماید از کافرین ست و در آن روز نهان از جماعت خلوت ساخت
و خزاین اسرار ربوبیت را سر گشوده مصالح خفیه الهیه نزد آن خیر البریه بطریق
ودیعت گذاشته شده تمامی آن در جریدهٔ معالم مرتضوی اندراج یافت
و چون عایشه بامر خلافت و امور مخفیه صادقه بین النبی والوصی پی برد و در تحقیق
آن از حضرت رسالت مبالغه بسیار نمود و حضرت در اخفای آن بغایت
نهایت اهتمام فرمود و تصریح بآنکه اگر ترا آگاه سازم و افشای آن نموده
خلاف امر من نموده باشی در زمرهٔ کفره داخل گردی و عبارت منقوله از
حضرت درین باب اینست که فلا تخبری به احداً و لئن اخبرت
احداً لتکفرن و ترجمهٔ عبارت همان ست که پیش ازین ذکر شد که مشتمل
بر نهایت مبالغه در پنهان داشتن آن حکایت و چون عایشه باخبار نبوی
به نزول جبرئیل در امر الهی بخلافت امیر المومنین مطلع گشت مبالغه بعمر را
در باب اختفای آن حکایت اعتبار ننموده همان لحظه حفصه دختر عمر را

تخبری ظ

خبر کرد و باتفاق عمر را ازین قضیه آگاه گردانیدند و بعد از آن ابوبکر و دیگر
منافقان و دشمنان امیر المومنین علیه السلام مثل ابوعبیده بن جراح و عبد
الرحمن بن عوف و عثمان و معویه و باقی اهل خلاف که ذکر خواهد شد مجتمع
گشته هر کسی در سبب هلاک پیغمبر اندیشه نموده آخر الامر رای ایشان بدین
قرار گرفت که چون در راه عقبهٔ ضیقه واقعست موسوم بعقبهٔ هرشی چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنجا رسد و شبی ظلمانی خواهد بود نوعی نمایند که شتر پیغمبر ص
رمیده شده از آنجهت حضرت را شاید کوفتی رسد که موجب هلاک پیغمبر صلی الله علیه و آله
باشد و چون ضمیر منیر حضرت رسالت که جام جهان نمای لوح تقدیرست عایشه را
طلب نموده فرمود افشیت سری والله یجازیک بعملک یعنی سر مرا
فاش گردانیدی والله تعالی جزای عمل تو بتو رساند بعد از آن در طی مسافت
منتهیه بمدینهٔ مطهره سرعت میفرمود تا بموضعی رسید قبل از غدیر خم که موسوم
بکراع غمیم بود جبرئیل علیه السلام نزول نمود که لعلک تارک بعض ما یوحی
الیک وضایق به صدرک و ظاهر ست که آیهٔ شریفه مشتملست بر
نهایت اهتمام در خلافت آنحضرت و اظهار رنجش از حضرت رسالت
در تاخیر که تا غایت شده ترجمهٔ مدلول آیهٔ شریفه اینست که بعضی از آنچه
بوحی بتو میفرستیم مگر ترک نمای و سینهٔ ترا مگر تحمل این نمانده که این قسم از
امور در وی جای گیرد و این معنی متضمن نهایت تاکید و تشدید و تهدید ست
و بنابرین حضرت رسالت چون بعد از ساعتی از نزول آیهٔ مذکوره بموضع موسوم
بغدیر خم رسید جبرئیل علیه السلام دیگر باره جهت تاکید امر مذکور فرود آمده این آیه نزول

یافت که یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل
فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول
برسان به بندکان آنچه از خدا تعالی بتو نزول یافته واکر بجای نیاوری آنچه مراد
منست به بندکان نرسانیده باشی پس تبلیغ رسالت نکرده باشی و
مضمون آیه مشعرست بانکه اکر تبلیغ این امر ساهله شد برحسب اراده الهیه
وقوع نیابد همانا که بهیچوجه تبلیغ نشده باشد زیراکه عدم تبلیغ بعض عدم تبلیغ
در کل لازم دارد واکر از منافقان که سماهند خوفی ودغدغه باشد خدا تعالی
نکاهدارنده تست از شر ایشان وبنابرین حضرت درهمان منزل فرود آمد
ومنبری از پالان شتران بعضی از احجار علی اختلاف الاخبار مرتب ساخت
وصعود بران نموده خطبه بلیغه مشتمل بر حمد وثنای الهی ونصیحت اصحاب وبیان
خلافت امیر المومنین که من جانب الله است ادا فرمود وچون آن خطبه
خالی از طول کلامی نیست ومشتمل بر فواید بسیار وفصاحت وبلاغت
تمام وایراد تمامی آن درخور اختصار این رساله نیست لکن بذکر دو سه کلمه ازان
تیمّنا وتبرکا مفرح قلوب مومنین ست واز الجمله است معاشر الناس
انّ الله قد نصب فیکم ولیّا واماما مفترضة طاعته علی
جمیع المهاجرین والانصار والتابعین باحسان وعلی
البادی والحاضر وعلی العجمی والعربی وعلی الحرّ والعبد
والصغیر والکبیر والابیض والاسود وعلی کل موحد ماض
حکمه نافذ امره ملعون من خالفه مرحوم من تابعه

تخبری ظ

معاشر

معاشر الناس انّه آخر مقام اقومه فی هذا المشهد فاسمعوا
واطیعوا وانقادوا فانّ من بعدی علی ولیکم وامامکم بامر
من ربکم ثم الامامة من ذریتی من ولده الی یوم القیمة الا انه
لیس امیر المومنین غیر اخی هذا ولا یحل امرة المومنین
لاحد غیره معاشر الناس قد بلغتُ ما اُمرتُ بتبلیغه
حجّة علی کل غائب وعلی کل احد ممن شهد اولم یشهد
ولد ویولد الا فلیبلغ الحاضر منکم الغائب والوالد الولد
ترجمه عبارت اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله خطاب بجمیع
حضار آن مجلس نمود که ای کروه آدمیان بدرستیکه الله تعالی نصب فرمود
از برای شما صاحب اختیاری در امر دین ودنیا وامامیکه طاعت او فرض است
بر جمیع مهاجرین وانصار یعنی آنها که در خدمت پیغمبر هجرت نموده ترک وطن و
اصلی که مکه معظمه است نمودند وآنها که یاری ومددکاری پیغمبر نموده در نصرت
وی تقصیری نکردند که عبارت از اهل مدینه باشد وآنها که تابع اوامر ونواهی
حضرت رسول صلی الله علیه وآله کشته مخالفت ننمودند ومیفرماید که همچنین
اطاعت امیر المومنین فرض است بر غایب وحاضر وبر عجمی وعربی وبر
بنده وآزاد وکوچک وبزرک وبر سفید وسیاه وبر هر که بوحدانیت
الهی اقرار کرده باشد وحکم او بر جمیع مردم جاریست وامر او نافذست یعنی
اطاعت امر او واجبست ومخالف او ملعون وتابع وی مرحوم ست
دیکر میفرماید وجهت تاکید این حکایت تجدید نصیحت نموده میکوید ای

گروه مردمان این آخرین مقام منست که مقیم آن شده ام درین مجلس و در حضور
اینجماعت پس گوش کنید و مطیع و فرمان بردار باشید پس بدرستیکه
بعد از من علی ولی و امام شماست بامر خدای و بعد از آن امامت خلایق در ذریت
منست از اولاد علی بن ابی طالب تا روز قیامت و هیچکس غیر از برادر
من علی بن ابی طالب سزاوار امامت نباشد و حلال نیست امیر بودن بر
مومنان و سرداری ایشان احدی را غیر علی بن ابی طالب و دیگر باره
تاکید حکایت غدیر مینماید و میفرماید ای زمره بنی آدم رسانیدم آنچه از
جانب خدا امر شده بود که بجای آورده‌ام و بشما برسانم و مضمون کلامیکه بشما
گفتم و تقریر کردم حجت است از جانب خدا و رسول بر هر غایب و بر هر که
حاضر انجلس بوده و نبوده و بر هر که متولد شده و هر که تولد خواهد یافت
پس باید که هر که حاضر است این امر که از جانب الهی درباره علی بن ابی طالب
علیه السلام صادر شده بجمعی که غایب اند برساند و هر پدر پسر را ازین خبر
آگاه سازد و راوی حکایت مینماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از
تمام خطبه شریفه که عشری از آن مرقوم این صحیفه شده حضرت امیرالمومنین را
نیز بر منبر شریف جای داد و دست آنحضرت را گرفته بنوعی بلند گردانید که
اکثر صفوف اصحاب مشاهده آنحضرت نمودند و بعد از آن فرمود که
ای مسلمانان الست اولی بالمومنین من انفسکم یعنی آیا نیستم
من اولی بمومنین از نفس شما یعنی مرا اختیار در جهات دینی و دنیوی
شما بیشتر از اختیار شما نیست همگی گفتند بلی یا رسول الله چنین است

و تو اولی بمانی از ما بعد از آن حضرت فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه
و چون در عبارت گذشته فرموده بود که آیا من اولی نیستم درین مرتبه
فرمود که من کنت مولاه هر که من مولای او ام یعنی اولی باو ام پس علی بن ابیطالب
نیز اولی باوست و غرض حضرت ظاهرا درین عبارت اولی از لفظ
اولی و در عبارت ثانیه از ذکر مولی آنست که درینمقام از مولی اولی
بتصرف و صاحب اختیار اراده شده باشد نه معنی دیگر و بعد از
اتمام خطبه و تاکیدات واقعه متوجه دعا شده آنحضرت را باین عبارت
دعا فرمود که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی الهی
الهی دوستی کن با کسیکه دوستی کند با علی و دشمنی کن با کسیکه دشمنی
کند با علی و راوی روایت میگوید که بعد ازین مقدمات تمامی اصحاب
بامر الهی و تاکید حضرت رسالت پناهی که بعضی گفته اند یکصد و بیست هزار
کس بودند و بعضی کمتر نیز گفته اند بامیرالمومنین سلام کردند یعنی گفتند که
السلام علیک یا امیرالمومنین چنانچه عمر از آن کلمه تصاعد نموده عبارت
بخ بخ نیز اضافه نموده و باین نیز اکتفا ننموده گفت اصبحت مولای
و مولی کل مومن و مومنة یعنی امام من و همه مومنان گردیدی و از
عبارت عمر نیز مفهوم میشود که معنی اولی بتصرف از مولی اراده نموده
و الحق درینمقام ازین کلمه بهیچوجه معنی دیگر مفهوم نمیشود و هر که مضایقه درین معنی
نماید غیر از عناد چیزی دیگر باعث نخواهد بود و مذکور است که شعرای عرب
که در آن روز حاضر انجلس بودند بتخصیص حسان بن ثابت باذن پیغمبر صلی

علیه و آله قصاید حسنه از جهت تهنیت این امر در رشته نظم انسلاک داد و عمرو
عاص ملعون منافق نیز در ان روز قصیده گفت که بیت از ان در خاطر
این فقیر هست برینوجه شعر با آل محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل
الکتاب و بعد از ذکر اسم مبارک حضرت و اتیان بعضی از القاب
آن عالی رتبت بیت دیگر اینست شعر فضربة سفیه کبیعه یوم خم
معاقدها من القوم الرقاب و این شعر بغایت شاعرانه و در لهجه
عرب بغایت پسندیده و خلاصه کلام انکه میگوید که جای محل فرود آمدن
شمشیر او گردن مردم است و محل بیعت روز غدیر نیز همانست
یعنی وفا نمودن بر گردن مردم لازم است و دور نیست که مقصودش تا آن
این باشد که همچنانکه تیغ او بر گردن مردم یعنی زمره کفره موجب آزردگی
ایشان بود بیعت او نیز بر گردن مردم لازم شد ناخشنود و آزرده
بودند و اینحکایتی هست که خالی از معنی نیست که اگر انجماعت در روز غدیر
نفاق نمیداشتند و فرموده خدا و رسول را از روی صدق و خلوص
نیت اطاعت مینمودند و بعد از دو ماه از واقعه غدیر مخالفت
صرف ننموده و آن همه تاکیدات الهی و ترددات جبرئیل و وصایای
نبوی را کان لم یکن شی انگاشتند و از ابن عباس و حذیفه و ابوذر رحمهم الله
ذکر شده که بعد از اتمام لوازم غدیر هنوز اهل بیعت متفرق نشده
بودند که جبرئیل علیه السلام نزول نموده حضرت پیغمبر را بانزال این آیه بشارت
داد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

حاصل

حاصل مدلول کلام و الله اعلم بشارت داد جماعت حاضرین صحرای غدیر را
بآنکه تکمیل دین اسلام در ان روز شده و نعمت الهی بر بندگان در ان روز
اتمام یافته و رضا و خشنودی خالق الارض و السماء از دین اسلام
و از زمره مسلمانان در ان روز حصول یافته و معلوم میشود که واجبات
دینیه خواه انچه متعلق باصول دین باشد و خواه بفروع عند الله تعالی
مثل ولایت و امامت حضرت امیر المومنین نبوده اکمال دین را اتمام نعمت
رب العالمین بر زمره مکلفین منوط بامیری و سرداری و صاحب اختیاری
آن مرکز دایره ولایت و سرکرده سلسله امامت و هدایت است
و دلیل برین امر با وجود آنکه در غایت ظهور است این است که چون
صحت عبادات منصوصه و طاعات مفروضه مثل نماز و روزه و غیرها
موقوف بر اعتقاد صحیح بامامت حضرات ائمه معصومین است آل
و صحت اعتقاد مذکور توقفی بر اتیان بامور واجبی فرعی ندانسته حصول
ثواب بران مستلزم صحت آنست بلکه ترک آن در زمره کفره فرعیه
و جاحدین اوامر رب العالمین است و تارکین عبادات شرعیه با وجود
عقیده صحیحه خالصه و ثبوت محبت و مودت کامله خاندان ولایت
و امامت بر صفت اسلام و ایمان باقی بوده بر فرض بقای وی بر ترک
واجبات تا انقضای ایام حیات مرجو الرحمة و المغفرة است چنانچه
مفاد بعضی از روایاتست پس وجه اکمال دین نبوی و اتمام نعمت الهی
ظهور یافته مدلول صحت شمول الیوم اکملت لکم الایة غایت وضوح [illegible]

تذییل چون قضیهٔ یوم الغدیر بر نهج اتمام یافت و این خبر منتشر شده
باطراف و جوانب رسید چنین ذکر شده خصوصا در کتب اهل خلاف
از تفسیر ثعلبی که حارث بن نعمان فهری که از قبیلهٔ معتبره از قبایل عرب
و سردار آن طایفه است از شنیدن این قضیه آزرده شد باتفاق
جمعی از آن عشیره از بیابانی که مسکن ایشان بود روانه بجانب مدینهٔ
مقدسه گردید و حارث مذکور تنها بی رفقای مذکوره از غایت
قهر و غضب و غیظ و غلظت داخل مسجد حضرت رسالت شده
و بخنجر زهر آلود کینهٔ دیرینه و خفیهٔ قدیمه سینهٔ پر کینهٔ خود را شگافته
آواز برآورد که یا محمد و نگفت که یا رسول الله تو ما را بوحدانیت خدا و نبوت
خود و نماز و روزه و سایر واجبات دینیه تکلیف نمودی و تمامی آن
قبول افتاد و ادای آن بر خود لازم گردانیدیم و بعد از آن تو بآنها
راضی نشده امامت و خلافت و امیری امت را به پسر عم خود
حواله نمودی و این فعل از طرف تو یا فرمودهٔ ربانیه است حضرت
قسم یاد نمود که وقوع این حکایت بنا بر فرموده و مبالغهٔ الهیه است
و چون حارث مذکور حقیقت این امر تحقیق فرمود رو گردان
گشت و بجانب منزل خود میرفت و میگفت الهی اگر محمد میگوید
حقست و امر امامت علی بن ابیطالب بفرمودهٔ تو است خدایا
چون مرا تاب شنیدن آن نیست بفرما که سنگی از آسمان زنند
یا بعذاب دیگر معذب گردان هنوز سخن وی تمام نشده بود که

سنگی از آسمان بر سر وی آمده از دبرش بیرون رفت و بجهنم پیوست و مقارن
اینحال جبرئیل علیه السلام نزول نمود و سورهٔ سئل سائل بتحفه خدمت رسول
الله صلی الله علیه و آله همراه آورد بسم الله الرحمن الرحیم سئل سائل بعذاب
واقع للکافرین لیس له دافع من الله حاصل آیه آنست که سائلی سؤال
وقوع عذابی نمود که برای زمرهٔ کفره تواند بود و آن عذاب بر وجهیکه از جانب
الهی هیچ چیز او را دفع نمی تواند نمود واقع شد و شأن و نزول این سوره
در کتب اهل خلاف زیاده بر ده مرتبه واقع شده و اگر کسی زیاده از این
پیروی نماید شاید که پیش ازین نیز باشد و با وجود اینقدر آیات و روایات
از طرف دوست و دشمن اثر در علمای مخالفین ننموده جانب ابوبکر
و عمر را فروگذاشت نمینمایند حشرهم الله فی زمرة ائمتهم
فی الدرک الاسفل من النار بمحمد و آله الابرار و چون این را دانسته شد
باید فهمید که غزالی در کتاب سر العالمین دعوای اجماع بر صحت حکایت
غدیر می نماید و بعد از ذکر روز غدیر و عبارت عمر که مشتمل است بر کلمهٔ
بخ بخ حین میگوید که فهذا تحکیم و رضی و تسلیم ثم بعد هذا
غلب الهوی لحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و خفقان
البنود فی قعقعة الرایات و اشتباک ازدحام الخیول
و فتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف
الاول و نبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا
فبئس ما یشترون کلام غزالی ناطق است بآنکه عمر قبول حکم الهی نموده

ورضا بآن داده و تسلیم نموده و بعد ازان هوای نفس که در روش غزالی از
کفر بآن تعبیر میشود غالب گردید و سبب غلبهٔ هوا محبت ریاست بندگان
خدا و حمل ستون خلافت یعنی او را بخلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله نام برند و
محبت اینکه علمهای خلافت در پس سر او بحرکت در آید و محبت اینکه اسپها و دیگر
حیوانات سواری دست و پا از هم گذرانیده و صورت مشتبکی ازان
بنظر در آمده بر در خانهٔ وی مجتمع گردند چنانچه روش جبابره و اهل ظلم است
اینها همه وسیلهٔ آن شد که از جام هوای نفس آب عصیان و طغیان
خورده بخلاف اول که زمان بت پرستی و قانون جاهلیت مقتضی آنست
عود نموده و عهد و میثاق روز غدیر شکسته به پس سر انداخت و درین باب
سوادی مشتمل بر نقصان و خسران از وی واقع گردید و چون دانستی که غزالی
حکایت غدیر و ازدین برگشتن عمر و مخالفت آن روز را بوجهی که گذشته شد
بیان نموده و عبارت او را بهمان طریق که در کتاب او مسطور است اینجا
جهت حجت مرقوم ساخت باید دانست که این حکایت میانهٔ محرر
الحروف و یکی از نواصب در بغداد ذکر یافت و وی منکر بود که غزالی
کتابی موسوم بسر العالمین تصنیف نموده و بعد ازان ولایت امیر المؤمنین
مدد نموده و از تصانیف غزالی ظاهر شد که کتاب مذکور از تصنیفات او
و انجا جهت توضیح مقام و تحقیق غزالی و ثبوت کتاب سر العالمین که داخل
تصنیف غزالیست سندی صحیح روشن ظاهر میگرداند و تحقیق آنکه کتابی
نام وی بدریه که مصنف آن معلوم بنده نیست اما شخصی است که از مخالفین علمای

بخوبی ظ

ملحوظ گشت و دران کتاب از ابن جوزی نقل نموده که وی در کتاب خود که
تذکرهٔ خواص الامه بخصایص الائمه نام نهاده در باب سیم ازان کتاب ذکر نموده
که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین حکایت غدیر را بر
وجهیکه مذکور شد ذکر نموده و عبارت او را بهمان طریق بجهت ایضاح
مرام نقل می نماید و عبارت معهوده اینست قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله یوم الغدیر من کنت مولاه فعلی مولاه
فقال عمر بن خطاب بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای
و مولی کل مؤمن و مؤمنة قال الغزالی و هذا رضی و تسلیم
و ولایة و تحکیم ثم بعد ذلك غلب الهوی لحب الریاسة
و حمل عمود الخلافة و خفقان السود فی قعقعة الرایات
و اشتباك ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم کاس
الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم
و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون این عبارت غزالی
از اول تا آخر از کتاب ابن جوزی نقل شده و وی از کتاب
سر العالمین که تصنیف غزالیست نقل نموده و چون قبل ازین
عبارت غزالی ترجمه شد و در غیر تیه از تکرار ملاحظه می نماید و نقل عبارت
ابن جوزی از آن جهت که معلوم شود که علمای اهل سنت حکایت غدیر را
یکی از دیگری نقل نموده میانهٔ ایشان شهرت تمام دارد و فایدهٔ دیگر آنکه
چون ابن جوزی از بزرگان آن طایفه است و شهادت او در

اثبات کتاب سر العالمین که از تصانیف غزالیست بغایت فایده مند ست
و از اهل جحد و انکار شبهات او نقل عبارت غزالی که در کتاب خود
نموده الزام می توان یافت **ارشاد** هر کرا دیدهٔ ادراک از کحل
عداوت خاندان امیر المومنین و دودمان سید المرسلین و فرزندان
طیبین و طاهرین آنحضرت نابینا نشده در تیره شب ظلمانی مقلدات
فاسده و تعصبات کاسده و اقتفای آثار اهل جحد و انکار طریق مستقیم
مودت و زیارت اظهار سید ابرار برو پوشیده نشده باشد
و از دیگر دلایل و آله بر ثبوت خلافت امیر المومنین علیه السلام خبری نداشته
حقیقت حکایت یوم الغدیر و اتفاق دوست و دشمن بر صحت
آن اطلاع یابد چگونه بر تقدیم ابوبکر بر آفتاب عالمتاب امامت داده
با قهرمان عقل و نقل دست و گریبان گردد و مولوی در ضمنی گفته **بیت**
تو بتاریکی علی را دیده ٭ زان سبب غیری برو بگزیده ٭ و باید
دانست که مدلول کلام غزالی دلیلیست ظاهر و حجتی باهر بر آنکه عمر
بعد از واقعهٔ غدیر به بیعت با ابابکر از دین پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیرون رفته و باطاعت هوای نفس و پی روی رضای شیطان
از اهل ارتداد و اصحاب جحد و عناد گردیده و اگر سالک این مسلک را
بزیادتی بصیرتی درین امر احتیاج افتد بواقعهٔ لیلة العقبه و نفاق
اصحاب و ذکر گفتن ایشان دران باب رجوع نمودن اولی است
و حکایات مذکوره بر وجهیکه علمای اهل بیت علیهم السلام نقل نموده اند

ظ بخبری

و ظاهرا تصانیف اهل خلاف از ذکر آن خالی نیست و یکی از معاصرین
نقل مینمود که در رسالهٔ از طریق ایشان بر وجه اجمال که تاویل توان کرد
بنظر او رسیده و علی ای حال مجملی از حکایت اینست که بعد از آنکه با بشارات
ربانی و تنبیهات و تشدیدات بلکه تهدیدات نازلهٔ سماویه امر خلافت
شاه ولایت تحقق یافت و عامهٔ اصحاب از ذکور و اناث حتی زوجات
مطهرات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به بیعت آن والا رتبت
سرافراز گردیدند و جبرئیل در آن روز که روز عید ملائکه و اوقات نشاط و زمان
سرور و انبساط ایشان است بشکلی احسن الاشکال و صورتی بهترین
صور در میان طوائف اصحاب مسرور و خوشحال و شیطان ملعون
آزرده حال بوده بتائیدات آسمانی که درین باب صدور یافته بود یکی
اظهار مسرت و دیگری مظهر محنت و کربت شده بودند اصحاب را مادهٔ
کفر و نفاق طغیان یافته چهارده نفر از ایشان که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه
و ابو عبیده و ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن حدثان بصری
و ابو هریره و ابو طلحه انصاری چون صنوبر قلب قلوب و کنیف صدور شان
از وقوع چنین نسبتهٔ کفر و نفاق متدنس بنجاست عداوت آل
رسول الله متنجس بوده آرای فاسدهٔ آن روسیاهان در ابطال نبوی
برین قرار یافت که در شبی ظلمانی بقصد اطفای نور وجود آن چراغ
دودمان نبی عدنانی بر عقبهٔ موسومه بعقبهٔ هرشی قرار گرفته و دباب
مملو از احجار را از بالای عقبه انحدار داده شاید که ناقهٔ نبویه از هیبت آن صدا

رمیده و متزلزل گشته بنوعی متحرک شود که موجب هبوط آن نجم آسمان
رسالت گردد راوی گوید که حضرت هنوز داخل عقبه نشده بود که بحذیفه
یمانی اشارت فرمود که زمام آن ناقه را نگاهدارم و عمار یاسر مامور گشت که
از عقب شتر غافل نگردد و چون شمع شبستان رسالت داخل عقبه
مذکوره گشت آن ملاعین بی آزرم و کلاب بی حیای بی شرم باندا ختن
آن دبهاتبادر نموده صدای عظیم از ان برخاست چنانچه موجب اضطراب
ناقه نبویه گردیده درین محل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب بآن ناقه فرموده
گفت اسکنی یا مبارکة یعنی ساکن شو ای ناقه مبارکه و آن ناقه
میمونه بامر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از اضطراب باز آمده رمیدن
بآرامیدن و حرکت بسکون تبدیل یافت و بلهجه عربیه فصیحه درآمده
و زبان معذرت گشوده بکلمه که ترجمه آن اینست که لغزش نیابد
دست من از دست من و پای من از پای من و حال آنکه ثبت من
آرامگاه تو باشد و چون مقدمات اصحاب عقبه از نتیجه مقصود عقیم
افتاد حذیفه روایت میکند که درین حال آن بدبختان امت متوجه شدند ظ بحنبوی
که ناقه را بزور دست تحریک داده خیال ساز زند که حضرت از پشت
وی در افتد دران لحظه من و عمار یاسر دست بشمشیر کرده ایشانرا
از اقدام بآن امر عاجز گردانیدیم و عبارت حذیفه که ترجمه آن ذکر یافت
اینست که فلما رای القوم ان الناقة لا تنفر فقدموا الیها
لیدفعوها بایدیهم فجعلت انا و عمار نضرب وجوههم باسیافنا

وکانت لیلة مظلمة فتناخروا عنا وقد ایسوا عما یریدونه
و چون حذیفه در تحقیق جماعت منافقین که مصدر این قسم خطیئتی شده
بودند دو مرتبه مبالغه بسیار نموده از صد گذرانید و حضرت هر مرتبه او را
بعبارتی اجمالی تسلی میداد تا سه نوبت اسامی ایشان که قبل ازین ذکر
یافت بر زبان معجز بیان گذرانید و حذیفه را آرزوی دیدن آن ملاعین
بران عقبه بر هیأت خاص در آینه خاطرش انتقاش یافت از جهت آنکه
بوارق تاثیرات انوار تجلیات ربانی که درآن وقت ذات اقدس
و نفس انفس نبوی محل ظهور آن شده بود برق جهانتاب و روشنی
شبیه بپرتو آفتاب سر از گریبان آن عقبه مظلمه بیرون آورده نقاب
حجاب از چهره دخانه اصحاب بر داشته دوست از دشمن و آشنا
از بیگانه و مسلمان از کافر متمیز شده بر طبق یعرف المجرمون
بسیماهم تمامی ظاهر و نمایان شده در بوته فضیحت سوخته آتش
گلخن طبیعت گشته دعوای ایمان بظهور نقیض آن بطلان یافت
نظم دعوی بسر زبان خود وابستی ٭ در خانه هزار بت یکی نشکستی ٭
گویی که بیک شهادت از بت رستم ٭ فردا گوید خمار کاکنون مستی ٭
و محقق رومی درین معنی گفته مثنوی مادر بتها بت نفس شماست ٭
زانکه این بت مار و آن بت اژدهاست ٭ بت شکستن سهل باشد نیک سهل
سهل دیدن نفس را جهل است جهل ٭ هر نفس مکری و در هر مکر از آن ٭
غرقه صد فرعون با فرعونیان ٭ و دیگری از عرفا همین مضمون را بنوعی دیگر

رت
منظوم ساخته نظم تو پنداری باین یک قول رستی کند فردا خما
زانکه مستی مسلمان نیست از تو جز زبانت منافق این بود کردم بیانت
نفاق ای بیخبر چیزی دگر نیست زبان گویا و دل از آن خبر نیست اگر دل با
زبان یکسان کنی تو بهر الحق گفت حق زمان کنی تو مسلمان حقیقت
گشته باشی ز شرک مشرکان وارسته باشی غرض از طول کلام درین مقام
این بود که یک دلیل از جمله سیصد دلیل قرآنی و سه هزار حدیث نبوی که در
امر خلافت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام واقع است حکایت غدیریست
که مرکبست از آیات قرآنی و روایات نبوی و اجماع فرقه ناجیه و استحکام مبنای
آن بمرتبه ایست که بتشکیک اهل خلاف رخنه نه پذیرد و بادنی تأملی اینحال معلوم
معلوم میشود که اهل خلاف سراسیمه و حیران شده و غبار دوستی ابوبکر
دیده انصاف شانرا کور و بی نور ساخته مصدوقه من کان فی هذه
اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا شده اند و ظاهر است که
شعاع آفتاب جهانتاب یوم الغدیر جهات سته و ارکان اربعه را بنوعی
احاطه نموده که در تنویر مشکوة ایضاحش از زجاجه عقل و نقل دیگر بار
احتیاج افتد لکن بر طبق هو المسک ما کررته یتضوع بذکر قلیلی
از روایات که بانضمام آن بآیات بینات دوازده دلیل تمام بی عیب
و قصور که در تصانیف مخالفین مکرر مذکور شده قیام مینماید حدیث نهم
روایتیست بطریق تواتر از سید الانبیا که بتقریبات مختلفه بحضرت
امیر المومنین علیه السلام خطاب نموده که انت منی بمنزلة هرون

من

من موسی الا انه لا نبی بعدی غرض حضرت ازین عبارت
اثبات خلافت آن حضرت است بر وجهیکه روشنترین وجوه ادله
بر مطلب باشد زیرا که فرموده که حالتی و منزلتی که حضرت هرون را
نسبت بموسی علیه السلام است که مراد از آن خلافت و اخوتست حضرت
امیر المومنین علیه السلام را همان نسبت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
حاصل است و ازین عبارت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چند فایده
لاحظ فرموده اند اول تنصیص خلافت چنانچه ظاهر است دوم بیان
اخوت که بفرموده الهی میان آن حضرت و شاه ولایت منعقد شده
سیم آنکه اظهار مرتبه مرتضوی و استعداد رتبه نبوت که اگر بعد از زمان
رسالت صلی الله علیه و آله کسی را درجه نبوت ممکن الحصول بودی در ماده
شاه ولایت تحقق یافتی چهارم آنکه چون بعد از رحلت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت سزاوار نبوت نتواند بود شایسته خلافت
بطریق اولی خواهد بود پنجم آنکه چون حضرت هرون در حیات حضرت
موسی علیه السلام خلیفه و شریک آنحضرت بود و باین صفت موصوف بود
حضرت نیز در زمان حیات نبوی بخلافت آن حضرت اختصاص یافته
لکن تصرف وی بامور کافه خلایق من حیث الخلافة والنیابة موقوف
بر انقضای زمان رسالتست و چون رفع مانع شده حضرت رسالت پناه
روانه بارگاه وصال و متوجه ادراک قرب اتصال گشت خلافت مستقره
مستمره جهره نموده آنحضرت بر مسند حقیقی تحقیقی خلافت صوری نیز

متمکن گشت ششم آنکه چون حضرت هرون استحقاق خلافت حضرت
موسی علیه السلام در حین حیات وی داشته بآن امر مخصوص گشته
اگر بعد از حیات موسی ع در لباس حیات صوری بودی بطریق اولی
مستحق این مرتبه می بود پس حضرت امیر المومنین علیه السلام نیز
استحقاق خلافت رسول صلی الله علیه و آله بعد از انقضای از زمان
آنحضرت داشته بآن درجه اختصاص پذیر باشد و مخفی نماند که این روایت
از روایات مشهوره بین الطرفین است و علمای جانبین بتقریبات
دوستی و دشمنی اهل بیت رسالت ذکر نموده اند و ظاهر آنست که اگر
انصاف باشند این حدیث داخل روایات متواتره است و حضرت زید ...
تاکید و تایید روایت مذکوره در مواد متکثره باین عبارت نموده که
یا علی انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی
و چون در حدیث منزلت مجملا بخلافت و اخوت آنحضرت اشارت
فرموده آن امر اجمالی را درین عبارت تفصیل داده که یا علی تو برادر منی
و وصی منی و خلیفه منی بعد از من و کسیکه قضای دین من نماید و
ازین قبیلست روایتی که علامه در کتاب کشف الحق از احمد بن حنبل
از انس بن مالک که عداوت ایشان با میر المومنین علیه السلام ظاهر است
نقل نموده که انس میگوید که بسلمان فارسی گفتم از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بپرس که وصی او کیست و چون سلمان از حضرت
این سوال کرد فرمود که وصیی و وارثی بعدی و من یقضی دینی

جانبین ۱۲

تخیری ظ

دینی

وینجز موعدی علی ابن ابی طالب حدیث چهارم
و آن متعلق است بخیبر و حاصل واقعه خیبر آنست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله متوجه فتح قلاع خیبر گشت و این قضیه اراده الهی بظهور اعزاز و تصور
و بیان تحقق محبت الهی بآنحضرت و محبت حضرت بارگاه الوهیت
و دیگر حکمتها و مصلحتهای ربانی تعلق یافته روز اول ابوبکر سردار و صاحب
اختیار عسکر اسلام شده متوجه مهم مذکور گردید در آن روز کثیری از لشکر
اسلام را بدایره شهادت در آورده خود با بقیه هزیمت نموده طریق
گریز خاطر نشان خلیفه دویم گردانید و چون روز دویم عمر بامر مذکور
مامور شد بقاعده ابوبکر عمل نموده گریخت و ناموس اهل اسلام از دست
رفت چنانچه عبارت صحیح صریحست که فرجع هو ایضا منهزما
شب سیم که از پرده مشکین فام شب جهت صباح نصرت نمایان و تار و پود
شامش رشته روشنی روز بهجت توامان بود حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در ضمن عبارت غیبی اشارت لاعطین الرایة غدا
رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر
فرار و در بعضی از نسخ واقع این مهم را بشاه ولایت اختصاص داد
یعنی بتحقیق و جزم که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و اصحاب چون این اخبار
از حضرت رسالت استماع نمودند هر یک متصور آنکه مگر این ...
رخشان برتو افگن در و بام ایشان شده باین منصب عالی و منزلت متعالی

فایز کردند در صباح آنشب همگی حاضر بارگاه رسالت پناه شده بارتفاع
آن امر بانیان منتظر می بودند و چون شاه ولایت مبین مراد دیده اسرار
انوار و انوار اسرار از رویت اغیار غبار آمیز شده ساحت سرای نبوی
صلی الله علیه و آله از فیض قدوم نصرت لزومش خالی و ظلمانی می نمود
حضرت رسالت چون از مشرق حجرهٔ فلک تزئین و مطلع منزل نبوت
آئین طلوع نمود و فضای دلگشای رسالت را از پرتو نور ولایت
خالی دیده در لحظه باحضار آنحضرت اشارت فرمود و آن امیر مومنان
و واقف اسرار نهان و عیان حاضر بارگاه ملایک سپاه ان گردیده بر طبق
نظم قحط دین است بر گشای نقابش میز با تیغ کین بفتح البابش
شرک با دار شده هلاکش کن ؛ کعبه بتخانه گشت پاکش کن ؛ بتفویض
تسخیر خیبر اختصاص یافت و علم نصرت پرچم بیجا بر علم
انا فتحنا لک فتحاً مبیناً معلم و نیمهٔ رفیعهٔ و ینصرک الله
نصراً عزیزاً محکم ساخته و بر طبق کلام نظم کس ندیده برزم در کششش
منهزم شرک از یک انگشتش ؛ خیبر از تیغ او هلاک شده ؛ سر آتش همه سراب
شده ؛ روانه قلع و قمع زمرهٔ اشرار گشت و در اندک زمانی بتفصیلی
که در محل خود ذکر شده اهل خیبر مسخر و مقهور و اسلامیان مظفر و منصور
گردیدند و این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مشکوة حدیث و
بسیاری از کتب معتبره مذکور است و مشتمل بر فواید متکثره فایده
اول از واقعهٔ خیبر فهمیده می شود که ابوبکر و عمر از جادهٔ محبت خدا و رسول
چنین

منحرف بوده نه ایشان خدا و رسول را دوست دارند و نه خدا و رسول ایشانرا
دوست دارند و اینمعنی مستلزم کفر و بُعد از وصول بمقام مأمول و علت
صحت حکم باتصاف ایشان بعداوت خدا و رسول است و طریق
استدلال برین مطلب آنست که مراد از محبت بنده بخدا تعالی بر وجهیکه
اکابر علما خصوصاً غزالی در کتاب احیا و دیگر تصانیف تصریح بآن
نموده این است که بنده را امتثال اوامر و نواهی و انزجار از معاصی و
مناهی حاصل شده اراده ادراک حالات و کمالات مرکوز خاطرش
باشد و چون شخصی از ینحالت نصیبی نداشته باشد بنقیض آن بنا بر
استحالهٔ ارتفاع نقیضین اتصاف خواهد داشت که آن عدم امتثال
اوامر و ارتکاب مناهی و معاصی و عدم میل بادراک مقامات قرب
ربوبیت و امثال آن از موجبات رحمت و غفرانست و چون محبت
الهی بنابر آنچه قرشی و غزالی و صاحب کشاف و غیره ذکر نموده اند عبارتست
از ارادهٔ الهی به نزدیک گردانیدن بنده بدرگاه او و باز داشتن او از
گناهان و معاصی و تطهیر باطن وی از کدورات جسمانی و برداشتن
حجاب میانهٔ خدا و بنده پس بر تقدیر انتفای آن از جانب خدا و نقیض
آن ثابت شده باشد و از اجتماع امور مذکوره یعنی ارتفاع محبت از جانب
خدا و رسول با بی بکر و عمر و همچنین انتفای محبت ابوبکر و عمر بخدا و رسول ظاهر میشود
ظهوراً بیناً که آن دو گمراه نامه سیاه از بندگی خدا بیرون بوده در زمرهٔ
دشمنان خدا و پیغمبر داخل باشند و با وجود اینحال بکدام علاقه و رابطه

که خواهند جانشین رسول الله و نایب الله در روی زمین باشند
نعوذ بالله من الاباطیل والاکاذیب فایدهٔ ثانیه چون محب خدا
و رسول نسبت بایشان و از ایشان نسبت بخدا و رسول بر طرف
باشد پس معلوم میشود که ایشان در مدت عمر اطاعت خدا و رسول ننموده
الا از ایشان صادر شده مخالف فرمودهٔ خدا و رسول باشد زیرا که حق جل
و علا می فرماید که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله و این خطاب بحضرت رسالت است یعنی بگو بامت که اگر خدا تعالی را
دوست میدارید اطاعت من که پیغمبرم باید نمود تا جهت اطاعتی که
نسبت بمن از شما صادر شده باشد حق تعالی نیز شما را دوست دارد
پس مدار محبت طرفین بر اطاعت حضرت رسول و متابعت اوامر و
نواهی آنحضرت بوده قرینهٔ دوستی بنده بدرگاه او و دوستی الله تعالی
به بنده است و ازینجهت است که چون آن بدبختان هم خدا و رسول را
دوست نمیداشتند و بدشمنی آنحضرت پرورده بودند مخالفت امر خدا
و رسول در حکایت غدیر نموده نزول آیات قرآنی و تردّدات جبرئیل
و وصایای نبویرا اصلا اعتبار ننموده بی روی هوای نفس نمودند و
همانا حضرت رسالت را مقصود این بود که بر عالمیان ظاهر سازد
که ایشان دشمن خدا و رسولند بعد از آنکه ایشانرا دو روز سردار نموده
روانهٔ محاربهٔ خیبر گردانید و ایشان هزیمت نموده ناموس اسلام را
بر طرف ساختند شب سیم فرمود که کسی را فردا میفرستم که خدا و رسولرا

دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند تا روشن شود که ایشان
ازین دولت بی نصیب اند فایدهٔ ثالثه یکی از اکابر صوفیه
میفرماید که چون علم الهی حاصل بود که اصحاب بعد از بیعت با امیر المومنین
علی علیه السلام در روز غدیر بواسطه انتفای محبت میانهٔ ایشان و میانه
خدا و رسول که ملزوم مخالفت اوامر و نواهی الهی است نقض او خواهند
نمود جهت تاکید آن حکایت و ابلاغ محبت در همان روز که هنوز
مجمع اصحاب روی بتفرقه نگذاشته بود که جبرئیل علیه السلام باین آیه
نزول نمود که ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله
علیکم کفیلا و بنا برین حاصل مضمون آیه مبارکه خطاب است بکافرین
روز غدیر و نهی ایشان از ارتکاب امری که مستلزم خروج از بیعت
با امیر المومنین علیه السلام باشد و چون الله تعالی کفیل این حکایت است
یعنی متوجه انتظام این امر و اینکه هر که بر جادهٔ قویمهٔ متابعت آنحضرت
ثابت قدم بوده عهد و پیمان آنروز را نشکند مستحق اجر از الله تعالی
بوده و عوض ازو طلبیده بدرجات عظیمهٔ اخرویه فایز گردد چه قدرت
تامهٔ الهیه و ضامن بودن حق جل و علا درین قضیه مقتضی ادای اجور وفا
کنندگان بعهد و میثاق روز غدیر است و اگر عهد و پیمان مذکور را
شکسته و موافق ارادهٔ الهیه عمل ننموده از فرمودهٔ او و رسول او تجاوز نمایند
چون متصدی نیک و بد این امر رجوع بذات اقدس ربانیه است
جزا و مکافات اعمال ایشان و مخالفت صادره و انتقام امیر المومنین

از تارکین عمود بر الله تعالی لازم بوده بر طبق انا من المجرمین منتقمون
پاداش اعمال ایشان بایشان رسانند فایده رابعه چون محبت
کامله میان امیرالمومنین علیه السلام و حق سبحانه و تعالی درجه کمال یافت
چنانچه غرض حضرت رسالت از حدیث لاعطین الرایة و از حکایت
مرغ بریان و دیگر مقامات که بیان محبت امیرالمومنین علی علیه السلام با حق
تعالی نموده این بود که بر عالمیان این حکایت روشن گردد تا در لوازم
آن از اختصاص وی بخلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و نیابت
الهی و دیگر حالات آن احدی الصفات که جز بتفویض الهی صورت
نه بندد تعجب ننموده بر معانی خلاف دین و ملت عمل ننمایند چنانچه
در احیای اموات و علم بمغیبات که آنحضرت محل صدور آن شده
جمعی از عقلا گمراه گردیدند گمان غلطی مینمودند و از شعرای عرب بان معنی
اشاره نموده شعر احیاءك الموتی و علمك مخبرا بالغا
ئبات عنه حط لمن غلا یعنی دو چیز است که سبب آن شده
که از جانب کسانیکه غلو در مادهٔ امیرالمومنین علیه السلام کرده اند
عذر توان گفت یکی مرده زنده گردانیدن و یکی از غیب خبر دادن است
الحاصل روایتست که چون درجه محبت و محبوبیت تصاعد یافت
جبرئیل علیه السلام من جانب الله مامور شد که طبقات فلکی را بر این معنی
بر آوازه گرداند که ان الله انی احب علیا فاحبوه بحبی و این عبارت
مشتمل است بر امر ملایکه عموما بمحبت حضرت امیرالمومنین علیه السلام

خلاف

ظ تخبری

و حاصل مضمون این کلام اینست که من پروردگار عالمیانم علی بن ابیطالب را
دوست میدارم یا معنی این باشد که دوست دارید او را بسبب دوستی من
یعنی علت دوستی شما او را اگر سببی دیگر نباشد همین سبب است که من او را
دوست میدارم پس دوست داشتن خدا امیرالمومنین علیه السلام را سبب
و علت دوست داشتن ملایکه باشد یا مراد این باشد که او را دوست
دارید بسبب محبتی که بمن دارید درین صورت محبت ملایکه بحق تعالی سبب محبت
ایشان بعلی بن ابیطالب باشد و باین معنی اطبق بعبارت مسطور مینماید و
این کنایه است از کمال اعزاز مرتضوی عند الله تعالی و اشارت بانکه محبت
سبب دوستی الله تعالی باشد همان چیز علت دوستی علی بن ابیطالب
و معلوم است که محبت الله تعالی خالی از محبت آنحضرت نیست و اگر خالی باشد
محبت الهی نیز نخواهد داشت و حاصل کلام آنکه علت محبت امیرالمومنین
علیه السلام که ملایکه بان مامور شده اند از سه وجه بیرون نیست وجه اول
آنکه آنچه علت محبت ملایکه باشد نظر بالله تعالی همان چیز بعینه علت
محبت آنحضرت باشد و آن چیز تواند بود که مخفی باشد و احتمال ظهور نیز دارد
چنانچه تواند بود که علت محبت ایشان بالله تعالی کمال ذاتی پروردگاری
و اتصاف بر حمایت مطلقه و قدرت و علم و عدل و عفو و غفران و ربانیت و خالقیت
و رازقیت و انواع صفات مختص ربوبیت است در عالم بشری و
عنصری آنحضرت متعلق بان گشته در اتصاف بکمالات آنحضرت مخصوص
بکمالات مختص ربوبیت باشد وجه دوم آنکه علت محبت ملایکه بآنحضرت

بین

محبت الله تعالی باشد بامیرالمومنین یعنی چون ملایکه دانند که حق تعالی
آنحضرت را دوست میدارد ایشان چیزی دیگر منظور نداشته بهمین سبب
اورا دوست دارند وجه سیم آنکه محبت ملایکه بحق سبحانه وتعالی
علت محبت آنحضرت باشد قطع نظر از آنکه سبب محبت ایشان بحق تعالی
سبب محبت آنحضرت باشد بلکه محبت ایشان بحق سبحانه وتعالی علت
محبت ایشان بان سرکردهٔ سلسلهٔ محبت باشد وجمیع امور مذکوره
صلاحیت علیت داشته درینمقام غرض بخصوص علتی دون علتی
دیگر تعلقی ندارد وازینجاست که چون محبت ملایکه بکمال پذیرفت
وطغیان نمود وطلب ادراک خدمت آنحضرت گردید نزد الله
فرشته از نور ودر بعضی عبارات واقع است که از نور روی امیرالمومنین
علیه السلام خلق نموده در طبقات فلکی اورا بر مسندی از نور
متمکن ساخت جهت رفع اضطراب ایشان ودرین امر یعنی
امر محبت ایشان بامیرالمومنین علیه السلام که چون تاب مفارقت
نموده ازینجهت بدرگاه الهی شکایت نمودند حق جل وعلا از
نور روی آنشه منور ما عدا صورتی خلق نموده بر منبر متمکن ساخت
تا اطفای نایرهٔ اشتیاق ایشان شده از اضطراب باز آیند واین
مضمون در کثیری از کتب خصوصا در کشف الغمه مسطور است باید دانست
که یکی از اهل ذوق وبهانهٔ پروانهٔ شمخانهٔ شوق چنین افاده نموده که
محبت میانهٔ امیرالمومنین علیه السلام ونشاء ربوبیت بجای شند

ظ تحتانی

وبمرتبهٔ رسیده که اورا که بلباس صفت مخصوصهٔ ربانیه اختصاص
داده ومتخلق باخلاق الهی ساخته بروجهیکه قول وفعل وگفته و
نوشته وکردار وگفتار او همه الهی ساخته وسینهٔ صافیهٔ
آنحضرت خزینهٔ مصون مشیت ربانیه وارادهٔ الهی عین خواهش مرتضوی
بوده مظهر عجایب ومظهر غرایب گردید وچون صفات وحدت آیات
کبری ووحدت عظمی از گریبان اختصاص آن محرم راز ومحبوب دلنواز
سر برآورده خوارق عادات که از دوایر قدرت کثیری از انبیاء
سابقین بیرونست آنحضرت مظهر اکثر آن گردیده ازین جهت
درین عقیدهٔ بعضی از عقلا بعنوان ربوبیت انتقاش یافت
وکلام افصح المتاخرین مولانا محتشم کاشی رحمه الله اشارت بانست که
حجة الله علی الخلق علی المتعال که در بیتی ننگ غد بجدا لی مدرک
فایده خامسه احیای موتی بیش از پیش از آنحضرت صدور یافت
چنانچه در کلینی مسطور است که شخصی از بنی مخزوم نزد حضرت آمده اظهار
اندوه بسیار بر فوت برادر خود ظاهر ساخت وحضرت جهت
تسکین خاطر او باتفاق آنشخص چون آب حیوان بجانب قبر برادرش
روان گردید ودو کلمه بزبان معجز بیانش جاری گردانیده بتحریک
لبهای عیسوی آسا بر سر قبر آنشخص سر از خاک برداشت وبر حضرت
سلام کرد وبزبان عجمی متکلم گشت وحضرت دربیان سبب تغییر لهجهٔ
عربیه بزبان عجمی پرسید که الدمت وانت رجل من العرب گفت بلی

ولكن متنا على سنة فلان وفلان فانقلب السنتنا غرض حضرت
ازين سوال اينست كه چون شخص مذكور از صنف عربست
ودر حين حيات بزبان عربى متكلم بوده بنابرين از سبب تغير لهجه
عربى بزبان عجمى ويرا مسئول كردانيد آن شخص زنده كرديده مجددا
بلباس حيات درآمده درجواب گفت كه سبب آنستكه من طريقه
وقاعده فلان وفلان واشارت به بدعتهاى زمان ابوبكر وعمرست
ازو بنا بيرون رفتم واختلاف لهجه ازين جهتست ومعلوم ميشود كه
شخص مذكور چون بطريق باطل وقواعد اهل ضلال عمل نموده ومستحق
جهنم وعذاب ونكال كرديده بنابرين از تكلم عربى بزبان عجمى متكلم كشت
زيراكه مشهورست كه اهل بهشت تمامى بزبان عربى متكلم خواهند بود
اعم ازانكه در دنيا عربى ميدانسته باشند يانه واهل دوزخ ماعداى لهجه عربيه
متكلم اند خواه عربى وخواه عجمى ودر غاية المطلوب مذكورست كه در زمان خلافت
آن حضرت روزى در مسجد كوفه تشريف داشت كه جوانى كه صفحه
خلقتش مرقوم رقم لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم شده
داخل مسجد كرديده وبعبارات فصيحه كه بعضى ازان اينست كه ايكم المعتصم
بالبراعة والمتدرع بالقناعة ايكم غصن ابى طالب الرطيب
وبطله المهيب وسهمه المصيب ايكم اضحك الناس
والاخذ بالقصاص والمضيق بالانفاس ايكم المولود فى
الحرم المنعوت بالكرم المعالى الشيم وبسيارى از فقرات بليغه

كه ذكر آن مستلزم طول كلامست ادا نمود بروجهيكه موجب تعجب حضار
كرديد وحاصل فقرات مذكوره بيان بعضى از حالات مختصه مرتضويه است
كه از علم آن حضرت بعامه وازقناعتش بزره تعبير نمود وبعد ازان گفته كه
آنحضرت تازه نهاليست از شجره مبارك ابى طالب وشجاعيست
با مهابت وسهميست برنشانه وچون مشهورست كه آنحضرت را
از پيش سر مبارك موى رسته بود آن شخص تعبير ازان حالت بخنديدن
سر نمود وبعبارتيكه ترجمه آن بفارسى اينست كه كدامست درميان شما
كه سر خندان دارد وكيست كه قصاص از صاحب قصاص ميستاند
ونفس از كافران تنگ ميكند وكيست كه در حرم الهى مولود گشته وكيست
كه وصف او بكرم بر زبانها جريان يافته وكيست كه صاحب خصلتهاى
پسنديده است حضرت درجواب وى گفت كه منم اى مدرك بن حنظله
بن قهر وتا ده مرتبه از آبا واجداد وى نام برد ودر آخر فرمود كه بن ابى
شمع الروسى ومقصود وى اين بود كه يكى از جوانان عشيره او را در
بستر خواب سر بريده وقاتل وى نامعلومست وازين جهت ميان قبيله
وخويشان مقتول منازعه ومجادله وفتنه عظيم وقوع يافته وآتش حميت
خرمن سوز مزرعه صبر وسكون گشته ونزديكست كه كينه ازنفوس
آن طايفه عرصه شمشير خصومت يكديگر كردند واگر حل اين مشكل
بر انگشت ولايت نموده پرده خفا از چهره بردكه اين وقعه
مرتفع كردد وانيمعنى موجب اطفاى نايره خصومت ميانه عشيره مذكو

شده دربعه ظهور ایمان آن طایفه خواهد شد و چون آنحضرت که عالم معالم
غیب و عارف معارف لاریب است انجاح آمال سائل مذکور
در کشف حقیقت حال و بیان آنچه مقصود او ازان سوال است ملاحظه
نموده چهره مأمول وی را پیرایه حصول مطلوب داده چنین افاده نمودند که چون
جنبیه عم مقتول در حباله وی بوده و او ترک دختر عم داده و دیگری مقصوده وی
گردیده و اینصورت مستلزم اشتعال آتش جهل و غرور عم مذکور شده باین عمل
شنیع که قتل برادرزاده اوست قیام نموده و دیگر برادر در قضیه مذکوره دخلی
نبوده بمجرد طغیان و عصیان عم مذکور وقوع پذیرفته و چون سائل مذکور
چهره بردگی سراپرده مقصود را از ورای نقاب حجاب بتوجه آن فاتح
ابواب مشاهده نموده دیگرباره معروض داشت که چون قبیله شخص مقتول
از قتل سائل و اخبار وی از جانب آنحضرت تقاعد نموده بمجرد نقل حقیقت
این قضیه بر اقدام بر امور منکره و افعال مذمومه باز نخواهند آمد اگر شاه ولایت
برحسب اراده الهیه احیای شخص مقتول نموده چنان فرماید که بمشیت
الله تعالی رجوع بحالت زندگی نماید تا عشیره وی بتحقیق این امر اذعان نموده
منازعه ایشان مرتفع گردد و اینصورت وسیله دخول آن طایفه در
زمره مؤمنین شده بتوجه خاطر ولایت پناهی از کفر باسلام بدل یابند
از مراحم محرم راز الهی بعید نخواهد بود حضرت ملتمس وی را قبول نموده معتم
بعمامه رسول الله و متکی بعصای آن خیر خلق الله شده باحضار اهل
کوفه ذکوراً و اناثاً صغیراً و کبیراً اشارت فرمود و چون سائل مذکور شخص

مقتول را

نحوی ظ

مقتول را در تابوتی گذاشته و همراه آورده بود در بیرون مسجد بر شاه راه
شاه ملایک سپاه منتظر رحمت شامله الهیه بوده حضرت بر وجهیکه
غلغله در حلقه سبوحیان گنبد خضرا و زلزله در زمره ساکنان
کره غبرا افتاده بجانب تابوت شخص مقتول روان گردید
و بعد از ستایش الهی و ثنای حضرت رسالت پناهی فرمود که برخیز ای
فلان بن فلان باذن حق جل و علا بدست علی بن ابی طالب آن
مرده چهل روزه بامر الله تعالی سر از تابوت برآورده باین کلام متکلم شد
که السلام علیک یا امیر المؤمنین و امام المتقین و رحمة الله
و برکاته و حقیقت واقعه مذکوره و کشته شدن بر دست عم خود
بنوعیکه آنحضرت فرموده بود بی زیاده و نقصان بذکر آن وسیله
ازدیاد عقیده حاضران گردید و قبیله وی بعد از اطلاع بر امر مذکور و رویت
آن شخص در لباس زندگی همگی شرف اسلام پذیرفته آن زن صورت
و معنی سعادت یافته دنیا و آخرت بعد از مدتی شرف ملازمت
آنحضرت یافته در محاربه صفین درجه شهادت یافت و این قسم از
امور زیاده از گنجایش تحریر این رساله است فافهم سادسه
حکایت محبت بین الله و بین ولیه بمقامی رسیده که تعبیر از ایمان
بمحبت آنحضرت و از منکرین آن و الارتیاب بکفر نموده میفرماید که
و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله یعنی هر که ترک محبت آنحضرت
کرده و با آنکه انکار ایمان نماید که درینمقام مراد ذات وحدت سمات آنحضرت است

چنانچه در کتب معتبره مذکورست و بنابرین اعمال و افعال صادره از آن
کس که ظاهراً بر صورت عبادت دینی صدور یافته باشد تمامی اسقاط
و احباط یافته خسران زده صحرای محشر خواهد بود و از غایت محبت
حاصله بین المحبّ والمحبوب است که جمعی از ولایت آنحضرت بر
گشته نقض عهود و مواثیق یوم الغدیر نموده اند بر زبان محرمان سرادق
جلال کبریای مخصوص لعن از رحمت الهی مقطوع الآمال اند و کریمهٔ
اولئك الذين يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون بقول
بزرگان علمای امامیه رحمهم الله که بعضی از ایشان از طریق مخالفین
نقل نموده مراد از آن تارکین عهود یوم الغدیر است و از آنچه مناسب
مقام و مذکور بر السنهٔ علمای اعلام است عبارت فیض آیت
حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله که نسبت بشاه ولایت
فرموده که اللهم من احبه من الناس فكن له حبيبا ومن ابغضه
فكن له مبغضا و در ذیل این عبارت فرموده که انت وليي في
الدنيا والآخرة وانت روحي التي بين جنبي وانت الامير
وانت الوزير وانت الوصي وانت الخليفة على الاهل والمال
وانت صاحب لوائي في الدنيا والآخرة و این روایت در کتب
مخالف بروایت ابونعیم و اخطب الخطبا و ابن مغازلی شافعی و
کتاب صحیح مسلم مذکور است و حاصل کلام حضرت رسالت
و عنایت بدرگاه الهی مشتمل بر آنکه هر که علی را دوست دارد از نبی

آدم

تخبری ظ

آدم تو نیز او را دوست دار و هر که او را دشمن دار و باشد دشمن او باش
و بعد از آن میفرماید یا علی تو ولی و صاحب اختیاری از جانب
من در دنیا و آخرت و تو روح منی که در اطراف و جوانب من جای
دارد و تویی امیر و تویی وزیر و تویی وصی و تویی خلیفه بر اهل من و
مال من در دنیا و آخرت و شیخ رجب حلی از مفسرین نقل نموده که
مراد از کلمهٔ مبارکه الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم
اشارت بجماعتیست که ایمان بعلی بن ابیطالب آورده و تغییری
در ایشان نشده و بر جادهٔ محبت و ولایت آنحضرت رسوخ یافته باشند
آن طایفه در صحرای محشر از اهل امن و امان بوده و در آن وادی کثیر الفزع
عظیم الخطر آزرده و متفرق نگردند و از اینجاست که جمعی که طریق ولایت
آنحضرت را سالک شده از دیگر مسالک انحراف نموده اند جهة
ارشاد و بیان صحت سلوک ایشان فرموده و ان هذا صراطي
مستقيما فاتبعوه اشارت بامیر المومنین علیه السلام نموده تعبیر
از آنحضرت براه راست نموده میفرماید که علی بن ابی طالب ع
صراط مستقیم منست یعنی رای درست بی تشویش در نهایت
استقامت که منتهی بمقصد شده از شر دزدان و گبران ایمن
و مرفه الحال است و بعد از آنکه او را راه راست گفته در این صورت
اشارت باطاعت و متابعت وی نموده و پیروی افعال
و اقوال او را صحیح و معتبر دانسته از نهایت رحمت و عنایت

هیدیریغ ربانیه اکتفا بهمان نفرموده وجهت تأکید اطاعت آنحضرت و نهی از
متابعت غیر فرموده بعبارت صریح که ولا تتبعوا السبیل یعنی متابع راههای
دیگر مشوید و این اشارتیست بآنکه غیر ملت و مذهب آنحضرت و ذریت طاهره
او و اطاعت مذهب دیگر و متابعت ملتی غیر آن ملت نموده طریق
نجات منحصر در متابعت آن والا رتبت است و آیه مذکوره اصح آیات
بینات قرآنیه است در خلافت و امامت آنحضرت و تصریح بر آنکه غیر ملت
آنحضرت سایر هفتاد و دو فرقه تمامی باطل و از درجه درجه اعتبار ساقط و اینطایفه
وچون این دانسته شد باید دانست که رساله که ظاهرا از تصانیف شیخ روزبهان
است موسوم بصراط مستقیم در انجا از بزرگان اصحاب کشف و
یقین نقل شده که اگر کسی خواهد که ارتفاع درجه مرتضویه در بارگاه الهی و قدر
و منزلت آن پادشاه تختگاه سلونی در آن درگاه ملایک سپاه معلوم وی
گردد باید اول آیه شریفه قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم تأمل نماید
که مفسرین علما و محققین عرفا گفته اند که مقصود الهی خطاب بحضرت
رسالت پناهیست که بگو و برسان بندگان ظاهر گردان که مرا هدایت نمود الله
بمحبت علی بن ابی طالب و این مرتبه ایست فوق مراتب ممکنه بشریه
که خاتم النبوه با مرخالق البریه اظهار مباهات بهدایت ربانیه متعلقه
بمحبت آن علا منزلت نماید و ازین قبیل است آنکه احمد بن محمد بن
زکریا یافعی در کتاب خود ذکر نموده که روزی حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در سجده میفرمود که الهی بحق علی ولیک اغفر لمحمد نبیک

رکعتی

معی

یعنی خدایا بحق علی که ولی تست بیامرز محمد را که نبی تست و ازین احسن میناید
آنچه در وقت مباهله از ابن جوزی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل
شده که میفرمود که بعد از آنکه حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین داخل بعبای
آنحضرت شدند فرمود که اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم
خدایا حشر کن مرا در میان طایفه که محب این جماعت باشند خوشا حال
همچنین خاندان رسالت که درجه و منزلت ایشان فوق منازل و درجات
مقربان درگاه است حدیث پنجم و این حدیث در تفسیر نیشابوری
و ثعلبی و واحدی و کتب حدیث مذکور است بر وجهی که انکار منکری
و جحد جاحدی پیرامون آن نتواند شد و حاصل کلام آنست که چون فتح
خیبر بنوعی که قبل ازین ذکر شده بر دست امیر المومنین علیه السلام صورت
یافت و حضرت شاه ولایت با غنایم بسیار و رایات فتح و نصرت
ازین دیار متوجه خدمت سید ابرار گردیده چشم مبارک رسول
صلی الله علیه و آله بر جمال آن سیف الله مسلول افتاد فرمود که یا علی
لولا اشفقت ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت
النصاری للمسیح بن مریم لقلت فیک قولا لا تمر بملاء الا
اخذوا من تراب رجلیک و یستشفعون بفضل طهورک و لکن
حسبک ان تکون منی و انا منک و انت ولی کل مومن
بعدی و ان لحمک لحمی و دمک دمی و ظاهرک ظاهری و باطنک باطنی و علانیتک علانیتی و سریرتک سریرتی و ان

حربك حربي وسلمك سلمي ووليك وليي وعدوك عدوي وانا وانت
من شجرة واحدة من اصل واحد من طين واحد وانك تبرئ
ذمتي وتقاتل على سنتي وانك في الآخرة معي وانك على الحوض
خليفتي وانك اول من يكسى معي وانك اول من يدخل الجنة
معي من امتي وان شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم
وتكونون غدا في الجنة جيراني وان الحق معك وعلى لسانك
وفي قلبك وبين عينيك وان الايمان مخالط لحمك ودمك
كما خالط لحمي ودمي ولن يرد الحوض مبغض لك بدان ای برادر
دینی وای مومن یقینی وای محب خاندان نبی وولی که اگر کسی را دیده او را
از قرحه عداوت خاندان نبوت ورسالت نابینا نشده وغشاوه
عناد والحاد پرده باصره انصاف نگشته راکب مراکب اعتساف
نشده باشد این حدیث که بعد ازین ترجمه خواهد شد کافیست
درانکه عاقل را تاملی در حقیت مذهب ائمه اثنی عشر وخلافت ونیابت
حضرت شاه ولایت نمانده علم یقینی ویرا حاصل شده داند که ذاتیکه امیر [illegible]
دی با حضرت رسول صلی الله علیه وآله ظاهرا وباطنا باین مرتبه رسیده
وامتزاج صوری ومعنوی بجای کشیده که دیده دوبینی از روزن حدقه
احتمالات عقلیه وروایات نقلیه بیرون رفته میانه نبی وولی اتحاد
ودوییی بعنوان چهره نموده وبنوعی سر از گریبان مشابهت ومماثلت
بیرون آورده که مجال مداخلت اغیار نمانده حرف منی وتوئی وکلمه

اعتساف بیراهی رفتن

دوی

دوی وجدای از لوح خاطر اصحاب ایمان وایقان خود معدوم گشته
درینصورت کجا مضایقه در خلافت ونیابت آنحضرت نماید که اقل مقامات
وحالات آنحضرت نسبت بحضرت رسالت وترجمه عبارت مذکوره
علی سبیل الاجمال اینست که چون اوصاف کمال ذات شاه ولایت پناه
از اندازه گفتن ونوشتن وقیاس بغیر نمودن متجاوزست اول حضرت
درین عبارت اشارت بآن نموده میفرماید که اگر خوف این نبودی که
جمعی از امت در ماده آنحضرت گمراه شده آنچه نصاری در ماده عیسی ع
گفتند که او را خداوند دانستند وبعضی پسر خدا گفتند حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله معذرت میخواهد که از خوف آنست که بعضی از حقایق
عظیمه ودقایق خفیه که از جمله حالات آن خیر الخلیقه است اظهار آن
نمیفرماید که اگر آن اسرار را پرده خفا مرتفع گردد هر طایفه که آنحضرت را بر ایشان
مروری واقع شدی از خاک پای او قدری برداشته بآن افتخار نمودندی
وببقیه آبیکه آنحضرت بآن طهارت نموده شفای امراض خود از آن طلب
نمودندی وچون امور مخفیه آنحضرت ازینجهت در پس پرده خفا استقرار یافته
که مبادا امت حضرت رسالت را باعث ضلالت گردد آنچه توان گفت
واظهار نمود اینست که حضرت رسالت پناه با حضرت امیر المومنین
علیه السلام خطاب نموده میفرماید که کافیست ترا اینکه تو از منی ومن از تو
وتوئی صاحب اختیار امور امت بعد از من وگوشت تو گوشت منست وخون
تو خون من وظاهر تو ظاهر من وباطن تو باطن من وآشکار تو آشکار من

ونهان تو پنهان من وجنگ با تو جنگ با من وصلح با تو صلح با من
ودوست تو دوست من ودشمن تو دشمن منست ومن وتو از یک درخت
واز یک اصل واز یک خاک واز یک نوریم وتوئیکه ذمت مرا از حقوق
بری گردانی ومقاتله کنی در اجرای احکام شریعت وانتظام امور وسنت من
ومراد درینمقام نه سنت در مقابل واجبست بلکه مقصود قوانین شریعت و
قواعد مضبوطه دین وملت آنحضرت است وبعد ازان فرموده که توئی
در آخرت همراه من وتوئی بر سر حوض جانشین من وصاحب اختیار من
وتوئیکه پیش از همه کس پوشیده گردی همراه من چه اهل عرصات عریان
داخل آنهنگامه شوند الا آنحضرت وحضرت امیر المومنین ع ومیفرماید که توئی
اول کسیکه از امت من همراه من داخل بهشت شود وتوئیکه شیعه
تو بچند خصلت از اهل قیامت ممتاز خواهند بود اول آنکه بر منبرهای
نور متمکن باشند دوم آنکه روسفید بصحرای محشر آیند واین حالتی است
مخصوص شیعه اثنی عشریه سیم آنکه در بهشت بهمسایگی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله سرافراز باشند وبعد ازین بشارات وبیان بعضی از کمالات
دیگر باره بذکر بعضی از خصایص ومزایای آنحضرت توجه نموده میفرماید که		ظ بختی
حق با تست یعنی آنچه رضای حقتعالی وخشنودی وی در انست مصاحب
تو بوده از تو جدا نمیگردد وچون حق پیوسته با آنحضرت باشد معلوم
که بر زبان آنحضرت ودر دل آنحضرت وبرابر آنحضرت آنچه گذرد وگفته شود
وبفعل آید تمامی حق وموافق رضای حق سبحانه وتعالی خواهد بود اما جهة

تاکید

تاکید این امر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله تصریح بآن نموده تفصیل
بعد از اجمال که همانا محتاج الیهم بوده ومبادرت فرموده وبعد از بیان
امور مذکوره اجمالا وتفصیلا بآنچه اصل اعتقاد واساس اعمال صالحه
واقوال وافعال حسنات ومیانه آنحضرت وحضرت امیر مشترک
بوده ودران باب تفاوتی بینهما صورت پذیر نیست میفرماید که
ایمان مخلوط وممزوج است بخون وگوشت تو چنانچه بگوشت وخون
من اختلاط یافته وبعد از اتمام اغراض ومقاصد مهمه مخصوصه بدرجه
امامت وولایت وآنچه مشترک میان نبی وولی تواند بود وبشارتی
دیگر ختم کلام صدق انجام فرموده که هر که دشمن تو باشد یعنی بخلافت
آنحضرت در مرتبه اولی قایل نبوده ودیگریرا خلیفه اول داند چنین
کسی محروم از ورود حوض کوثر بوده ابد الآبدین مقیم مقام خذ
لان وحرمان است ودر صاحب عقل کامل وناقص وعالم وجاهل واعمی
وبصیر وبزرگ وکوچک الحاصل هر که قوت سامعه داشته باشند ومضمون
این مسموع وی گردیده اند وبآن مقدار از عقل که مکلف شده وعلم
بوجود باریتعالی حاصل نموده حکم می نماید که غرض حضرت رسالت از اثبات
حالات مرتضوی که احدی از انبیای سابقین معلوم نیست که متصف
باوصاف مذکوره بوده باشند آنست که هر شنونده اینکلمات
بینات نبوی که چون آیات محکمات الهی از شایبه مخالفت
نفس امر مبرا ومعرا است ظاهر وروشن ومعلوم ومتیقن گردد که

اختلاط صوری و معنوی و امتزاج ظاهری و باطنی و حالات علمی و عملی
و آمیزش تام کامل میانهٔ نبی و ولی و اختصاص شیعیان آنحضرت
بنجات در عرصهٔ عرصات و دیگر نعوت حمیده و اخلاق پسندیده
که از عبارت وافی هدایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منطوقا و مفهوما و ظاهرا و باطنا و سرا و علانیتة درجهٔ ظهور می یابد بجای
رسیده که هر کس از اهل ایمان باندک استعداد ذاتی دیده دل را از
مشاهده شاهد معانی مقصوده از کلمات مذکوره روشنی داده و برده
اسرار از ورای استار حجاب چهره کشوده رخساره مقاصد علیه درین
باب در آینهٔ صافیه عقیدهٔ کامله بر وجهی روی نماید که چون و چرا
و مضایقه و حرا را راه نیافته ظاهر و پیدا و روشن و هویدا گردد که
درجات رفیعه و حالات علیه و کمالات خفیه و جلیه و اتصلات حسبی
و نسبی آنحضرت با آنحضرت خیر البریه و اختصاص آن حضرت بمزایا و
خصایص ممکنه بشریه و اتصاف ذات احدی الصفات آن مظهر
تجلیات ربانیه از آن گذشته که خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله
که بنا بر اصطلاح امت عبارت از قیام بمقام آنحضرتست بعد از انقضای
زمان رسالت صلی الله علیه و آله کسی را و غیر او در آن بوده یا در
استعداد آنحضرت درین امر یا در استحقاق دیگری عقل را مجال تاملی
مانده با وجود ایمان صحیح و اذعان برسالت رسول الله و شهادت
بصدق کلام آنحضرت در آنچه فرماید و عدم حمل سخنان آن صادق القول

بر تواضعات

بر تواضعات رسمیه خالیه از موافقت واقع که شعبه از نفاق و
قسمی از کذب و خلاف واقعست اصلا و مطلقا نفس را قوت
سرکشی و نه عقل را قوت مخالفت مانده بطوع و رضا و رغبت
قبول کند و اذعان نماید و ایمان آورده بجمیع آنچه محمد بن عبد الله رسول الله
صلی الله علیه و آله درباره برادر و پسر عم و داماد و پدر اولاد او و شریک
دین او و متمم امر رسالت و مستحکم بنیان نبوت و کاشف کروب
و ناصر او در حروب گفته و نوشته و از جانب خدا پیغام آورده تمامی
حق و صدق و موافق واقع و مطابق فرموده الهی و اراده رسالت پناهی
بوده دیگر برادر خلافت و نیابت و قیام بمقام حضرت رسالت من
حیث الاستحقاق و الاستعداد حقی نبوده و اصلا این امر مناسبت
بدیگری نداشته از جانب خدا و رسول بر طبق مدلولات قرآنی و تنزیلات
سماوی و مصنفات نبوی و تاکیدات مصطفوی با آنحضرت مخصوص
مخصوص و منسوب شده مخالف آن مخالف خدا و مصطفی و دشمن علی
مرتضی است و بر کافر و مسلمان و دوست و دشمن و غیره ظاهر است
که ذاتیکه صفات کمالش بجای رسیده که بی تکلف آنچه درین اوراق
مرقوم گشته نسبت بآن از قبیل نسبت قطره بدریا و نسبت حصیاه و
حجر هست و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باین معنی تکلم فرموده که
ترجمه آن بفارسی اینست که اگر درختان قلم گردد و طبقات آسمان
کاغذ و دریا مرکب و بنی آدم کاتب و جنیان حساب کننده از عهدهٔ

شماره فضایل آنحضرت بیرون نمی توانند آمد و عبارت منسوبه بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله اینست که لو کانت الریاض اقلاما و السموات صحفا
و البحار مدادا و الانس و الجن کتابا ما احصوا فضا
ئل علی بن ابی طالب ع و کتابها که درین باب تالیف شده از جانب
دوست و دشمن و شعرای عرب و عجم قدیما و جدیدا قصاید و مثنویات
و غیرها من اسالیب الکلمات المنظومة بنوعی در رشته بیان انتظام داده اند
که در هیچ امری از امور الهیه مثل دلایل وجوب وجود و دلیل وحدت ذات
و صفات و دلایل اثبات نبوت و همچنین دلایل احکام شریعت که طوایف
اسلام از قرآن و حدیث استنباط نموده و بران قرار داده معمول و معول
علیه و محکوم به گردیده نزد انصاف باین مثابه و مرتبه نرسیده که دلیل عقلی
و نقلی بلکه کشفی و ذوقی از اصناف بنی آدم و انواع استدلالات و اقسام
دلالات و تنبیهات و خطابیات و ظنیات و علمیات و یقینیات
و اتفاق کافه مخلوقات بر تحقق اوصاف کامله و نعوت شامله و کمالات
حاصله و خصایص حمیده و شمایل پسندیده و عوارف منیره و معارف بسیار
و مکارم بیشمار که در وقت شماره و هنگام تعداد با آنچه معقود و در قوت بشری
و در خور احاطه حالت عنصری تواند بود هیچکس از مخالفین ملت را یارای
نفی آن و انکار سطری و اصرار سطری بر رد سطری نمانده تمامی مقبول
گشته بحصول جملگی در آنحضرت اقرار و اعتراف نمایند بر وجهی که اجمالا استلزام
اقرار و اذعان بخلافت آن عالیمقدار بوده مضایقه نمایند و چون خصوص

لفظ

لفظ خلیفه و نایب رسول الله صلی الله علیه و آله بر زبان اهل ایمان
جریان یابد فخر الدین رازی عمامه از سر انداخته و قاضی عضد سینه شکافته
و بیضاوی گریبان چاک زده و تفتازانی خاک بر سر کرده و جرجانی
بر خود پیچیده و دوانی نوحه آغاز نموده و اعراب ساکنان خانقاه ابوبکر زنانه
مرهم جراحت جگر سوختگان تعزیت عثمان کردند لعنهم الله و اخزا
هم و اعد لهم عذابا الیما و از عجایبات که قاضی میر حسین در شرح دیوان بعد از
بیان معنی خلافت و امامت و غیرها میگوید که آنحضرت بعد از پیغمبر امام
و وصی و نایب و وارث بوده اما خلیفه نبوده زیرا که خلافت حفظ
سلسله ظاهر است و آن نه امریست که اختصاص بآنحضرت داشته باشد
و هر که معنی خلافت را بر وجهی که وی در آن کتاب از شیخ علاء الدوله
در عروه نقل نموده می یابد که نقل این معنی و نفی خلافت از آنحضرت منافی یکدیگر
بوده محض اضطراب و الحاد و عداوت حدیث ششم علامه
حلی روح الله روحه العزیز در کثیری از رسایل خود بروایت احمد بن علامه
موفق المکی الخوارزمی از ابوذر غفاری نقل مینماید از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که فرموده که من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر
و قد حارب الله و رسوله و من شک فی علی فهو کافر و این روایت
روشنترین روایات و آله بر مطلوبست همچنانکه دلیلیست روشن و برهانی
متیقن بر آنکه خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت بلا فصل
مخصوص حضرت امیر المومنین است همچنان مشتملست بر آنکه هر که با آنحضرت

و درین امر عداوت نموده منازعت نماید در زمره کفره داخل بوده از جماعتی است
که محاربه با خدا و رسول خدا نموده باشند و مشتمل است بر آنکه هر که در ماده آنحضرت
یعنی در خلافت وی و نیابت او از جانب رسول صلی الله علیه و آله بعد از
رحلت حضرت رسالت شک آورد یعنی شیطان لعین وسوسه نماید او را
که مبادا دیگری خلیفه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و ماده وسواس وی
مثلا این باشد که جمعی کثیر از امت محمد صلی الله علیه و آله که از اهل علم و تفسیر
و حدیث و از مشاهیر علماء اسلام اند مثل فخر رازی و ماتن و شارح مقاصد
و مواقف و امثال ایشان تمامی در کتب و تصانیف خود ذکر نموده اند
که خلافت حضرت در اول مرتبه با بی بکر نسبت دارد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس اینطور شکی نماید بهر وسیله از وسایل
باشد آن شخص داخل کفره است و از دین اسلام نصیبی ندارد و قبل ازین مذکور
شد که هر که امام زمان خود را نداند و معرفت او حاصل ننماید در ان حالت
بمیرد در زمره کفره و اموات زمان جاهلیت خواهد بود و بنابرین هر که شک نماید
در امر امامت منصوص من الله منصوب از رسول الله صلی الله علیه و آله
پس معرفت امام خود نداشته باشد و هر که معرفت امام نداشته باشد پس وی کافر
باشد و وسوسه شیطان بکثرت مردم درین امر جوابش آنست که همیشه در زمان
سابق تا این روزگار اصحاب توفیق و جماعت اهل ایمان قلیل بوده اند
و در قرآن مجید واقعست که و قلیل من عبادی الشکور و مجمین واقعست که
لا خیر فی کثیر و مثل اینست کریمه قل لا یستوی الخبیث و الطیب و لو

و لو اعجبک کثرة الخبیث و در کتاب شارق ذکر یافته که مراد از خبیث
اعدای آنحضرت و از طیب شیعیان و محبان آن والا رتبت است و در مطاوی
آیات قرآنی درج یافته که اطاعت اکثر مردم موجب ضلالت و گمراهی است
چنانچه منطوق صریح این آیات و دلالت مینماید و ان تطع اکثر من فی الارض
یضلوک عن سبیل الله و مدلل بآیه تالیه آن نموده که ان یتبعون
الا الظن و ان هم الا یخرصون و اظهر آیات داله بر فساد مدعای
مخالفین است پس طریق نجات منحصر در اعتصام بحبل الله است که مراد اهل
بیت رسول الله است چنانچه میفرماید که و اعتصموا بحبل الله جمیعا
که باعتراف معاندین اشارت بخاندان رسالت است و گفته اند که
و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته اشارت
بامیر المومنین است چه آنحضرت بکلمة الله معروف و موصوف است و در
کلمات آیات آنحضرت در توصیف ذات احدی سماتش ورود یافته
که و کلمات الله لا یوصف و مشهور است که حضرت نوح علی نبینا
و علیه السلام بعد از هزار سال که قوم خود را دعوت اسلام نموده بود پنجاه
نفر از ان مردم بیشتر اذعان ننموده و دعوت حضرت نوح در ان زمان
طویل فایده مند نبوده بر صرافت کفر باقی بودند و در حکایت حضرت موسی
علیه السلام و هفتاد کس از بنی اسرائیل انتخاب نمودن و آن جماعت نیز
طریق ضلالت اختیار کردن از مشهورات است و میانه علمای هیات
مذکور است که با وجود آنکه هزار سال شد که صیت اسلام در شرق و غرب

آیه ۱

وولایت ح

عالم انتشار یافته و بلاد کثیره از پادشاهان عظیم الشان در دیار اسلام بر تخت
سلطنت تمکن یافته‌اند هنوز چهار دانگ کره ارض بلکه پنج دانگ در تحت
حکومت کفره و حکام غیر ملت مطهره داخل بوده اسلامیان در جنب این
بغایت قلیل می‌نمایند پس معلوم میشود که همیشه بطلان در طرف کثرت
و حق در جانب قلت قرار یافته و یکی از عرفا فرموده که حقیقت جانب قلیل
ازینجا ظهور یافته که چون کثرت طغیان پذیرفته بدرجه کمال رسید در
مرتبه از مراتب توقف ننموده و بر امری از امور استقرار نیافته علویات
و سفلیات و مجردات و مادیات و فلکیات و عنصریات و جن و انس
و نباتات و حیوانات علی اختلاف الانواع و جمادات و اعراض و جواهر
و غیرها من الامور الممکنه ازینجهت در دایره احتیاج قدم گذاشته و بوجود
ظلی اعتباری حاصل بین العدمین اکتفا نموده و بر فروغ وحدت
و وحدانیت تصاعد نموده غبار کثرت من جمیع الوجوه از جبهت استغنای
وی ازاله یافته مسندنشین بیمثلی و یکتایی گردید بارگاه وجوب وجود و
غنای ذاتی موطن وی گردیده طنطنه وحدت حقیقی بجهات سته و
ارکان اربعه رسانیده وحده لا شریک له فاتحه خطه واحدیتش
گردید و قطع نظر از تحقیقات ارباب حقیقت بر اهل ادراک مخفی
نخواهد بود که کثرت حاصله از عامه مخلوقات و طبقه اجلاف اجامره
و زمره جهال و نادانان نه امریست که موجب عزتی و رجحانی تواند بود
اما کثرت و اتفاق خواص و اهل دانش و بینش که عقلا و نقلا معتبر

ومعو

و معول علیه است لله الحمد که جانب اهل بیت نبوت و کثرت علما و فقها
و محدثین و مفسرین این زمره عظیمه روز بروز بنوعی تزاید یافته که و تکاثر
پذیرفته که از مقوله عد و احصا متجاوز است و جمیع علمای اهل خلاف
الحال از جهت تالیف و تصنیف در بیان خصوصیت ملت و شریعت
ایشان بر صفحه زمان مانده موجب اضلال دیگران شده باشد تمامی
در برابر تالیفات یکی از مشایخ عظام امامیه اهل بیت مقابله ندارد
چنانچه محقق و مبین گشته و در کتب رجال بتفصیل مذکور است که از
فقهای کرام این طایفه از شخص واحد قریب سیصد مجلد تصنیف در
امور متعلقه بدین مبین نبوی صلی الله علیه و آله مرتب شده و این
قسم از فقهای عظام در طایفه اثنی عشری بسیار است شیخ مفید
رحمه الله دویست مجلد تصنیف دارد و ابن بابویه دویست و هفتاد
مجلد و ازین مقوله کثیری برین نهج در ملت مطهره اجتهاد نموده اند
سید مرتضی قدس الله سره العزیز که میانه فریقین مشهور و معروف است
و صاحب عمدة المطالب که از اهل سنت و از علمای ایشان است
در کتاب مذکور که بیان انساب ذریت رسول الله نموده میگوید که
سید مرتضی نور الله مضجعه بثمانین که بفارسی بر هشتاد است
ملقب شده بود ازینجهت که از هر نوع از اجناس مختلفه صاحب هشتاد
فرد از آن نوع بود چنانچه از غلامان هشتاد و از کنیزان هشتاد و از
مزارع و قری هشتاد و از کتب هشتاد هزار مجلد که بعضی از آن بر

استادان خوانده و بعضی تصنیف نموده و بعضی بملکیت متصرف آن شده
بوده و عبارت کتاب مذکور اینست که و کان له من الکتب ثمانین
الف مجلد من مقرواته و مصنفاته و محفوظاته و در یک عصر در شهر حله
که مسکن حضرت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر روح الله روحه است چهل
شخص دانشمند که بصفت اجتهاد منعوت بودند در آن شهر اجتماع داشتند
که از آنجمله شیخ مذکور و والد ماجد آنحضرت و شیخ المحققین شیخ ابو القاسم
خالوی شیخ جمال الدین و شیخ فخر الدین خلف صدق شیخ جمال الدین و دیگر
فحول آن طایفه مجتمع بودند و در عصر دیگر در مدینة المؤمنین قم سیصد و شصت
نفر از فقها و محدثین و راویان فاضل عادل صاحب تصنیف اجتماع داشتند
و در اقطار ارضی از علمای اثنی عشری بیش از بیش ناصر دین و حافظ شریعت
خیر المرسلین بوده روز بروز متزاید گردیدند و از آن طایفه بمقتضای فقطع
دابر القوم الذین ظلموا اثری نمانده و بر طبق الا ان حزب الله هم
الغالبون سر رشته فلاح و نجاح امت محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات نیز بگفته و نوشته اثنی عشریه تعلق یافته نایب حضرات ائمه طاهرین
و ماذون از آن زمره طیبه هادین مهدیین بودند و الحمد لله رب العالمین
و غرض از طول کلام درین مقام آن بوده که گاه باشد که شیطان بنابر وجود
کثرت در آن طرف وسوسه احتمال حقیت نماید و جواب او اولا آنست
که بر تقدیر تحقق امر مذکور دلیل صحت مدعا نتواند بود زیرا که غالب اوقات
کثرت از لوازم بطلان و عدم حقیت است و ثانیا آنکه حکایت کثرت

کلم

کاهی فایده مند تواند بود که علما و صلحا و زهاد و مجتهدین و روات ثقات
و امثال این قسم از مردم که مدار انتظام مهام ملت شریعت بر ایشان است
در میان طایفه بیش از طایفه دیگر بوده مدار علیه قوانین دین نبوی باشند
و لله الحمد که کثرت باین معنی در جانب اثنی عشر روشنتر از آفتاب عالمتاب است
امور متفرقه مختلفه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محل صدور آن شده
و بنابر مظهریت تجلیات ذاتیه و صفاتیه و اسمای و افعالی مظهر آن گردیده
و از اشخاص ممکنه برتر خصوصا اصناف و افراد موجوده زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مثل آن علما و عملا بسمت صدور نیافته امور مذکوره
من جهت الاجتماع و الانفراد دلیل اختصاص آنحضرت بخصایص متعینه بارگاه
احدیت است بروجهیکه خلافت نسبت بآن مرتبه و منزلت آسانترین مراتب
حالات و کمالات آن عالیمرتبت است و از آنجمله ارتقای آن عظیم المنزله
بر کتف نبوی صلی الله علیه و آله و شکستن اصنام بروجهیکه مشهور شرق و غرب
و مذکور بر زبان عرب و عجم گردیده وجوه اوراق اخبار و آثار بنظم و نثر بذکر
آن آراسته و مزین است چنانچه ابن ثابت با وجود آنکه صحیفه اعتقاد وی ش
مرقوم رقم نفاق و شقاق بوده گمراه و نامه سیاه است درین باب جواهر
زواهر درهای صدق و سداد در رشته قویمه نظم انتظام داده و شاهد دلارای
سخنوری را بپیرایه جمال کمال آنحضرت گردانیده و عبارت وی اینست شعر
قیل لی قل لعلی مدحا ذکره یخمد نارا موصدة : قلت لا اقدم فی
مدح امرء ضل ذو اللب الی ان عبده والنبی المصطفی قال لنا

لیلة المعراج لما صعد ٭ وضع الله بظهری یده ٭ فاحس القلب
ان قد برده ٭ و علی واضع اقدامه ٭ فی محل وضع الله یده ٭
پوشیده نیست که حسان در انشای این عبارت نهایت مداحی را با
عذر تقصیر در مدحت آن عالی رتبت جمع نموده و خلاصهٔ سخن آنکه عطشان
بیابان استماع کلام مدح انتظام آنحضرت را از زلال فیض خصال حقیقت
حال زبان او سیراب گردانیده سلسال عبارت قدسی اشارتش اطفای
نوایر اضطراب استماع مدحت آن والا رتبت نموده و بیانهٔ معذرت از
مدامهٔ حقیقت حال بر منوال ملال ساخته که اقدام بر امر مذکور از دو وجه
صورت تعذر یافته اول آنکه ذاتیکه طبقه از طبقات عقلا بلکه طوایف کثیره
از زمرهٔ آدمیان در مرآت ملاحظهٔ انسانی بصورت ربوبیت منصور گشته
بچه عنوان پیرامون مدحت ذات احدی صفاتش تواند گردید چه هر چه توان
گفته شود ما تحت رتبهٔ ربوبیت است و یقین است که در برابر مرتبهٔ
معبود بی قدر و منزلت نماید پس از جهت اقدام بر مدح آن حضرت
باین صورت میسر نماید و وجه دیگر آنست که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله از امور واقعهٔ شب معراج چنین نقل نموده که بعد از آنکه برید سدید
معرفت مرحمت موید فاوحی الی عبده ما اوحی که دیباچهٔ نامهٔ عرش
نقاش معنون بکلام صدق انتظام سبحان الذی اسری بعبده لیلاً
شد پیغام دوست بدوست رسانیده و جاذبهٔ محبت از جانب محبوب
قوت یافته چنانکه گفته اند بیت اگر از جانب معشوق نباشد کششی ٭

کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد ٭ بکشش تازه و کوشش بلند آوازه بر طبق
نظم شبی روشن چو صبح زندگانی ٭ نشاط افزا چو ایام جوانی ٭ شبستان
چیست چون روز وصال دوستان روح افزا و چون طلیعهٔ صباح جوانی
پر نور و صفا شد و آنحضرت نیز راکب براق اشتیاق گردیده بذوق کامیابی
وصال و شوق وصول بمقام اتصال از خود بیخود گشته و دیده و دل و خود و
خودی و غیر جمال وجه باقی بتمامی در ششدر عشق باخته و از ساقی خمخانهٔ و سقیهم
ربهم شراباً طهوراً بپیمانهٔ ان لله اولیائه شراباً اذا شربوا سکروا
و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا
وجدوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا وصلوا و اذا وصلوا
اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم لبریز ساخته
بمقتضای آنکه بیت کلی برون از این دهلیزه نیست ٭ با آن درگاه عالی
دست برد نیست ٭ قدم رنگ حدوث از جان او شست ٭ وجوب آلایش
امکان او شست ٭ منازل معینهٔ سماوات سبعه طی گردیده و صعود بر درجات
رفیعهٔ مقامات قرب بارگاه احدی نموده پرتو اشعهٔ لمعات نزول در
منازل اقصی و اختصاص بمنازل خاص ثم دنی فتدلی و جلوس
بر بساط ارتباط فکان قاب قوسین او ادنی غبار وحشت آثار تعلقات
صوریه اعتباریه که غبرا از ساحت ذات وحدت سمات سید کاینات
ازاله نموده و خاشاک توجهات لازمهٔ سلسلهٔ کاینات احتراق پذیرفته
میانهٔ حبیب و محبوب ملاقات معنوی تحقق یافت در این مقام از حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله نقلست که چون دهشتی عظیم آنحضرت را روی نمود
و حرارتی زیاده از اندازه حادث شده که اگر دست رحمت و رافت الهی
بر کتف حضرت رسالت پناهی وقوع نیافتی متحمل شدت حدت آن شدن
مشکل میشود و چون ظهر بلند قدر آنحضرت محل ظهور آثار ید الله گردیده
میفرماید که آن حرارت حادثه از هیبت و دهشت بارگاه الهی ببرکت
فیضان فیوضات رحمات الهیه و توجهات ربانیه و قطرات امطار سحاب
قدرت کامله و عنایت شامله که بمثابه دست رحمت قرین ربوبیت میشود
احساس برودت نموده حرارت مذکور زایل گردید و فرمود که هنگام
انکسار اصنام یعنی وقتیکه امیر المومنین علیه السلام متوجه شکستن بتها شده
بود و پای مبارک بر کتف رسول آخر الزمان گذاشته بآن امر اشتغال
میفرمود و از اتفاقات آنکه همان موضع که الله تعالی بر آنجا دست گذاشته پای
آنحضرت بر همان محل واقع شده و مذکور شده که این شعر از حسان بن ثابت
است و علمای اهل سنت این شعر را در کتب خود نقل نموده اند و حسان
مذکور از جمله مردمیست که بشرف بیعت آنحضرت مشرف نیافت و ظاهرا
در زمره جماعتی است که بشومی بیعت نمودن با معویه روز قیامت همراه
آن ملعون محشور خواهد بود و بر متتبعین آثار نبوی صلی الله علیه و آله ظاهر است که
این قسم از امر عظیمه با آنکه حضرت رسول الله من جانب الله مامور بآن
باشد ارتکاب آن نمیفرماید و معلوم است که امر الهی درین باب بنا
بر آنست که ارتفاع قدر آن عالیمرتبه بنوعی بر عالمیان درجه ظهور یابد که اگر

زیادتی محبت و ارتقاء درجه مودت آن والا رتبت العیاذ بالله محلی علی
و ارفع از مقام خلافت توهم نماید با وجود این رتبه عالیه و مرتبه متعالیه
و عزت رفیعه و رفعت منیفه خلافت و نیابت محل تامل و توقف نبوده
قطع نظر از منقولات صحیحه و تنزیلات صریحه رهنمای عقل در نسبت بآنجناب
باحدی از مخلوقات علوی و سفلی تجویز ننموده مخصوص آن عالی درجه
خواهد دانست مگر کسیکه دیده بصیرتش کور و چراغ ادراکش بی نور بوده
و ریسمان شقاوت ازلی و عداوت نبی و ولی در گردن بدست شیطان
لعین گذاشته در مستقر سقر مقیم مقام عذاب الیم گردد و از اجمله
مشهور است که در اوایل اسلام اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هر کدام
از خانه خود دری بمسجد گشوده بود که در وقت نماز باسانی داخل مسجد توانستند
شد و بعد از آن امر الهی شرف صدور یافت که درهای جمیع اصحاب از مسجد
بسته شده ابواب مذکور تمامی مسدود گردد الا در خانه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین علی که از خانه دیگر اصلا راهی که تردد
توانند بود مفتوح نباشد چنانچه حضرت عباس هرچند التماس نمود
که جهت اعزاز و امتیاز وی از باعداخانه او را مستثنی ساخته مسدود نگردد
التماس وی درجه قبول نیافت چنانچه او راضی شد بآنکه سوراخیکه او را نگاهی
بمسجد تواند نمود دران باب ماذون گردد ملتمس او اجابت نیافته
حق سبحانه و تعالی رخصت کرامت نفرموده عباس بآن اکتفا نمود که میزاب
بام وی بنوعی منصوب گردد که در وقت باران آب از پشت بام

عباس بصحن مسجد ریخته انمقدار از امتیاز تا موجب عتبها روی کرد حق تعالی
در غیر مرتبه رضا با آن داده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدست مبارک
نصب میزاب وی نموده فرموده که لعن الله من قلع هذا المیزاب
لعن الله من اذی عمی عباس فیها یعنی لعن بر کسی که این میزاب را
ازین موضع بکند و لعن بر کسیکه عباس عم مرا درین امر آزار کند و چون
نوبت حکومت بعمر خطاب رسید میزاب منصوب را ازان موضع قلع
نموده میانه او و عباس بدین واسطه خشونت بسیار شده از ینجهت
عباس بغایت آزرده شد و تفصیل اینحکایت در محل خود مذکور است
و معلوم ارباب عقلست که امتیاز آنحضرت در امور دینی و دنیوی و اختصاص
ذات وحدت سماتش بزواید الطاف ربانی و اعطاف سبحانی
دلیل استحقاق تفویض امور الهی بآنحضرت بوده غیری بر مسند سرداری
و صاحب اختیاری بندگان خدا که موقوف بامر و اشارت ربانیه است
استعداد تمکن نداشته قیام بمقام رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
منحصر در آن عالیمنزلت است و بنابر شدت توجهات الهیه است که
در هر مقامی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمقامی از درگاه ربوبیت بنباء و
لایت آورده منشور خلافت و ولایتش بتوقیعات رفیعه نبویه
موقع میکرد و تا از کثرت نصوص نیابت آن عالیجناب بدبختان
و بیحیایان امت را سبب قبول اذعان و حصول ایمان و ایقان گشته
بحکایات پوسیده و تاویلات باطله که مشرکین و اهل ادیان فاسده

بمثل آن متمسک شده اند ایشان تمسک نموده مسالک قویم
و صراط مستقیم کردند و ازانجمله روایت اخطب خوارزم بسندی درست
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خطاب بحضرت امیر المومنین ع
نموده میفرماید که یا علی لو انّ عبداً عَبَدَ الله تعالی مثلَ ما قام
نوحٌ فی قومه وکان له مثل اُحُدٍ ذهباً فانفقه فی سبیل الله ومُدّ
فی عمره حتی حجّ الف عامٍ علی قدمیه ثم قُتِلَ بین الصفا والمروة
مظلوماً ثم لم یوالک یا علی لم یشمّ رایحة الجنة ولم یدخلها
ترجمه کلام سید الانام آنست که خطاب بامیر المومنین علیه السلام نموده
میفرماید که یا علی اگر بنده از بندگان خدا حق تعالی را عبادت کند آنمقدار
که نوح علیه السلام نموده که از هزار سال متجاوز است و شخص مذکور را مثل
کوه احد طلا باشد و مجموع آنرا در راه خدا صرف نماید و آنمقدار عمر کند که بحج
پیاده موفق گردد و بعد ازان میانه صفا و مروه او را بظلم و ناحق بکشند
و با وجود اینحالات تولا بتو ننموده باشد یعنی کسی دیگر را امام و خلیفه و
قایم مقام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله داند آنکس بوی بهشت بمشامش
نرسد و داخل بهشت نگردد و در روایت واقعست که بوی بهشت از مسافت پانصد ساله
راه میرود و شخص مذکور ازان محروم و بی نصیبست و آنچه فرموده که داخل
بهشت نگردد فهمیده میشود که هیچوقت داخل نگردد چه اطلاق عبارت
مقتضی آنست تا ظهور امری که تقیید آن بوقتی نماید محقق گردد و فقیر این
روایت را در یکی از رسایل اهل سنت دیدم که مضمون آن الله تعالی

نسبت داده بود که خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده در شب معراج
بآنحضرت فرموده که یا محمد اگر بنده بندگی من نماید تا آخرین روایت و اگر دشمنی
با امیر المؤمنین علیه السلام نباشد و خصومت خاندان رسالت با منع
نکرد و همین روایت کفایت می‌نماید و از انجمله روایتست که ایضا خطب
نقل نموده و وی از دیگران نیز مثل ابن معاذ و از تابعین و اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله بطریق مختلفه نقل کرده و در کتب اهل خلاف مسطورست
که حضرت رسالت ص فرموده که ان الله جعل لاخی علی بن ابی طالب فضائل لا تحصی
کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم
من ذنبه و ما تاخر و من کتب لم تزل الملائکة یستغفرون له
ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من فضائله غفر الله له
من الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتاب من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر حاصل کلام آنست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید که برادرم علی بن ابی طالب را فضائل بیش
از آنست که بشماره درآید پس هر که فضیلتی از فضایل او را ذکر نموده
با آن معترف باشد حق سبحانه و تعالی گناهانی که پیش از آن کرده و بعد از آن
کند تمامی را می‌آمرزد و ظاهرا اراده صغیره نموده باشند و هر که فضیلتی از
فضائل آنحضرت را بنویسد پیوسته جهت وی استغفار نمایند مادام ملائکه
که اثری از آن کتابت باقی باشد و هر که گوش کند یعنی خود را بشنیدن
فضیلتی از فضائل آنحضرت دارد حق تعالی گناهان که از جهت استماع

تحریر

او را حاصل شده باشد بیامرزد و هر که نظر کند در کتابیکه فضایل آنحضرت
در آن نوشته شده باشد حق تعالی گناهان که از جهت نگاه کردن بر او
نوشته شده باشد آمرزیده گرداند و از انجمله حکایت مرغ بریان و شاگردی
جبرئیل علیه السلام و گهواره جنبانیدن اسرافیل و رفتن اژدها بر منبر
آنحضرت و جواب شنیدن در جنگ احد از آسمان بر وجهی که حضار همگی شنیدند
که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و اختصاص آنحضرت
بفاطمه علیها السلام و نزول ملائکه درین امر چنانچه در جمیع کتب مخالف و
موافق و قصص و کتب حدیث طرفین مفصلا شرح یافته و تردد جبرئیل
علیه السلام میانه آنحضرت و الله تعالی در یوم الطائف چنانچه شیخ رجب
برسی و فاضل نیشابوری ذکر نموده اند و در کتاب مشارق الانوار و کتاب
غایة المطلب مذکورست از قیس بن سعد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که در جنگ احد شانزده زخم بر او رسیدم و در چهار زخم آخر قوت بشری ضعف
یافته نشستم و جوانی خوش روی خوش بوی نیکو تکلم در نهایت
وجاهت بهترین ادای سلام بر من کرد و هر دو بازوی مرا گرفته برخیزانید
و مرا بجنگ ترغیب نموده میگفت که خشنودی الهی در محاربه نمودن است
و چون این حکایت به پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نمودم فرمود که یا علی حقیقت
روشن که جبرئیل علیه السلام بود و تردد جبرئیل نزد آنحضرت در کتب بسیار یافته
و شنیدم که یکی از فضلای روزگار انکار عظیمی نموده که جبرئیل علیه السلام
بر غیری نمی‌نماید این حکایت مسلم است لکن محمولست بر آنچه تبلیغ نزول

واحکام شریعت متعلق باشد وبنا برین بر ولی خصوصا ولی که مغایرت
میانهٔ آنحضرت و وی در خصوص تسمیه باشد این مضایقه سهل است ومع هذا
نصوص معتبره درین باب واقعست ونمیدانم که شخصی درین امر مضایقه نماید درباب
مصحف فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله بر املای
جبرئیل علیه السلام وکتاب حضرت امیر المومنین اتمام یافته ومن حیث الکتابه
سه برابر قرآن عزیزست چنانچه در اوایل کلینی بتفصیل وطرق مختلفه مسطور گشته
چه جواب خواهد گفت حاصل که قیاس حالات حضرت امیر المومنین بر احوال
دیگر اولیا وسایر انبیا نمودن از قلت تتبع وپیروی فضایل مختفیه آن مظهر
عجایب ومظهر غرایب دنیوی است چه خوش گفته اند نظم ای رشته مشکین
طره ات بر هر دلی بندی دگر ❊ رشته جان از ابهر موی تو پیوندی دگر ❊
گر بدیر خورشید و ماه در ماه باشد فی المثل ❊ بر زمین ناید ز خوبی چون تو فرزندی دگر ❊
آری ذات وحدت سمات مرتضوی که بی محبت او رشته طمع از امید نجات
گسسته وبه ولایتش ابواب فوز درجات بسته گشته و چون بسی تجلیات
واوهام را گرد سرادقات عزت وجلالش راه نیست وحقایق شناسان
عقول وافهام از ادراک کنه کمالش آگاه نه نظم هیچ عقل از کنه او
آگاه نیست ❊ هیچکس را در حریمش راه نیست ❊ واما عنقای قله اسرار را
آشیانه نشیمن نگردد و خورشید آسمان تفرید از حیز ذره طلوع
نپذیرد و مشهورست که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه چون
متوجه زیارت آن حضرت شده فرمود که السلام علیک یا مجهول

القدر

القدر ووجه صحت این کلام آنست که طایفه از بنی آدم بنابر آنکه کنه ذات
آنحضرت در آینه ادراک انتقاش نداده و بعضی از صفات الوهیت
که حضرت متعلق بآن شده بود زیاده از اندازه در محبت غلو نموده بالوهیت
وی اعتراف آوردند وجمعی دیگر چنانچه ایشان افراط ورزیدند اینها تفریط نمودند
و از حالات آنحضرت بالکلیه چشم بسته او را در مرتبه چهارم از خلافت
قرار داده رابع اربعه تصور نمودند وطایفه دیگر که حد توسط اختیار نموده
گمان ایشان اینست که ره شناسای آنحضرت حاصل نموده اند غایت
معرفت ونهایت محبت ایشان همین است که آنحضرت را امام
اول از ائمه اثنی عشر دانسته معصوم مطهر بری از گناهان صوری و
معنوی اعتقاد نموده اند اما اینمقدار از معرفت آنحضرت اگر چه بحسب
شریعت وآنچه جزو اعتقاد صحیح وایمان درست است فایده
مندست اما در جنب دانستن حقیقت این امر که دایره ولایت
وهدایت از مقوله قطره بدریا واکتفا بقشر اشیا نمودن واز لب
آن محروم بودنست وهمان حکایتست که بحر ذخار اسرار را
با قطره بینوا چه آشنای و قرص اعظم را از شعاع سها چه روشنائی
نظم بیگانه ز آشنائی ماست ❊ پیوسته او جدائی ماست ❊
حاصل آنکه بیان کیفیات ذات وحدت سمات وحالات منتزعه
از صفات معجز آیاتش نه براهین عقلیه ودلایل نقلیه وصعود بر شوا
فلک افکار وانظار واحصار وابدان بکمند خیال از دایره آرزو

غلو
[illegible]

بیرون بوده بوساطت عقل جزوی که گفته اند **نظم** عقل جزوی کی تواند گشت
بر قرآن محیط ❊ عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغ شکار ❊ هیزم دیگی که باشد شهپر
روح القدس ❊ خانه آرایان شیطان زادران مطبخ چکار ❊ پیرامون ساحت
جلال انتقال گردیدن از سودای محال است و از نجاست که هر چند همت
بر استکشاف برافع شبهات از جمال مقصود مصروف گشت هرگز شاهد
مطلوب کما ینبغی بر طبق یا علی لا یعرفك الا الله وانا فضله قناع از جبهه نور
آینه خویش نگشوده و دوشیزه مرغوب از ورای نقاب اسرار الله المودعة
فی الهیاکل البشریة چهره ننموده **بیت** او برتر از آنکه عقل گوید ❊ بالاتر از آنکه
روح جوید ❊ **منهج نسیم** در ذکر امامت حضرات ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین و مراد از آن حسن بن علیست تا محمد بن حسن صاحب الزمان بدین
ترتیب که بعد از امیر المؤمنین علی علیه السلام امامت بحضرت امام حسن
یافت و بعد از و بسید الشهدا حسین بن علی و بعد از و بزین العابدین علی بن
الحسین و بعد از و بامام محمد باقر و بعد از و بجعفر الصادق و بعد از و بامام موسی
کاظم و بعد از و بعلی بن موسی الرضا و بعد از و بمحمد تقی و بعد از و بعلی نقی و بعد از و
بحسن عسکری و بعد از و بحضرت صاحب الامر محمد بن الحسن صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین و دلیل بر این مطلب اولا بر سبیل اجمال روایتیست که میان
خلایق مشهورست که انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی
اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا که قبل ازین مذکور شد که مراد از اهل
بیت ذریت طاهره معصومین حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وآله

وچون تمسک باهل بیت سبب عدم ضلالت ابدی بوده سالك مسالك قویم و صراط
مستقیم باشد بالبدیهه سزاوار امامت ایشان بوده دیگری را مدخلی دران نباشد
دیگر روایت مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی
ومن تخلف عنها غرق واین روایت نیز من حیث العموم دلیل
خلافت اهل بیت رسالت صلی الله علیه وآله بوده صریحست در آنکه خلافت وامامت
اهل بیت منصوص بوده وهر که بر غیر ایشان اعتماد نماید بموجب قول حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خارج از زمره اهل نجات بوده مستحق عذاب
وعقاب الهی گردد وهر که غیر زمره مقدسه خود را مستحق خلافت داند سالك
طریق ضلالت وغوایت گردد زیرا که تخلف از اهل بیت رسالت صلی الله علیه وآله
خواه بطریق امامت و خواه بطریق ماموریت هر دو در یکدرجه عتاب وعقاب بوده
مستحق خلود عذاب باشند وتوان گفت که هر کرا دعوی امامت شود چون باعث
ضلالت امت خواهد بود استحقاق عذاب در وی بیشتر از جماعت ماموریست
اوست زیرا که او ضال مضل است بخلاف ایشان که دیگر آنکه چون قبل ازین ثابت
شد که عصمت از شرایط امامتست وهر که معصوم نباشد سزاوار این درجه رفیع
نتواند بود و معلوم شد از آیه تطهیر چون حق تعالی اهل بیت رسالت را تمام پاك از آلایش
وبری از نقایص ومطهر از ذنوب و مبرا از عیوب گردانیده و جهت بیان این معنی
آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا نازل گردانیده و بندگان را ازین معنی خبر داده تا خلایق پیروی پاکان
و پاکیزگان وکسانی که حق تعالی ایشان را مطهر ساخته سبب نجات خود دانند و مطیع

و فرمان بردار باشند و بنابرین چون حضرت رسول ص در روایتین مذکورتین تصریح
باطاعت اهل بیت نموده و حق سبحانه موافق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بکلمه
اهل بیت اتیان نموده تا مردم دانستند که انها که رسول صلی الله علیه و آله خلایق را
باطاعت ایشان ترغیب نموده و لفظ اهل بیت مذکور ساخته حق تعالی
نیز ایشان را پسندیده بوده و گفته پیغمبر ص موافق ارادهٔ الهیه بوده و اصح ازین دلیل
بر مدعا معلوم نیست که ذکر شده باشد و بشارات و ترهات فخر رازی که در
آیه تطهیر از روی تعنت و عناد ذکر نموده با اجوبه چند درین رساله و غیرها
مذکور است دیگر آنکه قبل ازین مذکور شد که حق تعالی بندگان را امر بمودت اهل بیت
رسالت صلی الله علیه و آله تحریص نموده چنانچه فرموده که قل لا اسئلکم
علیه اجراً الا المودة فی القربی و محمد بن طلحه شافعی تصریح نموده که مراد
از ذوالقربی اهل بیت رسول الله است و اقل مرتبهٔ مودت و محبت اطاعت
قول محبوب است و مخالفت مخالفین اوست پس آیهٔ شریفه دلیل باشد بر اطاعت اقوال
و اعمال اهل بیت و مخالفت سایر مخالفین و مراد از امامت وجوب اطاعت
اوامر و نواهی و عدم اقدام بر مخالفت ایشان کما هی است و مدلول این آیه نیز
ظاهر الدلالة بر مطلوب است لطیفه صاحب کشاف در آیه تصدق و وجه
اتیان آلهی بصیغهٔ جمع جنس میگوید که غرض الهی آنست که مردم ترغیب یابند منظور
فعلیکه تصدق در وقت نماز نست نمایند تا مثل این اجری یابند و ظاهر
و بیش ازین بتفصیل ذکر شد و ظاهر آنست که اتیان بصیغهٔ مذکوره بایستی بطریق
تعظیم و تکریم حضرت امیر المومنین علیه السلام است یا نظر بامریکه در قرآن عزیز

معمول شده که تعبیر از واحد بصیغهٔ جمع نمایند یا مقصود اشارت بخلافت حضرات
ائمه اثنی عشر است با جمعهم زیرا که در کتاب مشارق الانوار یا کتاب غایة المطالب مسطور
شد که حضرات ائمه علیهم السلام اقتفای آثار پدر بزرگوار و جد عالیمقدار نموده
و همگی در وقت صلوة و حین توجه برکوع اقدام بامر مذکور یعنی تصدق بسایل
نموده اند و برین تقدیر چنانچه آیه مذکوره من حیث الظاهر دلیل صحت خلافت شاه
ولایت است من حیث الباطن اشاره بامامت بقیهٔ اثنی عشریه بود و وجه
تکلم بکلمهٔ جمع نیز درجهٔ ظهور یافت دیگر از تفسیر ثعلبی نقل شده که مراد از آیه شریفه
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله
بقوم یحبهم و یحبونه اعزة علی المومنین اذلة علی الکافرین
حضرت امیر المومنین است و ابن طلحه نیز از اکابر اهل خلاف نقل مینماید و از علمای
اهل بیت منقولست که مراد جمیع حضرات ائمه علیهم السلام اند و ترجمهٔ آیهٔ شریفه اینست
که والله اعلم که هر که ظاهرا در زمرهٔ اهل ایمان داخل بود چنانچه مفاد کلمهٔ منکم است
بعد از ان شیطان گریبان ایمانش از پس گرفته کشان کشان به بیابان
عناد و خارستان الحاد و ارتداد کشاند درین هنگام حق جل و علا بزور بازوی
ید الله فوق ایدیهم عنان اختیار روزگار را و انتقام از خیل اشرار بدست
طایفه گذارد که ایشان را بمسند محبت و محبوبیت ممکن گردانیده سریر دلپذیر
محبت طرفین بعز قدوم عفت لزوم ایشان منور گرداند تا دشمنان دین
و معاندان دودمان سید المرسلین مغلوب و مقهور ایشان شده طبقات
اهل ایمان در روضات مقدسات اعزاز و احترام و ترفیه و اکرام فارغ البال

ومستحسن الاحوال گردند وشکی نیست که قطع نظر از گواهی اهل سنت
نزول این آیه در شان شاه ولایت چون در مواضع متعدده مذکور و
معلوم شد که محبت حاصله میانه خدا و بندگان او منحصر است در امیر المومنین و
ذریت طاهرین و این آیه نیز مشتملست بر این که جمعی که من جانب الله
مفوض باعزاز اهل ایمان و اهانت مرتدین این طایفه اند بصفت محبت
ومحبوبیت می باید که موصوف باشند و این صفت مخصوص اهل بیت رسالت است
و باقی شرایط و اوصاف نیز که در مدلول آیه اندراج یافته از خصایص معینهٔ
ایشان است پس مراد از مدلول آیه مبارکه ذوات مقدسه ائمه
طاهرین است و درین آیه از فخر رازی که محقق رومی میگوید بیت
فخر رازی آزدرا لیتی کند ٭ وز برای کودکان تتہ کند ٭ دو سخن
مذکور است یکی آنکه گفته اند که مراد ابو بکر است زیرا که مقصود بیان حال کفره و اهل
ایمان است و محاربه امیر المومنین با طایفه اسلامیان بود و حرب ابو بکر
با جماعت کفره و این سخن بغایت ظاهر البطلان است و مخالفت آن با مدلول آیه
نه امریست که تاملی در آن باید نمود زیرا که الله تعالی خطاب با اهل ایمان نموده
میفرماید که جماعتیکه صفت ایشان اینست که از اهل ایمانند هر که مرتد
شود از شما یعنی هر که در جرگهٔ شما داخل شده باشد و بعد از ایمان باز
مراجعت نموده و باز از ایمان گشته باشد پس چنین و چنین شود و این خطاب
اهل کفر را اصلا و قطعاً دخلی ندارد و ظاهر است که محاربه امیر المومنین علیه السلم با جمعی
وقوع یافت که ایشان من حیث الظاهر قایل کلمتین شده و از اهل قبله
گردیده

گردیده بعد از آن بواسطهٔ مخالفت امام واجب الاطاعة و خروج بر وی بصفت
ارتداد موصوف گشته از جملهٔ جمعی بودند که مدلول علیه کلمهٔ منکم است ظاهر است که
ارتداد را معنی اینست که از اسلام برگشته بر کفر رجوع نمایند نه آنکه بر کفر ذاتی
باشد و اگر گوید که ایشان با وجود خروج بر امام زمان ارتداد نیافته همان بر صفت
ایمان باقی اند این نیز در معرض تزییف است اما اولا از آنجهت که اصطلاح
علما با جمعهم در معنی خوارج آنست که از اسلام بواسطهٔ خروج بر امام زمان
بیرون رفته باحکام کفر محکوم اند در اکثر وجوه و اما ثانیا از آنجهت که جماعت
اهل سنت در مقاتلهٔ خالد ولید با طایفهٔ مالک نویره و کشتن رجال و
واطفال ۱۲ اسیر کردن زنان و اطفال و مضاجعه و مباشرت خالد ملعون با حلیلهٔ
مالک در همان شب اینست که ایشان بنابر منع زکات از اهل اسلام ارتداد
یافته محکوم علیه بحکم کفره شده بودند و چون مخالفت خلیفهٔ مشکوک فیه موجب
حکم بارتداد آن شخص تواند بود مخالفت خلیفهٔ متفق علیه منصوب از خدا
و رسول بطریق اولی با آنکه مقدمات مذکورهٔ مخالفین تمامی فاسد است
اولا خلافت و امامت ابو بکر بر وجهیکه خلافی در آن نتوان نمود و ثانیا
منع زکوة ایشان بنوعیکه مانع ضروریات دین بوده از آنجهت بعامل ابو بکر
مضایقه نموده باشند سیم آنکه غرض الله تعالی درین آیه اشارت بجمعی نموده
که از جملهٔ اهل اسلام بوده رجوع بکفر نموده باشند و این امر در نهایت ظهور است
و آنکه ایشان کافر شده احکام کفر من جمیع الوجوه بر ایشان جاری گردد
و دخلی باین مبحث و فهمیدن مقصود از آیه ندارد و مسئله ایست که در محل
خود

ازان بحث شده دیگر سخن دویم از وبنوعیکه نیشابوری در تفسیر خود از و نقل
نموده اینست که وی گفته که هذا اول دلیل علی فساد مذهب الشیعة
و در بیان استدلال چنین ذکر نموده که چون مذهب امامیه اینست که اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از ان حضرت بنابر آنکه نص جلی در باب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده و همگی درین امر شریک بوده مرتد
شده اند و میگوید که اگر این مدعا صحیح بوده عند الله تعالی ایشان انکار
نص جلی نموده و از انجهت بارتداد توصیف یافته باشند بالیتی که الله تعالی نظیر
بفرموده و وعده که فرموده طایفه که بمحبت و محبوبیت الهی موصوف باشند
بفرستادی که با اهل ارتداد مقاتله و محاربه نموده ایشانرا مغلوب و مقهور
گردانیدی و چون همیشه قضیه بر عکس بوده طبقه شیعه مغلوب و مقهور
بوده اند معلوم میشود که اعتقاد ایشان فاسد است و بعد از ذکر مضمون
عبارت فخر رازی علامه نیشابوری در جواب گفته که لناصر الشیعة ان
یقول ما یدریك انه تعالی لا یجیئ بقوم یحادبهم ولعل المراد
بخروج المهدی هو ذلك فان محاربة من دان بدین الاوائل محاربة
الاوائل خلاصه جواب نیشابوری آنستکه شاید طایفه مقهوره که خروج نموده
اهل ارتداد را مغلوب و مقهور گردانند مراد ازان مهدی موعود در آخر الزمان
باشد اگرچه با مرتدین ایام ماضیه و مرتدین ایام سابقه مجادله نموده باشد
زیرا که مقاتله و محاربه جماعتی که متدین بادیان سابقه باطله باشند در حکم
مقاتله با جماعت مذکوره است و پوشیده نیست که این جوابیست

بالیتی ۱۲

متضمن باعتراف بمغلوبیت شیعه در جمیع ازمنه و اوقات و نه چنین است
و جواب شبهه مذکوره او لا آنست که در آیه شریفه چیزیکه دلالت بر فوریت این
امر نماید فهمیده نمیشود و اخبار وارده و قرآنیه که بحسب مدلول عبارت وقوع آن
بغایت قریب نماید هنوز در پس پرده حکمت الهی متوقف است مثل اقترب
للناس حسابهم و مثل اقتربت الساعة وانشق القمر که الی الآن
وقوع مدلول آن در حیز تاخیر است پس اگر ارسال طایفه معهوده که متضمن بعوث است
نباشد تاخیر یافته باشد دلالتی بر فساد عقیده اثنی عشریه ندارد تا مستوجب
حکم ببطلان عقیده نمیشود زیرا که این امر نیز یعنی خلف وعده از جمله امور متوعد است
نه از امور موعوده و در عبارت اکابر دین است که الحمد لله الذی
اذا وعد وفی و اذا توعد عفی و در متن فصوص مذکور است که
الثناء بصدق الوعد لا بصدق الوعید بل التجاوز عن السیئات
مع التوعد علیها و بر تقدیریکه داخل امور موعوده باشد که اعتقاد
معترض آنستکه خلف در آن مستلزم صدور فعل قبیح از باری تعالی باشد
در ینصورت نیز مستلزم حکم ببطلان عقیده این طایفه نتواند بود زیرا که
بر طبق قواعد مذمومه ایشان خلف وعده از جانب الهی یا از اتصاف
بر قبح خالی است یا در وقت امور قبیحه است که مصدر آن الله تعالی بوده
تجویز آن نموده اند دیگر آنکه اگر مراد از غلبه قهر بر جماعت مرتدین نه آنستکه
در جمیع اوقات و ازمنه من جمیع الوجوه مغلوب و مقهور باشند
و بنابرین غلبه ابراهیم اشتر و مختار ثقفی بر بنی مروان که بعد از انقضای

زمان یزید پلید واقع شد که مسموع معترض نشده که در یکمرتبه عبید الله زیاد با صد هزار
سوار و پیاده که بجانب کوفه می آمد بچه عنوان کشته گردیدند و صد و سی نفر از زنان و
فرزندان و اهل خانه آن ملعون بدست ابراهیم تمامی بقتل آمدند بنوعیکه مفصلاً
در رساله کبیره محرر و مسطورست و بعد از قتل عبید الله زیاد عامر بن ابی ربیعه
نیز با صد هزار سوار و پیاده بروجهیکه در محل خود مذکورست عرصه شمشیر ابراهیم
مذکور و اعوان و انصار وی گردیدند و بنی امیه با کثرت عشیره و حشمت و عظمت
تام که بچهده هزار کهوان مرصع در میان ایشان از جمله اسباب تقطیع شده بود
اثری از ایشان نماند و بنی عباس نیز بر بنوعیکه شیعیان خاندان ولایت
روز بروز در بلاد و ولایات متزاید گشته آثار عظمت بر وجود ایشان ترتب
یافت و در زمان حکومت و سلطنت دیالمه طوایف ناصبیان مغلوب
و مقهور گشته انتقام مخالفین دودمان سید المرسلین در زمان ایشان بدست
دوستان و معتقدان آن خاندان عظیم البنیان کشیده شد عماد الدوله
که یکی از اکابر دیالمه ست مقرر فرموده که ابواب مساجد و مدارس و بقاع الخیر
و غیرها که در دار السلام بغداد بود تمامی بسطر اینکلمات زاکیات محرر
گشت که لعن الله معویة بن ابی سفیان و غصب فاطمة علیها
السلام فدکا و من منع ان یدفن الحسن علیه السلام
عند قبر جده و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس
عن الشوری و حاصل مدلول عبارات مذکوره لعن صریحیت
بر معویه و بر ابوبکر و عمر و عثمان و همچنین صریحیت در لعن عایشه و طایفه بنی

مروان و تا قهر و غلبه بر اعدای دین و دشمنان دودمان خیر المرسلین مرجع
اعلی رسید انچنان لعن صریحی بر در و دیوار بغداد نوشتن متعذر بود و در
تواریخ مذکورست که ششصد هزار نفس از مخالفین اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله بفرموده آل بویه که دیالمه نیز لقب ایشان است کشته
شدند سوای آنچه در معرکه قتال و جدال کشته شده و اگر اینمقدار مغلوبیت
اعادی و غالبیت معتقدان خاندان نبوت بر تحقیق مدلول آیه
کفایت ننماید هیچ چیز فایده مند نگردد و اما ترجمه عبارت مکتوبه
بر ابواب دار السلام بغداد ظاهرست که من غصب فاطمه فدکا اشارت
بظلم ابوبکر و عمرست که در باب فدک بحضرت خیر النساء روا داشتند
و ترک شریعت و متابعت قوانین ملت نموده و به بدعتهاء اختراعیه
خود تبادر جستند و تفصیل این مبحث قبل ازین در رساله مکتوب گردید
و عبارت من نفی اباذر الغفاری اشارت بطغیان و عصیان عثمانست
که ابوذر که از اکابر صحابه رسول ست و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده که در لهجه ابوذر کذب و خلاف واقع جاری نشده و بنابر انکه فضایل
خاندان نبوی صلی الله علیه و آله و قبایح بنی امیه ذکر می نمود عثمان او را
از مدینه اخراج نموده بصحرای مشهور بربذه که در آنجا آب و گیاهی نبود
فرستاد و تفصیل این قضیه در غیر این رساله مسطورست و اما عبارت
و من اخرج العباس عن الشوری که ترجمه آن اینست که لعن بر کسیکه
اخراج عباس از شوری نمود اشارتست ببدعت ایام عمر که چون

روانهٔ سفر سقری شد امر خلافت را بمشورت شش نفر از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله انداخت و عباس که عم حضرت رسول الله
بود و عمدهٔ طائفهٔ بنی هاشم بود داخل نگردانید و از شش نفر یکی عثمان
و عبد الرحمن و ابو عبیده جراح و طلحه و زبیر و در تاریخ اعثم کوفی عوض
ابو عبیده سعد بن ابی وقاص است و بعد از ایشان حضرت امیر المؤمنین
علی را نیز داخل گردانید و قرار داد که هرچه رای این شش نفر بدان قرار گیرد
خلافت مخصوص وی باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه
شقشقیه اشارت باین حکایت نموده و دران ضمن شکایت بسیار
فرموده و عبارت حضرت اینست که وجعلها فی جماعة زعم
انی احدهم یعنی خلافت را بجماعتی حواله نمود که گمان وی آنکه
من نیز یکی از ایشانم و ظاهر است که حضرت درین عبارت اظهار
آزردگی بسیار نموده و مقصود اینست که خلافتی که بر فرمودهٔ الهی و تعیین
حضرت رسالت پناهی بمن مفوض شد اکنون کار بجای رسیده
و غیظ و غلظت عمر بنوعی طغیان کرده که اولا تعیین خدا و رسول
منظور وی نیست و ثانیا خود را درین امر صاحب اختیار میداند و تنها
آنکه بمصلحت جماعتی مقرر داشته که گویا من یکی از ایشانم و این مضمون نهایت
شکایت و آزردگی آنحضرت از عداوت آن سرشتهٔ غیظ و غلظت
و ابن طاوس رحمه الله در کتاب طرایف این حکایت را از طریق
اهل سنت برین وجه نقل می نماید که چون خلافت بمشورت قرار یافت

از عمر پرسیدند که سبب چیست که از اصحاب رسول الله مشورت این شش
نفر را اعتبار نموده و دیگری را دران مدخل نداد و گفت از جهت آنکه شنیدم
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که من ازین شش تن راضی
و خشنودم و چون حضرت از جماعت مزبوره اظهار رضا فرمود من نیز
از جهت مدار حکایت خلافت را بر مصلحت ایشان گذاشتم بعد از آن
پرسیدند که اگر میانهٔ ایشان مخالفت شود کدام طرف را اطاعت باید کرد
گفت طرفیکه عبد الرحمن طرف باشد و این سه کس دیگر را قتل باید نمود و بعد از
نقل این حکایت ابن طاوس میگوید که غرض وی اشارت بقتل
امیر المؤمنین است زیرا که در طرفیکه عبد الرحمن باشد عثمان نیز دران طرف
خواهد بود بواسطهٔ قومی و خصوصیت و عقد اخوت و غیرها و هرجا که این دو شخص
باشند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با ایشان مجتمع نشده در طرف دیگر
خواهد بود پس امر بقتل سه نفر که مخالف عبد الرحمن باشند جهت آنست که
شاید آنحضرت درمیانه کشته شود و ابن طاوس میگوید که ای مسلمانان
ببینید که شخصی گواهی میدهد بآنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از شش نفر
مذکور راضی و خشنود بوده بنابرین سبب چیست که چون میانهٔ ایشان مخالفت
واقع شود خلاف رای عبد الرحمن نمایند باین سبب واجب القتل شوند
نعوذ بالله من النفاق فی الدین. و تقدیم عبد الرحمن علی امیر
المؤمنین فلعن الله الوصیین لحقه التارکین لامره و نهیه
و اما عبارت و من منع ان یدفن الحسن علیه السلام عند قبر جده ایمعنی دارد که

لعن بر کسیکه نگذاشت که امام حسن علیه السلام را نزد قبر جد آنحضرت دفن نمایند
واین اشارتست بحکایت صادره از عایشه و جمعی از بنی مروان که اطاعت وی
نموده مانع شدند که آنحضرت را در حرم جد بزرگوارش که غالب اوقات
کتف مبارک را نشیمن و آرامگاه آن گوشوار عرش مینموده مدفون گردانند
و مذکور و مشهورست که عایشه در آنروز بر استری سوار شده بود و قریب
هزار مروانی اطاعت وی نموده سر راه گرفتند و بر جنازه آنحضرت که
حاملان عرش اعظم متحمل آن شده بودند تیر انداختند و در خبرست که
عایشه خود اول مرتکب تیر انداختن گشت و تحریص دیگران نیز برین امر نمود
عبد الله بن حسن علیه السلام روی بجانب عایشه نمود و قبایح واقعه او را
در لباس نظم انتظام داد که تجملت تبغلت ولو عشت تفیلت
لك التسع من الثمن وما الكل تملكت ومعنی این عبارت اینست که
ای عایشه بر شتر سوار شدی چنانچه در حرب بصره نموده بودی و بر استر
نیز سوار گردیدی چنانچه در آنروز مرتکب آن شده بود و اگر زنده بمانی بر فیل نیز سوار
خواهی شد و ترا در حجره رسول الله از هشت یکی که حق زنان پیغمبرست
نه یکی خواهد بود بنابر آنکه آن هشت یک میانه زوجات آنحضرت چون انقسام
یابد و از جمله نه نفر از ایشان یکی عایشه پس حصه او از هشت یک نه یک باشد
و حال آنکه تمامی را ملک خود گردانیدی و باید دانست که درین قضیه از دشمنان خاندان
پیغمبر صلی الله علیه و آله که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و جمیع بنی امیه
و تابعین و مذعنین صحت اعمال و افعال ایشانست قباحتی چند صادر شد

و عداوت و مخالفت که در سینه ایشان پنهان بودی درین باب بنوعی پرده
از روی آن برداشته ظاهرا و علانیة بدشمنی اهل بیت علم عصیان برافراشتند
و وضوح این امر از چند وجه است وجه اول آنکه عایشه و حفصه که در زمان
خلافت عمر و عثمان باعانت و فرموده ایشان پدران خود را من حیث الانظار
دران مرقد مقدس و مدفن اقدس جای داده دفن آن بقعه مشهوره
و حجره مطهره که اشرف بقاع زمین و معبد ملائکه مقربین است بی رخصت آن
حضرت و ورثه آن مرکز دایره رسالت عنفا و عدوانا غصبا و غصبا بآن امر
شنیع که گوش اهل زمین و زمان و خیل افلاکیان از کروبیین و روحانیین
پر آوازه گشته قیام نمودند وجه دویم آنکه فاطمه علیها السلام که بضعه نبوی
و عضوی از اعضای مصطفویست او را ازین نعمت بی بهره گذاشته
و بواسطه کثرت اذیت و اهانت که آن نور پاک و ثمره شجره لولاک
از ایشان کشیده بود پنهان از آدمیان مدفون گشته ظاهرا از دولت
مجاورت روضه رضیه نبویه محروم گردید وجه سیم آنکه حسن بن علی
علیهما السلام که نسبت بسید الانام با جان شیرین عنان و با حیات
صوری و معنوی صنوان و توامانست او را از دخول این حجره منوره
و روضه معطره ممنوع گردانیده بیگانگان ظاهر و باطن و ناشیستان صورت
و معنی را بشرف این رتبه عظیمه فخیمه اختصاص دادند و به دغدغه مراعات
لوازم محبت خاندان نبوت اینحکایات دلیلیست روشن و برهانی
متیقن و حجتی پیدا و آیتی هویدا برینکه مودت اهل بیت مصطفی و مرتضی

که بغض آن زبدهٔ کار ارض و سما بر جمیع بندگان واجب و لازم بوده از شرایط
معتبرهٔ صحت ایمان است این طایفهٔ گمراه و زمرهٔ نامه سیاه عمداً و عدواناً
تبدیل آن امر واجب متحتم بعداوت صریح نموده مصداق ان الذین کفروا
اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات شده مخصوص
بخطاب مستطاب اولئك یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
گردیدند و چون امر میراث جابر گفته ابوبکر و نقلیکه وی مینماید بر طرف باشد
پس دفن ابی بکر و منع حسن بن علی علیهما السلم در انمقام قدسی احتشام
که میانه سایر مومنین مشترک باشد از مقولهٔ ظلم صریح بر ذریت رسول الله صلی الله
علیه و آله وجد و طغیان و عصیان مقتضی آن باشد الحاصل اگر اعراض نبوی
بجای رسیده که فاطمه علیها السلم از مجاورت پدر بزرگوار عالیمقدار محجوب
و ممنوع تواند بود در نیصورت ابی بکر را بنسبت بیگانه دشمن خاندان نبوت
بچه مناسبت مدفون آن ارض مقدس تواند شد و اگر نظر برحمت شامله
نبوی که رحمة للعالمین و دفن این قسم از مردم مجوز تواند بود در بارهٔ فرزندان
نامی گرامی و جگر گوشگان آن رسول تمامی مجادله نمودن و به تیر انداختن
و این قسم از بیحیایی و بی ادبی با ذریت نبوی ص رسانیدن غیر کفر و ضلالت
و طغیان و جهالت و عصیان حضرت رسالت احتمال دیگر بر صفحهٔ
خیال انتقاش پذیر نیست و طی کلام نموده معلوم اهل عقل است که این
قسم از سلوک با ذریت پیغمبر سبب آزار بلکه موجب اهانت آن سید و سرور است
و آزار و اهانت او بر طبق آیه کریمه ان الذین یؤذون الله و رسوله اولئك

لعنهم

لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا موجب استحقاق لعن
از درگاه الهی و بعد از رحمت نامتناهی بوده در درجهٔ کفره و مشرکین داخل
باید بود و الله اعلم **وجه چهارم** چون حکایت سابقه فی الجمله طول یافته
از دایرهٔ اختصار خارج می نماید بعد از عذر از ارتکاب آن نموده میشود که از
جملهٔ دلایل دالّه بر خلافت حضرات ائمهٔ طاهرین روایت منقوله از حضرت
رسالت است که در کتب اهل خلاف مکرر ذکر یافته که چون از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله تحقیق خلفا را بعد از آن حضرت نموده اند فرموده که عدد نقباء
بنی اسرائیل دوازده بوده اند پس خلفای پیغمبر بفرموده آن حضرت منحصر در دوازده است
و در کتاب جامع الاصول ابن رزین مذکور است بروایت مسلم لا یزال الا
سلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة و همچنین روایت ترمذی قال النبی
صلی الله علیه و آله و سلم یکون من بعدی اثنی عشر امیرا
و بروایت مذکور در کتاب مذکور بروایت ابی داود از رسول رب العالمین
لا یزال هذا الدین قائما حتی یکون علیکم اثنی عشر خلیفة و در
کتاب مذکور اصح از این واقعست مضمون آنکه شخصی بشخصی دیگر
میگفت که بنی امیه میگویند که علی خلیفه نیست آن شخص در جواب گفت
دروغ میگویند زیرا که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که
فرمود یکون بعدی اثنی عشر امیرا و ظاهر است که دوازده خلیفه
که علی داخل باشد عبارتست از دوازده امام معصوم از اهل بیت رسالت
و مؤید مقام است آنچه بر زبان غیبی بیان حضرت صادق علیه السلام

جاری شده که نحن قوم فرض الله عز و جل طاعتنا یعنی مائیم طایفه که
حق تعالی طاعت ما را بر خلایق واجب گردانیده و مراد از امام شخصیست که
من عند الله مفروض الاطاعة باشد و در کلینی مسطورست که از حضرت صادق ع
سؤال نمودند که طایفه مفروض الله تعالی کدام اند فرمود که هم الذین
قال الله عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و قبل ازین از حضرت صادق علیه السلام ذکر شده که مراد از اولی الامر حضرات
ائمه طاهرین ست و مدلول این روایت موافق آنست و لهذا حضرت صادق
علیه السلام تاکید عبارت مذکوره باین کلام صدق انتظام نموده که و هم
الذین قال الله عز و جل انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
و از تقریر حضرت صادق علیه السلام مفهوم میشود که اگرچه آیه مذکوره من حیث
اللفظ کاشف بعضی از خصایص امیر المؤمنین ست لکن نظر بعموم کلمات
تامات قرآنیه دانسته میشود که حق جل و علا در ارسال آیه کریمه اشارت
بدلالات مخصصه مخفیه بتقیه ائمه طاهرین نموده و مؤید روایتیست که قبل ازین در
صحیفه بیضا جریان یافت که مقصود از اتیان الذی بصیغه جمع بیان اتصاف
جملگی حضرات ائمه باوصاف مندرجه در ضمن فقرات آیه شریفه است
و از جمله دلایل ظاهره بر خلافت ائمه اطهار روایت سعد بن ابی وقاص
از جابر بن سمره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنوعی که در صحیح بخاری
و مسلم مسطورست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که

يقوم

لا یزال هذا الدین قائما حتی یقوم الساعة و یکون علیهم
اثنی عشر خلیفة و این روایت در نهایت صراحتست بر حقیت مذهب
اثنی عشری چه حاصل مذهب امامیه رحمهم الله آنست که زمانه تا انقراض دهر
از امام خالی نبوده و امام زاید بر دوازده و ناقص از آن در دایره امکان جایز نبوده
در هر جزوی از زمان یکی از دوازده وسیله انتظام مهام دین و دنیای اهل
زمان اند و مدلول حدیث مذکور موافق عقیده فرقه ناجیه ست زیرا که مشتمل
برینکه لا یزال دین اسلام قیام یافته تا انقضای دهر خللی بآن راه نیابد و مدار
استمرار و استقرار آن بر دوازده خلیفه بوده یکی بعد از دیگری بر مسند امامت
متمکن گردد و در کتب مشهوره و غیر مشهوره از طریق مخالفین احادیث
ظاهر الدلالة بر امر مذکور زیاده از اندازه است و تمامی متضمن این معنی که همیشه
دین محمدی بوجود دوازده خلیفه مستقیم بوده زمانه از ایشان یعنی از وجود یکی
خالی نخواهد بود و در فصل اول از باب اول از کتاب رابع از جامع الاصول
ذکر یافته که قال سعید قلت لسفینة ان بنی الزرقا یزعمون ان علیا
لم یکن خلیفة قال کذبت استاه بنی الزرقا یعنی بنی مروان قال
سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول یکون بعدی اثنی عشر امیرا
و صاحب کتاب میگوید که این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم ست
و در روایت دیگر از مسلم چنین نقل نموده از پیغمبر صلی الله علیه و آله لا یزال
هذا الدین قائما عزیزا منیفا الی اثنی عشر خلیفة و ایضا بروایت
مسلم ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیه اثنی عشر خلیفة و اما روایات

واله بر خلافت حضرات ائمه طاهرین سلام الله علیهم بر وجه تفصیل و ترتیب از انجمله
بروایت اخطب الخطبا صدر الائمه ابو منصور محمد بن حسین بن محمد البغدادی از
نور الهدای ابو طالب حسن بن محمد زینبی از محمد بن احمد بن شاذان از احمد بن
محمد بن عبد الله الحافظ از علی بن سنان موصلی از احمد بن محمد بن صالح از
سلمان بن محمد از زیاد بن مسلم از عبد الرحمن بن زید از جابر از سلام از ابی
سلیمان راعی رسول الله و وی از حضرت رسول رب العالمین و آنحضرت
از جبرئیل امین و او از ملک جلیل جل جلاله و کثر افضاله مضمون آنکه
در شب معراج چون ساحت رفعت کبریایی و بساط وحدت انبساط
پروردگاری از پرتو اشراقات لمعات نور حضور نبوی و ضیاء مرور مصطفوی
که از بارقه تشعشع انوار فیض آثار متوقد و از نتیجه مبارکه محبت ربانی و افاضه
و استناره از مشکوة محبوبیت صمدانی اقتباس یافته منیر و مستنیر و مستفیض
گشت و به نزل مشاهده عجایب علویات از مهمانسرای لنریه من آیاتنا
عجبا اختصاص یافت نظم مرغ الهیش قفس پر شده قالبش از قلب
سبکتر شده چون گل ازین پایه فیروزه ورنش دست بدست آمده تا ساق
عرش همسفرانش سپر انداختند بال شکستند و پر انداختند پرده نشینان که
رخش داشتند هودج ادیکته بگذاشتند رفت بدان راه که همره نبود
این قدمش زان قدم آگه نبود در آن شب خزان خزاین افلاک مفاتیح
کنوز غیبی و رموز لاریبی و معارف الهی و عوارف نامتناهی که بقفل اختفا
از خدمت لوح و قلم و طبقه بنی آدم مقفل بود به پرده داران حجرات قلبیه

نبویه سپردند تا درجات رفیعه دنی فتدلی علماً و یقیناً طی نمود و تجلیات
انوار ذاتی مسند نشین سراچه وصال و خلوت گزین گنجینه اتصال گردد بیت
پرده در آمد خسته دست وصال از در تعظیم سرای جلال دیدن آن پرده
مکانی نبود رفتن از آن راه زبانی نبود چون سخن از خود بدر آمد تمام
یا سخنش یافت قبول سلام و از جهت تمام آثار عظمت ربوبیت و عجایب
فلکی و ملکی در مرآت مشاهده نبوی ارتسام یافته تمکن در مسند قاب قوسین
و اطلاع بر معالم کونین امتیاز یافته پیمانه پرداز خمخانه اصحاب راز گردید بیت
خورد شرابیکه حق آمیخته جرعه آن در دل ما ریخته لب بشکر
خنده بیاراسته امت خود را همه در خواسته راوی گوید که اولین
گوهر از محیط کلمات احدیت که در رشته سامعه رسالت منسلک شد
این بود که یا محمد انظر الی تحتک یعنی آنحضرت مامور شد که بجانب
زمین نگاه نموده از امور غریبه خبری ملحوظ نبوی گردد و چون حضرت رسالت
برحسب فرموده الهیه بملاحظه النظر بر دوخت دید که حجب حایله بین
المحب والمحبوب برخاسته و شاه ولایت چون آفتاب طالع از برج
خارق عادت روی مبارک بجانب آسمان نموده و میانه نبی و ولی
ابواب کلم و کلام گشاده گشته بنوعیکه انچه آن محرم راز از محرمان سرادق
جلال احدی شنیده بود با حضرت شاه ولایت درمیان آورده حقه مختومه
اسرار ربانیه سر گشوده بینها جواهر ثمینه مخفیه حالات حق تصویه در رشته بیان
انتظام می یافت و از انجمله انچه از بارگاه احدی حضرت رسالت اولاً

بشنیدن آن اختصاص یافت اینست که یا محمد انّی جعلت علیا
وصیّک و وزیرک و خلیفتک من بعدک فاعلمه فها
هو یسمع کلامک یعنی علی بن ابی طالب مخصوص است از جانب من
بوصایت و وزارت و خلافت تو بعد از تو پس این مضمون را بوی
باز نمای که اینست که او می شنود سخن ترا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که آنچه حق سبحانه اشارت بآن نموده و چون حجابها برطرف شده بود
بجانب زمین نظر انداخته آن کلمات پسندیده ربانیه را بعلی میگفتم و وی
شنیده میان من و او آنچه فرموده الهیه بود تمامی گفت و شنید گردید
و بعد از آن هم حکایت و اتمام اظهار این غایت دیگر باره حق سبحانه و تعالی
تجدید حکایت خلافت بر وجهت چنین فرمود که در میان امت امر خلافت من
بچه عنوان صورت یافت می فرماید که گفتم الهی بکسی رجوع کردم که بهترین
امت بود و چون الله تعالی در مقام استفسار این امر فرمود که علی بن ابی
طالب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جواب فرمود که نعم حضرت
میفرماید که حق تعالی در مرتبه فرمود که یا محمد چون بر زمین نظر انداختم ترا
اختیار کرده از اسماء خود اسمی جهت تو بیرون آوردم و بنا برین هر جا اسم
من مذکور گردد تو نیز با من مذکور میشوی و من محمود و تو محمدی و بعد از آن
نوبت دیگر نظر انداختم و علی بن ابی طالب را برگزیدم و از جهت او نیز جهت از
اسمی از اسماء خود اشتقاق نموده من اعلی و او علی است و بعد از آن
فرمود که یا محمد بدرستیکه خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از

اولاد

اولاد حسین را از نوری از انوار من و ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین
عرض نمودم و هر که قبول نموده با آن اعتراف نزد من از مؤمنین است و هر که قبول
ننموده و انکار ورزید نزد من از کافرین است یا محمد اگر بنده از بندگان من
باعتقاد عبادت کند چرا که منقطع گردیده مثل پوست پوسیده خشک
شده گردد با وجود این حال منکر ولایت شما باشد گناهان وی آمرزیده نگردد
و بعد از آنکه اسم حضرات ائمه بر وجه اجمال ذکر یافت حق سبحانه و تعالی خواست
که انوار مقدسه و ارواح منوره ذوات قدسی سمات حضرات را
مفصلا در آیینه ملاحظه حضرت رسالت انتقاش داده درجات موثره
آن زمره مطهره معلوم حضرت گردد بنا برین آن سرکرده سلسله نبوت
مامور گشت که بجانب یمین عرش التفات فرموده برویت آن
انوار سبحانی و اسرار ربانی مسرور و محبور گردد و چون بر حسب اراده
الهیه آنحضرت بجانب راست نظر انداخت دید که حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و حسنین و علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر
بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن
علی التقی و علی بن محمد النقی و حسن بن علی العسکری و محمد بن الحسن المهدی
در ضحضاحی از نور ایستاده نماز میگذارند و محمد بن الحسن المهدی در میان
ایشان چون ستاره درخشان بر یمین و بعضی از یسار وی قرار گرفته اند
و بعد از آن حضرت رسالت شنید که یا محمد اینجماعت حجت اند از جانب
من بر خلق و اشارت بصاحب الامر نموده فرمود که انتقام عترت تو بر

ضحضاح [illegible]

دست او از خلق کشیده خواهد شد و فرمود که قسم بعزت و جلال من که
او حجت منست بر دوستان من و منتقم منست از دشمنان من و ایضا
در کتاب مذکور منقولست از جماعتی سابقین از ابن شاذان از محمد بن حسن
العلوی الطبری از احمد بن عباس از سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی و وی
روایت میکند که روزی بخدمت حضرت رسالت صلعم تشرف یافته دیدم که
امام حسین علیه السلام بر زانوی مبارکش جای نموده و آنحضرت بر سر و روی
نورانی آن چراغ خاندان نبوت و ولایت بوسه داده و دلنوازی او مینماید
و میفرماید که توئی سید پسر سید پدر سادات توئی امام پسر امام برادر امام پدر ائمه
توئی حجت پسر حجت پدر نه حجت از ذریت تو که نهمین ایشان قایم مقام
ایشانست و این روایت بعبارت مختلفه در کتب اهل سنت از علمای
محدثین ایشان بنوعی ذکر یافت که کسی را محل تاملی و انکاری نمانده حجت
خدایتعالی بر بندگان است و چون معلوم شد که حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم تمامی بنص الهی و تشخیص و تعیین زبانی بتفصیلیکه شایبه خللی و دغدغه
شبهه و شکی بآن راه نیافته در غایت روشنی و وضوح است باید دانست
که شیخ ابراهیم رحمه الله در رساله فرقه ناجیه روایتی ذکر نموده از علمای مخالفین
در کتابیکه مصنف آن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده
و ایشان از حضرت رسالت روایت نموده اند مشتمل بر ذکر حضرات
ائمه اثنی عشر و تعیین ایشان من جانب الله بامامت و خلافت و بالجمله
مضمون حدیث اینست که عبد الله عباس روایت مینماید از ابو الفضل محمد بن عبد الله

بن مطلب شیبانی و وی از احمد بن مطرق بن سوار بن حسین قاضی حسنی بمکه
مقدسه و قاضی مذکور از ابو حاتم مهلبی از مغیره بن مهلب از عبد الغفار بن کثیر
کوفی از هشیم بن حمید از ابی هاشم از مجاهد از ابن عباس و وی روایت
میکند که روزی شخصی از طایفه یهود که بخدمت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله آمد نام وی نعثل و گفت یا محمد چیزی چند در خاطرم میگذرد و میخواهم که
حقیقت آنرا از شما معلوم کنم و اگر جواب گوئی مرا بنوعیکه پسندیده من
باشد بتو ایمان آورم فرمود که بپرس یا عماره آنچه در خاطرت میگذرد و وی
مکنونات ضمیر خود را بران حضرت عرض نموده موافق ملت موسی جواب
می شنید و میگفت صدقت یا محمد تا آنکه حکایت تشخیص وصی آنحضرت منتهی
شده یهودی از تشخیص وی سوال نمود و گفت هیچکس از انبیا نبوده که او را
وصی نباشد و وصی پیغمبر ما یعنی موسی بن عمران یوشع بن نونست حضرت
فرمود که وصی من و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالبست و بعد از او
فرزندان من حسن و حسین و بعد از ایشان نه کس دیگر از صلب حسین ائمه
معصوم مطهرند علیهم السلام یهودی چون این کلام اجمالا از حضرت سید المرسلین
استماع نموده التماس شنیدن اسامی مقدسه از زمره مطهره نموده حضرت
ملتمس وی را قبول نموده فرمود که چون حسین رحلت نماید پسر او علی بن الحسین
علیه السلام امام زمان گردد و بعد از وی پسر او محمد و بعد از محمد پسر او جعفر صادق
و بعد از وی پسر او موسی کاظم و بعد از وی پسر او علی و بعد از وی پسر وی محمد و بعد از
محمد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او محمد مهدی و فرمود که

اینست ائمه اثنی عشر بعدد نقبای بنی اسرائیل یهودی پرسید که مکان ایشان در بهشت
کجاست فرمود که با من و در درجه من چون یهودی تفصیل این قضیه بر نحو تمام استماع
نمود ایمان آورد و کلمتین بر زبان جاری گردانیده اتمام آن بشهادت امامت حضرت
ائمه طاهرین علیهم السلام نموده کامل الایمان گردید گفت یا رسول الله آنچه فرمودی
بر نهج مذکور در کتب متقدمه یافته ام و از موسی بن عمران معهود شده که در آخر
الزمان پیغمبری ظاهر گردد اسم او احمد خاتم انبیا و مرسلین و بعد از وی دیگر پیغمبری منقطع
شده سلسله نبوت بوی ختم یابد و از صلب وی بیرون آید امامان اخیار ابرار
بعدد اسباط و شیخ ابراهیم مذکور رحمة الله علیه بعد از ذکر مضمون این کلام میگوید
الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجة و بدین مدعا دلیل بر ادعا
بسیار و روایت بیش از انست که بضبط قلم درآید و بر یکی دیگر از منقوله اختصار
مینماید از طریق اهل بیت علیهم السلام بر وجهی که متصل برسول الله صلی الله علیه و آله شده
بجبرئیل بحق جل و علا انتها مییابد فرمود که هر که از بندگان گواهی بوحدانیت
من نماید با آنکه شهادت به نبوت بنده من و رسول من محمد بن عبد الله
نماید و گواهی و شهادت ندهد که علی بن ابی طالب خلیفه منست یا این گواهی
دهد اما بامامت ائمه که از نسل اوست گواهی ندهد و شهادت نه نماید که ائمه حجت
من بر خلق اند پس این کس منکر نعمت من و صغیر داننده عظمت منست و بآیات
و کتب من ایمان نیاورده و قصد اهانت نموده باشد راوی میگوید که چون
این عبارت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم
تفصیل ائمه مرا حاصل نبود و کلام سید انام مجملا ذکر یافته بود جرأت نموده

پرسیدم که یا رسول الله ائمه که از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام اند چند کس و چه
نام دارند فرمود که حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد الباقر و جعفر الصادق
و موسی الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد التقی و علی النقی و الحسن العسکری و فرمود
که بعد از اینها قایم بحق مهدیست آنکه پر سازد زمین را از عدل و انصاف
چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و از مضمون روایات و عبارات متصله بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و نصی من جانب الله و هر یک از ایشان باسمه و نسبه
و شخصه منسوب باین امر شده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بی آنکه
از جانب الهی مامور و ماذون شده باشد بمجرد اراده خاطر تعیین نموده
بلکه عدد مبارک اثنی عشر که در ضمن مسمیات معینه باسامی مشخصه تسمیه پذیر
امریست خدائی و فرمانیست سماوی و موضح مرام است آنچه در کتاب کلینی
از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده که بعد از ذکر امامت و بیان فساد
اختیار امت درین امر فرموده که اترون الموصی منا یوصی الی
من یرید لا و الله لکن عهد من الله و رسوله و علی الائمة
علیهم السلام لرجل فرجل حتی ینتهی الی صاحبه
خلاصه کلام حضرت باقر علیه السلام اینست که حضار مجلس شریف را هدایت
نموده و پرده اشتباه مرتفع ساخته و ایشان را از سلوک مسالک
منتهیه بظنون فاسده منع نموده بطریق مستقیم علم بحقیقت تعیین امامت
و هدایت فرموده بر نحوی که آیا شما را در آینه خیال این صورت [illegible]
یابد که امام از زمره اثنی عشریه که وصیت بامامت شخصی نماید [illegible] امر

یک کتاب از بر کنی بهتر ز جمع صد کتاب کنف کناف بکار آید نه دسته لباب.

بمجرد اراده خاطر خود عمل نموده موافق خواهش طبع کسی را بر مسند امامت متمکن کرده اند قسم
یاد مینماید که نه والله چنین نیست که شما را تصور این باشد که امام بوصیت امام
سابق استحقاق امامت می یابد بلکه امامت عهدیست از جانب الهی در
باره حضرات ائمه که به ترتیب یکی را بعد از دیگری نصب نموده برین نهج حکایت
امامت انتظام یافته منتهی بصاحب الزمان گردد واین روایت نص است
از حضرت پیمبر علیه السلام در یکه امامت امریست منصوص من الله ومؤید مقالات
آنچه در کتاب کلینی بروایت جابر مذکورست که در خدمت حضرت فاطمه
علیها السلام لوحی دیده مکتوب بکتابتی اخضر از جانب الهی که اسامی تمامی
حضرات ائمه علیهم السلام مفصلا مشتمل بر اسم ونسب ولقب واعزاز
واحترام به ترتیب از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام تا صاحب الزمان دران
لوح مکتوبست وحق تعالی دران لوح اظهار رغبات الهی غایت در باب
حضرات ائمه صلوات الله علیهم نموده ومخصوص هرکدام علیحده تفویض خلافت بخصوصهم
بروجهیکه بنهایت اهتمام الهی از کلمات تامات وعبارات اعجاز آیات آن
برصفحه صحیفه خاطر ارتسام پذیرست والحمد لله رب العالمین قاعده ثانیه
در ذکر آنچه میانه این فقیر وقاضی زاده مذکور در مجلس بهشت آیین بطریق
مباحثه واداب مناظره مذکوریت یافت وآن مشتملست بر دو فصل فصل
اول چون قبل از وصول بنده بدرگاه عالی از جمله اموریکه سبب تشنیع وی
شده بطلان آن صفحه زبان انتقاش داده بود حکایت غسل ومسح
رجلین است که مقصود وی این بود که مسح نمودن خارج از مدلول آیه

ازنو

تشریف قرآنیه بوده واز جمله احکام الهیه است که شیعه مخالفت خدا نموده اند واین معنی
بر خاطر اشرف اقدس شاهانه گران نموده آیینه طبع کشورستانی از آن جهت غبار
آمیز شده بود ولکن دریای بی منتهای حلم وکظم غیظ که موروث آن خاندان عظمت
بنیانست تموج نموده وخار وخاشاک اقوال فاسده واعمال کاسده وی
در دل دریا نوال گیتی ستانی جای قرار نمانده بمقتضای الکاظمین الغیظ
والعافین عن الناس والله یحب المحسنین خطیات قولی وفعلی
وی مقرون بعفو گردیده وکلمات ناقصات مشتمله بر لاف وگزاف که از ان
ناانصاف سمت صدور یافته بود بپرده اغماض استتار داده وبقاع عفو
ستره ابواب احسان وامتنان بر روی امانی وآمال وی افتتاح یافته
بود وبنا برین مقدمات اراده خاطر اشرف بسبقت مسئله وضو تعلق یافته
واین کمینه را مخاطب ساخته زبان قدسی بیان پادشاه گیتی ستان
از جانب آن گمراه نامه سیاه بر سبیل اعراض وقانون اعتراض چنین
گوهرفشان گردید که طبقه شیعه از متابعت کلام الهی در باب وضو
بچه سبب تخلف نموده اند که حق تعالی در قرآن عزیز بشستن پا امر فرموده
وایشان از ان عدول نموده مسح مینمایند وفقیر را در مقام جواب
این بود که آنچه در کلام ربانی که بر خاتم الانبیا نزول یافته واز آنجمله مسئله وضو
واحکام آن مذکوریت یافته شستن پا از آنجمله فهمیده نمیشود وآنچه
سامعین آیه مبارکه از مدلول آن توانند فهمید غیر مسح نمودن پا یا چیزی
دیگر در آیینه ادراک صورت نه بندد وطریق استدلال از آیه شریفه بر نوجه

ست

که چون حق سبحانه وتعالی از روی تفضل واحسان وترحم وامتنان خواست که
بیان وضو نماید بر وجهی که عامه مکلفین که از ذکور پسر یازده ساله است واز اناث
دختر نه ساله است چنانچه رای اکثر فقهاست چون شرایط تکلیف ایشان موجود
باشد ومدلول آیه شریفه مسموع ایشان گردد بی تاملی واحتیاج بتحقیق از دیگری
علم بکیفیت وضو ایشان را حاصل شده بآسانی از عهده مأموربه بیرون
توانند آمد درینصورت فاضل وجاهل وکامل وناقص ودانا ونادان
وذکور واناث وبنده وآزاد الحاصل هر که در دایره تکلیف قدم نهاده باشد
در فهمیدن مدعا از آیه شریفه علی السویه بوده باشد چون متوجه فهمیدن مقصود
از کلمات الهیه گردد بوجهی وجیه فهمیده وی تواند شد واز ین جهت
حق سبحانه وتعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم
الی الکعبین پوشیده نیست که آیه مبارکه مشتملست بر دو امر یکی
شستن ویکی مسح نمودن وبنابرین ناچارست که مکلف چون کلمه فاغسلوا
بشنود که امریست بشستن عضوی از اعضا گوش کند ومستمع باشد که
بعد از کلمه مذکوره چه مذکور میشود تا فهمیده شود که آن اعضا را می باید شست
وبنابرین چون حق سبحانه بعد از کلمه فاغسلوا بی فاصله روی وهر دو دست را
مذکور ساخته آدمی اینچنین می فهمد که این سه عضو که عبارت از روی
ودست راست ودست چپ است شستن آن واجبست وچون
مکلف این معنی از کلمه فاغسلوا فهمیده باشد وبعد از آن بشنود وامسحوا

درینصورت

کلمه مذکوره دکر فهمید

درینصورت نیز میفهمد که امر بمسح چیزی شده ومنتظرست که هر عضو که در تحت
آن مذکور شود معلوم وی گردد که مسح نمودن آن عضو واجبست وآنچه بعد از
کلمه طیبه برؤسکم وارجلکم است درینصورت مکلف خواهد فهمید که بهیچ نحو
در مرتبه اولی شستن روی وهر دو دست واجب بود در مرتبه ثانیه مسح
نمودن سر وهر دو پای تا کعبین خاطرنشان وی شده اینصورت
در آیینه ادراک وی ارتسام می یابد که وضو عبارتست من حیث
الشرع از شستن روی ودستها تا مرفقین واز مسح نمودن سر وپایها تا
کعبین ونیز انصاف آنست که اطلاع بر اختلاف قرات وعدم
اطلاع را مدخلی در فهمیدن معنی مقصود از کلمات مذکوره بنوعی که گفته
شد نبوده مدخول کلمه فاغسلوا دلیل شستن ومدخول کلمه وامسحوا آیه مسح
نمودنست وبعد از آن چون خواهند که آیه مذکوره را منطبق بر قوانین
نحو گردانند امریست که انطباق آن بر قواعد مقرره در غایت وضوح است
وچون سخن بانجا رسید قاضی زاده مشار الیه از جانب نواب اشرف
اقدس مامور بجواب گردید نواب کشورستانی قسم یاد نمودند
وخارستان احتمال تعرض وآزار وامانت از پیش راه سخنان وی برداشتند
مؤکد بایمان مغلظه گردانیدند واو را در ذکر جواب ودقایق بحثی و
واداب سخنگذاری ومراعات شرایط مناظره جرات داده بملاطفات
ونوازشات واطمینان خاطر وی آنچه در قانون مباحثه جایز باشد
خوشدل ومسرور ساخته فضای خاطر ویرا از غبار اندیشه تصفیه دادند

مومی الیه نیز چارسوی مباحثه را باجناس نفیسه مناظره آراسته ساخت ودکان
مجادله را بمتاعی که در خزینه خاطر ذخیره نموده بود در نظر خریدار زیب و زینت
فزوده گفت که قاریان کلام مجید در قرات آیه شریفه اختلاف نموده اند
واختلاف ایشان بمراعات قواعد نحو موجب قدح در حکم مسح گردید
بلکه دلیل وجوب غسل رجلین است زیرا که نزد اکثر قرا کلمه ارجلکم منصوبست
و بنا بر وجود حرف عطف ناچار است از معطوف علیه منصوب و در
آیه شریفه معطوف علیه موصوف بوصف مذکور کلمه وجوهکم وایدیکم
است و بنا برین میباید که همچنانچه عضوین سابقین مغسول اند این
نیز مغسول باشد وجواب وی بدو تقریر در صحیفه عبارت اندراج یافت
اول آنکه در غایت ظهور است که فعل و فاعل را ناچار است از
مفعول و کلمه وامسحوا آنچه بعد از وی واقع باشد باید که مفعول او باشد
ومفعول منصوب می باشد پس قرات نصب موافق قاعده مقرر
درین امر واقع شده نصب وی از جهت مفعولیت کلمه وامسحوا خواهد
بود و آنچه در کلمه رؤسکم نصب ظهوری ندارد بواسطه عارضی و مانعی است
که آن حرف جر است و معلوم است که حرف جر او را از مفعولیت بیرون نبرده
هر کدام از کلمتین رؤسکم وارجلکم بمرافقت مفعولیت خود باقی اند
بنا برین نصب ارجلکم بواسطه مفعولیت وامسحوا و اشتراک با رؤسکم
در صفت مفعولیت است و ظاهر است که درین ماده چون کلمه ارجلکم
مفعول فعل وامسحوا باشد که ممسوح گردد واما قرات بعضی دیگر از قرا

که کلمه ارجلکم را مجرور خوانده اند و درین صورت خود مسح اعضای ثلثه غایت
ظهور دارد و بنا بر عطف ارجلکم بر لفظ برؤسکم پس هر دو قرات متفق بوده در صورتین
افاده مسح رجلین نماید بی تکلفی وارتکاب خلاف ظاهری واما تقریر دوم آنکه
کلمه ارجلکم یا مجرور است یا منصوب چنانچه موافق قرات اکثر قرات و در حالت اولی
که فرض مجروریت وی است عطف خواهد بود بر ظاهر کلمه رؤسکم بواسطه وقوع حرف
جر از جهات اصلی خود که نصب است ممنوع گشته و در حالت ثانیه که فرض نصب کلمه
مذکوره است معلوم است که درین صورت مراعات اصل محل نموده و کلمه سابقه
که آن نصب رؤسکم است بنا بر مفعولیت نموده شده و حاصل آنکه در یک صورت
مراعات لفظ و در صورت دیگر مراعات محل نموده هر دو قاعده معمول شده
الکلام منافات میانه قرائتین مرتفع گشته اختلاف حکم صورت نه بندد پس
در هیچ صورت از صور مختلفه ظاهر آیه را دلالتی بر غسل رجلین نبوده مسح اعضای
ثلثه در نهایت ظهور بی عیب و بی قصور بلطف خاطرشان نزدیک و دور است
و خلاصه کلام آنکه قرات ارجلکم که مجرور بوده باشد ظاهر است که بر برؤسکم عطف
شده باشد و مرجحیت در مسح نمودن پایها و اگر منصوب خوانده باشند عطف
خواهد بود بر محل برؤسکم بنا برین کلمه مذکوره در محل نصب است با آنکه مفعول است
و همچنانچه عطف بر لفظ صحیح است عطف بر محل نیز درست است چنانچه قاعده
مقرر نحو اقتضا مینماید و در غیر مرتبه قاضی زاده مذکور گفت که چرا نشاید که
چون ارجلکم مجرور واقع شده باشد مجروریت وی نه از جهت عطف بر لفظ
رؤسکم باشد بلکه جر وی تواند بود که از مقوله مجاورت باشد و در صورت نصب

کلمه مذکوره ذکر یافته

معطوف بر ایدیکم باشد و این تأویل مثل تأویل شماست در صورت آنکه
عطف بر محل جواب وی این بود که عطف بر محل بی آنکه مشروط بشرطی و متفرع
بر اصلی و قاعده باشد از امور مقرره علمای نحو است و اینطور قاعده را تأویل
نام کردن مخالف قانون است بلکه جر جوار که مدار علیه مباحثه شماست نیز از
تأویل گفتن صحیح است و بنا برین مباحثه واقعه میانه ما و شما از مقوله تعارض
میانه مأول و ظاهر است و رجحان ظاهر بر مأول معمول اصولیین است و بر
تقدیر ارتکاب تأویل درین طرف رجحان تأویل ما بر تأویل شما از چند
وجه است یکی آنکه عطف بر قریب ممکن باشد بوجهی از وجوه عطف بر بعید
جایز نیست الا عند الضرورة و ضرورتی نیست دیگر آنکه عطف بر کلمه ایدیکم
درست باشد در صورت قرائت جر عطف مذکور ممتنع خواهد بود کما لا
یخفی و دیگر آنکه ارتکاب جر جوار از امور متروکه شاذه است و اهل عربیت تصریح
نموده اند که جر جوار نه امریست که قیاس بروی معتبر باشد و مادام که ضرورتی
ناشی نشده باشد ارتکاب مجاورت نمودن موجب خلل در فصاحت
کلام است چه جای افصح دیگر آنکه مادام که عدم اختلاف در احکام الهی
ممکن بوده قرائتین موافق یکدیگر باشند اولی خواهد بود و بر تقدیر عطف
بر بعید و حکایت مجاورت بعینه ثبت شده سبب اختلاف حکم الهی و
موجب تنافی بین القرائتین است دیگر آنکه تفحص رفته که اعراب مجاورت
در کلام الهی واقع نشده و سخن وی در احکام لغت و عربیت حجت است دیگر آنکه
نزد جمعی که اعراب مجاورت جایز باشد شرایط معینه ذکر شده که در ما نحن فیه

مفقود پس

مفقود است پس بنا بر وجوه مذکوره و مفاسد ظاهر معلوم و مبین گشت که
ظاهر آیه شریفه دلالت وی بر مسح ظاهر و بی قصور بود و خروج از مدلول آن
و جر جوار و عطف بعید بی آنکه ضرورتی باشد ارتکاب نمودن و کلام الهی را
از آنچه بحسب ظاهر فهمیده میشود انحراف دادن و در تحت مدلول یحرفون
الکلم عن مواضعه داخل گردیدن از قانون استخراج معانی از الفاظ و مراعات
ضبط و تعمق در مفهومات کلمات قرآنی بغایت مستبعد مینماید و چون
سخن باینجا رسید و بعضی دیگر از وجوه تصرفات که ذکر آن علی التفصیل
موجب تطویلست گفته شد که حالا بر شما لازم و متحتم است که آنچه علت
خروج از ظاهر آیه شده و وسیله ارتکاب امور محتمله بعیده گردیده و بر مکلف
واجب ساخته که از مفهوم ظواهر نصوص قرآنی عدول نموده و احتمال
مرجوح را راجح اعتبار کرده بآن عمل نماید بیان آن نمودن که اگر صلاحیت
علیت امر مذکور دروی بوده معتبر و معول علیه نماید فبها و الا ترک آن
نموده و بظواهر آیات قرآنی که عند عدم المعارض واجب العمل نموده
چنان نماید در هر مرتبه همانا تلقی بقبول کرده و بوجوب مسح که از ظاهر آیه
فهمیده میشود اذعان نموده صیقل جواب مرآت مناظره را باین عنوان
تصقیل داد که وضوء بیانی مبین مقصود بوده مدار اثبات مدعا بر آنست
و تقریر دلیل برین اسلوبست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
جهت بیان کیفیت وضو متوجه امر مذکور شده پای مبارک را شسته
فرموده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضو است که

قبول نمیکند الله تعالی نماز را الا بمثل آن و این حدیث از حضرت پیغمبر بروایت
انس در صحیح بخاری مسطور است و جواب وی از وجوه متعدده است اول
آنکه حدیث مذکور در طریق امامیه ذکر نیافته و بر ایشان حجت نتواند بود
الا بعد از تسلیم مدلول یا اثبات آن بوجهی از وجوه دوم آنکه علامه نیشابوری
که از عظمای شافعیه است در تفسیر کلام الهی در سوره فاتحه بتقریب تحقیق
جزویت بسمله و عدم آن که میانه حنفی و شافعی مختلف فیها است
و حنفیه بروایت انس در صحیح بخاری مستند شده اند که از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله عدم جزویت نقل نموده و نیشابوری
در تزییف سخن ایشان میگوید که چون بنی امیه در اقتفای آثار علی بن ابی
طالب علیه السلام سعی بسیار مینمودند و جزویت نزد آن حضرت ثابت
و متحقق بود شاید انس را تخویف نموده او نیز دفعا للضرر عن نفسه موافق
رای ایشان روایتی بافترا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل
نموده باشد و اضطرابی که در کلام انس واقع است که وی در محل دیگر از حضرت محلی
رسالت جزویت نقل نموده دلیل صحت امر مذکور است و بنابرین
روایت انس حجت نتواند بود و این عبارت تا اینجا ترجمه کلام نیشابوری است
و چون کذب و افترای انس بر حضرت رسول آخر الزمان بنابر غرضی از اغراض
دنیویه بشهادت علامه نیشابوری محقق شده باشد در این مقام نیز که مسح
رجلین نزد امیر المؤمنین و ذریت معصومین وی محکوم به باشد همان
احتمال جاری بوده روایت انس در معرض استدلال حجت نتواند بود سیم آنکه

روایت مذکوره معلوم است که از روایات منقوله بطریق آحاد است و
فخر الدین رازی و غزالی را عقیده آنستکه باب آحاد از اهلیت حجیت بیرون است
و بعضی از فحول علمای امامیه نیز باب آحاد را حجت نمیدانند و چون
بزرگان فقها و علمای طرفین اعتبار آن ننموده باشند استدلال با آن در
غایت ضعف باشد چهارم آنکه بر تقدیر حجیت باب آحاد چون ثبوت
پیوسته که ظاهر آیه را دلالتی واضح بر وجوب مسح است و روایت مذکوره
منافی آنست پس در حکم ناسخ و نازل منزله وی بوده احدی از علمای
طریقین بمجرد باب آحاد داله بر امر مرجوح ظاهر آیت داله بر امری راجح را
ترک ننموده عمل بظاهر نموده اند خصوصا وقتیکه احادیث متواتره
در طریق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بر وجوب مسح ثابت شده
موانع مذکوره از آن طرف قوت معارضه از روایت مذکوره سلب نموده
باشد و ایضا در کتب علمای امامیه مذکور است از رواة اهل سنت که
از صحابه نقل نموده اند که قرآن دلالت بر مسح نموده غسل از آیه فهمیده نمیشود
و دیگر روایات از طرق اهل سنت بسیار نقل شده که مجموع دلالت بر
مسح مینماید پس روایت انس و مثل آن قابلیت احتجاج نداشته
عمل بظاهر قرآن باید نمود و در غیرتیه خرمن صبر و قرار را بباد اضطرار داده و
دست و پا شده بحکایت اجماع اهل سنت درین باب متوسل شده گفته که
اتفاق علمای اهل اسلام بر وجوب غسل درین مسئله محقق شده و اتفاق ایشان
حجت است و تخصیص قرآن و نسخ نیز باجماع مذکور درست بوده بر تقدیر تسلیم دلالت

آیه بر مسح اجماع مذکور رافع آن بوده مدار اثبات غسل رجلین درین ماده بر اجماع مذکورست
جواب اینطور دلیلی بمثابه روشن و هویداست که احتمال دارد که اطفال ابجی
عزیز که هنوز بمکتب نرفته باشند بقوت عقیده فطریه از عهده آن بیرون
توانند آمد و چون این عبارت مسموع مومی الیه گردید تعجب تمام نموده بشگفتگی
دل و انشراح خاطر از وی جواب آن سوال نموده جواب سوال مذکور از وجوه متعدده است
اول تحقق اجماع مذکور که بعد ازین در مبحث خلافت مذکور خواهد یافت
که معلوم نیست که اجماع محقق معتبر واجب الاطاعه از قوت بفعل آمده وقوع
یافته باشد دوم آنکه مراد از اجماع یا اتفاق تمامی اهل حل و عقد از امت است
چنانچه متبادر از اجماع است یا مقصود اتفاق اهل سنت و در صورت اطلاق
اجماع بران بطلان صحیح نخواهد بود مگر باعتبار تسمیه جزو باسم کل و بر هر تقدیر
یعنی دعوای اتفاق کل یا اتفاق بعض احتجاج بآن اصلا صورت صحت ندارد
اما صورت اولی یعنی اتفاق کل امت بنا بر آنکه طایفه امامیه را در اتفاق
مذکور مدخل نبوده مقصود و مدعی اتفاق بعضی از امت خواهد بود که مراد
اهل سنت باشند و اما صورت ثانیه که اتفاق مذکور اتفاق اهل سنت باشد
از وجوه متعدده مدخول است بر آنکه اتفاق مذکور مجرد دعویست بی آنکه
در خارج تحقق یافته باشد و در کتب معتبره علماء طرفین ذکر یافته که
از صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله عباس و انس بن مالک
بمسح عمل نموده غسل را صحیح نمیدانسته اند و این منقول در حواشی کتاب
صدر الشریعه که از تصنیفات معتبره علمای حنفیه است ذکر شده و در روایتی

نزد انس بن مالک مذکور شد که حجاج میگفته که در وضو ظاهر و باطن پاها را بشوئید
و تخلیل کنید میانه اصابع را انس در جواب گفته صدق الله و کذب الحجاج و
در ینحالت این آیه قرائت نموده که فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق
و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و معلوم است که انس از آیه کریمه
غیر مسح چیزی دیگر نفهمیده و تکذیب قول حجاج و تصدیق قول رسول الله صلی الله
علیه و آله صریحست در اینکه انس را اعتقاد آنست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله امر بمسح نموده و این روایت از وی بعینه از قبیل حکایتی است که نیشابوری
در تفسیر خود ذکر نموده و قبل ازین گذشت که انس در ماده جزویت بسمله
در صحیح بخاری عدم جزویت نقل نموده و در موضع دیگر جزویت و اضطراب
قول وی و بدعتهای بنی امیه که در انصورت می یافته کذب انس است
و در ینمقام نیز مدعی بروایت انس در صحیح بخاری مستند شده که از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله شستن پا نقل نموده و حکایت حجاج و رد قول وی افاده مسح
مینماید و آنچه نیشابوری دران مسئله دلیل کذب وی ساخته درین مسئله حذوا
لنعل بالنعل می توان گفت و این حکایت را یعنی روایت انس را علامه حلی
قدس الله سره العزیز در کتاب منتهی ذکر نموده و ایضا در کتاب مذکور دیده شد
و در محلی دیگر ملاحظه شده بود که ابو العالیه و عکرمه و ابو الحسن بصری و ابن جریر
الطبری و ابو علی جبائی در ینمسئله بتخییر عمل نموده اند و از شافعی نیز در قول قدیم
جمع بین الغسل و المسح منقولست و بنا برین اتفاقی که مدعی دعوی نموده خلاف
آن ظاهر شده مشخص گشت که در غسل رجلین اتفاقی میانه اهل سنت نیز

ط رسول

ط دلیل

واقع نموده سیم آنکه بر تقدیر تحقیق اتفاق مذکور احتیاج بآن اصلا صورت ندارد
بخلاف اتفاق اثنی عشری که عمل بمقتضای آن واجبست و چون این معنی مسموع وی
گردید او را باضطراب انداخت گفت سبب چیست که اتفاق طایفه از مسلمانان
که اکثر اهل اسلام باشند جایز العمل نبوده باتفاق طایفه قلیله عمل باید نمود جواب
دغدغه وی بود که اما عدم جواز اطاعت اتفاق اهل سنت از انجهت ست
که ایشان بر تقدیر آنکه اکثر از امامیه باشند بعضی از اهل حل و عقد خواهند بود
و باتفاق کل اهل حل و عقد اتفاق بعضی از امت که مشتمل بر وجود معصوم نباشد
از دایره اعتبار خارج بوده واجب الاطاعه نیست و لهذا فحول علمای اصول
از اهل سنت را اعتقاد آنست که اتفاق مدینه بر امری از امور اگر منعقد گردد
واجب العمل نباشد بنا بر آنکه بعضی از اهل حل و عقد بوده اطاعت قول ایشان
واجب نیست و در شرح مختصر ذکر شده که اگر یککس یا دو کس از اهل حل و عقد
خارج از دایره اجماع باشد اجماع مذکور معتبر نبوده عمل بمقتضای آن واجب نباشد
و اما وجوب اطاعت اتفاق امامیه از انجهت ست که چون ما را عقیده
اینست که زمانه از امام معصوم خالی نمیتواند بود چنانچه در محل خود مبرهن
گردیده اصحاب کشف و ارباب حقیقت نیز موافق امامیه اند پس اگر
اتفاقی در میانه ایشان تحقق یابد بی دغدغه معصوم داخل بوده قول وی
حجت و دلیلست و اتفاق مذکور کاشف از دخول آنحضرت ست
دران میان و بنا برین عمل بمقتضای اتفاق مذکور واجب باشد پس میگوییم
که چون ظاهر آیه شریفه دلالت بر مسح داشته باشد و ظاهرا کسی را درین دغدغه

نخواهد

نخواهد بود و اجماع اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بران انعقاد یافت
و احادیث صحیحه معتبره معمول علیها در طریق آل رسول صلی الله علیه و آله در ان
باب نقل شده و بصحت رسیده باشد و روایتی که از انس مدعی نقل مینماید
با وجود این قسم از امور که معارض آنست قوت معارضه در وی نباشد
پس عمل بمسح که مستفاد از ظاهر آیه مبارکه است باید نمود تا وقتیکه دلیلی
ظاهر شود که خلاف آن مفروض گردد و الا خلاف قرآن و خلاف روایت
و خلاف قول اهل بیت نموده باشد و الله الهادی الی کشف الحق
و نهج الصدق **فصل دویم** چون حکایت غسل و مسح بانجا منتهی
شد و بر اهل مجلس ظاهر گشت ظهورا بیّنا و اکثر ایلچیان اطراف که حاضر
بودند خصوصا احمد آقا چراغ اغلی که از جانب روم آمده بود فهمیدند
که در مسئله حق بجانب امامیه است و احمد آقا مذکور از اهل علم
و ادراک و اصحاب تتبع حدیث و تفسیر بوده از مشرب این طایفه جرعه
کشیده و نسبت و اذعان ظاهری بلکه باطنی نیز بحقیت مقصد اثنی
عشری درین مبحث از وی ظهور یافت و حکایت بخلافت ابی بکر
کشیده وجوه معتبره پسندیده که صفحه تحریر بتسطیر آن تزیین پذیرفت
بر ابطال خلافت وی و اثبات آنکه ارتکاب این امر از صحابه و قبول
آن از ابی بکر نیز بمجرد هوای نفس و متابعت شیطان بوده اول بدعتی
که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در دین نبوی ظهور یافت اینحکایت ست
و بتفصیل تحریر پذیرفت و چون بعضی از قواعد مذموم اهل خلاف

قطع نظر از وجوه معتبره عقلیه و نقلیه افاده مدعا نماید بهتر آنست که اولا بذکر آن
قیام نموده بعد از آن بامور مستحسنه بسندیع عقلیه و نقلیه مردف سازد
بتوفیق الله تعالی و تقریر کلام بنوعیست که در مجلس بهشت آیین در حضور
ایلچیان وارده از اطراف و جوانب سمت تقریر یافت خصوصا ایلچی
قندهار که قاضی زاده مذکور بنابر رفاقت وی راکب مراکب غرور و مسند نشین
بزم سرور و حبور گشته بود و احمد آقا ایلچی روم و جمعی دیگر از وجوه و اعیان
اهل خلاف که از اطراف عالم بدرگاه عالی آمده هر کدام باندازه استعداد از
وجوه احسان پادشاه جهان پناه گیتی ستان بکام دوستان محسود دشمنان
شده بودند و قواعد مقرره معهوده اهل خلاف بر شش وجه است قاعده
اولی زعم آن طایفه اینست که حق جل و علا احدی از امت را بشرف خلافت
و وصایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختصاص نداده و جوه
صفحات کلام الهی از ذکر آن خالیست قاعده ثانیه میگویند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز موافق اراده الهیه عمل نموده و مجموع احکام ملت مطهره را
بتحریر این قضیه محتاج ندیده بتعیین خلیفه اشارت نفرموده قاعده
ثالثه رای ایشان برین قرار گرفته که عقل را در وجوب نصب امام مدخلی
نبوده این مدعا از دایره احاطه عقل بیرون است قاعده رابعه مقتضای عقول
ناقصه آن طایفه اینست که زمانه از وجود امام معصوم خالی می تواند بود
و وجود وی را در نظام عالم مدخلی نبوده بسبب انتظام امر امم عباد بدون وجود
امام ممکن الوقوعست قاعده خامسه اگر اهل حل و عقد امت محمد صلی الله علیه

اتفاق بر امری از امور نمایند اتفاق مذکور را اجارت از سند یکه مفتح اجماع باشد
قاعده سادسه اهل مدینه اگر اتفاق بر امری نمایند قول آن طایفه را عقیده اینست
که اتفاق مذکور اهلیت حجت ندارد و بنابر آنکه اهل مدینه بعضی از امت اند و اتفاق
بعضی از امت حجت نتواند بود و چون این دانسته شد باید دانست که قواعد مذکوره
که ارتکاب نموده اند اقتضای آن مینماید که خلیفه گردانیدن ابوبکر از جانب اصحاب
و قبول نمودن وی این مهم را از ایشان مدار آن بر هوای نفس و غلبه شیطان و خلاف
فرموده خدا و رسول صلی الله علیه و آله و محبت جاه و ریاست و شهرت و نام بر آورد
بخلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امثال آن از منافع صوریه دنیویه است که بالآخره
منتهی بعذاب و مستدعی عتاب و خطاب رب الارباب است و تقریر دلیل برین
مطلب دو نوعست نوع اول آنکه چون قواعد مذکوره صریحست در آنکه خلافت
ابی بکر بامر الهی نبوده و الله تعالی باین منصب عالی اشارتی نفرموده و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نیز ابوبکر را جهت این امر تعیین نفرموده پس کتاب خدا و سنت
مصطفی صلی الله علیه و آله از ذکر خلافت ابی بکر خالی بوده نه نقل افاده این امر نماید
و نه عقل بنابرین میگوییم که امر عظیم القدر جلیل المرتبه که فی الحقیقه نیابت الهی
در امور کافه خلایق و قایم بمقام نبوت و چنانچه اطاعت رسول صلی الله علیه و آله
بر جمیع امت در تمامی امور دنیا و آخرت واجب و لازم بوده مخالف حضرت
در جریده کفره داخل بوده مستحق اشد عذاب گردد بهمان طریق اطاعت و متابعت
خلیفه نیز واجب و متحتم بوده خلاف اوامر و نواهی او مثل خلاف حکم الهی و
اوامر و نواهی رسالت پناهیست و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله از خلافت

ابی بکر خالی باشد وحق تعالی وحضرت رسول صلی الله علیه وآله تفویض این امر
بوی نموده باشند وعقل حکم بصحت آن ووجوب ولزوم این در مادهٔ
وی نکرده باشد پس هنگام ارتکاب این قضیه از جانب اصحاب وقبول
نمودن از طرف ابی بکر چون معرا از سندی وحجتی شرعی باشد غیر از انکه
اطاعت هوای نفس ومحبت امور دنیویه مقتضی آن شده باشد امری دیگر
پیرامون خاطر نتواند شد واگر گویند که اجماع امت مقتضی این بود با انکه تقریر
مذکور افادهٔ آن نمود که اگر اتفاقی شده باشد مخالف قوانین شرع خواهد بود ولکن
بهمین اکتفا نموده حکایت اجماع وفساد آن بعد ازین ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی نوع دویم از تقریر مذکور اینست که چون یکی از قواعد
علمای مخالفین طریق رسول الله صلی الله علیه وآله اینست که زمانه احتیاج
بوجود امام نداشته انتظام مرام بنی آدم توقفی بروی ندارد وحاکم عقل بر طبق
قواعد اهل خلاف حکم نموده که اگر امام در زمانه نباشد مفسده از مفاسد
بواسطهٔ آن ترتب یافته مهام عباد من حیث الدین والدنیا منتظم خواهد
بود پس میگوییم که وقتیکه آفتاب جهانتاب نبوت خواست که
در سحاب حجاب انک میت وانهم میتون مختفی شده از تنویر کره
غبرای بنور وجود کثیر الجود باز آمده مرغ روح پرفتوحش بجانب آشیان
لامکانی پرواز نماید در انجمن هنگامه زمرهٔ اصحاب که مصدوقهٔ واصحاب
الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم وحمیم وظل من یحموم اند
چه واقعه روی نموده وچه قضیه دست داده بود که تقدیم امر امامت

که نه نقل افادهٔ آن نموده بود ونه عقل تقاضا کرده بر غسل وکفن ودفن سید
اولین وآخرین که از واجبات عینیه بوده بارتکاب بعضی ساقط از بعضی
نکرده ومراعات لوازم این قضیهٔ عظمی واعزاز رسول الله وملاحظهٔ تعزیت اولاد
رسول الله صلی الله علیه وآله که در اسلام وجاهلیت از امور معتبره است
نموده وآن ذریعهٔ خیریت عالم ووسیلهٔ نجات بنی آدم را بر بستر هلاک
گذاشته بسقیفهٔ بنی ساعده روند وحکایت خلافت ابی بکر را صورت داده
بنوعی تعجیل نمایند که هنوز اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله از لوازم
کفن ودفن آنحضرت فارغ نشده بودند که ایشان ابوبکر را خلیفهٔ الله وخلیفهٔ
رسول الله نام نهاده بودند وبنابرین اقدام اصحاب برین امر اگر از جهت
مراعات مهمات عباد ومصالح بلاد است که وجود وعدم امام را دران
مدخلی باشد اینمعنی مخالف تجویز خلو زمانه از امام است واگر جهت مراعات
نصوص قرآنست مخالف دعوی عدم نص است واگر موافق وصایای
نبویست منافی قول بعدم گفته ونوشتهٔ آنحضرت درین باب است
واگر متابعت حکم عقل باشد منافی قاعده ایست که عقل را در امر خلافت
مدخلی نیست ودرینصورت تصدی این امر وتعجیل اصحاب در تعیین ابی
بکر چون خالی از جمیع وجوه عقلی ونقلی باشد غیر از پیروی هوای نفس
وعداوت با اهل بیت رسالت صلی الله علیه وآله چیزی دیگر در مراعات
عقل انتقاش پذیر نیست وظاهرا علت اقدام ایشان برین امر خصوصا
استعجال دران بروجه مذکور ازینجهت بوده که اکابر علماء اهل بیت علیهم السلام

رسوم

نقل نموده اند که بعد از حکایت غدیر چهل نفر از وجوه صحابه و اهل اعتبار با یکدیگر
بیعت نموده بودند که چون طایر بلند پرواز روح اقدس و نفس نفیس
نبوی ازین خاکدان سفلی مراجعت بوطن اصلی نموده بر اغصان اشجار فایض
الانوار طوبی لهم و حسن مآب نشیمن سازد ایشان نیز بکیش اصلی
و روش قدیمی جبلی رجع القهقری نموده حکایت روز غدیر و خلافت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بیعتی که نموده بودند اعتبار ننموده اراده ایشان
برداری هر که قرار یابد آن شخص را امام نام نهاده مسند نیابت نبوی را بوی
رجوع نمایند و مذکور است که آن عهدنامه را بعبد الرحمن عوف سپرده موافق
آن عمل نمودند تتمه چون حکایت خلافت باینجا رسید قاضی
زاده مذکور بر طبق مدلول این کلام که هما نا مولانا محتشم کاشی حشره الله فی
زمرة ائمة المعصومین جهت منش آمد کاروی گفته بود نظم چراغ خود دگر در
بزم او به نور می بینم بهشتی دارم اما دوزخی از دور می بینم ساخت
مدعای خود را از پرتوی انوار دلایل داله بر مقصود وی معرا دیده و در جنب
برای اخلاق شاهانه و اشفاق پادشاهانه خود را در تنگنای مباحثه و
دوزخ الزام و افحام ملاحظه نموده بحکایت پوسیده اجماع متمسک گردید
و با وجود آنکه در چنین عبارات سابقه ایمائی ببطلان بر تقدیر وقوع شده بود
و در مرتبه اکتفا بآن نشده در جواب گفت اثبات اجماع بنوعیکه عمل
بمقتضای آن واجب باشد می باید که در مرتبه ظهور بر وجهی نمایان کرده که
انکار آن نتوان نمود و ظاهر است که ظهور آن بر وجه مذکور از قبیل امور مستحیله

مینماید و علمای اهل سنت چون از اثبات اتفاق امت خصوصا اشتراک حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و کثیری از بنی هاشم عاجز اند دعوی مینمایند که اگر چه
در روز سقیفه این امر وقوع نیافته بعد از آن حضرت بمجلس ابی بکر آمده بیعت نمود
پوشیده نیست که این سخن نیز مثبت مدعا نبوده محتاج بظهور تمام است
و مع هذا وجوه فسادش بغایت ظاهر و روشن است اول آنکه در عبارات
کتب اهل خلاف الا قلیلی تصریح به بیعت آنحضرت در ثانی الحال نشده چنین
تقریر مینماید که چون حضرت فاطمه علیها السلام رحلت فرموده حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام و بنی هاشم هنوز بیعت با ابی بکر نموده بودند و این
عبارت مفید آن نیست که بعد از آن بیعت نمودند اگر چه بمجمل مفهوم توانند
شد و در تاریخ اعثم کوفی که از اهل سنت و مخالفین آنحضرت است چنین
مرقوم گشته که چون ابو بکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بمجلس خود طلبید
حضرت بعد از دخول در انمجلس از سبب طلبیدن خود سوال فرمود عمر گفت که
غرض بیعت نمودن تست با ابی بکر حضرت فرمود که چون شما بواسطه قرابت
رسول الله صلی الله علیه و آله بر انصار حجت گرفته و دلیل استحقاق خود دانستید
من نیز بهمان دلیل بر شما حجت میگیرم عمر گفت تا بیعت نکنی و مثل
دیگران موافقت ننمای حضرت عبارتیکه مدلول آنرا در صورت نظم ترجمه
نموده اند که نظم بگذر از این سخن که اندیشم تا جان دارم طالب حق
خویشم عمر را جواب داد ابو عبیده گفت در استحقاق تو تاملی نیست
اما آنچه مصلحت اصحاب در آنست شما نیز چنان فرمایید حضرت فرموده

جواب وی که برتن خویشتن نبخشاو آنچه راستی نباشد مفرمای عطائیکه
حضرت احدیت بخاندان نبوت فرموده بخانه و دودمان خویش نقل مکنید
قرآن در خانهای ما فرود آمده و معدن علم فقه و دین و سبب فریضه مائیم
و مصالح خلق بهتر دانیم پس رد میکند که این زیان دارد بشر بن سعد گفت
یا ابا الحسن اگر اینحرف پیش ازین میگفتی هیچکس از صحابه خلاف تو نکردی
اما چون در قرار گرفتی گمان مردم آن بود که مگر تو ازین حکایت کناره میکنی
حضرت فرمود که چون شود که تجهیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کفن و دفن
وی گذاشته متوجه طلب خلافت شدمی و بعد از بیان اینحکایت بر مضمون
نوشته که حضرت بیعت نموده بازگشت و میگوید که جماعتی گویند که
بعد از وفات فاطمه علیها السلم بدو ماه و نیم بیعت کرد و از عائشه
روایت کنند که بعد از ششماه قاضی میر حسین یزدی شافعی در شرح
دیوان از صحیح مسلم نقل مینماید که و ابن اثیر از کتاب جامع الاصول
بهمین مضمون نقل نموده که بعد از آنکه امر خلافت بر ابی بکر قرار گرفت
روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم جمعی از اصحاب را باتفاق ابی بکر
بدون رفاقت عمر طلبیده و بعد از حمد و ثنای الهی روی بابی بکر کرده
فرمود که ما یمنعنا ان نبایعك انکار الفضلك ولکنا کنا نری
ان لنا فیها حقا فاستبددتم علینا و قرابت خویش برسول الله
صلی الله علیه و آله و دیگر فضائل خود ذکر نموده بنوعی که موجب رقت
حاضرین گردید و پوشیده نیست که اینحکایات و امثال آن در کتب اهل خلاف

خانه

نقل شده

نقل شده صریحست بآنکه حضرت بخلافت ابی بکر راضی نبوده و خلافت
با امر الهی حق خود دانسته و وجوه استحقاق خود درین امر بیان فرموده با وجود
اینحال بهیچوجه عقلاً و شرعاً درست نباشد که در وقتی از اوقات بیعت
نموده باشد و بخلافت ابی بکر راضی شده از جهت باستحقاق ابی بکر منازعه
ننموده باشد زیرا که استحقاق آنحضرت در جزوی از ازمان چون جزوی صورت
ندارد تا امر مذکور نظر بآن مختلف تواند بود و اعطای زبانی و استحقاق ذاتی
نه امریست که در وقتی از اوقات آنحضرت خالی از آن تواند بود
و مخالفت فرموده الهی تواند کرد پس اگر حرفی بر زبان یکی از مخالفین در امر
بیعت مذکور بگذرد بجز دو اشتهای طبع خواهد بود و آنچه اعثم نقل نموده که
عطای که حق تعالی بخاندان نبوت نموده بدودمان خود نقل مکنید و
ایشان را درین باب از مواخذه ربانی آگاه نموده باشد چگونه تواند بود
که بیعت از آنحضرت باختیار صادر شده باشد با وجود این قسم از
منازعه و مباحثه و مخاصمه و احتجاج و طلب حق خود نمودن بچه عنوان علم
به بیعت آنحضرت بابی بکر و استحقاق وی خلافت ابی بکر حاصل تواند شد
و کتب حدیث و دیگر کتابهای امامیه و خطب آنحضرت در نهج البلاغه و غیر آن
مثل طالوتیه و خطبه موسومه بوسیله و غیرها هر که بران اطلاع یابد معلوم
او شود که حضرت بیان استحقاق خود و بیان ظلم اصحاب مخالفت آن
بامضامین سنت و کتاب و تهییج و مبالغه در مواخذه رب الارباب در
روز حساب بمرتبه نموده که احتمال بیعت و رضا و خشنودی در مرتبه از مراتب

وتقریع

ور زمانی از ازمنه نموده باستحقاق ابی بکر درین امر قائل باشد لا والله
لیس هذا الامر الا اکاذیب الحادثة علی لسان بعض الجاحدین
المعاندین من اهل السنة والجماعة ای البدعة والضلالة
وبنابرین مقدمات اگر بعضی از اجلاف عرب یا طایفه از خصما و معاندین آنحضرت
ابی بکر را باسم خلیفه تسمیه نموده اطاعت وی کرده باشند
ونوشتجات مشتمل بر خلافت وی و رضای اصحاب و اظهار اجماع صحابه دریاب
باب بکذب و افترا درست نموده باطراف و جوانب نوشته باشند
ایمعنی موجب تحقق اجماع معتبر در شریعت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم
نبوده مجرد اسمی بی مسمی است وشکی نیست که اگر اتفاقی درین امر از بعضی امت
صدور یافته باشد اتفاقی بعضی از امت برامری از امور باشد و قبل ازین
ذکر یافت که اتفاق بعضی از امت واگرچه آن بعض اهل مدینه مطهره باشند
معتد به نبوده و در شریعت نبوی احتجاج بآن درست نیست چنانچه علمای
اهل سنت تصریح بایمعنی نموده اند و در مباحث اصول گفته اند که اگر شخصی یا بیشتر
از اهل حل و عقد خارج از زمره اتفاق باشند آن اتفاق حجت نتواند بود
خصوصا که اشراف و عظما و رؤسای اهل مدینه شریک آن قضیه نباشند
واز نیجاست که چون اثبات اجماع غیر معتبر نیز از وقوع بیرون بوده
علمای مخالفین ازان عاجز شده اند و دست بدامن بیعت استوار
ساخته اند و حال آنکه حکایت بیعت در مذاهب مختلفه اسلامیه از حجج
شرعیه شمرده نشده و در محصل و محصول فخر رازی و مطالب عالیه

وشرح مواقف وغیره تصریح بعدم اجماع و عدم لزوم آن در باب
خلافت نموده اند بمجرد بیعت عمر با ابی بکر مستند شده اند و عبارت شرح
مواقف بعد از ذکر خلافت ابی بکر و اختیار امت چنین تحریر یافته که
فاذا ثبت حصول الامامة بالاختیار والبیعة فاعلم
ان ذلك الحصول لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اهل الحل
والعقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار دلیل
من العقل او السمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد
کاف فی ثبوت الامامة ووجوب اتباع الامام علی اهل
الاسلام وذلك لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم فی
الدین وشدة محافظتهم علی امور الشرع کما هو حقها
اکتفوا فی عقد الامامة بذلك المذکور من الواحد والاثنین
کعقد عمر لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان
ولم یشترطوا فی عقدها اجماع من فی المدینة من اهل
الحل والعقد فضلا عن اجماع الامة من علماء امصار الاسلام
ومجتهدی جمیع اقطارها و بر اهل دانش خفای ندارد که
این عبارت اعتراف است بآنکه در امر خلافت احتیاج باجماع امت
نیست و اقراریست بآنکه اهل مدینه اتفاق بر امامت ابی بکر ننموده اند
بجای اتفاق مجموع اهل حل و عقد تمامی بلاد اسلام و صریحست در آنکه بر
خلافت ابی بکر غیر از بیعت عمر چیزی دیگر مثبت آن نیست نه اتفاق کل و نه

اتفاق بعض و طرفه اینکه او را بمجرد بیعت عمر خلیفة الله و خلیفه رسول الله نام نهاده
اطاعت وی بر جمیع امت واجب دانسته و هر گاه این عقیده حاصل بوده
بمجرد این قسم از حکایات واهی ابوبکر را خلیفه باستحقاق تغیر داده اند یقینا
فاسد العقل گردیده علاج غلبه سودا باید نمود و طرفه اینکه ابوبکر که اقیلونی
میگفت استحقاق خلافت از کدام دلیل او را حاصل گشت و عمر که فرمود که
انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد
الی مثلها فاقتلوه اطاعت بمقتضای آن طور بیعتی بچه دلیل
بر خود و دیگران واجب میدانست و پوشیده نیست که از عبارت
مذکوره فهمیده شد که بیعت امیر المومنین نه در روز سقیفه و نه در غیر آن
حصول نیافته دعوی خلافت ابی بکر که اثبات استحقاق وی درین امر موقوف
بر اثبات اجماع بود فساد آن ظاهر گشت و دلیلی که افاده این امر تواند
نمود قبل ازین ذکر شده که در کتاب خدا و سنت مصطفی و دلیل عقل یافت
نشده و حرکة المذبوحی نموده بحکایت پوسیده اجماع متوسل می‌شدند
و بطلان آن نیز بمرتبه وضوح پذیرفت پس مدعی خلافت ابی بکر را اعتراف
باید نمود که مدعی وی که خلافت رسول الله است مطلبی عظیم خالی از دلیلست
و غزالی در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین درین باب عبارتی
سمت تحریر یافته که مثبت مدعای امامیه و منافی غرض ارباب خلافت
چه عبارت وی در مقام بیان فقدان نصوص وارده بر خلافت ابی بکر
باین عنوان جریان یافته فاذن بطل تعلقکم بالنصوص فقد تم الی الاجماع

وهذا

وهذا ایضا منقوض فان العباس واولاده و علیا و زوجته لم
یحضروا حلقة البیعة وخالفکم اصحاب السقیفة فی متابعة الخزرجی
و مقصود آنست که در روز سقیفه جماعت انصار گفتند که چون امر خلافت
از امیر المومنین علیه السلام منصرف شد و هیچکس در میان شما از کس دیگر
بهتر نیست شما را و ما را امیری باید و مقصود ایشان آن بود که سعد بن عباده
که رئیس قوم و بزرگ قبیله خزرج بود او را خلیفه سازند که اطاعت دیگر نباید
نمود و علی ای حال سعد مذکور با ابوبکر و عمر بیعت ننموده در مدت عمر او
و عترت او بر صرافت انکار بودند و خود نیز قبول امر خلافت نکرد و بعد از
زمان ابوبکر خالد ولید ملعون سنی او را باتفاق جمعی بقتل آورد و تفصیل
این حکایت در کتب تواریخ مسطور است و پوشیده نیست که عبارت
غزالی همچنانکه افاده ابطال دعوی اجماع روز سقیفه می نماید مشعر است بعدم
اتفاق نیز در ثانی الحال چه اگر در مرتبه از مراتب اصحاب تخلف از بیعت سقیفه
رجوع نموده اجماع تحقق یافتی عبارت مذکوره از اول تا آخر صحیح نبودی زیرا که
آن بر صرافت اطلاق بقیدی از قیود دیده نبودی بعد از آنکه از کتب
اهل خلاف خصوصا تاریخ اعثم و تاریخ مسلم معلوم شد که حضرت به بیعت
ابی بکر توجه ننموده و بر جاده مطالبه حق خود راسخ بوده کثیری از اصحاب و بنی هاشم
نیز درین امر رفاقت آنحضرت نموده اند باید دانست که در تالیفات علمای
اهل بیت علیهم السلام ذکر یافته و از کتب اهل خلاف نیز نقل نموده اند که چنین
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه ملاحظه فرمود که امت محمد صلی الله

علیه وآله بموافقت قوم موسی ومطابقت واتخذوا العجل ونقض
معاهدهٔ یوم الغدیر نموده ابواب ضلالت وگمراهی برروی خود گشودند حضرت
نیز برطبق کریمهٔ واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجراً جمیلاً قطع امید از شان
اصحاب نموده وسامعهٔ معنی آن صاحب اسرار ولوز انوار ندای بهجت آوای
ذرنی والمکذبین اولی النعمة ومهلهم قلیلاً استماع جسن مصابرت
برقبایح صادره از ایشان نموده بمتفرقات آیات قرآنی اشتغال فرموده
تاآنکه عمر ازین معنی متاثر گشته وجون اخگری نیم سوخته وبادهٔ آتش نفاق
سوزان وروی از نایرهٔ خفاق جوشان وخروشان بمشورت ابابکر قنفذ را
که از خویشان عمر است سه مرتبه بطلب حضرت فرستادند ودر هر مرتبه جوابی شنیده
مراجعت مینمود ومرتبهٔ جهارم عمر وعبد الرحمن باجمعی از منافقان شمشیر بسته
آتش در دست گرفته متوجه بارگاه خلافت پناه گردیدند وآنحضرت را
باواز بلند از بیرون خانه طلب مینمودند وفاطمه علیها السلام هنوز
عصابهٔ تعزیت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم برسر وجامهٔ مصطفوی دربر
باجسمی نزار وجشمی خونبار وآهی آتشین وخاطری اندوهگین در پس پرده
نشسته وجون ماتم زدگان بلوازم آن قیام مینمود ودرین حالت آواز
آن مستوجب عذاب وعقاب یعنی عمر بن الخطاب بسامعهٔ شریفه بضعهٔ
نبویه یعنی فاطمهٔ معصومهٔ مظلومه رسید وآن فض غلیظ آغاز بی ادبی
وبیحیائی نمود وگفت افتح الباب والا احرقناه علیکم یعنی در
بگشای واگر نگشای بسوزانم ومذکورست فاطمه علیها السلام از گشودن در

امتناع مینمود وآن جهنمی سوختنی آتش برافروخت ودر خانه سوزانیده
باندرون درآمد وفاطمه علیها السلام درانوقت فریاد وا ابتاه ویا رسول الله
بگوش حملهٔ عرش عظیم وکروبیین وروحانیین واجبی التعظیم رسانیده
کلمهٔ جند بر زبان تظلم بیان جریان میداد که ترجمهٔ آن بفارسی اینست که
ای پدر من وای رسول خدا وای رحمت او بر خلق وای شفاعت کننده
روز محشر ببین که با فرزند دلبند وجگر گوشه وپارهٔ تن تو چه میکنند واین
کلمات جانگداز از آنحضرت صدور می یافت لکن برطبق کلام این
دل فولاد تو بگذرم سوهان کی رنجت در دل سنگین ودرون آهنین آن
ملعون بیدین اثر ننموده برجادهٔ ترک ادب اصرار واستقرار یافته میگویند
که شمشیری حوالهٔ سیدة النساء نموده بازوی مبارک آنحضرت مجروح
گردید وآوازش بگوش حضرت شاه ولایت رسید بی اختیار از خانه
بیرون آمد ومتوجه عمر خطاب شده فرمود که ای پسر صهاک حبشیه اگر نه آن
بودی که در علم الهی سبقت یافته که تو بجه عنوان داخل جهنم گردی خاطر نشان
تو می شد که قادر برین قسم افعال نیستی ودرین اثنا خالد ولید دشمن خدا
ورسول شمشیری حوالهٔ حضرت نمود وجمعی از بنی هاشم وخواص حضرت
امیر المومنین علیه السلام جمع شده خواستند که عمر را اهانت عظیم نموده تادیب
بلیغ نمایند حضرت امیر مانع شده بمصابرتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
درین امر وصیت نموده بود زهرهٔ احبا برا از اقدام بران امر ممنوع گردانیده
ودر بعضی از تالیفات از کتب تاریخ وغیره مسطورست که جون عمر خواست که

داخل خانه کرده فاطمه علیها السلم در پس در ممانعت می نمود آن شقی بی دین حضرت فاطمه را
بنوعی در میانه در و دیوار فشرد که از شدت آن فعل شنیع که متحمل شدن آن بغایت
متعذر مینمود آهی کشید که غلغله در ساکنان صوامع قدس و زلزله در مقیمان
جوامع انس انداخته اسقاط جنین آن بضعهٔ سید المرسلین وقوع پذیرفت
و آن بدبخت ترین امت و اشد اهل عداوت خاندان رسالت انرا
نیز سهل دانسته چون داخل خانه گردید قنفذ ملعون تازیانه بر کتف مبارک سیدهٔ
کونین و معصومهٔ خافقین زده بدن شریفش از ضرب آن متورم و متالم گشت
و خالد ولید پلید در نیخل شمشیر با غلاف حواله آن نور سراپا عصمت و طهارت
نموده در بعضی روایات اینست که فعل خالد سبب اسقاط جنین آن
معصومه گردید و فرقی نیست میانه فعل عمر و عمل خالد چه ظاهرست که
امور قبیحه صادره از خالد باذن عمر وقوع یافته الحاصل آزار خاطر آن سیدهٔ
دو جهان و بضعهٔ رسول آخر الزمان درین باب و در باب فدک نیز بجایی
کشید که ترک طلب خود نموده این معامله را بصحرای محشر و تظلم
و دادخواهی در خدمت سید البشر تاخیر داده کنج نشین زاویهٔ مظلومیت
و مقهوریت گردید و اینصورت سبب تاثیر آن گمراهان بی دین گردیده
روزی جهت استرضای خاطر شریفش متوجه منزل آن مرکز دایرهٔ عصمت
و طهارت گردیدند و بعد از ذکر بعضی کلمات معذرت آمیز حضرت فاطمه
علیها السلم ایشانرا قسم داد که از پیغمبر شنیده بکشید که میفرمود که
فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و بعد ازانکه ایشان

تصدیق نموده معترف شدند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره فاطمه
مکرر این عبارت بر زبان معجز بیان جریان داده حضرت فاطمه دست دعا
بر داشته فرمود که اللهم انهما قد اذانی فانا اشکوهما الیک
و الی رسولک لا و الله لا ارضی فیکما ابدا حتی القی رسول الله
فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما حاصل معنی این کلمات آنست که
فاطمه علیها السلام حق تعالی را خبر میدهد از آزاریکه ابو بکر و عمر مصدر آن شده اند
و میفرماید که الهی بتحقیق که ایشان مرا آزرده ساختند پس من شکایت
ایشان نزد تو و رسول تو می آورم و بعد ازان با ایشان خطاب نموده
میفرماید که لا و الله راضی نمیشوم از شما ابدا تا وقتی که پدر خود رسول خدا
ملاقات نمایم پس خبر دهم او را از آنچه از شما نسبت بمن صدور یافت
پس حکم او راست در ماده شما هرچه فرماید حاکم و صاحب اختیار اوست
و بر عاقل مخفی نیست که فاطمه علیها السلم از جملهٔ ذوی القربی است که حق تعالی
در قرآن عزیز اشارت بمودت ایشان نموده و پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر طبق فرموده الهی در سفارش ایشان با امت نهایت دقت مبالغه
و وصیت بجای آورده و اطاعت ایشانرا سبب هدایت دانسته
و توسل ایشانرا موجب نجات از مواخذات یوم الحساب گردانیده
زمرهٔ اصحاب جمیع امور مذکوره را مخالفت نموده و در عوض مودت
غایت عداوت و بغضت بجای آورده آزار و اذیت فاطمه علیها السلام
از همه کس بیشتر نموده در تحت مدلول اولئک الذین یلعنهم الله

ولعنهم الله عنون داخل گردیدند با وجود اینحال خود را سزاوار رتبهٔ خلافت
و مرتبهٔ امامت و هدایت دانستند این ظلم و ستم که اقوی از سایر مواد طعنیات
ازان ارتکاب بهیچ وجه ازان محابا ننموده‌اند و کوشش بلیغ بجای آورده‌اند و طرفه آنکه
در کثیری از کتب و رسایل اهل خلاف خصوصا کتاب اخطب و رساله نوادر
دیده شد که ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل نموده که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در یکی از خطب شریفه فرموده که من
ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا و لا ینفعه اسلامه
و ان ادرك الدجال امن به و ان مات بعثه الله من قبره
حتی یومن به خلاصه عبارت مذکوره اینست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله میفرماید که هر که اهل بیت رسالت را بغض آورد روز قیامت حق تعالی
او را در زمرهٔ یهودان بصحرای محشر آورده و از اسلام ظاهری دنیوی او را
نفعی نبوده مستحق مخلود عذاب گردند و فرموده که اگر آنکس یعنی شخصی که سبب
حصول غضب اهل بیت رسالت گردد زمان دجال را ادراک نماید ایمان
بوی آورده از دایرهٔ اسلامی که بحسب ظاهر اتیان بآن نموده بود بیرون آید و اگر
قبل از ظهور دجال رحلت نماید حق تعالی او را برانگیزاند و بدنیا فرستد
تا آنچه در طینت و طبیعت وی سرشته باشد ظاهر شده تابع دجال گردد
و الحاصل چون حاضر صحرای محشر گردد در جریدهٔ کفار محشور شود چون عامهٔ
دشمنان بعدم اجماع روز سقیفه قایل شده‌اند و میگویند که عایشه نقل نموده
که بعد از شش ماه اجماعیکه دعوی می نمایند صورت یافت و طرفه آنکه یکی از

اساطین

اساطین علمای اهل سنت نقل مینمود که ایشان معترف شده‌اند بآنکه در زمان
حیات ابی بکر خلافت وی مجمع علیه نشده بعد از زمان رحلت چون
سعد بن عباده که از مخالفین حکایت اجماعست رحلت نمود و خلاف
مرتفع گشته مسئله اجماعی شد و بنابرین بباید که ابی بکر بعد از انقضای ایام
حیات بر مسند خلافت متمکن شده باشد و بنابر حکایت سعد بطلان
خلافت وی در اوقات زندگی غایت وضوح دارد و اما بر قول جمع
چون اجماع امت بر قول اهل سنت بنفسه دلیل بوده مثبت مدعاست
بخلاف طریق امامیه که اجماع کاشف از دخول معصوم بوده بنفسه حجت
نیست بنابرین باید که عدم تحقق دلیل چون مستلزم عدم وجود مدلول
مادام که اجماع من حیث هو دلیل صحت مدعاست تحقق نیابد خلافت ابی بکر
که نظر بوقوع اجماع صحیح و معتبر میگردد قبل از آنکه اجماع منعقد شود فاسد بوده
معول علیه نباشد و بنابرین قبل از انقضای شش ماه خلافت ابی بکر از امریکه
مثبت آن تواند بود خالی بوده اگر دعوی خلافت نموده باشد باطل بیشبهه
و چون در ایام مذکوره بطلان وی محقق بوده بیشبهه در جمیع ازمنه نیز چنین باشد
و الا خرق اجماع مرکب لازم آید توضیح اگر اتفاق بعضی از امت حجت
بوده عمل بمقتضای آن واجب گردد باید که قتلهٔ عثمان در قتل وی مستحق
مدح بوده عثمان مذکور واجب القتل باشد زیرا که طایفه که بر قتل وی اتفاق نموده‌اند
و این امر از ایشان صدور پذیرفت زیاده بر اهل اتفاق بر خلافت ابی بکر بوده‌اند
بزرگان و سرداران هر طایفه و عمال و والیان بلاد و امصار مجتمع گشته متصدی

قتل وی کردیدند چنانچه مذکور است که محمد بن ابی بکر در انماده پیش دستی نموده بیش از
همه کس مبالغه مینمود و در بعضی از روایت اینست که او بنفسه مرتکب
قتل وی کردید عایشه پیراهن رسول خدای بر سر چوب نموده در محلات مدینه
میرفت و میکفت اقتلوا نعثلاً اقتلوا نعثلاً قتل الله نعثلاً اقتلوا
احراق المصحف و بر تقدیر انتفای استحقاق خلافت از ابی بکر باوجود
قتل عثمان لزوم منافیه احد الامرین لازم الوقوع است و منع جمع نیز نمود
کل واحد از امرین موافق نفس الامر است لطیفه بعضی از اهل سنت را
عقیده اینست که حضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلم بقتل عثمان
راضی بوده بامر و اشارت و رضا و رخصت ایشان است و لهذا بهانه
معویه علیه اللعنه در محاربه صفین این بود که قتل عثمان برحسب و اشارت آن
حضرت صدور یافته و اگر این حکایت وقوع داشته باشد نقلیست
روشن بر ارتداد عثمان زیرا که حضرات رضا بقتل مومن نداده و امر بان ننموده
بلکه جماعت از اقدام بر امر مذکور بر ایشان واجب بودی ترک واجب منع
از ایشان متصور نیست و مشهور است که قالب عثمان تا سه روز
بر مزابل افتاده کسی متوجه کفن و دفن وی نکردید و بعد از ان شبی
مروان با جمعی دیگر پنهان از اهل ایمان او را نقل بمقابر یهودان نمودند و بر
صاحب ادراک و کسیکه مطلع بر قوانین ملت مطهره است مخفی نخواهد
بود که قطع نظر از اتفاق امت بر کشتن عثمان اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
رضا بقتل وی داده باشد اینصورت در ثبوت کفر عثمان کفایت نموده

اما

احتیاج بدلیل دیگر ندارد و از ینجاست که چون نواصب ماوراء النهر در زمان
اقتدار امیر تیمور محضری ساخته بخط تمامی علما رسیده بود مشتمل بر انکه بغض
آنحضرت فی الجمله صحیح بوده مؤمن کامل الایمان را باید که از بغض نصیبی بوده و مستند
ایشان این بود که آنحضرت رضا بقتل عثمان داده چون نوشته مذکور در مجلس
امیر تیمور خوانده شد وی مدار رد و قبول این حکایت را بر فتوی شیخ ابوبکر
تایبادی کذاشت که دران زمان ممتاز از اقران خود بوده بعلم و عرفان
سرآمد روزگار خود بود و چون محضر مذکور حسب الامر تیمور بخدمت شیخ مزبور
تشرف یافت شیخ بعد از مطالعه این نوشته مرقوم ساخت که وای بر عثمان
که علی بن ابی طالب بقتل او راضی شده باشد قلت کرة چون حکایت
اجماع و فساد آن و خلافت ابی بکر و ظهور بطلان آن بجدی رسید و بغایتی
انجامید که دوست و دشمن و موالف و مخالف را پسندیده کشت
احد اقاجراغ اعلی فرمودند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در مرض الموت امامت نماز بابی بکر تفویض فرموده وی از ان
معزول نکشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بزمره روحانیان
پیوست دلیلست بر انکه حضرت درین باب بشارت بخلافت وی
نموده رجوع امر مذکور بوی نموده باشد و جواب وی از حکایت مذکور
بدو طریق اتمام پذیر است اول آنکه اگر تقدیم ابوبکر بوحی الهی بوده پیغمبر
برای خود او را عزل نموده باشد خلاف دین و ملت باشد و اگر تقدیم او
برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و عزل نیز از جانب آنحضرت وقوع یافته

فعل ثانی ناسخ اول باشد و اگر تقدیم برای نبی و عزل بامر الهی باشد شبیه
بحکایت سوره برات خواهد بود و اگر هر دو صورت بوحی بوده باشد
درینصورت نیز امر ثانی ناسخ اول است طریق دویم از تقریر جواب آنکه
چون قیاس نزد امامیه معتبر نبوده معمول نگشته از دایره احتجاج بر ثبوت
پس بر ایشان باین امر حجت نتوان گرفت و بر تقدیر صحت احتجاج بقیاس
باید که اولا اصل علت درین مسئله که پیشنمازی ابوبکر است بفرموده رسول
صلی الله علیه و آله ثابت گردد و جامع میانه مقیس و مقیس علیه ظاهر باشد
و حکایت مقیس علیه که امامت ابوبکر است نزد امامیه بهیچ وجه صحت
ندارد و آنچه در کثیر از کتب اهل سنت درین باب ذکر یافته از افاده
مدعای ایشان قاصر بلکه مفید نقیض مطلوب است چنانچه از مدلول عبارت
جمع بین الصحیحین مستفاد میگردد و حاصل آن عبارت بفارسی
اینست که بعد از آنکه ابوبکر بامامت نماز مشغول گردید و حضرت را
خفتی حاصل شد بنوعیکه قدرت بیرون آمدن در خود یافت و بنا بر بنا
تکیه بر فضل عباس و علی بن ابی طالب علیه السلام نموده پای مبارکش
در زمین کشیده بیرون رفت و ابوبکر را از پیشنمازی معزول
گردانید و چون ضعف غالب بود نشسته اتمام نماز فرمود
و اینمعنی صریحست درآنکه مرتبه اول تقدیم ابوبکر باشاره پیغمبر
وقوع یافته اینصورت نه از روی اختیار بلکه از جهت اضطرار
غلبه ضعف بوده از آنجهت چون فی الجمله تخفیفی ملاحظ فرموده و حا

نیافته

مبارکش بر پیشنمازی وی راضی نبوده با وجود استیلای ضعف و ناتوانی
بعنوانیکه ذکر یافت پای مبارک در زمین کشیده و از دو طرف تکیه فرموده
بیرون رفت و متوجه پیشنمازی گردید پس معلوم شد که حکایت امامت
ابوبکر در نماز بفرموده حضرت نبوده چنانچه در کتب علمای اهل بیت تصریح
بآن شده و بر تقدیر رخصت حضرت معلوم است که اختیارا نبوده و
بر تقدیر تسلیم همان لحظه معزول گشته و در اثنای نماز پیش از آنکه اتمام یابد
ممنوع از امامت شده و بر تقدیر تسلیم مقدمات مذکوره باز آنچه
جامع میانه مقیس و مقیس علیه تواند بود منتفی است و شرایط که در باب امامت
فرموده اند بتخصیص عدالت که متفق علیه است در امر امامت صلوه
اعتبار نشده و از نجاست که گویند نماز پس هر فاسق و فاجر و صالح
و عابد و غیرهما صحیح است و در تاریخ اعثم ذکر یافته که چون ابوبکر بجماعت
انصار گفت که من بخلافت یکی ازین دو کس که عمر خطاب و ابوعبیده
جراح باشد راضیم و شما نیز راضی باشید ثابت بن قیس متوجه جواب شده
بر نوعیکه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را در نماز مقدم داشت دلیلست
بر آنکه او را خلیفه گردانیده و نه او از آن تجاوز تواند نمود و نه شما مهاجران جواب
وی دادند که مهتر علیه السلام بسبب تکسری که او را طاری شده بود او را بنیابت
امامت فرمود و آن امامت نماز بود بدلیل آنکه چون رسول صلی الله علیه و آله
در مسجد درآمد و ابوبکر واقف گشت بصف اول که موقف او بود بازگشت
و مهتر علیه السلام پیش رفت و نماز پیغمبر را بود نه ابوبکر را و او را بر نوعیکه

جواب دادند واحدی از مهاجر و انصار رد نمودند پس معلوم شد که
رخصت نشستن ابوبکر در مرتبهٔ اول و عزل وی در ثانی الحال از آنجهت بود که
امت آنحضرت را معلوم شود که شخصی که نیابت پیغمبر صلی الله علیه
و آله در یک نماز نتواند نمود و اهلیت آن نداشته باشد چگونه نائب وی
در جمیع امور دینی و دنیوی اهل عالم باشد و این نیز مثل سورهٔ
برائت است که اولا ابوبکر به بردن آن مامور گشت و در اثنای راه
حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بفرموده خدا و رسول او را معزول
ساخته خود بنفس نفیس متوجه انجام امر مذکور گردید و الحاصل آنچه دلیل بطلان
خلافت ایشان است اهل عناد آن را دلیل نقیض آن دانند و از
مجموع مباحث مذکوره دانسته شد که خلافت ابوبکر باعتراف دوستان
و محبان وی بفرموده خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده و چون باجماع
متوسل شدند مشخص شد که حکایتی بوده که اصلا موافقت بنفس الامر
نداشته و چون از اثبات آن در مرتبهٔ اول عاجز گردیدند بدعوی اینکه
در ثانی الحال وقوع یافته حرکة المذبوحی مینمودند و چون آن نیز ظهوری
نیافت دست بدامن بیعت زدند از آن نیز به بیعت عمر اکتفا نموده
از آنجهت مضحکهٔ اهل آسمان و زمین گردیدند خذلهم الله تعالی
و اخزاهم و اعد لهم عذابا الیما حکایت مضامین
کتب تاریخ و حدیث و غیره مفید آنست که تا صفحهٔ هستی بارقام
وجود انبیا علیهم السلام ارتسام یافته اختیار امت را در تعیین اوصیا

وخلفاء

و خلفاء ایشان مدخلی نبوده تشخیص این امر موقوف بر اشارهٔ ربانیه است تا
پیغمبر هر زمان موافق ارادهٔ الهی وی را باین منصب عالی و مسند متعالی اختصاص
داده قایم مقام او گرداند و شنیده باشی که چون حضرت داود علیه السلام
از جانب الهی مامور گشت که یکی از فرزندان را جانشین خود گرداند و خاطر شریف
داود بیکی از اولاد که والده اش زنده در حبالهٔ او بود انتقاش پذیرفت چون
علم الهی بظهور این نور در مظهر قابلیت سلیمان علیه السلام تعلق یافته بود بنا
برین که قبل از آنکه داود علیه السلام متوجه این امر گردد اشارت ربانیه بتاخیر این قضیه
صدور یافت داود علیه السلام مترصد امر جدیدی بود تا آنکه جماعه دو کس در
مادهٔ باغ یکی از ایشان که از گوسفندان آن دیگری خسارت یافته بود منازعه شد
بخدمت حضرت داود علیه السلام رفع نمودند و در خلال حال امر الهی شرف
صدور یافت بآنکه هر کدام از فرزندان حضرت داود علیه السلام که حق و باطل
این منازعه بمیزان حکومت وی سنجیده گشته موافق فرموده الهیه تفصیل
رساند بخلعت اختصاص خلافت داود علیه السلام مخصوص گشته از دیگران
ممتاز گردد و در میان فرزندان حضرت داود علیه السلام بر طبق مدلول ففهمناها
سلیمان صفحهٔ ضمیر بشیرش بارتسام حقیقت ما هو الحق مرتسم شده مطابق
اشارت آسمانی صورت داد و ازین قضیه فهمیده شد که خلافت نبی بمجرد
ارادهٔ او درست نبوده مادام که حق سبحانه و تعالی بآن اشارت نفرماید
صحیح نخواهد بود و همچنین ظاهر گشت که چون ارادهٔ نبی که بصفت عصمت
موصوفست در باب خلافت کفایت ننماید بنا برین اراده و اختیار امت

بتفصیل

سلیمان ع

کخالی از کیفیت عصمت ست بطریق اولی فائده مند نباشد و همچنین ظاهر
که خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله میباید که بزیادتی علم و عرفان از ماعدا
ممتاز بوده محل اعتماد الهی باشد و لهذا الحجه سلیمان را اولاد داود علیه السلام
درین قضیه بآن حکم فرمودند نزد الله تعالی معتبر نبود و مدار این مبحث بر
حکومت سلیمان علیه السلام گذاشتند و همچنین فهمیده شد که علم خلیفه میباید
که ماخوذ از علم الهی بوده علم بارادالله داشته باشد و تفهیم و تعلیم الهی اطلاع
بر مقاصد ربانی داشته موافق آن مهام عباد فیصل پذیرد و با وجود انتفای این قسم
از شرایط و لوازم چگونه نزد عقل مجوز باشد که خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله که
پیغمبر آخر الزمان و اشرف سلسله انبیا علیهم السلام ست تمامی شروط مذکوره
و خواص مسطوره معتبر نبوده بمجرد بیعت عمر بابی بکر که از علم و عرفان و عصمت
و طهارت و سبق خدمت درگاه ربوبیت و یگانگی تمام از قواعد
ملت و شریعت و عدم مناسبت ذاتی باین ذی رتبت و عدم اهلیت
جلوس بر مجلس رسالت و نبوت امر خلافت حضرت رسالت باختصاص تجلی
آن لعین بعد دین باین سر حلقه زمره ضالین و مضلین مخصوص گردد نعوذ بالله
من غضب الله الجبار القهار و من سخط نبیه المختار و اهل
بیته الابرار الاطهار بلکه چون وجوه مختلفه مذکوره اصلا
افاده مقصود ننموده بطلان خلافت ابی بکر ظهور یافت و قاضی زاده مذکور
متلاشی شده موجه دریای اضطراب او اعیناً و شمالاً سراسیمه و حیران ساخت
و در ورطه عمیقه مغلوبیت دست امید از دامن ترتیب مقدمات نتیجه نقود

بازو اشته و پای قرار از تحمل خارزار افکار و انظار فاسده مجروح گردانیده طالب
انکی گریز از میدان ستیز شده بود که پنجه خصم محبت خاندان ولایت دیگر باره
گریبان ادبارش گرفته و سرکشی و خیرگی وی بپیچ و تاب ریسمان الزام سکوت
باظهار تسلیم و رضا تبدل یافت و آب دیده شرمساری چهره جدال را
از غبار قیل و قال شست و شوی نموده سررشته کلام باین قسم از اعتبار
منتهی گشت که اگر فرض محال نموده و خلافت ابی بکر از رهگذر اجماع اعتبار کرده
بعد از آن جمعی از علمای دین محمدی و فقهای ملت احمدی بذل جهد و
استعلام و استکشاف احوال وی نموده باشند و عدم استحقاق
ابی بکر درین امر برایشان درجه ظهور رسیده باشد و طریق اباحت یا وجوب
طعن و لعن وی من حیث الاجتهاد و الاستدلال سلک انظار و افکار
ایشان شده بمقتضای آن عمل نمایند درینصورت من عندالله مستحق
اجری و مستوجب گرامی خواهند بود و درینمقام جواب وی این است
که چون فرض تحقق اجماع درین باب شده باشد اجتهاد بر خلاف
آن از درجه اعتبار ساقطست و این قضیه نیز یعنی اجتهاد در برابر اجماع
از قواعد مضبوطه مقرره اهل سنت انتزاع یافته و بنابرین اگر طایفه
دیگر از اهل اسلام بهمان سنت عمل نموده مستند گردند موجب اعتراضی
یا اعتراضی نباشد لاسیما در صورتیکه اجماع مذکور بآیات بینات قرآنی
طوفان و روایات متواترات نبوی مؤید و معتمد شده باشد و تقریر کلام
درینمقام اینست که بعد از آنکه طوفان آل ابی سفیان از شواهق جبال کفر و

عصیان منخدر گشته و کشت زار اعمال تابعین آن خاندان اکثر و عدوان را
از سیلاب مخالفت و دودمان نبوت ویران ساخته در عرض صدود
وده روز اقامت صفین نود مرتبه محاربه با نفس سید المرسلین نمودند
و کثیری از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله خصوصا اشتاد نفر
از اهل بدر بدرجه شهادت یافتند و عمار یاسر بر طبق فرموده
یا عمار تقتلک الفئة الباغیه بهمراهی اویس قرنی غبار انگیز
میدان شهادت گردیدند و بهمین اکتفا نموده خطبای آن روزگار
بموافقت امر و اشارت معویه بر منابر اسلام بسبب حضرت امیر المؤمنین
و حسنین علیهم السلام شعله فروز نیران کفر و عصیان گردیدند و عمر عبد
العزیز باسقاط این فعل شنیع امر فرموده بدل از آن الفاظ مقترنه
بالحاد و عناد آیه شریفه ان الله یامرکم بالعدل والاحسان و
ایتاء ذی القربی ورد زبان خطبا گردید و صاحب کشاف در تفسیر
این آیه چنین میگوید که فلما اسقطت لعنة الملاعین علی
امیر المؤمنین کرم الله وجهه اقیمت هذه الایة
مقامها ولعمری انها کانت فاحشة ومنکرا وبغیا ضا
عف الله لمن سنها عذابا ونکالا وخذلا اجابة لدعوة
نبیه وعاد من عاداه و از امور مسلمه میان دوست و دشمن است
که خلافت آنحضرت باعتراف دشمنان دین و مخالفان ملت
سید المرسلین اختصاص بذات احدی صفات آنحضرت یافته

تجلی

و بنصوص قرآنی و روایات نبوی صلی الله علیه و آله مؤکد و مؤید شده
و پرده موانع صوری از چهره شاهد حقیقت حقیقی معنوی درین باب مرتفع
گشته و چهره پردگی سراپرده حقانیت این عارفه ائمه از جلباب خفا
مرتبه ظهور یافته بود و با وجود اینحال و اعتراف عامه معاندین و کافه
جاحدین بحقیقت مقال قبایح صادره از معویه و تابعین نزد علمای مخالفین
محمول بر اجتهاد شده و بر تقدیر اسناد خطا با گروه بی ایمان و بیحیا
ایشان را مستحق ثواب و مبرا از مواخذه و خطاب و عتاب دانند
و برین باید که اعتبار نصوص قاطعه سماویه و روایات متواتره نبویه و
اتفاق عامه مکلفین از امت خیر البریه نموده تجویز اجتهاد در مقابل اینها
قسم از دلایل تامه شرعیه نموده باشند و بنابرین اگر مجتهدین اهل ایمان
و علما و فقهاء آن زمره عظیم الشان جعل ابوبکر را بوجهی از وجوه شرعی
مستحق خلافت ندانسته اگر در برابر اتفاق بعضی از امت که هر یک از افراد
واقعه در آن طایفه و همچنین مجموع من حیث المجموع تمامی جایز الخطا باشند
اجتهاد بلیغ نموده و بعد از تعمق نظر و بذل جهد در تحقیق آن وی را از
دایره خلافت اولا بیرون دانسته و ثانیا او را سزاوار طعن و لعن و برائت
و بیزاری دانند مخالفتی با قوانین و قواعد مستمره اهل سنت ننموده
درین امر نیز بسنت ایشان عمل نموده باشند کجا مستحق تشنیع و
و مستوجب اعراضی یا اعتراضی توانند شد سبحان الله اگر فی الواقع
انکه مبالغه درین امر موافق طبع بوده عقیده صافیه علت تامه تشنیعات

تقدیر

کثیره و توبیخات تیره شده باشد از کتاب این قسم امور از سلسله
موصوف علم و ادراک و اضطراب و التهاب تعصبات بارده و تاویلات
فاسده و ترتیب مقدمات در انتاج انحطاط درجه اهل بیت نبوت و
ارتفاع قدر و منزلت اعادی آن خاندان رفیع البنیان عصمت و طهارت
اگر بواسطه غیظ و غلظت و تلوث ماده تکوین و تکون بقاذورات
منتنه عداوت دودمان رسالت و هدایت باشد امری دیگر سبب
اینقدر از مخالفت مشبهه باظهار خصومت و لجاجت در نسبت
حالات و کمالات و فضایل و خصایل و اختصاص آن خاندان ملایک
مکان بمزایا و خصایص الهی نتواند شد و قرینه از قراین داله برین مطلبست
که چون حضرت امیرالمومنین و حسنین علیهم السلام جهت معصومه
اخر الزمان ادای شهادت نمایند معتبر ندانسته قبول نکنند و چون عایشه
از برای پدر خود حکایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نماید مدار بر
قبول وی گذاشته بآن عمل نمایند و اگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
دوات و قلم طلبید که در امر خلافت چیزی بنویسد آن حکایت حمل بهذیان
نموده نسبت اینطور حرفی بمعدن علم و دانش و عقل و بینش نمایند
و اگر بر قبول ایشان جهت پیشنمازی امر بامامت ابوبکر نماید با وجود
آنکه فی الفور معزول شده باشد دلیل خلافت وی سازند
و اگر کسی امیرالمومنین را ولی خدا گوید باعتراف آنکه حق تعالی او را ولی
گفته درین امر خصومت نموده انواع آزار و اهانت نمایند و اگر شیخ

قول مع

نجم الدین

نجم الدین کبری که خوشه چین مزارع حالات و کمالات آنحضرت نتواند بود
شیخ ولی تراش گویند یا بمعنی که چشم شیخ بر هر که افتد مرتبه ولایت میابد
او عیان و قبول نموده متابعت نمایند و ام سلمه و همچنین خدیجه علیهما السلام
از زوجات مطهرات نبوی صلی الله علیه و آله که محبت و صحت عقیده
ایشان بدودمان ولایت ظاهر است اصلا باسم ام المومنین تسمیه
ننمایند و چون عداوت عایشه و خصومت وی نسبت بسلسله علیه امامت
و هدایت غایت ظهور دارد باین لقب ملقب سازند و معویه را
بخال المومنین نام برند از جهت اخوت ام حبیبه و محمد ابی بکر که اولی
و انسب است بتوصیف مذکور بواسطه حسن عقیده و اخلاص و اختصاص او
وی با امیرالمومنین علیه السلام اطلاق این کلمه بر او ننمایند و خالد ولید پلید
ملعون مطرود مردود و دشمن خدا و رسول که از کیش جاهلیت بیرون نیامده
و داخل بزمره ایمانیان نشده اشقی الاشقیا و اخس الاخساست بنا بر
ظهور عداوت وی نسبت بشاه ولایت او را سیف الله گویند
و اگر امیرالمومنین را کسی باین کلمه وصف نماید جامه بر تن دریده با قایل
این کلمه عداوت نمایند و معویه را با آن همه دشمنی و عداوت و خونریزی
و اقسام کفر و نفاق و شقاق که زبان قلم از ذکر بیان آن عاجز است
بعدالت نسبت دهند و یزید پلید مصدر انواع کفر و زندقه را تجویز لعن
ننموده بر صفت ایمان دانند و مجملی از اوضاع آن طایفه ضاله بنوعیست
که بعضی از شعرا در لباس نظم بآن اشارتی نموده بر نهج نظم داستان

وقال

پسر هند مگر نشنیدی که از دو سه کس او به پیمبر چه رسید پدر او لب و
دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بناحق حق داماد پیمبر
بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
لعن الله یزید و علی آل یزید بعد از انقضای مباحثات مذکوره و ذکر
بعضی از وجوه حسنه که در مجلس بهشت آیین مشتمل بر اثبات مطاعن
خلفای ثلثه و بیان اندکی از افعال شنیعه صادره از معویه و غیره چون بعد از آن
بدو روز بصحبت قاضی زاده مذکور رسید و دلائل خلافت آنحضرت از
کتاب و سنت و فساد وجوه باطله اهل بدعت مذکوریت یافت و از سخنان
جاریه در مجلس بغایت متأثر گشت عنان سمند کلام بجانب بیان مدلول
لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی
قلوبهم الآیه انعطاف داده بسبکی مدلول آیه شریفه را باین عنوان
نکه بیان داده که چون حق سبحانه و تعالی تصریح و تاکید برضای خود
از جماعت تحت شجره نموده که از الجمله خلفای ثلث اند و چون
رضای الهی از جماعت مذکوره بنص قرآن ثابت باشد پس اگر فلتات
ایشان و اقدام بر امر مذکور مرضی حق تعالی نبودی اظهار رضا از ایشان
علی الاطلاق بی قیدی از قیود نمودی و از اینجا ظاهر میشود که آنچه
امامیه گویند که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله انکار نصوص
وارده در باده امیر المومنین نموده از اینجهت مورد سخط ربانی و غضب
الهی گردیده اند نه چنین بوده مجرد دعوی بلا دلیل است و آنچه بالبدیهه

کریمه

تخفی

در جواب وی بر زبان جریان یافت این بود که تواند بود که حق تعالی در تعلق
رضا بمومنین اراده اخراج غیر مومن نموده باشد بنابر آنکه در تحت شجره چنین
مومن و منافق حاضر شده باشند قضای الهی باین طریق تعلق یافته
باشد که حضرت رسالت را از حقیقت جماعت مذکور مطلع ساخته
بیان فرماید که نه آنست که الله تعالی از همه عامه حاضرین تحت شجره راضی و خوشنود است
بلکه رضای الهی منحصر در موصوفین بصفت ایمانست و الا ذکر کلمه مومنین
با آنکه اخصر از آن مثل الذین و امثال آن بود قصور نموده کلمه مذکوره بلا فایده
باشد و آنچه در آیه مبارکه مشعر بما هو المقصود تواند بود کلمه طیبه فعلم ما فی
قلوبهم است که در این مقام من حیث الظاهر فایده دیگر بران مترتب نیست
و ملخص کلام آنست که حصول رضا از جانب الهی در مقام موقوف بر
تحقق ایمان و وقوع بیعت در تحت شجره و آنکه عامه اصحاب موصوف
بصفتین مذکورتین بوده باشند اول بحث و محل تامل است و از آنجهت
است که حق سبحانه و تعالی اهل بیعت شجره را ببعضی از اوصاف
توصیف نموده که آن نظر بکل واحد از افراد ممتنعت تا دانسته شود
که رضای الهی بطایفه از جماعت تحت شجره متحقق است که جامع جمیع
امور مذکوره باشند چنانچه میفرماید فانزل السکینة علیهم
و اثابهم فتحا قریبا و باجماع کافه عباد فتح قریب که بعد از بیعت
تحت شجره وقوع یافته فتح خیبر است که شیخین هزیمت نموده
ناموس دیانت را بباد دادند و روز سیم بنوعیکه در محل خود ذکر یافته

شاه ولایت بفتح آن اختصاص یافته ابواب فتوحات الهیه بر روی
اقبال و اجلالش گشادند و بنابرین انچه از مفهوم آیهٔ شریفه فهمیده میشود
رضای الهی از حضرت امیرالمؤمنین و تابعین وی در محاربهٔ خیبر است از جهت
که آنحضرت جامع جمیع صفات مذکوره است لاغیر و اما توضیح اینحکایت
بطریقیکه در کتاب احتجاج نوشته است که بعد از آنکه حق جل و علا نظر
بمصالح خفیه ربانیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بمصالحه با مشرکین مامور ساخت
و آنحضرت در حدیبیه باین امر قیام نمود اصحاب رسول صلی الله علیه و آله
که در آنوقت زیاده از هزار و هفتصد نبودند باین صلح راضی نشده و سلک
مسلک مخالفت گردیده همگی مسلح و مکمل متوجه حرب قریش گردیدند
و ایشان نیز چون اینصورت مشاهده نمودند حمله آورده اهل اسلام
منهزم گردیدند و در آنوقت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باتفاق
شاه ولایت سایه‌نشین تحت شجره بودند و چون اصحاب مصدر مخالفت شده
از آنجهت خاطر حضرت رسالت اندوهگین شد حضرت امیر را بجانب
قریش فرستاد و ایشانرا از نقض عهد و میثاق منع نموده از محاربه
و محاصره باز آورد اصحاب نیز از فعل شنیع خود و مخالفت رسول الله صلعم
در مصالحهٔ مذکوره نادم شده ببعضی از معاذیر متوسل گردیدند و چنین
مخالفتی که در حدیبیه نموده بودند سبب نقض عهود اصحاب شده از ربقهٔ
اطاعت نبوی بیرون رفته بودند مجددا در تحت شجره بیعت نموده ملتزم
رسوخ در امر مذکور گردیدند حق سبحانه و تعالی جهت تاکید این امر و بیان آنکه

رضای حضرت رسالت مستلزم رضای الهی است و اظهار تجاوز از خطای
مذکوره واقعه در صلح حدیبیه که از اصحاب سمت صدور یافته بود ایشانرا
به نزول آیهٔ مذکوره مستبشر ساخت و بنابرین رضای الهی که متعلق باهل
ایمان از حاضرین تحت شجره شده یا اشارت باختصاص آن بشاه ولایت
و دو سه نفر دیگر از اهل ایمانست که اصلا مخالفت ننموده و در صلح حدیبیه
موافقت فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده یا جهت بیان خوشنودی
الله تعالی است از ندامت مخالفت رسول صلی الله علیه و آله که در حدیبیه
نموده تدارک آن بتجدید بیعت در تحت شجره سمت صدور یافته
پس معلوم شد که رضای حق سبحانه از خلفای ثلثه بهیچوجه صورت نیافته
یا اگر واقع شده باعتبار بیعت دوم است که بعد از مخالفت نادم شده
تجدید بیعت نموده اند و بر هر تقدیر عموم رضا اصلا فهمیده نمیشود بنوعیکه
شامل جمیع اوقات و ازمنه بوده منتهی بایام حکومت ثلثه شده باشد
لاسیما که نقض عهد مجدد که در تحت شجره شده بود در مواد متکثره از ایشان
بر وجهی سمت صدور پذیرفته که از اهل خلاف را سلوک اعتساف
دامنگیر نشود بوقوع آن در مادهٔ ثلثه اعتراف خواهند بود چون
رضای حق سبحانه بروجه عموم و اطلاق حاصل نبوده و علم الهی بنقض
و شکستن عهود اصحاب احاطه نموده از آنجهت در آیهٔ دیگر اشارت
بان نموده که إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ

علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما حق سبحانه و تعالی درین آیه طعن و
توبیخ و بیان محرومیت طایفه مینماید از اصحاب که عهود و مواثیق
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را شکسته و محابا نموده و قبیح
عظیمه از ایشان صدور یافت و حضرت رسالت را خوشدل نموده می
فرماید که بدرستیکه جمعی با تو نمودند بیعت نموده اند الا با من و دست من
بالای دست ایشان بوده یعنی علم من احاطه بجمیع حالات ایشان
نموده و قوت و قدرت من فوق قدرت ایشانست و مراد اینست والله اعلم
که اگر بیعت ایشان سبب زیادتی اقتدار و اعتبار نبوی صلی الله علیه وآله
بوده موجب قوت اسلام و تاثیر دشمنان دین از کثرت و جمعیت
مسلمانانست لکن چون از معاهده برگشته و مواثیق را در هم شکسته
بمقتضای آن عمل نمایند نقصان و خسران آن بایشان عاید شده
ضرری از انجهت بدیگری نرسد پس هر که آن عهد را بشکند شکست خود
نموده باشد و هر که وفا بعهد نماید زود باشد که اجر عظیم از حق تعالی جهت
وفای عهد و پیمان بوی واصل گردد و بنابرین مقدمات روشن
شد که رضای الهی مخصوص اهل وفا به بیعت و مخالفین عهد رسول الله
صلی الله علیه وآله مشمول غضب و سخط ربانی باشند و در کتاب
واحدی از جابر نقل نموده که بیعت اصحاب در تحت شجره مشتمل بود بر انکه از
حرب هزیمت ننمایند و بواسطه مراعات زندگی و اجتناب از کشته
شدن روگردان نشوند و دیگر شرائط که در محل خود ذکر یافته و اول مخالفتی که

از ابوبکر و عمر واقع شد هزیمت از حرب خیبر بود و بعد از فتح مکه در جنگ
حنین مشی نمودند و در جنگ احد بنوعیکه گریختند که از شهرتی که دارد احتیاج
بتقریر و تحریر ندارد و مذکور است که در غزوه حنین اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وآله که دوازده هزار کس بودند تمامی روی بهزیمت نهاده الا شش
کس از ایشان ثبات قدم ورزیده وفا بمعاهده تحت شجره متسمیه به بیعت
رضوان مشتمل بر عدم فرار و رسوخ در امر محاربه و ثبات قدم بر امثال این
قسم از امور است پس هر که از اصحاب خصوصا ثلاثه که مخالف نمودند
از بیعت نبوی و ربقه بندگی بیرون آمد و در زمره ضالین مضلین داخل
باشند و علی ای حال آیه شریفه را دلالتی بر فضیلتی و مزیتی از اصحاب نموده
بلکه دلیل طعن و لعن ایشان تواند بود والله اعلم خاتمه در ذکر وجوه
مطاعن خلفا و اعمال صادره از ایشان که مستلزم خروج از دایره ایمان
و شتمست بر وجوه متعدده اول انکه چون آفتاب جهانتاب سید البشر بر
آسمان تبلیغ شرایع دین اطهر روز بروز ارتفاع یافته و طی درجات مقدره
نموده بنقطه زوال مرتب الاتصال شده کافه امت را باطاعت شاه
ولایت هدایت نموده طریق نجات از مهلکات دنیا و عقبی برایشان ظاهر
ساخت ناگهان بر طبق این کلام رباعی با شمع رخت همی چو دمساز شوم
پروانه مستمند جان باز شوم وانروز که این قفس بباید پرداخت
چون شهبازی بدشت شه باز شوم ندای مراجعت بوطن اصلی
وصلای مفارقت این خاکدان سفلی استماع نموده باواز جانگداز

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة که از مخدرات
تتق غیب اصغا مینمود پرواز روح مطهر از قفص جسد منور پرداخته مقدمات
سفر آخرت ترتیب میداد و بنا برین باحضار پردگیان دودمان نبوت اشارت
فرموده ایشانرا مجددا باطاعت شاه ولایت وصیت نموده از مخالفت
او روی دمنار غر ولی و وصی نهی نموده درین امر مبالغه میفرموده و از آن میان
عایشه در برات ساحت عقیده خود از غبار مخالفت متکلم شده گفت که
ماکنت مامونا بمخالفه الی ماسواه مقصود وی اینست که هیچوقت
نبوده که امری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صادر شده باشد و مخالفت
آن نموده باشد حضرت بعد از شنیدن این کلام از عایشه چهره دعوی او را
بناخن تکذیب خراشیده فرمود که یا حمیرا لقد خالفت امری فی
حیوتی اشد الخلاف و تخالفین قولی هذا و لتعصیه بعدی
و لتخرجین متبرجة فتقاتله وانتِ ظالمة و لیقتحمنک فی
طریقک کلاب الحواب و چون عایشه انکار از مخالفت حضرت مینمود
حضرت بیان مخالفت او را باین عنوان ادا فرمود که در حیات آنحضرت
مخالفت شدید نموده و ظاهرا اشارت بافشای حکایت یوم الغدیر است
و فرمود که بعد از من نیز عصیان نموده در مخالفت حضرت امیر المومنین
خروج بروی خواهی کرد و بطریق زنان جاهلیت در آنوقت لباسهای
فاخره ملتبس خواهی شد و در آنحال تو ظالم و وی مظلوم خواهد بود و هنگام
خروج بمکانی خواهی رسید که سگان بر تو حمله نموده باواز شدید بر تو فریاد

کنند

فتح آواز بر آوردن یعنی بلند کردن آواز و بانگ زدن ناخن مشرع یعنی [illegible]

کنند با وجود این حکایت که از حضرت رسالت شنید اندیشه از مخالفت
نموده متوجه بصره شد و شمشیر بسته بر شتر سوار گشت و بمحلی رسید که
سگان آواز بر آوردند و محابا نموده اقدام بر مقاتله حضرت امیر المومنین نمود
و با وجود آنکه یکی از راویان حرملة بن حرب و سلمک سلمی عایشه است
حاصل آنکه وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حکایت غدیر که خود
در آن قضیه حاضر بود و بلغ نموده پیغمبر صلی الله علیه و آله به بیعت امیر المومنین علیه السلم
سرافراز گردید و بعد از آن تمامی امور مذکوره را بر کنار گذاشته داد ظلم و فضیحت
داد و راوی روایت میکند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله احساس
اشتداد مرض نموده صدای کوس رحیل در مسموع پیکر اطهر سید البشر
بلند آوازه شد خواست که مدینه مقدسه را از غبار وجود بعضی از جاحدان
و منافقین تصفیه داده ایشانرا تنبیهی که خارج مدینه باشد اشارت فرماید بنا
برین بخروج اسامة بن زید ببلاد روم امر فرمود و گروهی از اصحاب را برفاقت
وی مامور گردانید و چون اسامه از مدینه بیرون رفت در یکفرسخی فرود آمد اصحاب
نیز رفاقت نموده بیرون رفتند و در آنحالت مرض حضرت اشتداد یافته عایشه
صهیب را بجانب لشکر فرستاده ایشانرا ازین معنی آگاه ساخت و در همانشب
ابوبکر و عمر و ابو عبیده داخل مدینه گردیدند و حضرت در آنشب ساعتی متوجه
باطن فیض مواطن خود گردیده چون بظاهر حال خود مراجعت فرمود ابن عباس
منقول قول وی گردید که والله قد طرق المدینه هذه اللیلة شر عظیم
یعنی سوگند بخدا که راه یافت بمدینه درین شب شر عظیم و چون از حقیقت

عظیم

شنیدند مذکور رسول الله نموده ند فرمود که بعضی از صحابه که برفاقت اسامه مامور شده
بودند مراجعت نموده اند و دیگر بار بمرافقت اسامه را تاکید داده فرمود که لعن الله
من تخلف عن جیش اسامه و کتب و رسائل اهل خلاف را خلافی واقع شده
و چون تعیین اسامه و رفاقت اصحاب بی آنکه از جانب الهی و طریق وحی
رسالت پناهی امر شده باشد حضرت اشارت نمیفرمود و هر که مخالفت نموده
باشد چون خلاف فرموده خدا و رسول ارتکاب نموده از جهت ملعون
و مغضوب و مستحق لعن و طعن باشد خصوصا که حضرت تصریح بآن کلمه نموده
چنین فرموده باشد که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه

وجه دویم از وجوه مطاعن بروجهیکه در صحیح بخاری و مسلم و دیگر
کتب ذکر یافته آنکه چون ضعف حضرت رسالت قوت یافت تکیه بر
فضل بن عباس و حضرت شاه ولایت نموده بیرون رفت و بر درجه
اول از منبر شریف تمکن یافته فرمود که یا ایها الناس انی تخلف
فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی
اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فتمسکوا بهما ولا
وتتقدموا اهل بیتی فتفرقوا واوفوا بعهدی و لا تنکثوا بیعتی
التی بایعتمونی علیها اللهم انی قد بلغت ما امرتنی و نصحت
لهم ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب
حاصل اینکلام تاکید واقعه روز غدیرست لکن مصدر ساخته اولا بتعظیم
اهل بیت عموما و تصریح بانکه تمسک بایشان موجب بعد از ضلالتست

آنستم

وبیان

و بیان آنکه زمانه از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله که بصفت امامت باشد
خالی نمیشود و بعد از آن بخصوص واقعه یوم الغدیر و عهد و میثاق آن روز اشارت
فرمود و مبالغه تمام در مراعات آن و وفا بمضمون معاهده مذکوره فرمود
و بعد از تاکیدات و تنبیهات مذکوره حق تعالی را شاهد این حکایت ساخته
و فرمود که الهی آنچه امر تبلیغ آن نموده بودی و مراد حکایت روز غدیر
و تاکید آن بروجه مذکورست به بندگان تو رسانیدم و بقدر استطاعت
ایشانرا نصیحت نمودم و توفیق بمدد حق تعالی حاصلست و رجوع و بازگشت
بجانب اوست راوی گوید که بعد ازین خطبه داخل حجره مطهره گردید و ابوبکر
و عمر و بقیه اهل مسجد را طلب فرموده و مجددا برفاقت اسامه مامور ساخت
و ساعتی بخود پرداخت و بعد از آن فرمود که کاغذ و دوات حاضر سازند
که جهت ایشان چیزی بنویسد که بعد از آن حضرت گمراه نشوند و چون
قبل از آن بساعتی وصیت اهل بیت و اطاعت ایشان و تمسک
بقول و فعل ایشان و مراعات معاهده روز غدیر فرموده بود معلوم
بود که نوشته مذکوره مخالف آن نخواهد بود بلکه توضیح و تاکید آن نموده
آنچه قبل از آن ذکر نیافته باشد مذکور خواهد شد ازین سبب عمر مانع شده
نگذاشت و گفت دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب الله
یعنی واگذارید این مرد را که بیهوده میگوید و کتاب خدا ما را کفایت مینماید
و مرویست که بعضی از اصحاب اراده نمودند که اطاعت امر رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده کاغذ حاضر سازند و میان ایشان و عمر نزاع بجای

رسید که حضرت اعراض فرمود و روی مبارک از ایشان گردانید و فرمود که برخیزید
که نزاع نزد من نه نیکوست و بعضی گفته اند که کاغذ حاضر شد و عمر پاره نمود
عبارت مذکور از وی صدور یافت و غزالی در کتاب سر العالمین میگوید که
حضرت فرمود که ائتونی بدوات و بیضاء لاُزیل عنکم مشکل الامر
واذکر لکم من المستحق لها بعدی یعنی دوات و کاغذ بیارید که آنچه
مشکل باشد از میان شما بردارم و مذکور سازم که مستحق خلافت بعد از من
کیست و غزالی میگوید که عمر درین حالت گفت که دعوا الرجل فانه لیهجر و قیل
یهذی یعنی این مرد بی فهمیده و هذیان میگوید قاضی میر حسین در شرح دیوان می
گوید که اول فتنه که میان اهل اسلام واقع شد این بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مرض الموت فرمود که هلموا بدوات و قرطاس اکتب لکم کتابا
لن تضلوا بعدی و عمر مانع شد و فتنه بلند گشت و حضرت فرمود که
قوموا عنی لاینبغی عند النزاع و چون این دانسته شد باید دانست که
کفر عمر درین مبحث از وجوه متعدده است اول آنکه وصیت امریست از
امور دینیه واجبا کان او مسنونا و مانع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از اقدام بر امور شرعیه شدن محض کفر و نفاق است دویم شکی نیست که
اراده نبویه مسبوق باوامر و اشارات الهیه است چنانکه و ما ینطق عن الهوی
شاهد این حکایتست و تمکین اوامر و نواهی الهی ندادن اشد مراتب کفر است
سیم مذکور شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطه منازعه مذکور
و ممانعت عمر غضب آلود شد و روی مبارک گردانیده فرمود که از پیش

من

من برخیزید و از ابن عباس منقولست در کتب دوست و دشمن
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من اغضبنا اهل البیت
بعثه الله یوم القیمه یهودیا قلت یا رسول الله و ان صام و صلی
و زعم انه مسلم قال و ان صام و صلی و زعم انه مسلم مقصود از
از عبارت شریفه آنست که هر که آنحضرت و اهل بیت رسالت را
صلی الله علیه و آله رنجانیده چنان کند که ایشان بغضب آیند روز قیامت
چون بصحرای محشر درآید در زمره یهودان داخل بوده از خریطه اهل اسلام
بیرون باشد راوی گوید که گفتم یا رسول الله اگر کسی که شما را بغضب آورد
و بواسطه این امر یهودی گردد با وجود آنکه اهل روزه و نماز باشد و زعم
وی باشد که مسلمانست باین بلیه مبتلا گردد حضرت فرمود که اگرچه
موصوف بصفات مذکوره باشد چهارم نسبت هذیان برسول صلی الله
علیه و آله خصوصا در شرعیات و دینیات بمنزله نسبت این امرست بحضرت
الوهیت و مخفی نیست که این حالت نتیجه کفر و عصیان و جحد و طغیانست
پنجم بر اهل عقل خفای ندارد که این عبارت نسبت بهر که واقع شود موجب
اهانت و کسر حرمت و انحطاط مرتبه اوست از آنچه باشد و شکی نیست که
نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد واقبح خواهد بود و اهانت آن
حضرت بهر نوعی از انواع سبب کفر و ارتداد است ششم آنکه امر
مذکور مستلزم نفی رسالتست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعوت
بیماری زیرا که اگر بر صرافت نبوت باقی بوده تفاوتی میانه صحت

و مرض آنحضرت در امر نبوت با تخدیث منع وی از اجرای مقاصد وی
مستلزم کفر و اگر مقصود نفی نبوت باشد در انحالت انمعنی اشد و ابتی از
اقل بوده بر هر یک از تقدیرین لزوم کفر و زندقه ظاهر ست و از طرایف امور
درین قضیه آنست که چون حضرت رسالت اراده وصیت میفرماید او را
بهذیان نسبت میدهند و کتاب خدا را در امور مسلمین کافی میدانند و فساد
این عقیده سابقا ذکر یافته و چون ابو بکر در مرض موت کاغذ میطلبد که
عمر را خلیفه و جانشین خود گرداند هذیان نگفته و کتاب خدا در امور مسلمین
درینصورت کفایت ننموده لعن الله علی الظالمین و المعتقدین
بذلک لعنا دائما الی یوم الدین و چون بسیم از وجوه داله بر مطلب
آنست که باعتراف دشمنان و دین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
علم بجای رسیده که کسی از مخلوقات ارض و سما معلوم نیست که دغدغه
تامل و تساوی درین امر با آنحضرت پیرامون خاطرش تواند گشت
و از شواهد این حکایت کلام صدق انتظام لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا ست و همچنین عبارت غیبی اشارت لو شئت لاوقرت
سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و همچنین میفرماید
که اگر بنشینم بر جای اهل توریة حکم بتوریة نمایم و بر اهل انجیل حکم
بانجیل و بر اهل قران بقران و مرویست که روزی جبرئیل علیه السلام
بصورت اعرابی بر آمده در وقتی که حضرت بر منبر نشسته و بافادات
علیه و عبارات بهیه اهل مجلس را مایه سرور و حبور گشته جبرئیل برسید

که علوم غیبیه که در خزینه مخصوصه ربانیه بقفل اختصاص مقفل گشته آن نیز
در جریده علوم حضرت مرتضوی داخلست یا خارج در جواب فرمود که
علم مرتضوی شامل آن نیز شده و چون سائل از فرق میانه علوم الهی و علم
آنحضرت سوال نمود حضرت در بیان فرق چنین فرموده که حق تعالی را بجمیع
اشیا لذاته حاصل بوده بهیچ چیز محتاج نبوده لکن آنچه در خزینه علوم ربانیه بوده
بتعلیم الهی مرقوم مجموعه علوم مرتضوی گشته و مثل این روایات که سبب
علم باختصاص و امتیاز آنحضرت در علوم دینی و معارف یقینی و غیرها
من انواع العلوم تواند شد از احاطه کاغذ و قلم متجاوزست و برین اقتصار
میرود که چون آیه شریفه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم
الکتاب شرف نزول پذیرفت یعنی بگوای محمد صلی الله علیه و آله که کافی
ست مرا گواه گذرانیدن در تبلیغ رسالت و آنچه از حق جل و علا بمن رسیده
که به بندگان رسانم و آن کدام ست میفرماید که الله تعالی و آنکه صاحب
علم کتابست و در کتب اهل خلاف زیاده از شماره خصوصا ثعلبی و
واحدی و غیرهما مسطورست که چون از حضرت رسالت پرسیده شد که
صاحب علم کتاب کیست فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلم و برنامی
آنحضرت اختصار نمود و چون سکوت در معرض بیان مفید حصر و تاخیر
بیان از وقت حاجت جایز نیست دانسته میشود که علم کتاب در آنحضرت
منحصر بوده و کسی دیگر بمشارکت آنحضرت درین امر قابل نتواند شد و بنا
برین و ما اراد الله حاصل بوده و بر مقاصد الهی اطلاع یافته عام و خاص و مطلق

ومقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و غیرها تمامی در آینه ملاحظه آنحضرت
مرتسم شده چیزی ازان مختفی و پوشیده نباشد و بنابرین هرکه در زمان
آنحضرت بدون رضا و رخصت وی یا در غیر زمان با اذن و خشنودی آن
محرم اسرار ربوبیت متصدی اجرای احکام شریعت شده خود را مستحق آن
دانند مثل خلفای ثلث و معویه و یزید و جمیع بنی امیه و بنی مروان و بنی
عباس و عامه علما و فقهاء مخالفین مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه
و متدینین بادیان باطله تمامی از حکم نمودن موافق ما اراه الله عاجز بوده در تحت
مدلول و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون داخل باشند
چهارم از وجوه معتبره در بیان مطاعن خلفای ثلث و چون خلافت ابوبکر
به بیعت عمر و حکومت عمر بوصیت ابوبکر و از عثمان بشوره عبدالرحمن
و فرموده عمر است لاجرم طعن بر یکی طعن بر همگی است و بتقریر دیگر خلافت
ثلاثه متفق علیه اهل سنت است و عدم استحقاق و اهلیت ایشان
اجماعی فرقه اثنی عشریه پس بطلان یکی مستلزم بطلان مجموع ثلاثه است حذراً
من خرق الاجماع المرکب و بنابرین گوییم که اخراج حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله حکم و حارث و مروان را از مدینه اخراج نموده بجانب شام فرستاده
و تاکیدات در عدم استرجاع ایشان نموده فرموده که لعن بر کسیکه من بعد
ایشانرا در مدینه جای داده با ایشان دوستی و ملایمت نماید و در زمان حکومت
شیخین دو فرسخ دیگر زیاده از محل استقرار ایشان دور شده بودند و چون
نوبت حکومت بعثمان منتهی شده ده هزار درهم از مال مسلمانان

باطله
۱۱

جهت ایشان روانه گردانید ایشانرا بمدینه مطهره آورده استقبال نموده
بشاشت و سرور بسیار اظهار نموده و در بعضی کتب مرقوم است که
شکر میگفته که برغم کسی که شمارا مطرود ساخته استرجاع آن نمودم و
مرویست که مروانرا در میان قبر مقدس و منبر منور جای داده و کاتب
امور مسلمین ساخت و اینحکایت دلیل کفر عثمان است از سه وجه وجه اول
آنکه فرموده رسول صلی الله علیه و آله از گفته و امر و اشارت ربانیه ماخوذ است
و مخالف آن مخالف فرموده الهیه است عمداً و عدواناً جحداً و طغیاناً و این
عین کفر و محض الحاد است وجه دویم شکر از عثمان بر استرجاع ایشان
و اظهار سرور بمخالفت آنحضرت اول دلایل و آله بر مطلوبست وجه سیم آنکه
الله تعالی میفرماید که لا تجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر یوا
دون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او
عشیرتهم و معلوم است که مواد وداد و اتحاد و دوستی و روابط
صوری و معنوی زیاده ازین نتواند بود که مخالفت فرموده رسول
صلی الله علیه و آله نموده و دشمنان دین بطریق رسول الله صلی الله علیه و آله
شهرت یافته بودند ایشانرا تعظیم و تکریم نموده و از مال مسلمان مبلغی کلی
جهة ایشان فرستاده و تکریر بن معنی نموده اینها همه مخالفت با خدا و
رسول است و بتصریح الهی کسیکه ایمان وی ثابت باشد متصدی
این قسم از امور نگردد و از ارتکاب اعمال مزبوره از عثمان دلیلست
برینکه آن ملعون ایمان نداشته و از خبیثت مرتکب این قسم از امور گردید

پنجم از وجوه موعوده آنست که چون مالک نویره که یکی از وجوه قبایل عرب است
وبیعت با ابوبکر نموده اصلا بخلافت وی راضی نگشت وبنابرین از مدینه
بیرون رفت وباعشیره خود در صحرا بسرمی برد وابوبکر وعمر در باب کشتن وی
اندیشه مینمودند تا اگر عامل زکوة که ابوبکر تعیین نموده وایشان زکوة اموال
خود را بوی نداده گفتند که ما نوعیکه در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله
۴ بمستحقین میرسانیدیم همان دستور از عهدهٔ آن بیرون آمده احتیاج
بتسلیم نمودن تو نداریم واگر بکسی باید داد بامیرالمومنین ع تسلیم باید
نمود که وصی پیغمبر وامام مسلمانان اوست وایشان این حکایت را
بهانه نموده وطایفهٔ مالک را مانع الزکوة نام کرده خالد ولید را فرستادند
تا آن قبیله را قتل وغارت نموده مردانرا کشتند واطفال و
زنانرا اسیر نمودند ومرویست که حلیلهٔ مالک را همانشب بفراش
خود آورده بوی ملاقات نمود وباتمامی زنان ودختران آن طایفه این
فعل نمودند وچون این حکایت در زبان هیچ کافر ومسلمان وقوع نیافته
وباوجود نهایت غیظ وغلظت عمر ابوبکر را توبیخ نموده میگفت که
حفظ ظاهر شریعت نموده بر قصاص از خالد مذکور حکم باید کرد وان مدعی
بی دین ابای تمام نموده میگفت که لا اغمد سیفا شهره الله علی الکفار
ودر تاریخ اعثم کوفی مذکورست که چون طایفهٔ مالک را گرفته نزد خالد ولید
آوردند امر بقتل نموده ایشانرا بقتل می آوردند وهرچند فریاد میکردند که
ما مسلمانیم وکشتن ما در دین اسلام صحیح نیست خالد میگفت که گواهی

میدهم

٦

میدهم باسلام اینجماعت زیرا که وقتی که در محوطه ایشان فرود آمدیم وآثار فتن
اظهار مسلمانی شد باتفاق بانگ نماز داده باداء نماز قیام نمودیم مع هذا
بر جرأت آن عمل راسخ بود ومالک هرچند میگفت که کشتن وخون ریختن
اهل قبله بی سببی صورت شرعی ندارد خالد قبول نموده ویرا بقتل رسانید
وشعرای عرب در بیان قبایح صادره از خالد خصوصا حکایت مباشرة
و ومصاحبت وی با زنان مالک که دران زمان بحسن مشهور بود قصاید
گفتند ودر اظهار کفر خالد وخروج وی از دایرهٔ اسلام مبالغه بلیغ
نمودند ودر تاریخ طبری مذکورست که چون نوبت حکومت بعمر رسید
ویرا اندیشهٔ قتل خالد در خاطر میبود تا روزی درباغ یکی از اهل مدینه
اجتماع ایشان شده عمر روی بخالد نموده گفت یا خالد تو آنی که مالک نویره را
کشتی وبا زن وی زنا کردی مالک گفت میان من ووی عداوت
قدیم بوده واورا بجهت تشفی نفس خویش نکشتم اما بجهت تشفی نفس
ابوبکر ونفس ابوسعید بن عباده بکشتم عمر از فکر کشتن او بیرون آمده اورا
نوازشات نمود وگفت یا خالد انت سیف الله واین لقب میانه عرب
مشهور شد ونزد بعضی آنست که این لقب در زمان ابوبکر بروی شد
که هرچند عمر مبالغه در قتل وی مینمود ابوبکر قبول ننموده گفت لا اغمد
سیفا شهره الله علی الکفار وعلی ای حال خالد ملعون بواسطه
کشتن مومنان ورضای صلحا ملقب باین لقب گردید لعنه الله وعلی
من لقبه بذلک ودر بعضی دیگر از تواریخ مسطورست که چون نوبت

جادو جم
جادو جم
ط
وافتای
انتفای ط ی

حکومت بعمر خطاب رسید زنان و دختران طایفه مالک را استرجاع نموده
بشوهران سابق که زنده بودند باز دادند و اگر ایشان حامله شده بودند
و با وجود آن تحمل نموده باز گردانیدند و این فعل شنیع از خالد بن نموده ابوبکر
در رضا و خشنودی وی بقتل مالک خروج از دین محمدی صلی الله علیه و آله و
دخول در کیش جاهلیت ست و علی ای حال عمل عمر که نقیض فعل ابوبکر ست
در استرجاع زنان و دختران بنی نویره معلوم میشود که مدار شریعت بر پیروی
نفس گذاشته آنچه پسندیده خاطر هر کدام بوده از آن دین و ملت نام
می نهاده لعنهم الله وحشرهم فی زمرة المنافقین و المشرکین
لطیفه چون زنان و دختران و اسیران نویره را بمدینه مطهره آوردند
از آنجمله حنفیه والده محمد حنیفه از آن طایفه که در زمره ابکار بود متوجه ضریح
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شده بعد از مراسم زیارت گفت
یا رسول الله ایمان بخدا و برسول وی که محمد بن عبد الله است آورده ام و محبت
تو و اهل بیت تو رشته آب و خاک خود دانسته ام و اصحاب تو بطریق
کفره فرنگ ما را اسیر نموده بر شتر بمدینه آوردند ندانیم که روز قیامت
بچه عنوان از عهده جواب آن بیرون تو نهند آمد و زبیر و حاضران
مجلس زبان مطایبه گشوده که زنان را ناچار ست از شوهری که بر امور دین
و دنیای ایشان وارسیده متکفل انجام مهام ایشان باشد حنفیه
گفت لکن شوهر من شخصی تواند بود که مرا خبر دهد از آنچه در وقت ولادت
بزبان من جریان یافته و در خلال آنحال حضرت امیر المؤمنین علیه السلم

حاضر آمده فرمود که چون مادرت را وضع حمل نزدیک شد میگفت خدایا
وضع این مولود بر من آسان گردان و اگر خواهی هلاک گردان و چون
تو متولد شدی همانلحظه شهادتین بر زبان جریان داده بمادر خود خطاب
نمودی و بر وی اعتراض کردی که چرا بهلاک تو رضا میداد و میگفتی که
عنقریب سید اولاد آدم مرا بحباله در آورده و از وی سیدی مرا حاصل
گردد و مادرت این سخنان را بر قطعه از نحاس نقش نموده در آنمکان دفن
نموده و در آنوقت که ترا اسیر نمودند آن قطعه منقوشه را بر داشته
بر بازوی خویش بستی و چون بمبالغه عثمان و بعضی دیگر از حضار آن
قطعه را از بازوی وی گشوده ملاحظه نمودند همان عبارت بود که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم نقل نموده بود **ششم** از وجوه مطاعن ابوبکر
و عمر حکایت فدک و غصب نمودن از حضرت فاطمه علیها السلم
و ملخص کلام درین مقام آنست که چون فدک که قریه ایست مع توابع
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بطریق نحله و عطیه بحضرت فاطمه
علیها السلم انتقال یافت و در ایام حیات سید کاینات متصرف آن شده
بوده و مداخل آن در دست وکلاء آنحضرت بمصارف شرعیه میرسید
و چون ابوبکر غصب حقوق مرتضوی نموده بر مسند خلافت رسول
غصباً و عنفاً و عدواناً تمکن یافت خواست که جهت ازدیاد مواد
استخفاف و استحقار و انقطاع وجوه انتفاع اهل بیت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم و اشتهار تسلط و تغلب در امور متعلقه بذریت

طاهره تجدید خطبه سابقه نموده امر بانتزاع فدک از تصرف وکلای آنحضرت
نموده وچون این قضیه بمرافعه منتهی شد با آنکه از متصرفین املاک و اسباب
وغیره طلب گواه نمودن یا وجه جواز تصرف وعلت انتقال ملکیت از
صاحب تصرف پرسیدن خارج قوانین شریعت مطهره است
از مخالفت قواعد ملت محابا نموده طلب بینه نمودند وحضرت فاطمه
علیها السلام موافق حکومت ابوبکر که مخالف حکم خدا و رسولست
ظهور حقیت خود در ملک متصرف فیه مقرون بشهادت حضرت
امیر المؤمنین وحسنین علیهم السلام وام ایمن مقترن گردانید ایشان
گواهی دادند آن طاعنین شهادت حضرات را قبول نموده معلل بجذب
نفع گردانیدند وام ایمن را نیز اعتبار نکرده درین مبحث بنای مخاصمه
با خدا و رسول و سلسله عصمت وطهارت محکم ساختند وثبوت مخالفت
ایشان در مسئله با خدا و پیغمبر بوجه عناد وانکار احکام شریعت خیر البشر
که متضمن کفر وخروج از دایره ایمانست از وجوه متعدده است اول
آنکه کتب ورسایل اصحاب خلاف مشحون است بعبارت منقوله از
سید المرسلین که اللهم ادر الحق مع علی حیث دار و بتقریر
دیگر الحق مع علی وعلی مع الحق حیث ما دار ودر روایت اخطب
خوارزم از ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ان الله
نصب علیا علما بینه وبین خلقه فمن عرفه کان مؤمنا
ومن انکره کان کافرا ومن ساواه بغیره کان مشرکا ومن جاء

بولایته

بولایته کان فایزا وایضا بروایت خوارزمی از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله من اطاع علیا فقد اطاعنی ومن انکره فقد انکرنی مضمون
روایات مذکوره افاده این معنی مینماید که قول وفعل وگفته ونوشته آنحضرت
تمامی موافق حق وصدق بوده وحق ازو مفارق نبوده وآنچه گوید وشهادت نماید
موافق رضای خدا و رسول صلی الله علیه وآله بوده هر که انکار وی نماید انکار
پیغمبر صلی الله علیه وآله نموده باشد ومنکر او در دایره کفره داخل باشد وهر که
او را مساوی ومثل ومانند سایر خلایق داند از جمله مشرکین باشد وچون گواهی
او را بعلت آنکه آنحضرت بواسطه منفعت دنیویه گفته باشد رد نمایند
یقین است که او را از جاده حق وصدق بعید دانسته وحق را ازو دور تصور
کرده انکار وی نموده باشند واو را بر مثل سایر الناس که احتمال کذب
وخلاف در ماده ایشان جاریست چنان دانسته باشند وهر که آنحضرت را
موصوف باین قسم از امور رواند یا وخدعه موافق مضامین کتاب وسنت
خارج از دایره قایلین ملت وشریعت باشد وایضا بروایت اخطب مذکور
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که اگر تمام عالم بر یکطرف باشند
وعلی ابن ابی طالب علیه السلام بر طرف دیگر حق بجانب آنحضرت بوده واتفاق
وی ومخالفت جمهور را در میان باید نموده واصحاب رسول الله اصلا اعتبار مقابل
مسطوره نموده مقیم مقام انکار روا را از اهل بیت اطهار رند ومعلوم اهل
عقل است که قطع نظر از شواهد صادقه درین امر از کتاب آلهی واحادیث
رسالت پناهی چون ذات احدی الصفات آنحضرت از جمیع تلذذات

وتمتعات صوری وظاهری دست آرزو مقطوع ساخته واز ماکولات
بر پاره قرص جوین واز ملبوسات بر رقعی اکتفا نموده فرماید که یا دنیا غری
غیری فانی طلقتک ثلاثا لا رجعة فیها بنابرین نزد سنیان و
آنحضرت معتل باشد نفع دنیوی که آن نور پاک متصور حصول آن استغفر الله
خلاف در آئینه اقوال وافعال واعمالش منتقش گردد غیر پیروی هوای نفس
واظهار عداوت وخصومت اهل بیت رسالت صلی الله علیه وآله چیزی
دیگر ظهوری ندارد ومشهور است که آنحضرت در امر لباس بپوشش خشن
درشت اکتفا نموده وصله بر ژنده پوشیدی ومیفرمود که رقعت
مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها یعنی آنمقدار وصله برین خرقه
خود دوختم که از دوزنده آن شرمنده شدم ومرویست که نان گندم از آن
جهت تناول نفرمودی که از آدم علیه السلام نهی شده بود واز نان جو آنمقدار
که کفایت نماید میل نفرمودی عامه اوقات گرسنه گذرانیدی که شاید
در بلاد اسلام کسی گرسنه باشد وآنحضرت درین امر با او شرکت نموده باشد
ومیفرماید که کیف ابیت بطانا وحولی بطون غرثی واکباد حری
وانا امیر المؤمنین ولا اشارکهم فی مکاره الدهر هیهات هیهات
ان تعودنی خشع الی سیر الاطعمة ولعل بالحجاز او بالیمامة
من لا طمع له الی الشبع اکون کما قال القائل وحسبک داء
ان تبیت ببطنة وحولک اکباد تمیل الی الجلد حاصل کلام صدق
انتظام حضرت اینست که چون تواند بود با شکم مملو از طعام بخوابم و حوالی

آن هست که در حوالی من کسی باشد که شکم گرسنه وجگر تشنه داشته باشند
ومن امیر وامام او باشم ودر ناخوشیهای روزگار با ایشان شریک نباشم
وبعد از آن میفرماید که هیهات هیهات حرص مرا برین دارد و بکشاند
در حجاز ویمامه کسی باشد که طمع قرص جوی در خاطرش باشد و هیچوقت شکم
خود سیر ندیده ومیفرماید که اگر مرا اینحال باشد پس قرین کسی باشم که جای
که برای او گفته اند که هیچ دردی بدتر ازین نیست که تو خوابی با شکم مملو
از طعام ودر حوالی تو کسانی باشند که از غایت گرسنگی بپوست
خشکی نمایند دیگر از وجوه مطاعن اصحاب در حکایت فدک آنست که
بعد از آنکه حق تعالی در آیه تطهیر تصریح نموده باآنکه حضرت امیر المؤمنین
وفاطمه وحسنین علیهم السلام معصوم ومطهر وبری از آلایش صوری
ومعنوی بوده وآنچه گویند وفرمایند وطلب کنند وشهادت نمایند
وباختصاص آن اکتساب یابند تمامی حق وصدق بوده از شائبه
مخالفت الهی منزه ومقدس است زیرا که ذمائب جنس که حق سبحانه
درباره ایشان باین گواهی داده مستلزم آنست که بهیچوجه کذب وافترا
ومخالفت رضای خدا ورسول بر زبان ایشان جریان نیافته ودر خاطر
ایشان خطور ننموده وافعال واعمال ایشان مطابق امر واشاره ربانی
است وبنابرین اولا قول حضرت فاطمه علیها السلام را مثل قول سایر
عامه عباد محتمل الکذب دانستن واز وی بینه طلب نمودن وثانیا
قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را باحتمال جذب نفع از موقفت

وبکشانند
مرا باختیار

نفس امر و مطابقت واقع دور داشتن مستلزم تکذیب الهی و اعتقاد
خلاف واقع بحق جل و علا بوده از ینجهت قدم در دایره کفر گذاشتن
و بلات و منات مقتضیات نفس اماره در سومنات خاطر اعتراف
آوردن است و در کتب علمای امامیه رحمهم الله ذکر یافته که چون حکایت
فدک بر شهادت حضرات منتهی شده ابوبکر و عمر بر جرافت عناد
رسوخ یافتند حضرت فاطمه علیها السلم ازین معنی آزرده شده مقنعه
غضب بر بسته و از مجلس ایشان باین عنوان منصرف گشته قسم
یاد نمود که با ایشان در بقیه عمر متکلم نگردد تا وقتیکه مظلومه و مغصوبة
الحق بملاقات رسول آخر الزمان نموده کمواد ظلم و ستم و غصب حقوق
و هتک پرده اعزاز و احترام و جرائت در مخالفت اوامر و نواهی
سید الانام و ترک عمل بمدلولات کلام ملک علام که از ایشان سمت
صدور یافت معروض پدر بزرگوار گرداند و مذکور است که ابوبکر حجت
فدک نوشته تسلیم سیدة النسا نموده چون عمر بران اطلاع یافت
نوشته را گرفته پاره کرد و حضرت فاطمه علیها السلام او را نفرین نمود
باین عبارت که خرقت کتابی مزق الله بطنک یعنی کاغذ مرا
پاره کردی خدا تعالی شکم ترا پاره گرداند و دعای آن طاهره مطهره
درجه قبول یافته مغیرة بن شعبه شکم آن عدو آل محمد را پاره ساخت
و چون اراده خاطر سیده النسا درجه کمال یافت هنگام رحلت
و زمان نهضت از دار غرور بسرای سرور وصیت فرمود که حضرت

امیر المومنین علیه السلام آن جگر گوشه رسول را بشب دفن فرماید تا آن ملاعین
حاضر نشده بسعادت نماز بران جنازه سیده النسا مستعد نگردند
و چون مضمون روایات خصوصا انجاز غزالی بعنوان حدیث ذکر غزالا ۱۲
نموده که کینت و کلفت از مومن زیاده از سه روز در خاطر مومن نمی
ماند این صورت دلالت کفر تمام ابوبکر و عمر از آن ظاهر میشود چه استمرار
آزار فاطمه تا حین وفات دلیل انتفای ایمان از ایشان است دیگر آنکه مشهور
میانه اهل علم از مخالف و موالف آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد
اذا الله و من اذی الله فقد کفر یعنی فاطمه پاره از من و عضوی از
اعضای منست هر که او را آزار کند مرا آزار نموده و هر که آزار من کند آزار
کننده خداست و موصوف باین امر از کفره است و روایت دیگر آنست
یا فاطمة ان الله یغضب بغضبک و یرضی لرضاک
و بعبارت دیگر من اغضبها فقد اغضبنی و من اغضبنی فقد اغضب
الله و من اغضب الله فجزاءه جهنم خالدا مدلول روایتین آنست
که آنچه سبب غضب فاطمه باشد موجب غضب من باشد و آنچه سبب غضب
منست موجب غضب الهی و سبب خلود جهنم از خواص کفره و مشرکین است
چون آزار فاطمه که مستلزم آزار رسول الله صلی الله علیه و آله است ثابت شد
و محقق که آزار پیغمبر سبب آزار حق سبحانه است و حق تعالی میفرماید که ان الذین
یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم
عذابا مهینا و ظاهر است که این آیه دلیلی روشن و برهانی متیقن است است

برینکه ابوبکر و عمر مستحق طعن و لعن و دخول جهنم و عذاب عظیم بوده و در تحت
مدلول آیه مبارکه و اخلیذ فکلمه تکملة چون ابوبکر لعین بکر عداوت فاطمه علیها السلام
و آزار رسول الله و آزار رضا بر میان طغیان بسته رسوخ تمام در امر مذکور
از وی بهمت ظهور یافت حضرت امیر المومنین ع بوی خطاب نموده فرمود که
اگر دو کس مرافعه نزد تو آورده یکی مدعی و دیگر متصرف باشد طلب بینه از کدام
و رجوع قسم بکدام خواهی نمود گفت بینه بر مدعی و قسم بر متصرف است
حضرت فرمود که چون درین ماده قضیه بر عکس کردنت معلوم شد که
مخالفت قانون شریعت درین باب از جهت عناد اهل بیت نبوت
بوده و این الا صورت از دو وجه دلیل صحت طعن و لعن ابوبکر و رفیق او
او درین امرست اول آنکه چون مودت اهل بیت یعنی دوستی و اطاعت
ایشان بمقتضای آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بر بندگان خدا
واجب بوده ترک آن و تبدیل با مرکبه منتز عداوت و مخالفت ایشان باشد
خروج از دین و انکار مراسم ملت سید المرسلین ست دوم آنکه
حکم درین قضیه مخالفت حکم الهیست و مخالفت او امر الهی از روی جحد و انکار
و عناد و استکبار موجب غضب جبار قهار و سبب خلود نارست دیگر
از اعتراضات آنحضرت بر ابوبکر اینست که اگر از اسلام گواهان عادل بر
صدور فعلی از فاطمه گواهی دهند که فاطمه بواسطه آن مستحق حد شرعی
گردد اقامت حد خواهی نمود گفت بلی حضرت فرمود که درین صورت از
دین خدا و رسول برگشته تبرا نموده باشی زیرا که لازم آمد که تکذیب خدا و
تصدیق خلق نموده باشی بنا بر آنکه خدا تعالی میفرماید که از فاطمه هر چه سبب آلودگی

اهل

بمعصیت و خطیئت و مخالفت امر و اراده ربوبیت باشد تمامی را برطرف
ساخته و او را از چرکینیت گناه و خلاف رضای اله پاک و پاکیزه گردانیدیم
و چون تو بسخن بنده از بندگان خدا فاطمه را سزاوار حد شرعی و تادیب
دینی دانسته او را مثل سایر زنان عالم بسخن غیر معصوم اهانت نمایی پس
ترک فرموده خدا نموده طهارت فاطمه که حق تعالی گواهی بآن داده
قبول نکرده باشی و از نجهت از ربقه مسلمانی بیرون آمده و در زمره کفره
و مشرکین داخل باشی و مذکورست که این سخنان در آن سنگین دل سیاه
اندرون اثر نکرده و بجواب حضرت التفات ننموده برخاست و بر
اهل اسلام ظاهرست که این فعل از ابوبکر و تابعین قضیه ایست عظمی و ادبی
کبری و بدعتی شنیع و فضیحتی قبیح و خلافی روشن و نفاقی متقن و عداوتی
متیقن و خصومتی با خدا و نقاضتی با مصطفی و عنادی با مرتضی و دشمنی با
ائمه هدی و با ملائکه ارض و سما که از آن ملعون و تابعین بهمت صدور پذیرفت
و کتاب خدا و سنت مصطفی متروک العمل گردیده مرتبه بمرتبه قوانین جاهلیت
ظهور یافت و حیرت اینست که طایفه که خود را داخل زمره اهل اسلام دانند
و این قسم ظلمی و بدعتی که نه نقل را در و گنجایش سوال و نه عقلا تجویز
فکر محال باشد از ابوبکر و تابعین صادر گردد و بدستور او را خلیفه خدا
و پیغمبر صلی الله علیه و آله نام برند و منبر پیغمبر متمکن ساخته بجای نشینی رسول الله
صلی الله علیه و آله ملقب گردانیده اطاعت اقوال و افعالش لازم دانند
و نص قاطع قرآنی و ارث مقرر معین به نزول آسمانی را منسوخ دانسته

ومحاربه

واهل بیت رسالت را از جمیع حقوق دینی و دنیوی ممنوع ساخته احدی
در امور مذکوره از جادهٔ متابعت آن ضال مضل منحرف گشته و همگی
پابستهٔ زنجیر غوایت و ضلالت گردیده امام و ماموم و ضال و مضل
غاوی و معنوی و هر که باین قسم از امور راضی و خشنود بوده و قول
و فعل او را معتبر دانسته و احتمال کذب و خلاف بدودمان هدایت
و ولایت راه داده والحاصل اقوال و افعال و اعمال امراء ثلاثه و تابعین
و عاملین بخصوص اوامر و نواهی صادره از ایشان و محبین و معتقدین
صحت خلافت و لزوم اطاعت آن گروه بی دین و دشمنان دودمان
خیر المرسلین را صحیح و معتبر و معمول علیه دانسته و باقوال ایشان من حیث
هی عمل نموده یا آن طائفه را از گروه مسلمانان دانسته یا گفته و کرده
ایشان را موافق رضای الهی تصور نموده یا صعود بر منبر نبوی را از ایشان
صحیح و معتبر دانسته یا ایشان و تابعین را از مجتهدین اهل اسلام حساب
کرده یا من حیث الاستحقاق ایشان را رئیس و پیشوای اهل دین دانسته
یا کسیکه مقلد افعال و اقوال ایشان باشد مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه
و حنبلیه و غیرها من الفرق الباطله را از زمرهٔ اسلام تصور کرده
والحاصل هر که طریق وی مخالف قانون آل رسول الله است مثل جماعت
مذکوره و باقی فرق شیعه غیر فرقهٔ حقهٔ اثنی عشر مثل زیدیه و اسمعلیه
و افطحیه و ناووسیه و اصناف مختلفهٔ غلاة باسرها در کفر مجموع طوایف
مذکوره قایل نموده و در صحت طعن و لعن و توبیخ و تکفیر و برائت از

ایشان دغدغه نماید او نیز مثل الجماعت در زمرهٔ ایشان با خیل کفره و
مشرکین محشور و مقهور در یوم النشور است اللهم هذه عقیدتی
وخلاصة مذهبی وما اهتدیت الا بهدایتک ووفقت الا
بتوفیقک ولنبذل الجهد فی تحقیق الحق و تذهیق الباطل
علی انی علی الایمان بک والتصدیق بمحمد نبیک وعلی ولیک
والائمة بولاة امرک وبحججک علی خلقک واوصیاء
رسولک من ولد فاطمة علیها السلام اللهم احشرنی فی
زمرتهم وارزقنی شفاعتهم واجعلنی معهم فی الدنیا والاخرة اللهم
اجعل عاقبة امری الی غفرانک ورضوانک ومن علی
بمجاورة ابن بنت نبیک حسین بن علی بن ابی طالب علیهم
السلام وصیرنی ممن ینقضی ایام حیوته عند قبر الحسین والفوز
فی کربلا والحشر فی زمرتنا اللهم واسئلک ان تکتبنی من
اصحاب الحسین بحق الحسین وجد الحسین واب الحسین
وام الحسین واخ الحسین والتسعة من ذریة الحسین برحمتک یا ارحم
الراحمین هدایت چون ابوبکر در استرجاع فدک از تصرف حضرت فاطمه
غلظت نموده تصریح بعداوت اهل بیت رسالت صلی الله علیه
واله نموده فاطمه علیها السلام او را باین ملزم ساخت که بر تقدیریکه
ملک من نبوده و از ترکهٔ حضرت رسول صلی الله علیه واله محسوب
گردد درینصورت نیز اخذ آن و تصرف در آن منحصر در من بوده و
دیگری من حیث الاستحقاق پیرامون آن نتوانند شد و [illegible] ابوبکر

و تابعین مضطر شده چون جوابی که موجب حرمان حضرت فاطمه از ارث
پدر بزرگوار باشد در خزینه خاطر کینه اندوز حیله آموز وی جای نداشت
در آن صورت شیطان لعین که درون و بیرون وی را احاطه نموده بود
چنین چاره جوئی نموده وی را تعلیم داد که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که
طایفه انبیا را میراث نباشد و متروکات ایشان بورثه انتقال نیابد
از مقوله صدقه است که بر اهل اسلام از مستحقین صدقه قسمت یابند
و این حکایت از ابوبکر نه موافق عقل و نه مطابق نقل است و اما
نقل و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
و عموم آیه بجز آنکه با اهل بیت تخصیص نداشته باشد مخصص نگشته
و تصریحات آتی بصحت ارث سلسله انبیا در آن واقعست
مثل و ورث سلیمان داود و در باره زکریا میفرماید که فهب لی
من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و حمل لفظ ارث
بر حقیقت شرعی که مراد استحقاق اموال و متروکات دنیویه است
اولی از ارث نبوت است و بر تقدیر اراده نبوت تواند بود که
مراد از ارث اعم از متروکات دنیویه و مقامات قرب درگاه نبوت
و رسالت باشد چرا که مراد از ارث اگر امر نبوت باشد لاغیر باید مثل
ارث مالیات تقسیم و تخصیص بآن راه نتواند یافت پس
بایستی که هر فرزندی از سلسله انبیا وارث والد خود بوده بر مسند
نبوت متمکن شدی و برین تقدیر ذریت رسول الله نیز بایستی
که بوصف نبوت موصوف می شدند و مخالفین که در امامت ایشان

مضایقه نمایند در نبوت کجا متحمل آن میشدند و علی ای حال جز آنکه نسخ آیات
بینات قرآنی نماید یا تخصیص آن بغیر ذریت مطهره کنند در قرآن و در روایات
نبوی ورود نیافته و قبل از زمان رسالت خاتم الانبیا ذریت انبیای
سابقین از میراث ممنوع نبوده مثل سایر عباد الله استحقاق آن داشته
انتفاع گرفته اند و اگر این حکایت مخصوص اولاد رسول الله صلی الله علیه وآله
که رسول آخر الزمان است باشد آن نیز محتاج بدلیل و برهان است و عبارت
نحن معاشر الانبیا که خصم ذکر مینماید منافی تخصیص است و اما عقل
بر سایر عقلا روشن است که حکایت ارث موجب عیبی و نقصانی در دین
یا دنیای ورثه انبیا نبوده سبب رفع منزلتی یا انحطاط مرتبتی تواند بود و اگر
ازین جهت ممنوع از امر مذکور می شدند بایستی که حق تعالی مراعات
اعزاز و احترام و توقیر و اکرام ایشان درین باب نموده بدستوری که
در باب صدقه که موجب خستی و خفتی خواهد بود دفع ایشان از آن
نموده تا در درجه بعضی از ادانی بنی آدم نبوده ملاحظه احترام ایشان
نموده باشد دیگر آنکه ابوبکر در نقل این روایت کاذب نبودی بایستی
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله چون این حکم بطریق وحی و پیغام مثل
از آنحضرت صدور یافته و تخصیص کتاب خدا و منع ذریت سید
الوری نظر بآن صحت پذیرفته پس واجب آن بود که اولاد مطهره و
هر که در طبقه از طبقات بوجهی از وجوه شرعیه مستحق میراث از آن
حضرت شدی ایشان را ازین معنی خبر داده و تبلیغ این امر بایشان نموده

اگر ارادهٔ الهیه بآن تعلق یافته بود بر ایشان ظاهر ساختی تا از شایبه احتمال
فما بلغت رسالته مصون بودی و ظاهر است که انفراد و اختصاص اخبار
و اعلام این امر با ابو بکر دون اولاد و مستحقین ارث و وارثین علوم او
قرینه کذب راوی و افترا بر رسول هاشمی است و از ظرایف امور آنست که
چون جمعی از معصومین و مقربین درگاه رب العالمین جهت معصومه
طاهره مطهره ادای شهادت نمایند آن شهادت در دیوان ابو بکر
و عمر معتبر ننموده دعوی فاطمه زهرا و گواهی علی مرتضی و حسن مجتبی و
حسین شهید کربلا علیهم صلوات الله الملک ارض و السماء از دایره
اعتبار بیرون و چون ابو بکر منع میراث فاطمه نموده مخالفت صریح کلام
الهی نماید و تارک سنت نبوی گردد احدی از اصحاب او را منع ننمود
بمجرد قول او بی قرینه که مصدق وی تواند بود عملی مخالف صریح خدا و رسول
تجویز نمایند با آنکه چون متروکات نبوی بعامه مسلمین تعلق یافته
اهل اسلام را هر یک از آن حصه و نصیبی خواهد بود و ابو بکر نیز بزعم خود
و تصدیق دوستان او داخل زمره اسلام است و در این صورت
از جملهٔ شرکا و مستحقین اخذ آن خواهد بود و درین باب جلب نفع
و اشتراک وی منظور نموده بگفتهٔ وی عمل نمودند و قول حضرت
امیر المومنین علیه السلام در امر فدک اعتبار نکرده از درجه اعتبار
ساقط دانستند و اینها همه قراین واضح است بر آنکه عامهٔ اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله الا قلیل در عداوت خاندان نبوت

شریک

شریک بوده همگی از پیمانهٔ خصومت آن دودمان رفیع البنیان مست و
مدهوش گردیده در تحت مدلول صدق شمول و تری الناس
سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید داخل گردیدند
و موید مقام است بروایت علامه در کتاب خلاصة الرجال از سیف
بن عمیره از حضرت باقر علیه السلام که ارتد الناس بعد رسول الله
الا ثلثة نفر سلمان و ابو ذر و المقداد قال قلت فعمار قال حاص
حیصه ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یشک و لم یدخله شیء
فالمقداد و شکی نیست که اگر ارتداد دامن گیر امت نبودی بلکه اصلی
جبلی رد اعمال و افعال اصحاب شمال نشدی این مقدار جرات در مخالفت
احکام خدا و رسول ننموده مصدر این قسم از قبایح نشدندی و حکایت
مخالفت ایشان با قانون شریعت محمدی صلی الله علیه و آله از آن گذشته
که بحساب و کتاب از عهدهٔ تفاصیل آن تقصی توان یافت و در کتب
مخالفین مسطور است که عمر بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله چون
بکلمات نا فصحات میخواست که مرتبه جرات بنسخ احکام شریعت و تمت
نماید روزی این کلمه بر زبان جریان داد که متعتان کانتا فی عهد
رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و
متعة الحج و اینکلامیست از عمر متضمن اعتراف بآنکه او عمدا ترک
اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله نموده و چیزی که در زمان
رسول الله بسنت نبوی که ماخوذ از وحی الهی است مقرر و معمول

و مستر بود وی حرام نموده و باتفاق امت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
هر که محرم ما احل الله باشد بدلیل شرعی تارک دین محمدی صلی الله علیه
بوده داخل کفره و ملاحده است و طرفه آنکه مریدان عمر معترفند که وی معصوم
نبوده قول و فعل وی مثل سایر الناس از خطا و مخالفت خدا و رسول
او خالی نیست و علی ای حال چون فرموده رسول صلی الله علیه و آله
موافق امر و اراده حق سبحانه است پس امر متعه چون معمول زمان
نبوت بوده و عمر بتحریم آن حکم نموده و درینصورت خلاف ما اراده الله
نموده در زمره اولئک هم الکافرون داخل گردیده باشد هفتم از وجوه
مخالفت شیخین با قوانین ملت سید کونین آنست که ابوبکر وصیت کرد
که او را در حجره مطهره نبویه دفن نموده بمحل دیگر نبرند و بعد از ان عمر نیز
چون قایم مقام وی و سالک مسالک اوست او نیز این بی ادبی و بیحیائی
نموده به بدعت ابوبکر عمل نموده بیان مدعا بر نهجیست که حجره نبویه
یا بر ملکیت آنحضرت باقی بوده و بورثه انتقال یافته یا داخل صدقات
متعلقه با اهل اسلامست چنانچه ابوبکر مدعی آنست و سابقا بان معنی
اشارت شد و بر تقدیر اول چون حجره مطهره بالاشاعه میانه ورثه
محصوره نبویه مشترک بوده و وی بی اذن ایشان قهرا و غصبا
دران تصرف نموده و وصیت بچیزیکه مخالف دین نبوی باشد
نموده و بی وجه اباحت متصرف ملک غیر شده و این عین کفر و زندقه
است و بر تقدیر قول ثانی که میانه اهل اسلام اشتراک یافته

بلکه

باشد همان مفسده سابقه درینصورت حاصل است و بعضی از جهال
و اهل اجدال از جماعت مخالفین میگویند که در حصه عایشه و حفصه ایشان را
وقف نمودند و این تاویلیست بغایت ناپسندیده زیرا که اولا خلاف
دعوی ابوبکرست که ارث حضرت فاطمه را مانع شده از تسلیم باو امتناع
مینمود و اینصورت در زمان ابوبکر استمرار یافته غصب حقوق فاطمه
ازینجهت صورت داد و بر تقدیر ملکیت و حقیت ورثه حصه هر کدام از
ایشان از حجره معطره مطهره مساوی محل دفن ایشان نبوده و در ملک غیر
بی اذن و رضای مالک از روی غلبه و قهر و حکومت مدفون گردیده و حاصل
کلام آنست که اگر عناد با رسول الله صلی الله علیه و آله و مخالفت قرآن و سنت
بغیر از روی غلبه و عدوان و استخفاف شریعت و نبوت موجب
ارتداد بوده مرتکب این قسم از امور مستی باسم کافر و مرتد و ملحد
و منافق و این نوع از اساسیست امرای ثلث در مواضع متعدده
که اندکی از ان درین رساله اندراج یافته سزاوار قسمیه باسامی مذکوره
گردیده اند و شاهد حال درین قضیه آنست که اگر دشمنی و عداوت و
خصومت اهل بیت رسالت احاطه ظاهر و باطن و صورت و معنی
جماعت مذکوره ننموده شعله فروز نیران عدوان خاندان رسالت
نمیبودند ابوبکر و عمر را دران مکان عالی و مدفن متعالی سید الکونین
جای نداده فاطمه طاهره مطهره و جگر گوشه رسول صلی الله علیه و آله
و منور بضعه بتول حسن علی بن ابی طالب را از محل موروثی

صوری ومعنوی ظاهری وباطنی ممنوع ساخته در خصوص این قضیه
سالک مسالک اظهار کینه دیرینه وضغینه قلبیه نمی شدند وشکی نیست
که وقوع قضایای مذکوره از ایشان چون بعنوان طغیان وعصیان و
تسلط در محکم وقهر وغلبه بر دودمان نبوت ورسالت علت مستقله
بلکه علت تامه صحت حکم بکفر وارتداد آن طبقه ضاله مضله تواند بوده محل
تاملی ومقام تاویلی وتوقفی نیست ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم
وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم هشتم از مواضع
علم بعداوت ومخالفت کتاب وسنت که ابوبکر وعمر مصدر آن شده اند
مضامین اعجاز آیین فقرات زاکیات خطبه سامیه نامیه موسومه
بشقشقیه است که اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافه وانه
لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی
السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا وطویت
عنها کشحا وطفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء
او اصبر علی طخیة عمیاء یشیب فیها الصغیر ویهرم
فیها الکبیر ویکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرایت
ان الصبر علی هاتی احجی فصبرت وفی العین
قذی وفی الحلق شجی اری تراثی نهبا حاصل مضمون عبارت
وافی هدایت شکایت است از آن سرکرده سلسله غاصبین
حقوق مرتضوی ابوبکر بن ابی قحافه که حضرت در لباس قسم اشاره بآن
نحو

نموده میفرماید که بذات خداوند جهان که پسر ابی قحافه خلافت را بطریق
پیراهنی که ساتر عیوب بدنی وحایل فضایح صورت عنصریست در بر کرده
با وجود آنکه میداند که نسبت من بخلافت مثل نسبت قطب است برحی
یعنی همچنانکه سنگ بالایین آسیا بر گرد میل آهنین که در سنگ زیرین
جای نموده دور مینماید خلافت رسول صلی الله علیه وآله نیز مثل آن بر
گرد من میگردد واین کنایه است از آنکه چون مدار انتفاع آسیا بران میل
بوده فواید ماموله رحاییه موقوف بر وجود آن میلست همچنان مقاصد
دینیه وتحصیل مارب علمیه وعملیه نشاء بشریه بوجود آن حضرت مربوط
بوده نقطه پرکار هدایت وولایت دوایر خلافت ووصایت بوده
ظهور حقایق موجوده بوجود آن مظهر انوار غیبت وشهود تحقق پذیرفت
وبنابرین قایم مقام ونایب مناب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
در وجوب اطاعت اوامر ونواهی بوده انتظام مهام بنی ادم در
نشاتین دینی وعقبی بآن کاشف رموز ارض وسما تعلق پذیرفت
واگر این امر بشخصی بی نسبت ارتباط یافته بوی تعلق یابد درین هنگام
آسیای دین ورحای شریعت خیر المرسلین معطل وبی منفعت مانده
منافع ماموله مترتبه بران صورت نه بندد وکلمه ینحدر عنی السیل ظاهرا
اشارت بعلوم دینیه ومعارف یقینیه است باین معنی که هر که
طالب رحیق تحقیق بوده سالک مسالک علم وعرفان باشد بیمانه
معرفتش از چشمه صافیه دانش آن عارف معارف سلونی قبل ان

صداوندا

تفقد و... برساخته باندازه استعداد نصیبی یابد و بنابرین عبارت بلاریب
الی الطیر کنایه است از علو مرتبه و سمو مرتبه و ارتفاع قدر آن عظیم المنزله
اهدی از نفوس بشریه و ملکیه با وجود طیران برشواهق قبل تحقیق و تدقیق
اصول بشر فرزند غیب ان و الامکان علوم حقیقی و معارف تحقیقی آنحضرت
عاجز آمده معترف بقصور است و باقی کلمات زاکیات آن نقطه دوایر
ایجاد کاینات متضمن شکایت و بیان تقاعد از مطالبه حقوق دینی و امر
منور و اغماض عین از مشاهده قهر و غلبه اعادی و انزوا در زوایای
در زوایای صبر و تحمل است و اشعار با نکه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
طریق ارتداد پیش گرفته مسالک اطاعت و متابعت اهل جحد
و انکار و عناد گردیده و آنحضرت را بی ناصری و معینی گذاشته از دین نبوی
رجع القهقری نمودند چنانچه عبارت وطفقت ارتأی من ان اصول
بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء از الحکایت مینماید یعنی فکار
و انتظار خود را مجتمع ساختم که حمله آورم بر ایشان بدست بریده که کنایه
از تنهایی و عدم اعوان و انصار است یا صبر کنم بر ظلمت ظلم نابینا
کنایه است بر شدت مراتب ظلم است فصبرت و فی العین قذی و فی
الحلق شجی پس صبر کردم و حال آنکه چشم از غبار اندوه و گوه شکوه
و تسلط اعادی از دیدن نور و حلق از تجرع مرارات آزار و شماتت اغیار
بمثابه که گویا سنگ ریزها و استخوان پارها در آنجا مجتمع شده سبب حصول
این قسم از اذیت و بلیت آن است که میدیدم که میراث من منهوب

و حقوق من مغصوب است و غرض از تحریر قلیلی از عبارت قدسی بشارت
آنحضرت این بود که دانسته شود که اعمال و افعال ثلثه بر وجهی صدور یافت که
متضمن نهایت آزار خاطر و اندوه باطن و ظاهر آن نقطه دایره
سرایر بوده و بنابر مصلحت الهی و وصیت رسالت پناهی متحمل لوازم
اوضاع ناپسندیده اصحاب گردیده بتجرع کاسات مرارات اذیات
واقعه از ارباب شقاق و نفاق می پرداخت و اگر تمامی فقرات خطبه
شقشقیه مذکور ترجمه پذیرد موجب طول کلام و اندوه خاطر محبان آن
دودمان ولایت مکان است و در کتاب نهج الحق و کشف الصدق از
مسند حنبل منقول است از رسول رب العالمین که من اذی علیاً
فقد اذانی و ایضا در کتاب مذکور است یا ایها الناس من اذی علیا
بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا این خطاب است بگروه آدمیان
بر وجه عموم که هر که آنحضرت را اذیت رساند روز قیامت چون مبعوث
گردد داخل زمره یهود یا نصاری خواهد بود و اگر بعبارت منقوله از حضرت
صادق علیه السلام در کتاب مهج الدعوات رجوع شود مرآت خاطر
از تصویر حالات مقرون بکفر و نفاق مشحون بصحبت لعن و طعن
بر عظما و روسا اصحاب بی ادب مصور بصور علم الیقین گردیده
اصلا و مطلقا خدشه چون و چرا و وسوسه مضایقه و مراء در صحیفه
خاطر نمانده سالک مسالک صدق و یقین گردد و بعضی از آن عبارات
شبیه دعای صنمی قریش بود تمامی این رمز از آن اغارت...

وعبارت موعوده اینست اللّهمّ وضاعف لعنتك وباسك
ونكالك ونقمتك وعذابك على الذين كفروا وما جونا
رسولك واتّهما نبيّك وعانداه وحلّا عقده في وصيّه ونبذا
عهده في خليفته من بعده وادّعيا مقامه وغيّرا احكامه
وبدّلا سنّته وقلبا دينه وصغّرا قدر حججك وبدءا بظلمهم
وطرّقا طريق الغدر عليهم ومنعا خليفتك من سدّ الثلم
وتقويم العوج وامضاء الاحكام واظهار دين الاسلام واقامة
حدود القرآن اللّهمّ العنهما وابنتيهما وكلّ من مال ميلهم وحذا
حذوهم وسلك طريقهم وتصدّر ببدعتهم لعنا لا يخطر
على بال ويستعيذ منه اهل النار والعن اللّهمّ من دان
بقولهم واتّبع امرهم ودعا الى ولايتهم وشكّ في كفرهم
من الاوّلين والآخرين يا ارحم الراحمين حاصل مضمون
این عبارت عجیبی بشارت ودلیلیست روشن بر کفر ابوبکر وعمر
وخبث ایشان وخیانت صادره از ایشان در دین نبوی و
تهمت بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وبرگشتن از دین آنحضرت
وشکستن عهد وبیعت روز غدیر در امر خلافت شاه ولایت وتصریح
بآنکه ایشان وتابعین ایشان تغییر احکام الهی وتبدیل سنّت نبوی
نموده ملّت حضرت رسالت را برگردانیده وغیر ملّت ودین وشریعت
نام کرده وحجّت خدا که عبارت از علی مرتضی است سهل وبی اعتبار گردانیدند

وغدرو

وغدر وبیوفائی با ائمه هدی نموده مخالفت امر ونهی ایشان اختیار کردند
وابتدا بظلم آل رسول واغاز حرب با ایشان ومنع خلیفه منصوبه من الله
از آنچه موجب سدّ رخنه در بنیان شریعت باشد نموده وآنحضرت را
در استقامت بنیان ملّت وامضاء احکام شریعت واظهار دین
اسلام واقامت حدود قرآن مانع گردیدند وهمچنین عبارت مذکوره
مشتملست بر تکرار لعن بر ایشان ودختران ایشان که عبارت از
عایشه وحفصه است ومشتملست ایضا بر لعن جماعتی که ببدعت ایشان
عمل نمایند وبطریقه ایشان رفته باشند میل نمایند وبقول ایشان
متمسّک گردند وسخن ایشانرا در دین نبوی معتبر شناسند وتابع
امر ونهی ایشان شوند وهمچنین لعنت نموده بر جمعی که مردم را بدوستی
ومحبّت ایشان ترغیب نمایند وتصریح نموده بر کفر کسانیکه در کفر ایشان
شک نمایند از اوّلین وآخرین مخفی نماند از ترجمه عبارت فیض آیت حضرت
صادق علیه السلام اینست که نوشته شد وظاهرست که بهترین
متمسّکی وروشنترین دلیلیست بر کفر شیخین وتابعین ودوستان
ومحبّان وکسانیکه بقاعده ایشان عمل نموده باشند وایشانرا
داخل اهل اسلام دانند یا شک در کفر ایشان نمایند یعنی باید که ایشانرا
کافر دانسته از طبقه اهل اسلام خارج دانند وچون شیطان لعین
ودور نیست که کسی را وسوسه نماید که چون جماعت مذکوره قائل
کلمتین واز اهل قبله اند حکم بکفر ایشان چون توان نمود حضرت صادق

از نبیت ثبت فرموده که هر که شک در کفر ایشان نماید مستحق لعن ست و بوسیلهٔ
کلمتین گفتن و روی بقبله نمودن در تحقق اسلام کفایت نمود
موقوف بتصدیق بما جاء به النبی و اطاعت او امر و نواهی اوست
یعنی اطاعت و متابعت او را واجب دانسته منکران و جاحد مقتضیات
او امر و نواهی رسالت پناهی نباشد و اسلام ظاهری مفید انست که خون
و مال و زنان و فرزندان ایشان محفوظ مانده پیرامون آن نتوانند شد
چنانچه در زمرهٔ منافقین نبوت که من حیث الظاهر اتیان بکلمتین نموده زمان هم
و در ملازمت حضرت و اقامت صلوات و سایر امور دینیه تقصیری
نمی نموده‌اند لکن حق سبحانه و تعالی میفرماید که والله یعلم ان المنافقین
لکاذبون قاعده مجملی از وجوه صحت لعن بر خلفای ثلث و تابعین
ایشان ذکر یافت و معلوم شد که هر که در کفر ایشان دغدغه نموده
متزلزل باشد او نیز داخل کفره و مستحقین لعن و طعن ست و خلاصه
کلام درین مقام آنست که غیر فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه جمیع فرق اسلامیه
یعنی آنها که ظاهرا بوحدانیت خدا و نبوت محمد مصطفی اقرار دارند
روی بقبلهٔ مسلمانان نموده نماز میگذارند و بقیه مراسم دین محمدی
صلی الله علیه و آله از زکوة و خمس و حج و غیرهم قیام میسنمایند امور مذکو
ایشانرا نفعی ننموده و در روز جزا فایده مند نبوده و در زمرهٔ کفره و مشرکین
منخرط بوده نار و عذاب الیم اند و بروایت ابی حمزه ثمالی از حضرت
باقر علیه السلام در کتاب محمد بن یعقوب رحمه الله ذکر یافته که هر که

بوحدانیت

بوحدانیت و نبوت نموده باشد مادام که اقرار بولایت امیر المؤمنین اقرار
علیه السلام و باقی ائمه اثنی عشر علیهم السلام ننموده و تبرا از اعادی
ضمیر آن ننساخته باشد ایمان وی صحیح نبوده او را ضد اشناسن
نتوان گفت و چون ایمان صحیح عبارت از محبت ایشان بر وجه
کمال چنانچه مراد از کفر عدم محبت و مودت ست و قبل ازین مجملی
ازان ذکر یافت که محبت کامله تحقق نیابد الا بعد از تبرا از اعادی
و اهل جحد و انکار آن خاندان عصمت بنیان بنابرین تبرا نیز مثل
تولا رکنی از ارکان ایمان بوده بهت دوست ایشان دوست خدا
و منکر ایشان منکر حق جل و علا ست و ابن بابویه رحمه الله در رساله
اعتقادات اشارتی بآن نموده که و نعتقد فیهم ان حبهم ونعتقد
ایمان و بغضهم کفر و ان امرهم امر الله و نهیهم نهی الله
و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصیة الله و ولیهم ولی الله
و اکر نا دانی را این دغدغه شود که مخالفین ایشان موسوم بعداوت
نبوده اند و از ین معصیت مبرا اند جواب آنست که هر که از نهایت
محبت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله کام جان را طراوت
و نضرت داده بتقدیم کسی بر ایشان در اجری از امور راضی نگشته
قایل بآن نشده نسبت بآن سلسلهٔ رفیعه مراعات اعزاز و احترام
لازم دانسته غیر ایشانرا ازو ارخلافت بعز نخواهد دانست چنانچه
بروایت ابن عباس در مناقب ابن شاذان مذکور ست که

۵

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که علامت بغض و عداوت
با علی بن ابی طالب آنست که دیگری را بر او مقدم دارند و عقل نیز همین
حکم مینماید که با وجود شنیدن بعضی از فضایل و حالات امیر المؤمنین
علیه السلام و دانستن احوال ابوبکر وغیره اگر عداوت و خصومت با آن
حضرت در میان نباشد بکدام استحقاق و استعداد که ابوبکر با آن اختصاص
یافته و در باره امیر المؤمنین مفقود بوده که ابوبکر را بواسطه آن قایم مقام
رسول الله باید دانست و آنحضرت را در درجه رعایا و تابعین وی تصور
باید نمود و اینمعنی نه پسندیده عقل و نه موافق نقل است و شعبه ایست
از شعب مختلفه کفر و الحاد که معتقدین حقیت خلافت ثلاثه را موجب
خلود عذاب در یوم التناد است و مناسب مضمون اینکلام است آنچه
از شیخ الطایفه شیخ ابوجعفر طوسی نور الله ضریحه نقلست از ابن عباس از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله سوال نموده که وصیتی کند او را بامری که در دین و دنیا
از آن انتفاع یابد و حضرت در جواب فرموده که بر تو باد بمودت علی
بن ابی طالب علیه السلام که قسم بذات آنکه مرا بحق فرستاده که
حق تعالی هیچ حسنه از هیچ بنده قبول نکند تا از محبت علی بن ابی طالب
از و سوال نماید و چون شخص مذکور از اهل ولایت آنحضرت باشد یعنی
در دار دنیا تولا بوی نموده باشد اعمال وی درجه قبول یابد و اگر محروم
از این سعادت باشد ازو سوال نموده داخل جهنم گردد و بعد از این
کلام حضرت رسالت صلی الله علیه وآله قسم یاد نموده که یا ابن عباس

بخدایی که مرا بحق بخلق فرستاده که آتش بر دشمنان علی بن ابی طالب بیشتر
غضب آلود است که بر کسی که گمان وی آنست که خدا اینجا را فرزندی
باشد ابن عباس گوید گفتم یا رسول الله آیا کسی دشمنی با آنحضرت در خاطر
داشته باشد فرمود که بلی طایفه که نام ایشان با امت من بر زبانها مذکور
شود و دشمن وی باشند و ایشانرا از مسلمانی نصیبی نباشد و ظاهرست که
کرا از اسلام بی نصیب باشد در خریطه کفره و مشرکین منخرط گردد و
فرموده که از علامات عداوت آنحضرت تقدیم غیر اوست بر او و ابن عباس
روایت مینماید که چون از تحدیث ایامی گذشت و وقت رحلت آن
حضرت نزدیک شد گفتم یا رسول الله چه میفرمایی که مرا بدان عمل باید نمود
فرمود که یا ابن عباس مخالفت کن با هر که مخالف علی باشد و هیچوقت
ناصر و مددکار مباش کسی را که مخالف او باشد یا ابن عباس اگر خواهی که
ملاقات پروردگار نموده از تو راضی باشد دوستی کن با دوست علی و دشمنی
نمای با دشمن علی یا ابن عباس بر حذر باش که در باره علی شک در خاطر
بگذرانی که هر که شک کند در باره آنحضرت نزد الله تعالی از قبیل کفره و
مشرکین است و از جمله روایات منقوله درینمقام فرحبخش خواطر خواص
و عوام از شیعیان و محبان خاندان سید انام روایت سماعة بن مهران
از حضرت صادق علیه السلام است بر نهجی که آنحضرت بسماعه خطاب
نموده فرمود که بدترین مردم کیست سماعه گفت یا ابن رسول الله بدترین
مردم مائیم حضرت از این سخن بنوعی غضب آلود شد که رخساره مبارکش

افروخته گردید و از روی آزردگی خاطر اقدس تکیه نموده و تکرار کلام سابق
فرموده سماعه بهمان دستور جواب داد بعد از آن فرمود که چون باید
که روز قیامت شما را پیش از مردم به بهشت امر شود و پیش از ایشان
اند بهم کس بدوزخ اشارت نمایند و ایشان نگاه بجانب شما نموده
گویند که نمیدانیم که مردمی که در دنیا ایشان را از اهل گناه و معصیت مستحق
عذاب شدید الالیم میدانستیم کجا رفتند و حال ایشان چگونه است و مضمون
مسطور موافق مدلول آیه شریفه است که ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم
من الاشرار و بعد از ین قسم از بشارت دیگر باره متوجه سماعه شده
فرمود که هر که از شما گناهی از و صادر گردد چون روز قیامت شود بپای خود
متوجه درگاه الهی شده شما را شفاعت کنیم و عبارت حضرت اینست
که یا سماعة بن مهران انّی من اساء منکم اساءة مشینا الی الله
تعالی یوم القیمة باقدامنا فنشفع و بعد از آن فرمود که والله که
که داخل نشود از شما ده کس والله که داخل نشود از شما پنج کس
والله که داخل نشود از شما سه کس والله که داخل نشود از شما یک کس
بشارت روایات صحیحه معتبره در باب شیعه اثنی عشری و عدم
دخول ایشان در دوزخ بیش از بیش و زیاده از احاطه وهم دور اندیشست
و ذکر شمه از آن حذرا من طول الکلام و تحرزا عن تورط الخلق فی الاثام مصلحت
ندیده ختم رساله با ایقاع استحقاق طعن و لعن صحابه نمودن انسب بنظم
کلام و اوثق بتطبیق ظاهر بباطن و صورت بمعنی شد و چون قبل از ین

رجالا

وطهارت

دانسته شد که قول و فعل حضرات ائمه طاهرین بنا بر عصمت و طهارت
ذوات مقدسه ایشان موافق اراده الهیه بوده مجملات قرآن و متشا
بهات و غیرها تمامی نزد ایشان حاضر بوده مدلول صدق مشمول
لا یمسه الا المطهرون پرده شکوک و شبهات محتمله را در هنگام
مرتفع می سازد و بنا بر این باید که اخبار طریق استناد آن بیکی از حضرات
صادقین مصحح گردد اطاعت مدلول آن و اعتقاد بوجوب متابعت
مضامین صحت قوانین ایشان که امنای رب العالمین و حجج الهی
در روی زمین اند نصب العین ضمیر خود باید ساخت و بنا بر این باید
دانست که بطریق وثوق ائمه اثنی عشریه وضوح پذیرفته که چون آیه یوم
ندعوا کل اناس بامامهم شرف نزول یافت یعنی هر طایفه از طوایف
بنی آدم در روز محشر برفاقت و مصاحبت امام ایشان حاضر آورده
با آن عرصه خطیره خواهد شد و بعد از نزول آیه شریفه جمعی از مسلمین که
حضار مجلس نبوی صلی الله علیه و آله بودند سوال کردند که مگر غیر از شاه پیغمبر
نبوت بر صفت امامت خواهد بود حضرت در جواب ایشان فرمود که
امر رسالت بمن اختصاص یافته و امامت مخصوص ذریت من است
بعد از من اما بعضی از اشقیای امت تکذیب قول ایشان و انکار
امامت ایشان نموده و ائمه کفر و ضلالت و تابعین ایشان دست ظلم
و تعدی از آستین بیباکی بیرون آورده مخالفت حکم خدا و رسول او صلی الله
علیه و آله قدوه دانسته دقیقه فرو گذاشت ننمایند و در آن وقت هر که تولا

باهل بیت من نموده مصدق اقوال ایشان روز قیامت برفاقت من اختصاص
یابد و هر که تابع اهل خلاف شده تکیه بر اقوال و افعال ایشان نماید بدرستیکه
الکفر از من نیست و با من نیست و مرا از و بیزاریست و شکی نیست که هر که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از و بیزار باشد در صحرای محشر داخل امت او
نباشد و برفاقت آنحضرت سرافراز نگردد و در زمره کفره داخل بوده خسر الدنیا
والآخرة باشد و اصرح ازین روایت برید عجلی ست از حضرت باقر علیه السلام
در تفسیر آیه اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد
له نصیرا و حاصل افاده حضرت باقر علیه السلام اینست که هر که از طوایف
بنی آدم گمان کند که در طریق هدایت غیر ذریت حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله باین صفت اتصاف پذیرست شخص اینچنین عند الله
تعالی ملعون و مطرود و مردود باشد و او را نصیبی و ثوابی از بهشت و نعیم
جاودانی نبوده مخذول و منکوب صحرای محشر گردد و مثل روایت
مذکوره ست الخ از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه و یوم القیمة
تری الذین کفروا علی الله وجوههم مسودة نقل شده برین وجه که کذبوا
هر که در دنیا خود را امام گوید و بکذب و افترا امام خود خلیفه خدا و رسول
نماید حق تعالی خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده میفرماید که خواهی
دید کسانی که بدروغ و بخلاف واقع بر مسند خلافت نشسته باشند
در صحرای محشر رو سیاه و نامه سیاه و وا ویلا کنان در صف مجرمان
در رو سیاهان جای نماید و در بعضی از ابن ابی یعفور از حضرت صادق

علیه السلام نقل شده که سه طایفه است که الله تعالی در روز قیامت با ایشان
تکلم نماید و ایشان را از معصیت و چرکینیت پاک نمیگرداند یعنی بهره
داره دخول بهشت نیارزد و بعذاب شدید معذب میگرداند یکی آنکه دعوی
نماید که حق تعالی او را امام گردانیده و نه چنین باشد و یکی آنکه انکار امامت
شخصی نماید که الله تعالی او را امام گردانیده و یکی آنکه اعتقاد وی این باشد که
این هر دو کس را از اسلام نصیبی باشد و مؤید این روایتست الخ در کلینی ذکر
یافته که من لیست امامته من الله کان مشرکا بالله یعنی هر که
امامت وی از جانب الهی نباشد مثل کسی ست که بخدای تعالی شرک آورده
باشد و وجه این آنست که چون تعیین امام و خلیفه مخصوص مرتبه ربوبیت ست
پس هر که اعتقاد امامت بخود یا بدیگری داشته باشد و حق تعالی او را بدان حضرت
این امر منصوب نگردانیده باشد در حضور ت باید که قایل بشرکت در کار
خانه الوهیت گردیده ازین قبیل ست الخ ابن بابویه نقل نموده از حضرت
صادق علیه السلام که من ادعی الامامة و لیس بامام فهو الظالم
الملعون یعنی هر که دعوی امامت نماید و وی امام نباشد یعنی خدا و
رسول او را جهت این امر تعیین ننموده باشند شخص اینچنین از اهل
ظلم و از مستحقین لعن ست و از روایات معتبره مذکوره در کتاب
کافی بروایت زراره از حضرت باقر علیه السلام و از آنحضرت
متصل بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرقوم گشته که اما لو
ان رجلا قام لیله و صام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره

ولم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه ویکون جمیع اعماله بدلالته
علیه ما کان علی الله حق فی ثوابه ولا کان من اهل الایمان خلاصه مضمون
عبارت آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که اگر
کسی تمام شب عبادت نماید وتمام روز را صرف روزه نموده باشد
وجمیع اموال خود را در راه الله تعالی تصدق نموده باشد ودر تمام عمر
اوقات صرف حج گردانیده باشد باوجود اینحال او را معرفت ولایت
ولی خدا حاصل نشده باشد ونداند که ولی منصوب از جانب خدا
کیست وچه کسست تا تولا بوی نموده جمیع اعمال او بدلالت آن ولی
خدا صادر گردد اینطور کسی را در درگاه الهی استحقاق اجری وثوابی
نبوده از دایره اهل ایمان خارج باشد وشکی نیست که مضامین
صدق آئین روایات مذکوره تمامی موافق احوال واعمال خلفای
ثلث وتابعین اوامر ونواهی ایشان است که بر زبان مردم
باهل سنت وجماعت مذکور میگردد وچون از انطباق مدلولات
روایات مذکوره بر حالات واعتقادات اهل خلاف غایت وضوح
یافته اتصاف ایشان باوصاف مذکوره محل مضایقه ومنازعه و
مقام شائبه ومکابره نیست وامور مذکوره از خواص کفره ومشرکین
وملاحده ومنافقین است ظن شرعی بلکه علم یقینی بنفاق وشقاق
وکفر ولوازم آن در ماده طوایف اهل خلاف حصول یافته از شوائب
احتمالات بعیده که جهال ومعاندین گویند یا نویسند بغایت دور

وازنواحی

واز نواحی خیالات فاسده آنجماعت مهجور است وایضا از وجوه
داله بر کفر وضلالت خلفا وتابعین روایت منسوبه بحضرت موسی
بن جعفر علیهما السلام است در تفسیر آیه ومن اضل ممن اتبع
هواه بغیر هدی من الله حضرت فرموده که معنی آیه اینست
که هر که در امور دینی اعتماد بر عقل خود وهوای نفس کند نشسته وبا
آنکه او را هادی از جانب خدا تعالی باشد تکیه بر چیزی دیگر نموده
باشد گمراه ترین گمراهان باشد ومثل اینست روایت محمد بن مسلم
از حضرت باقر علیه السلام برینوجه که من دان الله بعبادة
یجهد فیها نفسه ولا امام له من الله فسعیه غیر
مقبول وهو ضال متحیر یعنی هر که نزدیکی جوید بخدا تعالی
بوسیله عبادتی که نفس وی دران غایت جهد وسعی نموده باشد
سعی آن شخص دران عبادت قبول حق سبحانه وتعالی نبوده
گمراه وحیرت زده است وواضح ازین حکایت واقعه میانه ابی
شبلی وحضرت صادق علیه السلام است برینوجه که حضرت خطاب
بوی نموده وچنین فرموده که یا اباشبلی والله لا یقبل
الصلوة الا منکم ولا الزکوة الا منکم ولا الحج الا منکم
حاصل کلام آنحضرت اینست که عبادات مفروضه وطاعات
منصوصه از غیر اثنی عشریه صحیح نبوده بدرجه قبول موصول
نتواند بود واز جهت حضرت صادق علیه السلام بایشان این مدعا اقرو

بقسم ساخت که شایبه لم و کیف و خدشه چون و چرا مانع
نگردیده مستمع مدلول عبارت از سلوک وادی ظنیات
و شکوکات عدول نموده سالک مسلک علم و عرفان گردد
و معلوم است که عدم قبول عبادات آن طایفه از جهت فقدان
شرایط صحت است که عبارت از عقیده خالصه و ایمان صحیح است
که بلزوم اطاعت اهل بیت رسالت و متابعت اوامر و نواهی
ایشان است در دنیا و آخرت و روشنتر از عبارت سابقه
و الذ مستلذات اعتقادیه روایت حنان بن سدیر از حضرت
صادق است چنانچه صحایف کتاب کافی موشح یافته و آنحضرت
سپیکه حقیقت حال اهل ضلال را مسلوک سلک بیان ساخته
لا یبالی الناصب صلی او زنی و هذه الآیة نزلت فیهم
عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة و حاصل کلام درین مقام
آنست که حضرت صادق علیه السلم میانه نماز که افضل عبادات
و زنا که افحش معاصی و سیئات است چون از مخالفین واقع گردد
تفاوتی ملحوظ ملاحظه آن حضرت نگشته نزد آن حضرت آنست که
همچنانچه بر فعل زنا مواخذ و معذب خواهد بود بر فعل نماز نیز بهمان
قاعده مغضوب و معاقب است و وجه صحت این قضیه
آنست و الله اعلم که نماز مذکور بر وجه مرغوب شارع و راغب
آثار رسالت و متابعت احکام امام زمان سمت وقوع نیافته

چون

بلکه بنابر مساهله در دین نبوی و جحد و انکار شرایع مصطفوی صلی الله
علیه و آله و اطاعت آثار اهل ضلال و متابعت هوای نفس
و موافقت وساوس شیطانی و تحریفات کلام ربانی
صدور یافته و بنابرین چون امرین مذکورین بر خلاف فرموده
خدا و رسول صلی الله علیه و آله واقع شده باشد و هوای نفس
مقتضی آن بوده موافق وسوسه و اضلال شیطان وقوع
یافته باشد درینصورت هر کدام از آن دو فعل یکی زنا و دیگری
نماز است چون مخالف رضای خدا و فرموده سید الوری
و مطابق تحریک شیطان بیدین است ازین جهت در
مفهوم معصیت و مخالفت سنت و شریعت مشترک بوده
باید که در عذاب و عقاب تفاوتی بین الامرین نبوده بفعل
هر کدام از فعلین مذکورین مستحق مواخذه الهی و مستوجب
عذاب نامتناهی باشد و لا شک مسافت بعیده منتهیه بمسلکین
متضادین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر چون از هدایت
هادی مسالک صدق و یقین و جلالت امنای رب العالمین
خالی بوده به پیروی اصحاب ضلال و غوایت که شرک فعال
ایشان از رشته قویمه و من اضل فمن اتبع هواه انتظام
یافته مهتدی نتوانند شد و درینمعنی گفته شده بیت ز نفس بد اگر
نیکی طمع دا[illegible] باشد که از زاغ سیه داری طمع سبزی

ببقا

مجربها:

درین دریای خونخوار قضا ساز اولا کشتی دران کشتی قدم درنه که بسم الله
نجات از راه عترت جو نه از احیاء غزالی شفا زان خاک در کودان نه از
طب بو علی سینا: حقیقت کلام درباب خلفای ثلث وتابعین
آنست که ارتداد ایشان یعنی رجوع بطریق جاهلیت وبت پرستی
بعد از استسعاد بسعادت اسلام نموده اند یا آنکه در اصل بر کفر
ذاتی باقی بوده بطریق منافقین که باظهار کلمتین واتیان بظواهر
عبادات شرعیه عمل مینموده اند واین حکایت مردودست میانه
امرین مذکورین وانچه بیقین پیوسته آنست که آثار کفر ونفاق
وجحد وانکار اهل بیت واقدام بر اهانت وکسر حرمت وبدعت
در قوانین شریعت وتحریف کتاب وتبدیل سنت ببدعت
نمودن پس قدر مشترک میانه ارتداد وکفر اصلی درجه ظهور دارد
لکن خصوص احد الامرین فی الجمله خفای داشته قراین معتبره بر
تحقق هر یک از امرین مذکورین صورت پذیرست اما بارتداد
ایشان ازینجهت که حضرت صادق علیه السلام چون از
اهل ارتداد که مدلول آیه ان الذین ارتدوا علی ادبارهم
من بعد ما تبین لهم الهدی بران دلالت مینماید مسئول
گردید در جواب فرمود که فلان وفلان برگشته از دین محمدی
صلی الله علیه وآله برگردیدند وارتداد وقتی درست باشد که
مسبوق بایمان شده در زمره مومنین داخل شده باشند واما

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که مراد از طایفه که مدلول
علیه آیه شریفه فلنذیقن الذین کفروا جمیعهم عذابا
شدیدا است جماعتی باشند که برگردند از حق تعالی وخلافت
امیر المومنین که من جانب الله انکار نمایند ودرین آیه حق سبحانه
اعزاز واحترام وتوقیر واکرام آن حضرت را بجای رسانیده که
مردود او را مردود الله تعالی دانسته وتعبیر از آن حضرت بلفظ
مبهم نموده تا ظاهر شود که منکرین آنحضرت بعینه در درجه منکرین
حق سبحانه بوده تفاوت در آینه اعتقاد انتقاش ننماید
وهمچنین آیه شریفه ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم
ازدادوا کفرا که بزبان حضرت صادق علیه السلام مفسر بحکام
ثلاث وتابعین گشته دلالت بر ارتداد مینماید بنابر تصریح بلفظ امنوا
واما بقای ایشان بر کفر اصلی آنست که قبل ازین مذکور شد که
در لیلة العقبه اندیشه کشتن پیغمبر صلی الله علیه وآله نموده وچون
از سایر مواد حیله وغرور امید ایشان منقطع گردید
بانداختن دباب جرات نموده مرتکب آن فعل شنیع
گردیدند وایمان بخدا ورسول اگر صحیح بوده ظاهر موافق باطن باشد
اقدام برین قسم خطیئات ننموده مسلمانان پیرامون اینطور
اجری نمیشوند لیکن اینحکایت صریح الدلالة بر مقصود نیست دیگر
ایمان آورده بخدای عز وجل بعد از ملاحظه امور واقعه یوم الغدیر وتاکید

آلهی دربن امور ودوات جبرئیل وتنبیهات وتهدیدات نبوی صلی الله علیه وآله
وتهنیت نمودن ایشان حضرت امیر المومنین را وقبول نمودن حکم آلهی ودیگر
امور واقعه آنروز وبعد از دو ماه مخالفت صرف نمودن وارتکاب آن
قسم از فضایح کردن وبضعه رسول را شمشیر زدن وآتش کینه دیرینه افروختن
ودر خانه فاطمه انداختن ودیگر قبایح که زبان قلم شکسته رقم شرم دارد که
بیان آن علی التفصیل تواند نمود اینطور از معاصی از کسیکه ایمان
به پیغمبر آخر الزمان آورده باشد بغایت مستبعد مینماید واز خطائیات
مستهجنه است دیگر آنکه در کتاب سلیم بن قیس مذکور است
که چون ابوبکر بعد از شب غار عمر را ملاقات نموده از احوال آنحضرت
میانه ایشان حکایت میگذشت ابوبکر گفت که قبل از واقعه مذکوره
امر نبوت محمد صلی الله علیه وآله نزد من مشکوک بوده گاهی عقل
حکم بصحت وگاهی ببطلان مینمود وچون بهنگام استقرار در آن موضع
محمد صلی الله دست بر چشم من مالید وبعد از آنکه گشودم دریای حبشه
وکشتی وجعفر که روانه حبشه شده بود تمامی بچشم من در آمد از نصورت
مرا علم بسحر او حاصل شده دانستم که آنچه از خوارق عادات از وصدور
یافته تمامی از مقوله اعمال ساحران است ومذکور است که بعد از آنکه عمر
این حکایت از ابوبکر شنید رای ایشان بر سحر وساحری آنحضرت
قرار یافته درین امر رسوخ یافتند دیگر علامه نیشابوری
در تفسیر خود نقل نموده که زنی از اهل مکه که عاتکه نام داشت بامید

رعایتی وآرزوی نوازشی روانه مدینه مطهره گردید وبفرموده رسول الله
صلی الله علیه وآله از اکثر اصحاب رعایت یافته مراجعت مینمود شخصی
اسم وی حاطب بن ابی بلتعه مکتوبی باهل مکه نوشت وچون حضرت
در انوقت عازم فتح مکه بود اینمضمون را درج نموده بعاتکه مزبوره
سپرد ووی در میان موی سر خود پنهان نموده روانه گردید و
بعد از آن جبرئیل نزول نموده حضرت رسول را ازین حکایت خبر داد
آنحضرت امیر المومنین وعمر وشخصی دیگر را بر اثر عاتکه مذکوره روان ساخت
وفرموده که مکتوبی مشتمل بر احوال اسلام وعزم رفتن مکه همراه اوست
آن مکتوب از وبگیرند واگر انکار نماید قبول ننمایند وچون ایشان
روانه شده بآن عورت رسیدند مرتبه اول عمر بوی رسیده ازو
طلب مکتوب نمود وعاتکه مذکوره انکار نموده درین امر تاکید تمام
مینمود وسوگندهای معتبره در زمان جاهلیت موکد میساخت
عمر قول ویرا قبول نموده اورا گذاشت وچون حضرت از وسوال نمود
که مکتوب نگرفته اورا از چه سبب گذاشتی گفت که وی سوگندها
یاد نمود که مکتوب مذکور نزد او نیست واز نجهت اورا زجر نموده
تجویز آزار نمودم وبعد از شنیدن این سخن حضرت امیر المومنین
علیه السلام متوجه فرموده که والله پیغمبر صلی الله هیچوجه خلاف
نگفته وهرچه از وحی آلهی وپیغام گذاری جبرئیل علیه السلام فرموده و
بر عاتکه شمشیر کشیده فرمود که یا عاتکه مکتوب میدهی یا کشته میشوی

فرموده

وعائشه مکتوب مذکور را از میان گیسوی خود بیرون آورده تسلیم امیر المؤمنین
علیه السلم نمود و بر صاحبان ایمان ظاهر ست که اگر کسی اعتقاد برسالت
محمدی صلی الله علیه و آله داشته گفته و کرده اورا از فرموده خدا
و طریق وحی و آمدن جبرئیل ع دانسته احتمال کذب در سخنان آن صادق
القول بر همون خاطروی نگردد و چگونه تقدیم قول زنکه کافره بر قول پیغمبر
خدا داده و بسوکند بت پرستی گوش نموده پیغام پیغمبر خدا را اعتبار
ننماید و ما هذا الا الضلال البعید دیگر آنکه چون پیغمبر
صلی الله علیه و آله در موضع حدیبیه بامر رب العالمین با مشرکین مکه صلح
نموده عمر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده گفت هل انت علی حق
آیا تو بر حقی و چون پیغمبر ص فرمود که برحقم گفت سبب چه بود که این
شک در اسلام نموده صلح کردی حضرت در جواب فرمود که مصلحت
الهی مقتضی آن بود و بعد از آن در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله روانه
صحبت ابا بکر شده باو نیز چنین گفت و از ابو بکر شنید که حضرت
در ینواقعه بمصلحت الهی صلح نموده و قصوری برین مترتب نیست و عمر در
جواب ابو بکر گفت که ما شککت فی الاسلام منذ اسلمت
مثل شکی یوم الحدیبیه یعنی از آن روزیکه مسلمان شدم مثل
شکی که در روز حدیبیه نموده دیگر چنان شکی از من واقع نشده و ابن
طاووس این حکایت را در طرایف از طریق مخالفین نقل مینماید
و میگوید که باهل اسلام شک در اسلام ارتداد ست بلکه کفر اصلی

واگر گویند که توبه نموده از کفر رجوع نمود این قول مستلزم خرق اجماع مرکب
فافهم و انصاف نیست که قرآن کفر ذات خلفای ثلث پیش از وجود ارتداد
ایشان ست و عبارت حضرت باقر علیه السلم در تفسیر آیه کریمه الکفر
والفسوق والعصیان که مفسر باول و ثانی و ثالث شده یعنی ابو بکر
و عمر و عثمان موید مقام ست اگرچه اطلاق کفر بر مرتدین از اسلام
صحیح ست اما اطلاق لفظ مذکور معنا از قرینه صارفه افاده کفر ذاتی
مینماید و یکی از شعرا موفق گشته و با آنچه حق تعالی از عثمان تعبیر بآن نموده
که لفظ عصیان ست در آیه شریفه او نیز از بینات لفظ عثمان مایه
عصیان یافته و باین عنوان در رشته نظم انتظام داده که نظم
ملعون چنین ابو بکر لعین ع میدان سگ بیحیا عمر را بیقین ع عثمان بلید
مایه عصیان ست ع این جمله ز بینات اسمات مبین ع و صاحب
کتاب کامل بهایی در کتاب خود نامه از عمر خطاب بجانب معویه نقل
نموده مشتمل بر اینکه از دین آبا و اجداد مباد امنحرف شده بسحر محمد
از راه رفته باشی و چون امور دنیویه سبب آن شده بود که فی الجمله
ما شانی باو بابیت نمود از جهت عمل میشد و لکن فی ما بطن
الامر کنا علی الذی کانوا علیه آباؤنا و در آن مکتوب
مذکور ست که چون پسر ابو طالب بزرگان و اهل دانش و
شجاعت از طایفه قریش مستاصل ساخت تو نیز ای معاویه در
استیصال اولاد ابو تراب اهمال مکنی و بسحر محمد صلی الله علیه و آله

و بنی هاشم عموماً از راه نروی و اگر از جهت مراعات تنفر بعضی
از مردم رعایت ظاهر قوانین دین محمدی صلی الله علیه و آله نمود
رسوخ تمام دران امر از تو ظاهر گردد امّا در واقع از طریق سلف
و قاعدهٔ ابا و اجداد قدیم منحرف نشده از قانون بر نگردی و دیگر
سخنان دران کتاب ذکر شده که زبان قلم بذکر آن آلوده نتوان ساخت
و اگر آن حکایت صورت صحت پذیرد در بیان مقصود کافی بود
احتیاج بذکر دلائل نخواهد بود محاصل ای برادر دین دار و ای
دوستان اهل بیت ای برادر شیعیان خاندان حیدر کرّار
این رساله را گنجایش ذکر معایب و مثالب دشمنان خاندان
نبوی صلی الله علیه و آله نبوده چون اندکی از آن مرقوم رقم
بیان گردید و بعد از تفحص و تحقیق تمام در صحت آنچه مذکور شده
دغدغه نمانده بینی و بین الله تعالی خلافی نقل نشده و بکذب و افترا
حرفی بر صفحهٔ تحریر ترقیم نیافته و انا آنچه اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله خصوصاً ثلاثه و تابعین با آل طه و یس نموده از
هزار یکی و از بسیار اندکی در صحیفه نوشته نشده و آنچه مرقوم رقم
حق و صدق گردیده شمه از معایب و کلمه از مثالب ایشان بوده
غرض صحیح از تسطیر آن قطع نظر از اطاعت امر پادشاه
جمجاه گیتی ستان ذخیرهٔ هنگامهٔ قیامت و اندوختهٔ روز حسرت
و ندامت گردانیده وسیلهٔ نجات و ذریعهٔ رفع مواخذت

می واند

می واند و هر که از اصحاب ایمان که بمطالعهٔ کتب و رسائل درین باب توفیق نیافته
در جرگهٔ اهل علم داخل نشده و خواهد که فی الجمله اطلاع بر بعضی از امور
واقعه در فضایل اهل بیت نبوت و مطاعن مخالفان دودمان عصمت
و طهارت حاصل نماید وظیفهٔ وی آنست که لمحهٔ اوقات صرف
مطالعهٔ این اوراق نموده بصیرتی درین باب کسب کرده مؤلف
این رساله را بتوفیق استعداد بسعادت شفاعت اهل بیت رسالت
صلی الله علیه و آله دعای نموده بحسن عاقبت و دخول در زمرهٔ
محبین دودمان ولایت و هدایت یاد نماید نظم گر هیچ نیامد ستوده کاری
از من * گردون نگرفت اعتباری از من * گشتم نقشی که چون نمانم ماند
بر لوح زمانه یادگاری از من * تحقیق چون مجملی از وجوه معتبر کفر و نفاق اصحاب
الثلاثه و تابعین مآل بمکشوف خاطر ارباب کمال گشت باید دانست
که بعد از حصول علم از آیات و روایات سابقه باستحقاق لعن و
طعن آن طایفه مالکه طریق محبت آن از اهل ایمان بنابر پیروی اطوار
ربانی و آثار نبوی و متابعت کردار و گفتار اهل بیت مرتضوی
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است چه بر عامهٔ مکلفین حق اعتبار
لازم و متحتم است که از جماعت مذبوره تبرا نموده و بتلفظ بخصوص لفظ
معین که موضوع است از جهت اظهار برائت که عبارت از لفظ لعن است کرده
ازین جهت در زمرهٔ مستفیضین آثار و متبعین اطوار اهل بیت اطهار داخل باشند و
طریق توضیح این امر از وجوه متعدده است اول آنکه چون مضامین صدق
آئین روایات معتبرهٔ صحیحه ناطق است با آنکه تبرا از اعدای دین و دشمنان دودمان

خیر المرسلین در تحقق ایمان دخیل بوده مثل تولا در ظهور ایمان ثابت
پس در نصورت ناچار است از اعتبار لفظی از الفاظ معینه داله
بر معنی برائت چنانچه در جمیع اجزاء معتبره در تحصیل ایمان صحیح لابد است
از لفظی که مخبر از قصد قلبی بوده و مشعر ما فی الضمیر باشد و لفظ موضوع بوضع
شرعی یعنی مستعمل در کتاب خدا و سنت مصطفی منحصر در خصوص لفظ
لعن است چنانچه حق جل و علا در مقام سخط و غضب و اظهار استحقاق
عذاب و عقاب اعداء الله بهمین لفظ اشارت بمعانی مذکوره مینماید
که غضب الله علیهم و لعنهم و همچنین اولئک یلعنهم الله و
یلعنهم اللاعنون و ایضا الا لعنة الله علی الظالمین
و همچنین فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و در سنت نبوی صلی الله
علیه و آله نیز همین لفظ مستعمل شده چنانچه در متخلفین از جیش
اسامه فرموده که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه و در
ماده ابوسفیان و معویه و پسرش فرموده که لعن الله الراکب
والسائق والقاید حضرات اهل بیت طاهرین نیز برین نسق
عمل نموده و در مقام برائت از اعدا متکلم بکلمه مذکوره شده اند
چنانچه عبارت صنمی قریش و بعض کلام صادق علیه السلام که ذکر
آن درین رساله سبقت یافته شاهد مدعاست پس معلوم شد
که آنچه مخبر ما فی الضمیر بوده از اعداء دین نبوی حقیقت برائت
بتلفظ آن در حین ظهور میباید منحصر در کلمه مذکوره است پس هر که
از اهل ایمان خواهد که تبرا از اعادی نموده کامل الایمان والعقیده

گردد باید که بتلفظ بلفظ مذکوره نموده مقرون بقصد قلبی گرداند چنانچه در سائر
اجزاء ایمان قصد معنی ایمان بکلمه داله بران لازم بوده باین عنوان مقبول
اهل ایمان است **وجه دویم** چون بر روی کتاب و سنت از وجوب
و ندب خالی نبوده خصوصا در احوال اعتقادیه دلیل وجوب آن و حق تعالی و حضرات
طاهرین همچنین غضب و سخط پروردگاری و مبعدین از رحمت باری را
بخصوص لفظ مذکور مطعون و مغضوب علیه گردانیده بهمان صیغه اظهار
برائت نموده اند پس لازم بندگان و پیروی اطوار الهی و آثار رسالت پناهی
و ذریه طاهره آن حضرت اثنی عشر آنست که بندگان نیز چون اراده اظهار
برائت از اعداء الله نمایند بهمان لفظ تلفظ نموده متاسی باقوال خدا و مقربان
بارگاه کبریائی باشند نکته چون استحقاق لعن مخالفین بوجوه متعدد
ثابت شد و در قرآن عزیز و در کثیری از مواضع اوامر مقصوده آلهیه در ضمن
صیغ موضوعه خبریه تحقق یافته و بنابرین تواند بود اگرچه کلمات که
مشتمله بر لعن در لباس صیغه خبری فرا گرفته اما محتمل است باحتمال
قریب که غرض تلقین عباد و امر ایشان باتیان بکلمه مذکوره باشد
چنانچه کلمه یلعنهم اللاعنون من حیث الظاهر افاده این مدعا مینماید
و برین تقدیر صحت لعن دشمنان دین اعم از خلفا و تابعین و مقلدین
بادیان باطله و متعبدین بقواعد فاسده مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه
و حنبلیه و عامه فرق منسوبه بشیعه غیر اثنی عشریه و غیرها من الغلاة

والزنادقه و سایر الملاحده بانواعها و اقسامها تارة بدلیل تأسی و تارة
بمتابعت تلقین الهی و اشارات و کنایات و تعریضات اهل بیت
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم واجب بوده مومنین را یعنی ذریعه
روح و رحمت و وسیله نشاط و انبساط در متابعت کتاب و سنت است
و عبارت ابن بابویه در مسئله برائت در رساله اعتقادات بر این وجه است
که و اعتقادنا فی البرائة انها واجبة من الاوثان الاربعة و الا
نداد الاربعة و من جمیع اشیاعهم و اتباعهم و انهم شر خلق الله
و لا یتم الاقرار بالله و رسوله و الائمة علیهم السلام الا
بالبراءة من اعدائهم چون ختم رساله بر این مبحث مرکوز خاطر شکسته بود
مناسب آن دید که مضامین مذکوره در طی اوراق این رساله با بعضی از
زواید حسنه بعبارت اجمالی مرقوم رقم بیان گرداند که اگر شخصی از انتقاش
مدلول عبارات مسطوره بر صحیفه مطالعه فرصت نیافته خواهد که علی سبیل الاجمال
بران اطلاع یابد رجوع بخاتمه این رساله نموده از ملاحظه دو سه ورق که
مرقوم رقم وضوح میباید فائز بامور تفصیل نماید و توضیح مقصد در ضمن
دو اشارت صورت کفایت می یابد بتوفیق الله تعالی اشارت اولی باید
دانست که بیعت مردم و اختیار ایشان را در امر خلافت خدا و رسول صلی الله
علیه و آله و سلم مدخلی نبوده هر کرا عقلی است که نیابت رسول صلی الله علیه
و آله و خلافت الله تعالی در روی زمین بگفته بعضی کسی و اختیار شخصی غیر معصوم
صحیح بوده موافق رضای الهی خواهد بود قلت عقل و نقصان پیروی او غایت

ظهور رو دارد چه قطع نظر از دلایل نقلی و عقلی نظر بعرف و قاعده معموله
میانه مردم تعیین وکیل و حجت پادشاه روزگار وابسته باختیار رعیت نبوده
ایشان را درین امر مدخلی نیست زیرا که هر کس از اهل عالم که او را احتیاج بنائبی
و قائم مقامی باشد آنچه پسندیده خاطر وی بوده و اهمیت این حالت
در وی شایع نموده او را رجوع این امر اختصاص دارد نه آنکه صاحب مهم
درین امر مدخل نداشته مردم بیگانه و بی نسبت جهت او نائب تعیین
نمایند و بنابرین چون تواند بود که مهمات عالمیان و حوایج ضروریه آدمیان
که حصول آن موقوف بر وجود خلیفه خدا و رسول باشد ایشان را درین امر دخل
نموده و بر اسلوب نشده جمعی از امت و طائفه از رعیت باین حکایت
قیام نموده بر اهل عقل خفای ندارد که بنی نوع انسان غیر زمره معصومین تمامی جائز الخطا
بوده اختیار ایشان شاید مخالف اراده الهیه باشد و بنابرین چون تواند
بود که محل اعتماد بوده بر مردم عالم واجب باشد که عمل بمقتضای آن نمایند
و از امور ظاهره بینه است که اگر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای انتظام
امور دینی و استحکام مهام مصطفوی کتاب خدا و سنت مصطفی و دلیل
عقل کافی نبوده جهت تبیین غوامض امور و حل مشکلات بینات قرآنی
جمهور و بیان مقاصد خدا و رسول از کلمات بینات قرآنی و احادیث نبوی
و تخصیص عام و تقیید مطلق و تمیز تمام محکمات و متشابهات و غیره
احتیاج بوجود نائبی و جانشینی باشد لازم آنست که الله تعالی تعیین
آن شخص نموده و پیغمبر صلی الله علیه و آله هر یکی را به نیابت و خلافت او اشاره

فرماید با فواید مامول بر وجود نبی در زمان رحلت آنحضرت بر وجود خلیفه
و نایب مترتب گردد و اگر قرآن و حدیث و عقل کافی بوده وجود نایب
محتاج الیه نباشد پس درینصورت عبث را اختیاری نبوده اقدام ایشان
بر تعیین شخصی موسوم بخلیفة الله و خلیفه رسول موجب زیادتی در امور
دینیه شده و مخالف اراده خدا و رسول صلی الله علیه و آله عمل نموده باشند
و ایضا اختیار امت شاید متعلق بشخصی شود که افسق فسقه باشد و ایضا بر طایفه
را رسد که جهت خود امامی و سرداری تعیین نموده قول و فعل او را مطاع
دانند زیرا که رجحان اختیار کسی بر اختیار دیگری ظهور ندارد چون همگی
جایز الخطا اند هیچکدام مکلف باختیار دیگری نتوانند شد و درینصورت
آتش منازعه و مخالفه اشتعال یافته منتهی بتشاجر و تنازع و مفاسد عظیمه گردد
و حال آنکه فایده وجود امام رفع این قسم از امور است و غالب اوقات
مستلزم محاربه و مجادله و خون ریختن و تخریب بلاد و تسلط بر عباد و امثال
آنست نمی بینی که بعضی از صحابه اختیار خلافت عثمان نمودند و بعد از آن
کثیری از ایشان اتفاق بر قتل وی نمودند مشاهیر اصحاب و اهل حل
و عقد اقطار و امصار [illegible] بر این امر متفق شده بودند چنانچه عایشه نیز فریاد
بر آورده میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا اقتلوا احرق المصا
حف و از جمله ابی بکر و عمار یاسر و غیره مذکور است که قتلناه و هو کافر
و مرویست که چون امیر المومنین صلوات الله علیه از احتجاج
بر خلافت خود بطرق آیات و روایات و تصریحات رسول و تاکیدات

ومعاند

الهی و امر خلافت فایده ندیدن اثری بر آن مترتب نیافت آنحضرت نیز
به بیعت مردمان التفات نفرموده درین امر بقاعده سلف عمل
فرموده از جمله مردمیکه تخلف از آنحضرت نموده بمعویه پیوستند
حسان بن ثابت و عبد الله عمر و سعد وقاص و بعضی دیگر نیز
متفق ایشان شده بودند و حاصل آنکه جمعی کثیر بیعت بمعاویه
نموده و طایفه با امیر المومنین ع گرویدند و سی هزار کس مع بکر بطلحه و
زبیر و عایشه و حفصه رو گردان از آنحضرت شده محاربه جمل
و غوغای خرابی بصره وقوع پذیرفته مفاسد بسیار بر آن مترتب
یافت و چون بیعت قایم مقام کتاب و سنت گردید جمعی کثیر بمعویه
بیعت نمودند و تابعان بحضرت امیر المومنین و آن قسم خرابی در بنای
دین نبوی صلی الله علیه و آله واقع شد که قلم را قوت تحریر او و زبان را تاب
تقریر نیست و حکایت بیعت امیر المومنین و حسین کشیده خاندان
نبوی را مستاصل ساختند تا دانسته شود که ثمره بیعت آنقدر ثمر بار
آورد و ایضا اگر امر خلافت از ضروریات دین و ملت است باید که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مثل سایر امور دینیه تشخیص آن داده و بیان و
تعیین آن فرموده باشد و اگر خارج ملت و شریعت باشد بنوعی که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشارت بآن نموده بسبب
اختیار امت درینصورت مستلزم تشریع و بدعت در احکام شریعت
باشد و ایضا حق جل و علا فرموده که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت

علیکم نعمتی و بنابرین نتواند بود که بیان خلیفه نموده
بتعطیل این قضیه و عدم التفات بتشخیص آن راضی شده باشد
مگر آنکه بهیچوجه ربطی بامور دینیه گذاشته توضیح و تبیین آن از فراغ
از امور محتاج الیهای دین مبین نبوی صلی الله علیه و آله دانسته باشد
و در عهده حکام امت و رعیت را چه یارای آنکه بمقتضای هوای نفس
عمل نموده کسی را باسم خلیفه مسمی گردانند و دلیل صحت بر وجوب
اطاعت آنکس را در بیعت منحصر دانند و از بیعت نیز بشخصی
واحد اکتفا نموده بر بندگان خدا اطاعت آنکس را واجب دانند
نعوذ بالله من الاباطیل بعد الاضلال **ایضاح** حق تعالی میفرماید
که و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة و مدلول این
آیه منافی صحت بیعت و اختیار امت بوده مکذب مقاصد اهل
خلافت و میفرماید ایحسب الانسان ان یترک سدی
یعنی آیا گمان کنند مردمان که ایشان را واگذارند بی امیری
و سرداری و درین باب آیات و روایات بسیار است و چون
بیعت و اختیار امت سودمند نباشد و بندگان خدا را
شدت احتیاج بحاکم و امیر و سردار واقع بوده نظام عالم و انتظام
احوال بنی آدم بوجود وی مربوط است پس باید که این قضیه از
جانب خدا و رسول فیصل یافته و متعین گردیده تشخیص آن داده باشند چنانچه
انشاء الله تعالی بعد ازین ذکر خواهد یافت و بنابرین لازم است که شخصی

نداشته ط

منصوب از جانب خدا و متعین بغیر بوده مصطفی موصوف بوصف
عصمت بوده از آلایش صوری و معنوی مبرا باشد تا فایده
که بر وجود نبی مترتب می شد بر وجود خلیفه نیز مترتب باید و الا
تشخیص وی از جانب الهی بلا فایده صورت یافته ثمره بر آن مترتب
نماند **اشارت ثانیه** چون عصمت از شرایط صحت امامت شد
این معنی باتفاق دوست و دشمن در اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله
صورت یافته و دیگران از ان حالت حصه و ازین کیفیت بهره نیست
چه الله تعالی جلت عظمته بنابر عنایات ازلیه درباره شاه ولایت
و ذریت معینه آنحضرت امر عصمت که از امور مخفیه ربانیه است که
بعضی از مقربان درگاه احدیت آن امتیاز از ما عدا می یابند در ذوات
مقدسه ایشان خلق نموده میفرماید که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا تا عامه خلایق
بدانند که این زمره رفیعه چون اختصاص بعصمت یافته و از آلایش
صوری و معنوی تطهیر و تزئین جامه خلقت ایشان با آب صافی
معرفت از چشمه مطهر تطهیر ربانی منزه و مطهر است پس امر امامت
و خلافت در ایشان انحصار یافته بدیگری نسبت ندارد نداشته باشد
چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه شقشقیه اشارت باین معنی نموده
که و یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی و چون این قرار
شد باید دانست که خلافت حضرت امیر المؤمنین نه آنکه مثل دعوی

نیابد ط

خلافت خلفا از وجوه دلایل قرآن و حدیث و دلیل عقل مبرا بوده
بمجرد هوای نفس عمر خطاب و دو سه نفر انکر امان نامه سیاه
صورت یافته باشد بلکه آیات بینات قرآنی و روایات مفتحه نبوی
ازان متجاوزست که نگاشته صحیفه انتها و استقصا تواند شد
و مذکر اند که ازان مفرح قلوب همکنانست اول ما و لوا الارحام
بعضهم اولی ببعض الله تعالی درین آیه عنایت نموده
خویشان و نزدیکان را بر دیگران تقدیم داده تصرفات ایشانرا
اولی میداند دویم انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و چون حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و حضور عامه اصحاب در وقت نماز و توجه برکوع انگشتر سلیمانی
که بوسیله از وسایل بدست آنحضرت افتاده بود بمثابه قرص خورشید
تصدق بسایل نمود این آیه شرف نزول یافت مشتمل بر آنکه
حکومت و سرداری و هر قسم اختیار و اقتدار که خدا و رسول را
نسبت به بندگان و رعایا واقع ست آنحضرت را نیز دران شریک
ساخته و حکم و فرمان او را در امور عباد و ارشاد مبدا
و معاد مثل اوامر و نواهی الهی و رسالت پناهی دانسته تفاوتی درین
امر نزد الله تعالی ملحوظ نیست سیم آیه مباهله و مجمل آن واقعه آنست
که میانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و طایفه از نصاری
مخا

منازعه بود درینکه ایشانرا زعم این بود که حضرت عیسی ابن الله است فرزندی
الله تعالی شرف پذیرفت و آنحضرت در نفی این معنی مبالغه میفرمود
تا آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم خلقه من تراب
نزول نمود و امر شد که اگر من بعد ایشان مجادله جویی کنند و بر همان دعوی
راسخ باشند با ایشان بگو که بیایید تا بطلبیم زنان ما و زنان شما را و
فرزندان ما و فرزندان شما را و تضرع و ابتهال بدرگاه ملک متعال نموده
خلاف گوینده بلعنت الهی مقرون و متصل بادو بروجهیکه قبل
ازین تسطیر یافت امر مباهله انتظام یافت و یکی از دلایل آل عبات
چهارم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پنجم
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم ششم انی تارک
فیکم الثقلین هفتم مثل اهل بیتی هشتم انا مدینة العلم و علی بابها
و چون آنحضرت در مدینه علم رسول صلی الله علیه و آله باشد پس از در
باندرون باید رفت نهم انت منی بمنزله هرون من موسی
و درین معنی شاعری توفیق یافته بدین وجه که در دو رتبی انسی و جنی بوده
با من تو بگو که هیچ سنی بودند از یار چهار انت منی بر خوان با تو بخدا
که لیس منی بودند دهم انا و علی من نور واحد من اصل
واحد من شجرة واحدة من طین واحد یازدهم
من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی تقویه
الحدیث دوازدهم لو ان الریاض اقلام و البحار مداد

والسموات صحف والارض کتاب والجن حساب ما احصوا فضائل
علی بن ابی طالب سیزدهم قل کفی بالله الآیة چهاردهم انی جاعلک
للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین
دلالت مینماید که از ذریت حضرت ابراهیم هرکه بر عصمت باشد مستحق
خلافت الهی ست و ثابت شد که آن حضرت معصوم و مطهر ست
پس مستحق خلافت او را حاصل باشد دون سایر الناس پانزدهم
واحدی گوید از مدلول آیه اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم
بروح منهم اهل بیت رسالت اراده شده و مقصود از اولئک
حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون شیعه ائمه عشریه اند
شانزدهم محمد بن حسن صالحانی که از اکابر اهل سنت ست
وی در تصانیف خود ذکر نموده که لو اجتمع الناس علی حب
علی بن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر مردم بمحبت
علی بن ابی طالب ع اتفاق مینمودند حق سبحانه و تعالی آتش
خلق نمیکرد و شکی نیست که مخالفان آنحضرت که درین روزگار
منحصر در اهل سنت ست از محبت آن والا رتبت محروم اند
پس آتش دوزخ مخصوص ایشان باشد هفدهم در کتاب ابن مردویه
ایضا از فحول مخالفین منقول ست که حق تعالی فرموده که
ولایة علی بن ابی طالب حصنی امن من عذابی یعنی اعتقاد بامامت
علی بن ابی طالب علیه السلام حصار من ست و هر که در حصار من

دخل حصنی

درآید

درآید از عذاب من ایمن باشد و این روایت دلالت مینماید که اقرار
بولایت آن حضرت مثل اعتراف بوحدانیت ست زیرا که مذکور
شد که لا اله الا الله حصنی امن من دخل حصنی امن من عذابی
پس چنانچه اعتقاد بوحدانیت حصار مومنین ست اعتقاد بولایت
نیز ازین قبیل ست و ازینجاست که حضرت رضا علیه السلام
چون ذکر این روایت نمود فرمود که و لکن بشروطها
و انا من شروطها یعنی اقرار بوحدانیت بی امامت حضرات ائمه
اثنی عشر مقرون نباشد هجدهم از صالحانی ایضا از رسول رب
العالمین یا علی حبک حسنة لا یضر معها سیئة و
بغضک سیئة لا ینفع معها حسنة نوزدهم ابوبکر شیرازی
در تفسیر خود ذکر نموده علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهتر
از نوع بشر ست باین معنی که مثل او در بنی آدم یافت نمیشود و بنابرین
بهترین مردم چون محکوم حکم بهترین مردم باشند بیستم در تحفة الابرار
طبری از رسول صلی الله علیه و آله یا علی لا یتقدم علیک بعدی
الا کافر و لا یتاخر عنک الا کافر مراد اینست که بعد از من کسی بر تو
تقدیم نکند الا کافر و تاخیر از تو نکند و مراد از تاخیر او ترک خدمت
و بیعت و اطاعت آنحضرت ست و صاحب کتاب گوید که متقدمان
معروفند یعنی آنها که تقدیم بر حضرت نموده اند معروف و مشهور اند
و مراد ابوبکر و عمر و تابعین ست و اما جمعیکه متاخر شده اند یعنی تخلف

از بیعت آنحضرت نموده سالک مسلک عناد و الحاد گردیدند چنانچه
معویه و عبد الله عمر و حسان بن ثابت و محمد بن مسلمه و اسامة بن زید
و سعد بن وقاص و غیره بشرف بیعت آنحضرت تشرف نیافتند
و ایضا در کتب و رسایل غیر محصوره مسطور و مذکورست از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که یا علی لا یحبک الا مومن تقی و لا
یبغضک الا منافق شقی مدلول روایت اینست که هرکه محبت
بآنحضرت داشته باشد بصفت ایمان و تقوی موصوفست
و هرکه ازین سعادت محروم باشد بکفر و شقاوت موسومست
و موافق مضمون مسطورست آنچه راغب اصفهانی در کشف
ذکر نموده که مراد از مدلول کریمه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا اینست که بر اهل ایمان خفای ندارد که بهترین
نعمتهای الهی که به بندگان باعطای آن سرافراز گشته نبوت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و استعداد سعادت اعتراف
بحقیت آنحضرت است و ازین جهت بخطاب مستطاب کنتم
خیر امة از ماعدا امتیاز یافته باین نعمت اختصاص یافته اند
و از کمال مرحمت الهی شکرانه این نعمت عظمی منحصر در ولایت
و مودت حضرت امیر المومنین و ذریت طاهرین آن حضرت
و این صدق و یقین است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی و مضمون آیه اینست که حق تعالی حضرت رسالت را

کتاب جه

مأمور

مأمور ساخته که بزمره مکلفین بگوید که مرا در امر رسالت و پیغام گزاری
میانه خدا و خلق و تحمل آزار و مشقت بیشمار که لازمه امر نبوت است
بهیچ وجه عوضی و اجری منظور نیست الا مودت اهل بیت رسالت
صلی الله علیه و آله که ذوی القربی عبارت از آن است و حضرات
مدلول این آیه را اعتبار نکرده نموده در عوض مودت واجبه انواع
عداوت و اذیت و اهانت نسبت بذریت طاهره بجای آورده اند
و روایت مشهور الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا
از صفحه خاطر محو نموده اند و در کتاب مصابیح از احادیث اهل خلاف
مذکورست که ابن عباس در ایام بیماری حضرت رسالت از آنحضرت
سوال نموده باین عبارت که اذا انا مانجد لک العیاذ بالله
فالی من مضمونش اینست که بعد از تو خلیفه و قایم مقام تو کیست
و احترامت و اطاعت بچه عنوان درست باشد حضرت اشارت
بامیر المومنین علیه السلام نموده و رجوع بندگان بآنحضرت سمت
وجوب پذیرفته و معنی نص جلی همین است که مخالفین انکار مینمایند
و از قسم از روایات صریحة الدلالات را معتبر نمیدانند و در کتاب
حسن بن علی بن محمد بن حسن الطبری از کتاب شرف النبوة مذکورست
که ابوبکر خواب دید که آفتاب از آسمان بیفتاد و در زمین پراکنده شد
پاره از آن بخانه ابوبکر افتاد و چون این مضمون را به بحیرای راهب گفت تعبیر
خواب برین نوع نمود که محمد پیغمبر آخر الزمان ظاهر گردد و ترا از روی دوستی و منصبی

عظیم روی نماید و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبعوث شد
ابوبکر را دعوت به اسلام نمود وی دلیل صدق از آنحضرت طلب داشت
حضرت فرمود شاهد حال من خواب تو و تعبیر بحیرا و بنابرین اظهار اسلام
ابوبکر ظاهرا جهت حصول مقاصد دنیوی و امید مال و جاه و عزت
و امثال آن باشد و ظاهر است که سلوک ابوبکر بعد از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و عداوت وی با اهل بیت قرینه واضح است
که اذعان وی به نبوت حضرت از جهت امور مذکوره است
دیگر ابونعیم ذکر نموده که چون آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
اولئك هم خير البرية نزول یافت حضرت رسالت پناه به جانب ولایت
دستگاه توجه فرمود که هم انت و شیعتك یاتی یوم القیمة
راضيين مرضيين و ياتي خصماؤك غضبانا مقمحين
و در رساله فرقه ناجیه از طریق اهل بیت علیهم السلام ذکر
یافته به روایت ابو الفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی
از احمد بن مطرق بن سوار بن الحسين القاضی الحسنی بمکه از ابو
حاتم المهلبی بن المغیرة بن محمد بن مهلب از عبد الغفار بن کثیر
کوفی از هشیم بن جنید از ابی هاشم از مجاهد از ابن عباس
که روزی یهودی نام وی نعثل نزد حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله آمده بعرض رسانید که بعضی مسایل در خاطر
خطور نموده مدتیست که مقصد منحصر در تحقیق آن گشته و اگر

جواب مسایل مذکوره از افاده نبویه معلوم گردد سبب اسلام و موجب
استسعاد باعتراف نبوت سید الانام خواهد بود و چون به پرسیدن امور مذکوره
مامور گشت مسایل متعدده بر آنحضرت عرض نموده جواب شافی کافی
می شنید تا حکایت بخلافت منتهی شده پرسید که وصی و خلیفه شما
چه کس خواهد بود و هیچ فردی از افراد انبیا نی اگر او را جانشینی معین
کرده از دنیا رحلت نموده حضرت در جواب فرمود که وصی و خلیفه
من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او فرزندان من حسن و حسین
و بعد از آن نه کس دیگر از صلب حسین و بعد از آن سائل مذکور
التماس اسامی حضرات ائمه علیهم السلم نموده حضرت التماس وی را قبول
فرموده گفت که بعد از حسین پسر او علی و بعد از علی پسر وی محمد و بعد از
محمد پسر او جعفر و بعد از جعفر پسر وی موسی و بعد از موسی پسر او علی و بعد
از علی پسر او محمد و بعد از محمد پسر وی علی و بعد از وی پسر او حسن و بعد از حسن
پسر او مهدی و مجموع ایشان دوازده اند عدد نقبای بنی اسرائیل
از مکان ایشان در جنت سوال نمود و حضرت جواب فرمود که همراه من
در درجه من باشند و بعد از شنیدن این حکایت بر منوال یهودی مذکور
مسلمان شد و بادای شهادتین قیام نموده در زمره اهل ایمان
داخل شد و بعرض رسانید که تفصیل مذکور مشتمل بر اسامی اوصیا مکنون
در کتب متقدمه تحریر یافته بهمین ترتیب از حضرت موسی علیه السلم
در بیان پیغمبر آخر الزمان و اوصیای او نقل واضح به ثبوت پیوسته و

درکتاب مذکور بروایت مفضل از حسن بن علی بن زکریا عدوی از سلیمان بن
قیس از علی بن عابس از ابی الجحاف از عطیه عوفی از ابی سعید خدری
بر این نحو سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول الائمة
بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین علیه السلام والتاسع
قائمهم فطوبی لمن احبهم والویل لمن ابغضهم حاصل این
روایت متضمن مضمون روایت سابقه است که حضرت تصریح
بامامت اثنی عشر نموده و فرموده که نه تن از صلب حسین علیه السلم
قایم مقام ایشان است و درکتاب مذکور بروایت هرون بن
موسی از محمد بن اسمعیل از عبدالله بن صالح از وشنک بن سعید
از ابی یوسف حسن بن سعد الانصاری الخزرجی از سهل بن سعد الانصاری
حاصل این روایت آنکه سهل مذکور از حضرت فاطمه علیها السلام
از عدد اوصیای پیغمبر سوال نموده آنحضرت فرمود که پیغمبر صلی الله
علیه وآله خطاب بامیرالمؤمنین علیه السلام نموده فرمود که یا علی
امام و خلیفه بعد از من تویی و تو اولی بمؤمنین از نفس ایشان
و بعد از تو پسر تو حسن بن علی اولی بمؤمنین است از نفس ایشان
و همچنین بتفصیل و ترتیب معین اسم هرکدام ایشان را ذکر نموده
و فرموده که اولی بمؤمنین از نفس ایشان است تا بحضرت صاحب
الامر منتهی شده و فرمود که بعد از پدرش حسن عسکری وی اولی
بمؤمنین از نفس ایشان است و بعد از آن فرمود که یفتح الله

به

به مشارق الارض ومغاربها فهم ائمة الحق والسنة الصادق
منصور من نصرهم مخذول من خذلهم یعنی حق سبحانه وتعالی
بوجود وی فتح مشارق و مغارب خواهد نمود و میفرماید که
ایشان اند ائمه حق و سخنگویان راست یعنی کذب و افترا بر زبان
ایشان جاری نگشته و نصرت یابد هرکه ایشان را یاری نماید و محروم
و مغلوب گردد هرکه ایشان را محروم سازد و ظاهر است که مبالغه
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در امامت حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین خصوصا تصریحات تامه در امر حضرت صاحب
الزمان نه بروجهی سمت وقوع یافته که احتمال خلاف را گنجایش
قبول توانند بود و تاکیدات ثابته نبویه وآله تصریحات موکده
مصطفویه و تنصیصات ظاهره خبریه و ظواهر منصوصه سماویه از
اندازه احصا و مستقصی بیرون بوده اگر کسی را دیده عقیدت
کور و بی نور نباشد این قسم از روایات و آیات و دلالات او را
کفایت نموده حاجت باستیناف زواید نیست و اگر چه غیظ و غلظت دیده
بصیرتش را از رویت معانی مقصوده در قوالب الفاظ و
کلمات بازداشته مقیم مقام من کان فی هذه اعمی فهو
فی الآخرة اعمی واضل سبیلا است او را هدایت نمودن و براه
راست آوردن در غایت تعسر بلکه تعذر است اشارت
اهل سنت گویند که حضرت امیرالمؤمنین چون تا شش روز کار خود

بود اگر خلافت را از خود دانستی بایستی که با اصحاب منازعه و محاربه
نموده حق خود را از ایشان استخلاص نمودی و این اعتراض از غایت
جهل و نادانیست از وجوه معتبره اول آنکه حکمت الهی مقتضی بعضی
از امور است که حسن آن من حیث الظاهر فی الجمله خفایی دارد و اولیای
خدا الحال ایشان سمت ظهور پذیرد به آنکه اراده ربانیه با آن تعلق
یافته باشد بر امون نمیشوند و از آن جمله است حکایت هجرت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و امر الهی بخروج وی از مکه معظمه در شب ظلمانی
و کتمان آن از سایر مردم الا انفس رب العالمین که عبارتست
از علی بن ابی طالب علیه السلام و خوابیدن آنحضرت در خوابگاه آن
والا رتبت تمامی افعال مذکوره نه از روی عجز الله تعالی است بلکه
بنابر بعضی مصالح خفیه ربانیه است که عقل انسانی از ادراک آن
قاصر است و همچنین ابقای طوایف کفار بر جرافت کفر و شقاق
و امهال ایشان در انتظام امور دنیویه و کثرت اموال و اسباب و غیره
و تسلط ایشان غالب اوقات بر اهل قبله و غیرها تمامی نزد عقل محل
تامل است و یقین که حصول امور مذکوره نه از جهت حقیت
زمره کفره و نه بواسطه عدم قدرت الهی بر استیصال ایشان
و تطهیر روی زمین از نجاست وجود طوایف مذکوره است
و از این قبیل است حکایت حرب خندق که چون کفره از مشرکان
قریش و اهل ذمه و غیرها جمعیت نموده خواستند که هجوم

آورده بنای اسلام را منهدم سازند در آنوقت اسلامیان بغایت
قلیل و بیقوت بودند الله تعالی امر فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
خندقی بر دور مدینه احداث نمایند که از ورود ایشان و هجوم
و شبیخون و امثال آن ایمن و مطمئن گردند و یقین است که وقایع
مذکوره محمول بر عدم قدرت الهی نبوده تواند بود که امور
مذکوره مشتمل باشد بر کثیری از مصالح الهی که عقل بشری از ادراک
آن عاجز است و از این قبیل است مصالحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در حدیبیه که با مشرکین قریش نمودند و صلح مذکور را اصلا موافق رای
اصحاب نبوده در اول مرتبه راضی نشدند و در ثانی الحال التماس فسخ
فی الجمله اطاعتی نمودند و این نیز غایت ظهور دارد که مصالحه مذکوره
نه از روی عجز بلکه جهت مصلحت وقت و انتظام امور مسلمین است
دویم از وجوه مستحسنه درین باب آنست که مذکور شد که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بآنچه رضا و خشنودی خدا و
رسول صلی الله علیه و آله در آن باشد عمل نموده اصلا خلاف بر لوح
خاطرش نتواند شد و مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مکرر با آنحضرت توجه نموده میفرمود که یا علی ستغدر بک امتی
یعنی زود باشد که امت من بتو بیوفایی نموده از عهد و بیعت تو
پشیمان گردند و آنحضرت را بصبر و تحمل اشاره میفرمود و تحملات
و مصابرت بر افعال مذمومه صادره از اصحاب تمامی محمول بر وصایای

صادره از حضرت رسالت است نه عجز آن حضرت از اخذ حقوق شرعیه
خود و چون حضرت نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مثل هرون است
نسبت بموسی علیه السلام هرون با فرعونیان محاربه ننموده متعذر بود
که ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و بنابرین
حضرت نیز موافق وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سنت
اوصیای ما تقدم عمل فرمودند و در عبارت شریف آنحضرت واقع است
که مرا مشابهت ببعضی انبیا در مصابرت بر مکاره و تحمل شداید
است آنست که سنت الله جاری نشده بر آنکه شخصی تن تنها
بر جمعی کثیر که زیاده از اندازه و شمار است حمله آورده اخذ حقوق خود
نماید و موافق این نیت عبارت آنحضرت در نهج البلاغه و طفقت
ارتأی من ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء
و این اشارتست بعدم جواز محاربه با وجود عدم ناصر و بنابرین بود که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با وجود حمایت شاه ولایت
چون معارضه با کثرت قریش ممکن نبوده بفرموده الهی از مکه بیرون
رفت و از ینجاست که الله تعالی میفرماید وان یکن منکم
مائة صابرة یغلبوا مائتین و درین آیه اشارت شده که
شخصی برابر دو کس بیشتر نمیتواند شد و اگر مخالفت حکم الهی و
مراعات قواعد محاربه و مجادله نباشد سبب چه بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مدتی در شعب ابی طالب نشسته امر

رسالت پنهان داشتی و بعد از فوت جدوی ابوطالب بطایف رفته
آنجا نیز مدتی برین نهج اوقات گذرانیدی و حق انصاف درین مسئله
آنست که چون ایمان صحابه و رسوخ ایشان در ملت نبوی استحکامی نیافته
و اکثر متزلزل بوده برجع القهقری مایل شده بودند اگر حضرت متحمل
اثقال آن اذیت نشده بسپر مصابرت رفع سهام مرمیه اطوار ناشایست
ننمودی بنای اسلام که از اقرار ظاهری صحابه انتظام یافته بود منهدم
گشته و دیگری رغبت ننموده الی انقراض الدهر کفر قوت یافته
دین مبین نبوی صلی الله علیه و آله منسوخ گردیدی و مویدا نیست آنچه از
حضرت منقولست که لولا قرب عهد الناس بالکفر لجاهدتهم
یعنی اگر نه آن بودی که مردم قریب العهد بزمان کفر بودند البته مجاهده
با ایشان مینمودم و این عبارت نیز با آنحضرت منسوبست فنظرت
فاذا لیس لی معین غیر اهل بیتی یعنی چون کسی دیگر غیر اهل بیت
که اعانت نماید ندیدم از نجهة از مطالبت حق خود تقاعد نمودم
الحاصل آنچه اهل خلاف در ماده قدرت کامله الهیه و وجود کفار و غلبه ایشان
و تسلط بر مسلمانان و کثرت اموال و بلاد و بسیاری از زخارف
دنیوی بود و عدم استطاعت اهل بیت اسلام در معارضه و مقاتله
ایشان گویند همان جواب بعینه جواب این است از شبهه
که در ماده حضرت امیر المومنین علیه السلام اهل خلاف بخاطر گذرانیده اند
والسلام علی من اتبع الهدی اشادت بهتر آنست که ختم

رساله بر ذکر مجملی از عقاید زمرهٔ اثنی عشریه نموده اتمام کلام
بآن انتظام یابد بدانکه از جملهٔ امور اعتقادیه و اصول دینیه
اعتقاد بوجوب وجود و وحدانیت الهیت و خلاصهٔ کلام درین مقام
انست که اعتقاد باید نمود که سلسلهٔ مخلوقات از علویات و سفلیات
وغیرها من سایر المخلوقات را ناچار هست از موجدیکه وجود اورا
لذاته حاصل بوده و در هستی خود محتاج بهیچ شیی از اشیا نباشد زیرا
که ممکن ازینجهت که ممکن است محتاج هست در وجود خود بغیر
پس هرچه در دایرهٔ امکان قدم گذاشته باشد تمامی افراد حاصلهٔ وی
در وجود خود محتاج خواهند بود بموجودی غیر افراد مذکوره تا انجاد
ایشان نماید و موجودیکه خارج از تمامی افراد مذکوره بوده سبب هستی
انها شده باشد باید که واجب الوجود باشد و اعتقاد باید نمود که
وجود واجب و همچنین تمامی صفات او از علم و قدرت و حیات
وغیرها عین ذات بوده نه جزو ذات واجب و نه خارجیکه
عارض شده باشد باینمعنی که انچه در سلسلهٔ ممکنات بر ذات و
صفات مترتب میشود بر ذات واجب وحده مترتب میباید
و اعتقاد باید نمود که واجب الوجود ازلی و ابدیست یعنی هیچوقت
نبوده که نبوده و هیچوقت نباشد که نباشد و اعتقاد باید نمود که
واجب الوجود از شریک و مثل و مانند نیست که اگر شریک متصور
بودی موجب شدند و فساد شده عالم بر یکقرار نماندی و هر کدام اراده

مینمو

مینمودند غیر اراده دیگری و این قسم از امور موجب فساد در وضع آسمان
و زمین و فیهما و ما بینهما می شد و مثل مخلوقات در مکانی و جهتی نباشد
و از قبیل اجسام نباشد و معرفت کنه ذات او مقدور نباشد و هیچ چیز
از علم او بیرون نباشد و علمش احاطه بجمیع اشیا نموده و هرچه در خارج
بنوعیکه درجهٔ وجود یافته و خواهد یافت بر الوجه نزد الله تعالی حاضر بوده
و سلسلهٔ ممکنات من الازل الی الابد در رشتهٔ معالم ذات ربوبیت
در آمده ماضی و حال و استقبال انجا نیز نباشد و تمامی زمان و مکان
و انچه در زمان و مکان حاصل شده و حاصل میشود بی تفاوتی در رشتهٔ
نظم علوم الهیه انسلاک پذیرفته است و حکیم سنائی خوب گفته
بامکان آفرین مکان چه کند ٭ آسمان گر بر آسمان چه کند ٭
و اعتقاد باید نمود که امروز و فردا و گذشته و آینده کاهی تفاوت
داشته باشد مجهولات بطریق کسب و تحصیل معلوم گردد و بنابرین
ذاتیکه در معلومات خود محتاج کسبی و نظری نبوده و احتیاج بهیچ چیز
نداشته اشیا باسرها تمامی نزد او لذاته حاصل باشد تفاوت ازمنه و شهور
در هیچ صورت نماید و اعتقاد باید نمود که قدرت کاملهٔ او احاطه
بجمیع مقدورات نموده ذره از ذرات کاینات از تحت قدرت
او بیرون نبوده قادر مطلق و آفریدگار بحقیقت آسمان و زمین و هرچه
در آسمان و زمین در حلقهٔ امکان در آمده باشد تمامی از مقدورات
و مخلوقات الهیه است و در زمان و مکان نیست و در هیچ جهتی از

جهات نمی باشد ذات که پیش از زمان و مکان بوده او را احتیاج
بزمان و مکان نباشد و چون از مکان مستغنی باشد او را ببین نیز
نتوان دید زیرا که هرچه او را بچشم باید دید میبد غدغه در طرفی از اطراف
شش گانه خواهد بود و چون واجب الوجود در هیچ جهت از جهات
نیست پس مرئی نتواند شد و آنچه مخالفین اهل بیت گفته اند که مرئی میشود
کفر و زندقه است زیرا که مستلزم احتیاج او بمکانست و محتاج بمکان
واجب الوجود نتواند بود و اعتقاد آنست که الله تعالی جسم و جوهر
و عرض نیست و چیزی در وی حلول نمیکند و او نیز در چیزی در نمی آید
و مذهب حلولیان کفر و الحاد است و بعضی از غلات که اعتقاد
ایشان اینست که الله تعالی در امیرالمومنین علیه السلام در آمده باطل
و کفر و زندقه است و اعتقاد آنست که کلام الله عبارت از این
حروف منتظم است که در قرآن نوشته و الله تعالی آنرا خلق نموده
باینمعنی که آن حروف مسموعه در هوا خلق شده بوساطت تحرک
جسمی از اجسام مثل درخت زیتون و غیره چنانچه آدمیان ایجاد
حروف و اصوات نمایند در هوا بوساطت تحرک لسان
و بنابرین کلام الهی حادث باشد و آنچه مخالف گوید که کلام خدا
معنی است قایم بذات حرفیت بمعنی و اعتقاد آنست که الله تعالی
قادر مختار است یعنی افعال او باراده او صدور مییابد نه آنکه
او را در آن اختیاری نباشد مثل آتش در سوختن و اعتقاد آنست که

هر فعلی

هر فعلی که از الله تعالی صادر گردد در آن مصلحتی و فایده هست و عبث
و بلا فایده کاری نمیکند و فعل قبیح از او واقع نمیشود و برضا بفعل
قبیح نیز نمیدهد و مخالف گوید که جمیع افعال قبیحه از او صادر میشود
و قبح این اعتقاد در غایت ظهور است و اعتقاد آنست که آنچه از افعال
بندگان که از ایشان صدور می یابد از نیک و بد تمامی باراده ایشان
وقوع مییابد و الله تعالی آنرا در ایشان خلق ننموده بلکه باختیار ایشان
از ایشان صادر میشود و بر اعمال حسنه مستحق ثواب و بر اعمال قبیحه
مستوجب عقاب اند و مخالف گوید که افعال تمامی از حق تعالی صادر
گشته و در بنده خلق نموده و ظاهر است که الله تعالی با نهایت
رحمت و عدل و حکمت اگر فعلی در بنده خلق نماید و بنده را در آن
اختیاری نباشد چگونه آن شخص گناه ناکرده را عذاب نماید و بفعلی
که از الله تعالی صادر شده باشد دیگری را مواخذه نماید نعوذ بالله از
کفر و اعتقاد نمودن این نوع سخنان و مرویست که ابو حنیفه
از حضرت صادق علیه السلام از افعال عباد سوال نمود حضرت فرمود
که اعمال بندگان از بندگان است یا از الله تعالی یا بشرکت خدا و
بنده است اگر از الله تعالی باشد جایز نیست که او بنده را عذاب کند
بر فعلیکه از خود وی صادر شده و اگر مشترک نیز باشد خوب نباشد
که در این صورت نیز عذاب و عقاب مخصوص بنده باشد و بنابرین
فعل بنده از بنده صادر شده بر فعل حسن مستحق ثواب و بر قبیح مستوجب

عقاب باشد و اعتقاد آنست که چون افعال عباد از ایشان واقع
میشود و بواسطهٔ افعال قبیحه مستحق عذاب میشوند عقل را ابای نیست
که الله تعالی غیر کفر کافرین دیگر اعمال را عفو فرماید و بنا بر کرم و تفضل و احسان
بی پایان از ایشان درگذراند و نقل نیز مدد عقل درین مسئله مینماید چه
حق سبحانه و تعالی میفرماید که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی
انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم و اعتقاد آنست که چون تکلیف
بندگان بطاعات و عبادات که ثمرهٔ آن دخول بهشت و نعیم جاودانی
و قرب درگاه الهیست و این قسم از امور لطفیست از الطاف
ربانی و بنابرین آنچه سبب قرب بنده بدرگاه او و ارتکاب طاعت
و دوری از معصیت باشد عقل حکم میکند که الله تعالی اخلال بآن
ننموده آن چیز لازم الوقوع باشد و بنابرین سلسلهٔ انبیا را خلق
کرد که چون ارادت الهی ایشان را بران مطلع توانند بود
بخلق رسانیده فایدهٔ تکلیف ظهور یابد و ازین جهت باید که
حق سبحانه بعد از هر نبی قایم مقام و جانشینی جهت او نصب
نماید تا آثار نبوت و احکام شریعت و ملت آن نبی در میان بندگان
برقرار باشد و هر چه از تنزیلات آسمانی که نبی آن روزگار رفته
تعلیم وصی و قایم مقام نماید تا هر که محتاج بدانستن چیزی باشد که
در دین و دنیای وی دخل داشته باشد از آن نایب و قایم مقام

تحقیق نتوانند نمود و اعتقاد آنست که عالم یعنی ماسوی الله یعنی غیر
از ذات پاک الهی و صفات وی که عین ذات اوست آنچه از کتم
عدم بوجود آمده تمامی حادث است یعنی نبوده و پیدا شده و شبهاتی
که از حکما نقل نموده اند بر وجهیکه افادهٔ آن نماید که عالم قدیم است
باطل و بی اعتبار و ترتیب مقدمات آن بفعل شیطان بی ایمان
و پیروان آنست و اعتقاد آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
که بتواتر رسیده از جانب خدای تعالی مفوض باین منصب عالی شده اند
و هیچ جزوی از زمان خالی از وجود پیغمبری یا جانشین آن پیغمبر نبوده
و تمامی معصوم و مطهر بوده و از ایشان آنچه گناه و معصیت باشد بهیچ وجه
صدور نیافته پاک از جمیع معایب و نقایص اند و مراد از اولو العزم پنج
تن از جملهٔ ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
و آنچه مخالفین اهل بیت به پیغمبران نسبت میدهند که العیاذ بالله خطیئتی
یا معصیتی از ایشان صادر شده خلاف واقع و محض عداوت
و دشمنی ایشان با سلسلهٔ انبیاست و اعتقاد آنست که محمد بن
عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف پیغمبر خدا و رسول آخر
الزمانست و دین او ناسخ سایر ادیان و مبعوث بکافهٔ خلایق
از انس و جن و عرب و عجم و غیرهما من طوایف المخلوقات است
و معصوم و مطهر از جمیع آلایش صوری و معنوی و دینی و دنیوی است
و از اول عمر عزیز تا آخر گناه کبیره و صغیره عمدا و سهوا و نسیانا ازو

وقوع نیافته و آنچه گفته و کرده و امر فرموده موافق رضای الهی و خشنودی
حق سبحانه و تعالی است و باید دانست که آبا و اجداد انبیا از خاتم تا آدم
مومن و پاکیزه اعتقاد و متدین بدین حق و ملت پیغمبر آن زمان بوده
در هیچوقت و هیچ زمان بت پرست نبوده اند و مخالف که غیر این گوید
خصومت با پیغمبران نموده و در روز قیامت مکافات آن بایشان
خواهد رسید و حاصل آنکه اینها را در صحرای محشر دوستی و مددکاری
نموده باشید ابوبکر و ابوحنیفه ازان ورطه سالم نتوان بود چه ایشان
با خدا ازین جهت دشمنی نموده اند که قبایح را تمامی ازلاً و ابداً فعل او
میدانند و با پیغمبران ازین جهت عداوت نموده اند که صاحب گناه
و خطیئه قرار داده اند و درین باب کتابها نوشته اند و آبا و اجداد ایشان را
کامل الایمان ندانسته نسبت کفر بایشان نموده اند و دشمنی ایشان
با ائمه معصومین در غایت ظهور است که بدبختان امت و عاصیان
امت و بت پرستان امت را مقدم بر سلسله عصمت و طهارت
دانسته اند و ذریت رسول الله را اهانت نموده از درجه اعتبار بیرون
کردند و احکام قرآن را در باب ایشان قبول ننموده بر کنار گذاشتند
و آیات بینات قرآنی را تاویلات بعیده نمودند و آنچه در عبادات
و طاعات اثر از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله واقع می شد
بخلاف آن عمل میکردند تا اعمال ایشان و اقوال و افعال حضرات
ائمه از یکدیگر امتیاز یابند کسی متابعت ذریت طاهره نتوانند نمود

فدك

فدک و خمس آل محمد را از ایشان مغصوب و مقطوع نمودند تا
ایشان را بر رعایت و امداد و احسان اهل ایمان قدرت و استطاعت
نمانده کسی را با ایشان بازگشتی نماند الا چندین از خواص امت که دین
بدنیا نفروختند و در زمان ثلاثه حکم قرآن و حدیث را مرتبه چشم
ازو پوشیده در روز سقیفه سیصد نوشته باطراف و جوانب فرستادند
مشتمل بر آنکه خلیفه پیغمبر ابوبکر است و عبادت و طاعت بدستور که
خاطر ایشان خواهد مخالف طریق امیر المومنین در آن نوشته درج
ساختند و چون دین و ملت و شریعت و محراب و منبر از تصرف خلیفه
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آوردند و این امر استقرار
و استوار یافت و مردم را گمان این شد که اهل بیت رسول الله را
بهیچوجه در خلافت حقی و نصیبی نیست ازین جهت چون نوبت خلافت
بوی رسید شمشیرها از غلاف بیرون آمد زن و مرد جمع روز نزدیک
بر آشفتند و فتنه جویی نمودند و از اطراف و جوانب ابواب محاربه
و مقاتله با آن خلیفه خدا و پیغمبر مفتوح گردانیدند و باین راضی نشده
معاویه باطراف و جوانب حکم فرستاد که ابوتراب و اولاد او را
بر منابر لعن و طعن نمایند و در بلاد و توابع شام مکتب داران
مامور شدند که این کلمه مهلکه که هیچ بت پرست و هیچ ملحدی
و زندیقی بر امثال آن نگفته تعلیم اطفال نمایند و هیچکس نام
علی علیه السلام بر زبان نبرد و فرزندان را علی نام نگذارد و بر زبان

هر کس این اسم بکند روز زبانش ببرند و فرزندانش اسیر و مالش
تاراج نمایند چنانچه گویند که واعظی در مسجدی از دمشق نام علی
بر زبانش گذشته بود عبد الملک مروان ملعون امر فرمود
که زبانش بیرون کشیدند و تعجب مینمود که عجبست که این
اسم هنوز بر زبان مردم میگذرد و از کمال مکر و حیلت و تعلیمات
شیاطین اطراف را پرآوازه کردند که ابوتراب و فرزندان او با آل
رسول الله صلعم محاربه نموده حقوق ایشانرا غصب نمودند تا مردم
جرأت نموده هرجا اسم ابوتراب گذرد هذیان گویند و کلمات
کفرآمیز بر زبان گذرانیدند و منافع و مداخل مزروعه ایشانرا بنوعی
مسدود ساختند که ایشانرا قدرت بر چیزی نمانده مهمات و بنا
بر ایشان تباه گردد و تا زمان خلافت عمر چون اسم آنحضرت
و بنی هاشم در اول طومار بیت المال دید که وظائف باسم
ایشان نوشته اند از وظائف چیزی کم کرد و رفته رفته تمامی را قطع
نمود و در باب مطاعن خاندان نبوت اهتمام بنوعی نمودند
که چون اسم علی و حسن و حسین علیهم السلام مذکور شدی
کودکان و جوانان آن روزگار می پرسیدند که مسمّی باین اسامی
چه کسانند تا نوبت بواقعه کربلا منتهی شد و زنان و اطفال
و غیر ایشان از اهل شام شادی مینمودند و دایره می زدند
و پیران خضاب نموده و حنا بسته و لباسهای فاخر پوشیده بانواع ملاهی

اشتغال مینمودند و سوره انا فتحنا میخواندند و یزید را تهنیت مینمودند
که مرتکب این طور امری شده بود و مشهورست که مخدرات اهل بیت را
تمامی سرهای برهنه بر شتران بی پالان بجانب شام روان کردانیدند
و کلام مولانا محتشم علیه الرحمه از آن واقعه خبر میدهد مرثیه بر حرفگاه
چون ره آن کاروان فتاد شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت چون چشم اهل بیت
بر آن کشتگان فتاد ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر
شریف امام زمان فتاد بی اختیار نعره هذا حسین ازو سر زد
چنانچه آتش ازو در جهان فتاد پس با زبان پر گله آن بضعة البتول
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول این کشته فتاده بهامون حسین تست
این صید دست و پا زده در خون حسین تست مرویست که
بعد از حضرت امیر المؤمنین عباس نزد معاویه رفت و ده
هزار مثقال طلا و دیگر چیزها از اجناس نفیسه برسم تحفه نزد آن
ملعون برد و التماس نمود که لعن آنحضرت را از منابر برطرف
کند قبول ننمود و گفت انمقدار اهتمام درین بدعت بجای آورم
که چون روزی برطرف شود مردم را گمان باشد که سنتی از سنن
نبوی برطرف شده و چنین شد که عمر بن عبد العزیز امر فرمود که
من بعد بر منابر نخوانند و باین مضمون احکامی ارقام داد
باطراف و جوانب فرستاد و مردم فریاد برآورده میگفتند که غیرت

با زبان

السنة وبدلت السنة وچون عمر عبد العزیز از منبر پایین آمد ترک لعن نمود
و دوازده روز مذکور است که او را سنگ میزدند و شتم مینمودند و می
گفتند که ترک سنت است و وی در خانه گریخته شخصی دیگر را جهت شمار
تعیین نموده بود و فدک را نیز باولاد فاطمه علیها السلام رد نمود و هفتاد
خروار زر که از خمس بهم رسیده بود مذکور است که بخدمت حضرت امام محمد
باقر علیه السلام فرستاده و حاصل آنکه هرکس با آل رسول الله صلی الله
علیه و آله منازعت و مخاصمت نموده در هتک اعزاز و احترام ایشان ابواب
منافع و مداخل ایشان یا قتل و استیصال اولاد سید الانام سعی نموده
باشد نزد علمای مخالفین سعی او مشکور و ذنب او مغفور است و درین
باب سخن بسیار ولیکن محل ذکر آن نبود و انشاء الله تعالی کتابی مبسوط
در تحقیق مقام صورت اتمام خواهد یافت بتوفیق الله تعالی و حسن
توفیقه و تاییده و از جمله اعتقادات اینست که همچنانکه وجود نبی
جهت تبلیغ احکام الهی لازم و متحتم است نصب ائمه و خلفا نیز
واجب و لازم بوده اگر زمانه از وجود یکی از ایشان خالی باشد راه هدایت
بر بندگان پوشیده شده احکام شریعت اختلال یابد و اعتقاد
باید نمود که امام زمان چون قایم مقام پیغمبر و نایب الله تعالی است
می باید که معصوم و مطهر بوده از آلایش باموری صوری و معنوی و
خطیئات دینی و دنیوی منزه و مقدس باشد یعنی بصفت عصمت
و طهارت موصوف بوده مصدر اثمی و خطیئتی نگردد تا انوار نبوت و انوار

رسالت ازو بر ساحت عبادت و طاعت بندگان ظهور یافت
عامه خلایق را دلیل و هادی تواند بود و اعتقاد باید نمود که امام زمان
و خلیفه رسول صلی الله علیه و آله باید که افضل و اعلم و اورع روزگار
باشد تا قول و فعل و امر و نهی وی بمنزله قول رسول الله صلی الله
علیه و آله بوده از شایبه خطا و مخالفت رضای خدا منزه باشد
و اعتقاد باید نمود که امام زمان چون فی الحقیقه نایب الله تعالی
در روی زمین است می باید که منصوب از جانب الهی بوده امامت
وی من جانب الله باشد و چون باسم خلیفه رسول الله
موسوم است باید که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله او را
تعیین نموده باین منزلت و مرتبت اختصاص دهد و اعتقاد
باید نمود که امام زمان و خلیفه و نایب مناب حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بعد ازو بلا فاصله امیر المومنین علی بن ابی طالب است
بنص قرآن و تصریح و تخصیص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
درین امر و بعد ازو فرزندان آنحضرت حسن و حسین ابنی علی علیهم السلام
و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن حسن
صاحب الزمان بتفصیل و ترتیب مذکور هر یک بعد از دیگری
بامر خدا و حضرت رسول امام و خلیفه و جانشین رسول صلی الله
علیه و آله و معصوم و مطهر از جمیع نقایص و رذایل و معایب ظاهری

وباطنی ومثالب صوری ومعنوی بوده نازل منزله وقایم مقام حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله بوده وهرکدام در زمان امامت خود
اعلم وافضل واورع واتقی از ماعدا بوده گفته ونوشته وفرموده
ایشان تمامی موافق رضای الهی وخشنودی حضرت رسول است
وایشان همگی بدلیل عقل ونقل وصریح قرآن معصوم ومطهرند
وصدور صافیه ایشان خزینه محروسه اسرار الهیت
واعمال وافعال ایشان مطابق وموافق رضای حق سبحانه وتعالی
وایشان ائمه هدی واوصیای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وحجت
خدای بر خلق بوده وطاعت ایشان فرض عین وجزو ایمان ومخالفت
ایشان کفر وخروج از دایره اسلام است ودوست ایشان دوست
خدا ودشمن ایشان دشمن خدا ومطیع ایشان مطیع الهی وعاصی
ایشان عاصی پروردگاری بوده ومنکر یکی از ایشان منکر همگی ایشان
ومنکر همگی منکر خدا ورسول صلی الله علیه وآله وشریعت وسنت
بوده ایمان صحیح وابسته بمحبت واطاعت ایشان است وفرقه
ناجیه منحصر در عاملین باعمال واقوال وعارفین مقاصد ایشان از کتاب
خدا وسنت مصطفی است واما علت حضرت رسول واوصیای
حضرت بر وجهی است که ابن بابویه نقل میکند که پیغمبر صلی الله
علیه وآله در محاربه خیبر مسموم شد پیوسته ازان هم آزرده میبود
تا رحلت فرمود ومشهور است که شاه ولایت بضرب ابن ملجم وامام

حسن مسموم وامام حسین علیه السلام بضرب شمشیر سنان بن انس درجه
شهادت یافتند وامام زین العابدین علیه السلام از ولید بن
عبد الملک مسموم شد وباقر علیه السلام مسموم ابرهیم بن ولید
وصادق علیه السلام مسموم منصور دوانقی وکاظم علیه السلام
مسموم هرون الرشید ورضا علیه السلام مسموم مامون الرشید
وتقی علیه السلم مسموم معتصم گشتند وعلی نقی از متوکل وعسکری
از معتمد مسموم شده درجه شهادت یافتند لعن الله قاتلهم و
اعتقاد باید نمود که محمد بن حسن صاحب الزمان امام زمان ونصب
کرده خدا وپیغمبر اخر الزمان است وان حضرت زنده وموجود قایم
آل محمد صلی الله علیه واله ومنتقم از دشمنان دین وقاتلان فرزندان
امیر المومنین وسید المرسلین است ووی ظهور خواهد کرد وزمانه را
از شرک وکفر والحاد وفسوق وادیان باطله ومذاهب مختلفه پاک نموده
ملت مطهره حضرت رسالت وشریعت آن والا رتبت در زمان وی
انتشار یافته موجودات آن روزگار تمامی بر مذهب حق ائمه طاهرین عمل
نموده مخالفت از میانه برخیزد ومنافقین واصحاب انکار وآزار در روی
زمین نمانده انکار باقرار وجهل بعلم وکفر بایمان وفسوق بتقوی وصلاح و
خصومت بمحبت ونفاق بوفاق ومحنت بمحبت وکفران بشکر نعمت ودشمنی
بدوستی وبیگانه باشنا مبدل گردد وامید آنست که معتقدان این دودمان
ومحبان این خاندان عصمت بنیان بعنایت الله تعالی در زمان ظهور صاحب الزمان

واوان رجعت بقیه ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین بتوفیق رجوع موفق گشته
درنشاه دنیویه و عالم عنصری نیز بانتقام از خیل دشمنان آن آستان ملایک
آشیان باصره ایقان و ایمان را منور دیده و بکحل الجواهر علیه برا اعداء دین دیده
محبت اهل بیت رسالت را منور ساخته در دنیا و آخرت و عالم معنی و صورت
ناصر و منصور و غالب غیر مغلوب بوده اعداء الله و اعداء الرسول و اهل بیت
الطاهرین مردود و مقهور و مغضوب و مغلوب خسر الدنیا والآخرة در جریده
ملاحظه در آمده مدلول صحت مشمول ذلک هو الخسران المبین در حیز ظهور یابد
و اعتقاد باید نمود که مخالفین ائمه اثنی عشر در جریده کفره داخل بوده مستحق خلود
عذاب و عقاب اند و تشدید بینین مجادیان باطل تا حق از دایره ایمان خارج بوده
و مستوجب قهر و غضب الهی و محروم از نعیم نامتناهی و ممنوع از وصول مبارک ومحروم ۱۲
اهل قبول اند و اعتقاد باید نمود که چون مودت اهل بیت رسالت را منظور نموده حق سبحانه
و تعالی در عوض اجرت حضرت رسالت ثبت پس باید که هر کرا دغدغه ایمان شود در محبت
آن زمره عظیمه که مقربان درگاه و محرمان بارگاه الهند و باین معنی در کلام فرزدق
ایمانی واقعست که من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم
منجی و معتصم ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر
خلق الله قیل هم باید که دقیقه ای مرعی نگذاشته این عطیه عظمی و موهبت
کبری را از مقامات مراحم الهی و مواد مصطفا علت ربانی دانسته شکر از این
بیکران برحسب طاقت قیام نماید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که ولا یتولی امیر المؤمنین علیه السلام احب الی من ولادتی

یعنی تولای اینکه مرا با امیرالمؤمنین علیه السلام واقعست دوست تر میدارم
از آنکه در زمره اولاد آنحضرت داخلم و از ینجا ظاهر میشود که مرتبه ولایت
فوق مراتب قرب آنوالا رتبت است و اعتقاد صحیح آنست که
مضامین روایات که در باب اهل بیت رسالت واقع شده تمامی را
تصدیق باید نمود و هر چند محل تأمل باشند در خاطر شک و شبهه راه
نباید داد که هر که در باب ایشان شک نماید کافر باشند و اعتقاد باید نمود
که آن گروه ذی شکوه برگزیده خدا و ذریت طاهره مصطفی و مرتضی اند
و اولین نوری از انوار الهی که بتعینات ربانیه صورت خلقت
پذیرفته انوار ذوات مقدسه رسول عربی و ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم است اولین مخلوقی که بوحدانیت الهی و صفات لازمه
ربوبیت اقرار نموده و در روز میثاق اختصاص بخطاب مستطاب
الست بربکم واز ذریت مستخرجه از صلب آدم علیه السلام
اعتراف بامامت و خلافت ایشان حصول پذیرفته مخصوص این
طبقه عظیمه و زمره فخیمه است و دنیا و ما فیها بطفیل ایشان از کتم
عدم بفضای وجود قدم نهاده و اگر نه پرتو ساحت ایجاد منور وجود ایشان
صورت نبستی خلقت زمین و آسمان و جنت و نار و آدم و حوا
و ملائکه و عرش و کرسی و لوح و قلم و دیباچه مجموعه ایجاد را تزئین
ندادی و اعتقاد صحیح درین باب آنست که ایشان حجج الله بر خلق
و آینه جهان نمای وجه باقی و اولیای رسول الله و اولو الامر منکم که در قرآن

سبل
در طاعت ایشان شده و سبیل مستقیم متنبه بجهت جلال هدی و فضای
کمال سرمدی اند و نظر بشفیع نوع نجات امت از مهلکات دین و دولت
و مخاطرات دنیا و آخرت و معنی و صورت منوط بودت و مربوط بمحبت آن
زمره عالی رتبت بوده و دیده ایمان کافه رو به آستان ملایک آشیان ایشان
پر نور و ضیا و چشم اعتقاد بسرمه عنایت طینت طیبه خلوص مودت جلیه آن
فئه علیه روشن و بینا است و محرر حروف را عقیده درین باب موافق
مضامین سنت و کتاب و مطابق اعتقاد ابن بابویه علیه الرحمه است که
در رساله اعتقادات میگوید که اعتقادنا فیمن جحد امامة امیر
المؤمنین والائمة من بعده علیهم السلام انه بمنزلة من انکر جمیع
الانبیاء و انکر نبوة محمد صلی الله علیه و آله و اعتقاد درباب فاطمه علیها
السلام آنست که بمقتضای حدیث نبوی فاطمة بضعة منی عضوی از اعضای
آنحضرت است و وی در تحت مدلول آیه تطهیر داخل بوده و معصومه و مطهره و مغصوبه
الحق و مظلومه بظلم اصحاب سقیفه است و آزار و اهانت او مستلزم آزار و اهانت
رسول و اهانت رسول صلی الله علیه و آله آزار خدا تعالی است و اعتقاد
درباب قتله انبیا و ائمه علیهم السلام آنست که ایشان در زمره کفره و مشرکین
مخلد در نار معذب باشند و اعتقاد آنست که آنحضرت رسول صلی الله علیه
و آله بآن خبر داده اعم از آنکه در قرآن تصریح بآن شده باشد تمامی حق
و صدق و در درجه علم الیقین است پس اعتقاد باید کرد که سؤال منکر
و نکیر در قبر و عذاب موعود در آن تنگنای ظلمانی که اگر پرتو انوار محبت

الجحوه

کامله

کامله ذریت طاهره منور آن حفره ظلمانیه نگردد بچیزی دیگر روشنی
نیابد و مرویست که اهل شهادت را وسعتی در قبر و روشنی و استشمام
روایح طیبه و مژده نعیم جاودانی کرامت گردد و ارباب شقاوت را
عکس آن روی نموده فشار قبر و تنگی و تاریکی فزوده از روایح
منتنه دوزخ به منزل عذاب و ماحضر عقاب متنبه سازند و مرویست
که بیشتر عذاب قبر بسوی نمیمه یعنی سخن چینی و کج خلقی و پرهیز نمودن
از بول است و مشهور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فاطمه بنت اسد که والده حضرت امیرالمؤمنین است و مربیه او و آن
حضرت حقوق خدمت و محبت و حسن عقیدت و اخلاص تمام
واقع بوده و او را در پیراهن مبارک خود کفن کرد و جنازه او را
بر دوش مبارک گذاشته تا کنار قبر و بعد از آن در قبر وی رفته
خوابید و بعد از آن او را بدست مبارک خود مدفون ساخت
و بر و تکیه نموده تلقین وی نمود و مردمان می شنیدند و این
کلمه تکرار میفرمود که ابنک ابنک و چون از قبر بیرون آمد و
تسویه قبر نمود در آن حالت نیز تکیه نموده میفرمود که اللهم انی
استودعها ایاک و چون اصحاب از حقیقت افعال
آنحضرت و اظهار عنایات درباره فاطمه سؤال نمودند فرمود که
سبب تکفین وی در پیراهن خود از آن جهت که فشردن قبر از وی
مندفع گردد و خوابیدن در قبر جهت تلقین جواب منکر و نکیر است

وگله اینکه ازان جهت که چون از وی پرسیدند که خدای تو کیست
جواب داد اورا از رسول پرسیدند ازان نیز خلاص یافت وچون
از امام وی سوال کردند مضطرب شده از وهم آن بگریزید ازین جهت
تعلیم وی نمودم که امامیکه اورا ازو سوال نمودند پس اوست وازین
روایت فهمیده میشود که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جمیع ازمنه
امام اهل ایمان بوده بتخصیص وی باین صفت بعد از زمان رسالت
صلی الله علیه وآله بصورت می نماید والا سوال منکر ونکیر از امام
جایز نبودی لکن تصرفات آنحضرت در امور دینی و دنیوی کافه
عباد من حیث الامامة دور نیست که متوقف بر انقضای زمان
رسالت گردد چنانچه در مادهٔ زکریا وعیسی علیهما السلم ذکر یافته
ودرین باب حدیثی طویل العبارة کثیر المنفعة در کتاب کافی مذکور
که طالب تحقیق وتفصیل مبحث را بآن رجوع باید نمود وامید
داری درین ورطهٔ عظیمه وحفرهٔ وهیمه ومطلب شدیده وخانهٔ جدید
وبساطی نارفته وغربتی بی رفیق وکربتی بی شفیق وظلمتی بی نور
ووحشتی دیجور وحرکتی تنگ وراهی تنگ و دور بمحبت اهل بیت
رسالت بوده فریادرس غریبان رنجور ومفلسان عورست اصل ۱۲
اگرچه مراد از محبت اهل عقیدهٔ کامله بوده اطاعت اوامر ونواهی
ایشانرا مدخلی در تحقیق آن نباشد والا من حکایت بس نظم
دعوی بسر زبان خود بستی ⁂ در خانه هزار بت یکی نشکستی ⁂

گو نیکی بیک شهادت از بت رستم ⁂ فردا که کند خمار کاکنون
مستی ⁂ و دیگری نیز باین مضمون متکلم است نظم تو میداری که قبول
رستی ⁂ کنند فردا خمارت زانکه مستی ⁂ مسلمانی نیست از تو
جز زبانت ⁂ منافق این بود کردم بیانت ⁂ اگر دل با زبان یکسان
کنی تو ⁂ بهر الحق گفت حق فرمان الهی ⁂ تو مسلمان حقیقت گشته
باشی ⁂ ز شرک مشرکان وارسته باشی ⁂ واعتقاد بآنکه معاد حق است که
حشر اجساد وقیامت ومراد بعث از قبور واعاده روح به بدن
مثل بدن اول که در نشاء دنیویه محل استقرار روح انسانی بوده
من حیث الظاهر مخاطب بخطاب امر ونهی گردیده ودر روز محشر
سر از قبر برداشته بمحاضر آن مجمع کثیر الخطر گردد ومخبر صادق ازان خبر داده
واجماع کافهٔ خلایق بران انعقاد یافته الا قلیلی از حکما که بایشان
نسبت میدهند که بحشر اجساد قایل نشده اند واگر چنین باشند
تکذیب قرآن وحدیث واجماع امت نموده باشند قال من
یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة
وهو بکل خلق علیم کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها
الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله
من شیء وایضا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا
غیرها لیذوقوا العذاب وبالجمله الخ ودر تحت مدلول ما جاء به النبی
مندرج گشته مجملا ومفصلا از حشر جسمانی ووجود بهشت و

ثواب و عقاب و نعیم جاودانی و تفضلات بی‌نهایت و حصول منفعت
و مضرات و نامهٔ اعمال همه‌شان مشتمل بر ذکر کبایر و صغایر چنانچه
کتاب خدا بآن ناطق است که ووضع الکتاب فتری المجرمین
مشفقین مما فیه ویقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصاها تمامی حق و صدق و واقع شدنیست
و هر که در امور مذکوره دغدغهٔ وقوع و لاوقوع پیرامون خاطرش گردد
داخل زمرهٔ کفره و بشریعت نبوی صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده
باشد و اعتقاد آنست که حوض کوثر صحیح و ثابت است و از
روایات و اخبار و آثار نبوی صلی الله علیه و آله ذکر وی تکرر شده
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیث انی تارک فیکم الثقلین
فرموده که اهل بیت من و کتاب خدا از یکدیگر مفارقت ننمایند
تا وقتی که بر سر حوض کوثر نزد من حاضر گردند و در روایت دیگر
میفرماید که یا علی بجهت حق سبحانه و تعالی بمن کرامت فرموده
در عوض آن چیزی دیگر بتو عنایت کرده ختم نبوت بمن و ختم
وصایت بر تست و در عوض وحی الهام بتو شفقت کرده
و در عوض معراج رفع حجاب از تو نموده و در عوض کوثر
سلسبیل بتو داده و در حدیث دیگر میفرماید که اول کسیکه
بر سر حوض من حاضر شوند در روز قیامت تو ئی و شیعیان تست
و مثل این اخبار بسیار است که دلیل صحت وجود حوض است

حوض

و ابن بابویه رحمه الله میگوید که عرض آن حوض آنمقدار است که
میانهٔ ایله و صنعا و گویند که ایله بتشدید لام شهریست در حوالی
بصره و ظاهرا درین زمان خرابست و مذکور است که بعدد
نجوم آسمان اباریق ماخوذه از جواهر نفیسه بر سر آن حوض
مهیا و آماده شده و صاحب اختیار حوض کوثر در روز محشر
امیر المومنین حیدر است و در روایات منقوله از طرفین موالف
و مخالف بصحت پیوسته که اولیای آنحضرت در آنروز بسعادت
آب از دست آنحضرت مستسعد خواهند شد چنانچه دشمنان آن دودمان
بصفت حرمان اتصاف خواهند داشت و مرویست که هر که
از آن آب جرعهٔ بیاشامد بعد از آن ابد الابدین تشنه نگردد و اعتقاد
آنست که شفعای روز محشر سید اولین و آخرین و شفیع
مذنبین محمد خاتم النبیین و علی امیر المومنین علیه السلام و ذریت معصومین
ایشانست و مرویست که شفاعت جهت اصحاب
کبایر است که بی توبه از عالم رحلت نموده باشند و روایت
انی ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی مفید مقصود است
و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که لا
شفیع انجح من التوبة یعنی شفاعت کاریکه حاجت این کس را
برآورد بهتر از توبه نیست و مرویست که انبیا و اولیا تمامی از اهل
شفاعت اند و در روایات کثیره ذکر یافته که مومنین از اهل

شفاعت بوده هر فردی از ایشان شفاعت هفتاد نفس از اقربا
وخویشان واهل مودت توانند نمود اما امیدواری آنست که
برطبق کلام نظم زمشرق تا بمغرب گر امام ست * علی وآل او
ما را تمام ست * بجزی دیگر غیر شفاعت اهل بیت رسالت مستوثق
نبوده وتنظیف کسای دین از اجرای ماء معین توبه وانابت
قناعت نموده وتطهروی از ارجاس وانجاس ظاهری وباطنی
منحصر در ظلال افضال علی وآل بروجه کمال صورت یافته مآل حال
کثیر الاختلال وطومار کردار وگفتار از کبایر اعمال وصغایر افعال
وخطیآت مهلکه وسیآت موبقه اقوال مشتمل بر اثقال احمال
وزر وبال که از ذخیره راتبه قیل وقال ووظیفه یومیه امانی وآمال
حاصل شده ودر نهانخانه ریا ومرا انجازن خزینه محزون کینه و
ضغینه ودیعت یافته وپاسبان حرص وحسد که مقیم آستان
الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب است بحفظ
آن مشغول گشته امید چنان ست که آتش آه پشیمانی باحراق
اشواک خار وخاشاک آن کفایت نموده وبسلسبیل محبت
اهل بیت رسالت طهارت کامله یافته در چشمه صافیه شفاعت
ذریت طاهره انعکاس پذیرد وزبان بیان بعضی از شعرا
در مقام استغاثه بسید الکونین از مهلکات روز جزا باین
عنوان شفاعت گذارست بیت زخاک ای لاله سیراب برخیز

چو نرگس خواب چند از خواب برخیز * بتن در پوش عنبر بوی جامه
بسر بربند کافوری عمامه * فرود آویز از سر گیسوان را
بپای سرو روان را * ادیم طایفی نعلین پا کن * شراک از رگ جان
جانهای ما کن * بده دستی ز پا افتاده کار را * بکن دلداری
دلداده کار را * اگر چه غرق دریای گناهیم * فتاده خشک لب
بر خاک راهیم * تو ابر رحمتی آن به که گاهی * کنی بر حال لب
خشکان نگاهی * اگر نبود چو لطفت دستیاری * ز دست ما نیاید
هیچ کاری * مجملی از واقعات روز جزا ولوازم مواخذات رب
الارض والسماء بر وجهیکه علماء اعلام در تصانیف خود ذکر نموده اند
باسناد متصل به پیغمبر آخر الزمان وذریت طاهره مطهره آن
سید دو جهان اینست که در روز قیامت وهنگامه حسرت
وندامت کیفیت احوال بندگان مختلف بوده واعمال
هر کس بصورتی از صور حیوانات متشکل گشته در انمعرکه حاضر
گردند ومذکور ست که جماعتی عریان وطایفه پوشیده وگروهی
با چهره ظلمانی وزمره با جبهه نورانی علی اختلاف الهیآت همگی
سر در پیش افکنده وعرق خوف وخشیت وندامت وخجلت
از جبهه ایشان تقاطر نموده بر همین منوال تا مدت هزار سال
متوقف شده وسراسیمه وحیران راه نجات بر ایشان مختفی
باشد هر کس باندازه قدر ست واهل ایمان وصیانت ان

از تصرفات شیطان و تقویت وی باعمال صالحه و محافظت آن
از ارتکاب معاصی و مناهی او را نوری از جانب راست نمایان
باشد که از ظلمت آن صحرای هولناک فی الجمله حمایت نماید لیکن
از جانب چپ ظلمتی عظیم که دیده را تاب دیدن آن نباشد ظاهر گردد
و اهل ایمان بآن روشنی طریق تردد ایشان آسان گردد و گویند
که کریمهٔ نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم اشارت بحالت
مذکوره ست و از ابن مغازلی شافعی منقولست که نوریکه ساعی
در جهات اهل ایمان بوده جهت ایشان متردد باشد عبارتست از
صاحب اختیار این عرصه و حامل لوای محمدی دران معرکه یعنی
مالک یوم الدین بامر رب العالمین امیر المومنین علی صلوات الله
علیه و آله الطاهرین و بیان سعی آنحضرت دران روز جهت مومنین
برینوجه نموده اند که چون طایفه از اهل ایمان و شیعیان آن خاندان
ببرکت حمایت آنحضرت نجات یافته روانه بهشت گردند حضرت
خاطر مبارکش از وضع ایشان جمع نموده بطایفه دیگر پردازد
و همچنین هر طایفه و زمره و جماعتی که از اهل ایمان باشند بعد از انتظام
احوال هر یک از ایشان متوجه فرقه دیگر شده بر همین منوال صورت احوال
ایشان انتظام یابد و در روایت معتبر واقعست که شیعیان
خاندان رسالت در روز قیامت بر بالای بلندی از مشک
اذفر قرار گرفته و آنچه محتاج الیه باشد از اسباب تنعمات اخروی

خازن

خازن بهشت ایشان را از آن ممتع و محفوظ داشته بر طبق فیها
ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین بجمله آنجناب عالیه متلذذ
باشند تا وقتیکه خلایق فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
دران میدان بی پایان بسامعه طوایف مخلوقه از جنیان و آدمیان
و غیرها رسانیده مرویست از حضرت رسالت که اهل شک
و شبهه در باره اهل بیت رسالت در جانب یسار ظلمانی سرگشته
و حیران متردد باشند و اهل ایمان که در جانب یمین نورانی باشند
شکرانه ایزدی نموده بکلمه ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین
متکلم باشند و مرویست که اهل محشر بعضی پهلو بپهلو و بعضی
پشت به پشت و بعضی قد خمیده و بعضی نابینا و بعضی
ناشنوا باشند و بعضی از مفسرین گویند که مراد اینست که
از آنها از رحمت الهی محروم بوده از بشارات زبانی که ملایکه
باهل موقف رسانند چون بصفت حرمان اتصاف پذیرند
از آنجهت بمنزله اشخاص مفقود الجوارح بوده همانا از چشم و
گوش محروم باشند و مرویست که هر طایفه از اهل ملاهی بدانچه ارباب صح
مواظبت بدان نموده باشند بران هیئت و صفت محشور
گردند چنانچه صاحب عود چون سر از قبر بر دارد همان آلت مخصوصه
از آلات لهو مصاحب بوده هر چند آنرا اندازد و بیزاری جوید
وی با مر الله تعالی بزبان آمده گوید که انا صاحبک حتی یحکم

الله بیننا و هو خیر الحاکمین و بهمین قاعده اهل قانون و مزمار و طنبور
وغیرها از اقسام سازان چنبر در گردن بصف محشر در آیند و از دیگران
نیز چنین روایت شده ولیکن از مضمون نصوص قرآنی تاویل
آن برین وجه واقعست که وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری
ولکن عذاب الله شدید و مرویست که مانعین زکوة هر صنف
بانچه بخیلی نموده باشند از آن جنس در گردن او حلقه سازند
که گرانتر از تمام جبال دنیا باشد چنانچه اهل شتر را شتری در گردن
وی آویخته و همچنین صاحب گوسفند را گوسفند و صاحب گندم
وجو را جوالهای گندم و جو در گردن و صاحب طلا و نقره را اژدهای
عظیم در گردن او حلقه زده وی را لحظةً فلحظةً بدندان و دم
گوشتش از تن جدا سازد و باز بامر الله تعالی گوشت وی عود
نموده برین وضع معذب باشند و خلایق بر روی یکدیگر افتاده
و راه نفس بسته شده و از کثرت عرق زیر قدم ایشان گل
شده بعضی را تا زانو و بعضی پایین تر و بعضی بالاتر از سینه
متجاوز گردد و این عقوبت و تفاوت در زیاده و نقصان نظر
بتفاوت عصیان و گناهان ست و مرویست که بعضی را عرق
مثل عرقیست که از حرارت حمام حاصل شده و بعضی را
مثل رطوبت که تشنه را محل عطش از زیادتی التهاب و اضطراب
در آب خوردن بر جامه و محاسن و غیر آن ترشح یابد و گویند این

دو مرتبه مخصوص او و این هست مثل فضیل عیاض و امثال آن پس معلوم
شد که حدیث مشهور التائب من الذنب کمن لا ذنب له صحیح
بوده احوال توبه کاران بر نهج سلامت و حسن عافیت جاری خواهد
بود و اگرچه پرتو نایره امور مهلکه از تو زساحت سرای سلامت ایشانرا
نیز خالی نگذارد اما خصما و معاندین اهل بیت رسول الله چون
مرتد شده و از اسلام رجوع نموده بطریق جاهلیت عود نموده اند
چنانچه از ابو سفیان نقل کرده اند که در وقت خلافت عثمان گفته
که چون دولت باعود نمود امید هست که ملت نیز عود نماید
و از روی آن مذهب بی دین بر آمده اصحاب سالک مسلک ارتداد
گردیدند و بنابرین اگر شخصی از اشخاص آن طایفه توبه و بازگشت
نموده باشد قبول توبه از وی و عدم قبول و دخول در حیط
ایمان و اجرای احکام ملت مطهره بر ایشان و لوازم آن محل
تامل بوده تنقیح مبحث بمحل دیگر تاخیر پذیرفت و در خبرست که آفتاب
یعنی قرص شمس صد و شصت و اند برابر کره زمین است و خانه او
آسمان چهارم است در روز قیامت بمرتبه نزدیک گردد که اگر
دراز کند بوی اتصال یابد و حرارت او هفتاد مرتبه بر حرارت
امروز فزوده تر او روشنی او بتخفیف تمام روی نماید و آدمی بیچاره
سر از گریبان خاک بیرون آورده در تحت حرارت وی متحمل
نایره او شده در آن دریای بیکنار در موج اضطراب و اضطرار ایشان

و در روایت که قعر آتش جهنم بغضب نمود و در نظاره باشند ملائکه
مقرب بشنید نوبت حساب بوی منتقل کرده و در اخبار صحاح و
ذکر او تبرک الکتابا رد الجبین فیه اختلاف الآیات و ابلاغ
و در روایت که حاکم ظالم که قهر بر ضمیمه و ضمیر نموده باشد از کثرت اقدام
و ازدحام و جمع و در تحت قدم اهل موقف مزدحم حقیر و صغیر
و منخفض گردد که هیکل جثمانه و جثات متغیر وی برمثال مور پر کلی
و منخفض شده و سراسیمه گردیده مقیم مقام الیم جهنم منزوی
تلفلفیر گردد و طایفه را بشنید که در بین که هیکله سایر برسر و در تحت
آن سایه بود فرح الحال اند و ایشان اهل صدقه اند که در دنیا بر مساکین
و محتاجین اهل زمان تصدق نموده حرارت آتش افروخته از ایشان
دور گردانند و در ظل رعایت و حمایت آن طایفه از پرتو نایره
اعتدای و گفتار بمنت ظلال حیطان صدقات جنت
بواقیت فرح الحال و مقتضی الآمال گردند و در روایت که چون اهل
موقف هر کس بوجهی خاص در ان وادی عظیم منتظر گردند اهل
متوقف شده هزار سال بر همین منوال بگذرد ناگاه صدای عظیم
و صوتی و هیبت مسموع گردد و بر وجهی که قلوب را فزع به توجیل
و ابصار را وسیله تزلزل شده کافر و مسلمان و صلحا و طلاب
همگی را خوف و خشیتی روی نماید که هول صحرای محشر اضمحلال
یابد و چون پرده خفا مرتفع گردد و این صدا از جهت نزول عرش
مجید

مجید متواتر شده اهل موقف بینند که هشت ملک از ملائکه
کرسی بر قدم هر یک از ایشان موافق هشت هزار ساله راه
حامل عرش شده و افواج ملائکه و انواع قلم باصوات عظیمه و
تسبیحات و تقدیسات مشغول که انوار ضیاء وی جهات
سته را احاطه نموده عرش عظیم را ماوی و مستقر گردانند
و در ان وقت تمامی اهل موقف از شدت خوف منقطع
الحواس شده و انبیاء مرعوب و علماء مرعوب و اولیا کثیر الفزع
و شهدا از دوست رفته خلایق بدین هیئات و صورت روی
با آدم صفی الله آورده و از شدت هجوم الفزع الاکبر الامان گویند زاد و بر
او رنه کفار از غلط دعوه مختلفه از هول پر خول جهنم راغی
شده طریق نجات در وصول مدرکات عذاب و عقاب تصور
نمایند و چون آدم علیه السلام تشفع خلایق بر وجه خضوع و تخشع
ملاحظه نماید زبان معذرت گشوده گوید عصیت الله حیث
نهانی عن الشجرة وانا استحیی ان اکلمه فی هذه الحالة
و حاصل معذرت اظهار نمایند که از تلقی فجر معصیة و اتباعان متوقع
نموده بنوح علیه السلام ایشان را هدایت نماید و او نیز از جهت
اقدام بر دعای متضمن واقعه طوفان و غرق کافه مخلوقات
در ان اعتذار نماید و ان صاحب حیرت زده سرگردان
بر روز عرصه بقا و نیای پو فار زنده عارینی و لباس

هزار سال دیگر متحمل آن مشقت گشته بعد از ان بخدمت صاحب خلت
و مخصوص بکبای خلافت مقرب درگاه جلیل ابرهیم خلیل رفته
دار و نیز محروم گشته چون شان و حزن شان بدامن اعزاز و احترام
موسی علیه السلام توسل جسته با زبان کلیم لازم التبجیل استشفاع
نموده او نیز بر زواید کلمات جاریه هنگام مناجات را اظهار شرمندگی
و عدم قدرت بر شفاعت جماعت مذکوره حجاب ساخته از ان
جانب محروم شده ساحت جلال مسیحای و تهمت زده بنوت کبریائی
بی برده او نیز بنا بر شرمندگی از تسمیه باسم اشتراک با خالق افلاک
و املاک استعفا نموده بسید الاولین و الآخرین و شفیع المذنبین
فی یوم الدین هدایت فرماید و بعد از ان جماعت مایوس از
ماسوی و محروم از شفاعت زمرهٔ انبیا روی امید بارگاه عرش
اشتباه آن نور پاک و برگزیدهٔ لولاک آورده و بر طبق این کلام که

نظم
وصل تو بهر صفت که جویند خوش است ... راه تو بهر قدم که پویند خوش است
روی تو بهر چشم که بینند نکوست ... نام تو بهر زبان که گویند خوش است

چون بخدمت حضرت
تشرف یابند آنحضرت بنا بر رحمت کامله شامله که رحمة للعالمین از ان
حکایت مینماید قبول شفاعت نموده متوجه درگاه کریم بی ضنت
و رحیم بی منت گردیده سرادقات جلال احدی مستقر وجود
نبوی گردد و بعد از رخصت شفاعت بسجدهٔ طولانی مشتمل بر محامد

الهی

الهی اشتغال نماید تا آن بشارت یا محمد ادفع راسک و قل
تسمع و اشفع تشفع مستبشر گردد و الله تعالی امر فرماید که بهشت را
تزیین داده و بحلل و حلی آراسته جلوه ظهور نماید و نسیم معطر عنبر
که از ان بهتر شامه اهل عالم ادراک ننموده از پانصد ساله راه وزیدن
گیرد و نفوس اهل ایمان را باعث سرور و تبدیل غم و الم بسرور
و حبور گردد و امر شود که دوزخ نیز با نهایت حرارت و زیادتی
در امور لازمهٔ وی و شرور عظیم و فریاد و صدای مهیب و طغیان
دخان بروز نماید و بزبان در آمده عاصیان درگاه الهی را
طلب نماید و هفتاد هزار زمام و بهر زمامی هفتاد هزار حلقه
که اگر حدیدات دنیا تمامی مجتمع گردد مثل حلقه از حلقات وی
نتواند بود دوزخ را ضبط داده باشند و چون میانه دوزخ
و خلایق هزار ساله راه مسافت بیشتر نماند از دست ملائکه
که موکلین اند رهائی یافته متوجه محشر گردد با نهیب و هیبت و صدا
که خلایق تمامی از هیبت آن از پا در آمده بزانو در آیند و از خیل
انبیا ابرهیم و موسی و عیسی متعلق بعرش شده فرزندان و برادران
و مادر را فراموش نموده نفسی نفسی گویند و روایت است که
عیسی علیه السلام گوید الهی نفسی و امی لا اسالک الیوم
غیرهما و در این هنگامه آشنا بیگانه میشود و پدر فرزند را فراموش
میکند و مادر از طفل خود غافل میگردد و مردم تمام بر وضع

مستان بخود و سراسیمه می افتند و بر میخیزند کسی از کسی خبر ندارد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله قایمه عرش گرفته امتی امتی گوید
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بامر الله تعالی زنجیر یکه دوزخ بآن بسته
شده گرفته او را از آن صدمت و حرکت باز آورد و در آنوقت میزان
اعمال عباد منصوب گردد بر نیوجه که کفه از نور از جانب یمین عرش
و کفه از ظلمت از جانب یسار عرش و اهل حقیقت گویند که مراد
از میزان امر معنوی ملکوتیت زیرا که حسنات و سیآت از مقوله
اعراض اند و وزن آن بغیر میزان معنی نشاید و از تفسیر علی بن ابراهیم
و در تفاسیر دیگر و کتب حدیث طرفین منقولست که مراد از
میزان محبت امیر المؤمنین و ذریت طاهره نبویه است که
رد و قبول اعمال و صحت اقوال و افعال عباد بآن از یکدیگر
امتیاز میباید و گویند که درینوقت از جانب الهی ندای بر آید
که خلایق تمام بشنوند که انا الملك انا الدیان و لا یجاوزنی
ظلم ظالم فان جاوزنی فانا ظالم و بعد ازان میانه بهایم
و حیوانات و وحوش و طیور محاکمه نماید و چون آن حکایت
فیصل یابد تمامی بامر الهی بمیرند و خاک شوند و امر شود که لوح
محفوظ حاضر شود و اول مرتبه میانه نوح علیه السلم و امت وی پرسش
نموده ایشان انکار تبلیغ نوح نمایند و چون گواه از نوح
طلب نمایند برانکه تبلیغ نموده و آن حضرت به پیغمبر صلی الله علیه و آله

و امت وی توسل نماید و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بر طبق و جعلناکم
امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول
علیکم شهیدا تصدیق قول نوح نماید قوم نوح تعجب نموده گویند
که زمان ما زمان تو سابق است حضرت فرماید که حق سبحانه فرموده
که انا ارسلنا نوحا الی قومه الخ و بعد ازان قوم نوح علیه السلم
تمام را بی وزن اعمال و حساب کتاب بدوزخ فرستند و مجموع
انبیای سابقین در معامله ایشان و قوم ایشان چنین انقضا یابد
و چون نوبت بسید الکونین رسد و امت آنحضرت انکار نمایند
متقیان مسرور و عاصیان خجلت زده و سر در پیش افکنده و منادی
ربانی ندای و امتازوا الیوم ایها المجرمون بگوش ایشان رساند
و بعد ازان از جانب الهی کتاب ظاهر گردد که احاطه مسرف و موحد
نموده باشد و اعمال خلایق تمامی بتفصیل در انجا مکتوب باشد از صغیره
و کبیره چنانچه فرموده که فوضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین
مما فیه و یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة
و لا کبیرة الا احصاها و جمعیکه بر صراط گذرند شخصی بصد سال
و شخصی بهزار سال علی اختلاف الایمان و غزالی روایت میکند که
و حکی فی الظالم العارف انه یؤتی الی الله تعالی فیخرج
علیه المظالم و یتعلق به المظلوم فیقول له البعث
ایها المظلوم فوق راسك فاذا القصر عظیم لجاد فیه الاولیاء

فیقول ما هذا یا ذنب فیقول له ان برکت مظلمة اخیك
فالقصاص فیقول قد فعلت یا ذنب و هکذا یفعل الله تعالی
بالظالمین الاوابین وهو قوله تعالی انه کان للاوابین
غفورا والاواب الذی اقلع عن الذنب فلم یعد الیه
ابدا و قد سمی به داود علیه السلام و اول گناهی که بر سرش
او شود قضیه خون است و بعد از ان عطیات و نوازشات توجه
ربانیه و اجرت بی اندازه جمعیکه در دنیا مکفوف بوده اعمی
و اعمش با نواع دیگر از انواع کوری و بی نوری چشم از ره بوده
در دنیا ازین رهگذر دیده از دیدن ماسوی ممنوع گشته از تلذذات
صوریه جسمانیه راه دیدن بر دیده ظاهر بسته باشند و مرویست
که حق سبحانه و تعالی از عین عنایت و تفضل گوید که من ازین جماعت
شرمنده ام و بعد از ان شعیب علیه السلام را سردار آن جماعت
گردانیده و از ملایکه نورانی قدار که بجانب دنیا بدانها را همراه
گردانیده بنوعی زیب و زینت داده متوجه بهشت گردانند
که اولین و آخرین هنگامه محشر را سبب تحیر و تعجب گردد و بر گوط
چون برق جهنده گذر نموده محسود یعنی مغبوط تمامی حاضرین
آن صحرای بهشتها گردند و بعد از ان منادی بندای مرحمت
و عنایت طایفه مجذوبین و اهل اعراض موونیه را طلب نموده
برداری حضرت ایوب علیه السلام و باعزاز و احترام مقیم دار السلام

گردانیده بعد از ان جوانان صالح که در اوایل زندگی که ایام جهل و غرور
و استیلای شهوات نفسانی و نیل تلذذات جسمانی و اوان غفلت
از موجبات مواخذات رب الارض و السموات خود را از مخالفت
رضای الهی باز داشته و از آنچه ماده مواخذه ربانیه است تعفف
نموده باشند ایشانرا برداری حضرت یوسف علیه السلام و
عطیات و صلات و اصطناعات سبحانی روانه بهشت
نمایند و بعد از ان دوستان خدا را طلب نمایند و علی زر وجه المنان
تعیین نموده با سباب تعظیم و تکریم و اختصاص درگاه ربانی و امتیاز
از کافه اصحاب موقف ایشانرا ممتاز و ممتاز گردانند و معلوم
که مکتوب سرکرده که درجات متصاعده و محبت و محبوبیت درگاه
احدیت باعتراف دوست و دشمن و موافق و منافق مخصوص
سرکرده سلسله محبین و محبوبین رب العالمین علی بن ابی طالب
علیه السلام بوده و دیگری در انعرکه و هنگامه جناح پرواز و قدرت
ارتقا بر مدارج ان قسم از اعزاز در درگاه بی نیاز ندا شته بطریق
کلام صدق انتظام اوی قبل الطین که مقول قول آن حضرت است
بازای مماثلت و مشابهت ندا شته غرفه رفیعه و غرفه منیعه محرمیت
در نهانخانه اسرار احدیت مخصوص ذات احدی الصفات آن مظهر
تجلیات انوار ذات و صفات است و در کتب و رسایل علما مذکور
که وصفة المتحابب فی الله صبر و اعلم و حلم لا یسخط ولا

منقولست از حضرت رسول صلعم که هر که بعد از شنیدن اذان این دعا گوید ثواب عظیم در یابد

مَرْحَبًا بِالْقَائِلِينَ عَدْلًا وَمَرْحَبًا بِالصَّلٰوةِ وَأَهْلًا

و اویرضی بشئی من احوال آن بنوید کا بی تراب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و بعد از ان گریه کنندگان از خوف و خشیت پروردگار را طلب نموده قطرات عبرات و دموع منحدره بر صفحات وجنات الخجاعت را با دماء شهدا و مداد علما بسنجند و دموع ایشان برامرین مذکورین رجحان یافته و رایتی مشتمله بر الوان مختلفه برداری نوح علیه السلام جهت ایشان منصب نمایند و سبب اختلاف الوان از اختلاف گریه ایشان هست که گاهی از بیم و گاهی از امید و گاهی بواسطه ندامت و پشیمانی از اوضاع سابقه و غیرهاست و بعد از ان میانه شهدا و مداد علما طالب تمیز بوده خون شهدا رجحان یابد و جهت ایشان رایتی زرد زعفرانی برداری یحیی علیه السلام مقرر دارند و علما گویند که رجحان خون شهدا بواسطه آن بوده که بنابر علم بحقیقت امور مقاتله نموده اند و بنابرین باید که صفت علما مقدم باشند و مذکورست که حق تعالی در ین مرتبه بروجهی متوجه اعظام و اکرام علما گردد که تعبیر از ان حالت بتجنع نموده اند و در انوقت خطاب بعلما نموده فرماید که شما انزد من عزت و منزلت مثل انبیاء بنی اسرائیل دارید و شفاعت شما نزد من درباره مردم بمحل قبول موصول است و بعد از ان جهت هر فردی از افراد علما فرشته مقرر شود که منادی نموده اهل موقف را از شفاعت نمودن علما خبر نمایند تا هر که

حاجی

حاجتی از و برآورده یا اطعام وی نموده اگرچه لقمه باشد یا جرعه آبی او را چشانیده باشد بکسای مغفرت اکتسا گردد یا حق خدمتی و انعامی بر آن شخص عالم باشد در شفاعت وی داخل گردد و در روایتست که اول ما یشفع المرسلون ثم النبیون ثم العلماء اما در محل خود ذکر شد که این درجه اختصاص بعلمای ربانی و اهل عدل و انصاف و زمره مجتنبین از جور و اعتساف و عاملین بطریق وثیق نبوی صلی الله علیه و آله و ذریت طاهرین و عمل کنندگان بقوانین دین سید المرسلین بروجهی که ستون دین و ملت و اسطوانه شریعت و طریقت بوده از آلودگی بخبثیت ریا و مرا و مضایقه چون و چرا در امور حقه حقیقیه محترز بوده دامن رحمت و مجاهدت وی در تحقیق اسم دینداری و پرهیزگاری با مور اعتباریه دنیه و دنیویه آلوده ناساخته و جواهر گرانمایه علم و دانش را در بالوعه حقد و حسد و کینه و عداوت در امور فانیه اعتباریه نینداخته و عمامه معالم دینیه را از ضمیمه قلنسوه کبر و خودبینی و تجبر و تحقیر اهل ایمان و متابعت هوای نفس در تحصیل مستلذات جسمانی و تنعمات نشاء عنصری و تجهیل و تکفیر غیر مستحقین و غیر موصوفین بوصفین مذکورین گران ساخته و کسای معرفت و عبادت را پیرایه آرزوی جاه و ریاست و اعتبار و اشتهار و تفوق با قران و امثال و تعمق تمام در تزییف کلام برادران دینی و اظهار کمال خود در کلس جهت اثبات جهل

و نقصان بدیگری نداده حرکات و سکنات و اقوال و افعال لله تعالی
بوده موجب و منویه و زحمات و مجاهدات عالم عنصریه را ذریعه استحصال
مقامات قرب الهی دانسته راکب مراکب الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا گردد و در مقام تفاصیل احوال این طایفه عظیمه و اختلاف
اوضاع ایشان در نشاء اخرویه اگر گنجایش اوراق این رساله بیرون
بوده اگر عمر وفا کند بتحریر تفاصیل آن خواهد پرداخت ان شاء الله تعالی بشارت
در مناقب ابن مردویه و دیگر رسایل ذکر یافته از طریق اهل خلاف که
روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجانب امیر المومنین علی
علیه السلام توجه نموده آثار بهجت و سرور از آنحضرت درجه ظهور یافت
و چون امیر المومنین علیه السلام از حصول آن امر استفسار نمود پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که یا علی درین ساعت جبرئیل علیه السلام نزول نموده و
بشارت عظیم خاطر مرا استبشار داد مضمون آنکه روز قیامت
چون صفوف محشر درست شود حق سبحانه و تعالی کلید بهشت و دوزخ
نزد من فرستد و امر فرماید که تسلیم تو نمایم و بنابرین مفاتح جنت
و نار در دست تو و صاحب اختیار آن روز تو نی هر کرا اراده کنی
بدوزخ فرستی و هر کرا خواهی بهبشت روانه کنی و ظاهرا ابن الحدید
باینمعنی اشارت نموده که شعر و الیه فی یوم المعاد مآبنا
و هو الملاذ لنا و المفزع غدا و موافق این است روایتی که در کتاب
المطلوب ذکر شده در باب وجه تسمیه آنحضرت بامیر نحل بنابر بهشت.

آنحضرت

آنحضرت در ینگه بر صراط ایستاده و از هر که استشمام رایحه طیبه
مودت خود نموده بهشت عنایت فرماید و از هر که غیر آن ظاهر گشته
بدوزخ اشارت نماید و بنابرین خطاب فرماید که هذا لی و هذا لک
و وجه مشابهت اینست که مشهور و مقرر گشته که نحل عسل را
امیری و سرداریست که شبانگاه بر در کواره ایستاده هر کدام
از آنها که رایحه منتنه از وی ظاهر شود نگذارد که داخل گردد
و هر که برخلاف آن باشد بدخول وی اشارت نماید و در کتاب
مشارق مسطور است که شخصی از قبیله همدان دامن آنحضرت
گرفته بخضوع تمام گفت یا امیر المومنین التماس کلمه جامعه دارم
که موجب خوشحالی دنیا و آخرت من بوده از شنیدن آن مسرور
شوم حضرت او را باین بشارت مسرور ساخت که روز قیامت
شیعیان خود را بحوض کوثر راه نمائی نموده از آب آن سیراب گردانم
و ایشان بخاطر جمع و رویهای سفید از آسیب آن روز ایمن باشند
و دشمنان ما در آن روز تشنه و جگر سوخته و روی سیاه سرگشته
و حیران در صف محرومان و گنهکاران باشند و در آخر این کلمات
فرمود که الا و ان شیعتی تنادیهم الملائکة من انتم فیقولون
نحن العلویون فیقال لهم انتم آمنون ادخلوا الجنة
مع من کنتم تولون حاصل آنکه در روز قیامت ملایکه از شیعه
خاندان ولایت پرسند که شما چه کسانید ایشان گویند ما علویانیم

یعنی جمعی که منسوبند بعلی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از شنیدن
این کلام باین مضمون مستبشر گردند امن و امان و اطمینان یافته
بهمراهی آنها که تولا بایشان نموده باشند که عبارت از چهارده
معصوم مطهرست داخل بهشت گردند و ازین قبیل است
بروایت مشهوره در کتب و رسایل طرفین بر نهج اذا کان
یوم القیمة نادی مناد یا اهل الموقف هذا علی بن ابی طالب
خلیفة الله فی ارضه و حجته علی عباده فمن تعلق
بحبه فی الدنیا فیتعلق به الیوم الا و من ائتم بامام
فلیتبعه الیوم و لیذهب الی حیث یذهب مضمونش
روز قیامت منادی ندا کند که ای اهل محشر اینست علی بن ابی طالب
خلیفهٔ خدا در روی زمین و حجت رب العالمین بر بندگان او
پس هرکه در دنیا تشبث بمحبت او نموده باشد باید که امروز نیز تولی
توسل نماید و بعد از مضمون این عبارت تاکید آن بر نهج نمایند
که هرکه شخصی را امام خود دانسته باشد در دنیا پس باید که درین
روز تابع امام خود باشد و این کنایه است ازین که هرکس امام وی
از اهل دوزخ باشد او نیز از اهل دوزخ است و هرکه امام وی مقیم
بهشت باشد او نیز آنجا اقامت نماید و ظاهرا مدلول کریمهٔ یوم
ندعوا کل اناس بامامهم اشارت بهمین است و لله الحمد که
بهشت و دوزخ و صراط و میزان و حوض و تمامی مواقف صحرای

محشر در دست اوست و امیر و مقدم و پیشوای و صاحب اختیار
و پناه دین و دنیا و امید امروز و فردا امیر المومنین علی مرتضی است
و چون رفاقت و معیت شیعهٔ امیر المومنین علیه السلم در روز
جزا با آن حامل لوا بشهادت خدا و مصطفی ثابت و محقق است
و آنحضرت صراط مستقیم و منجی از عذاب الیم و حاکم و امیر و امام
و آمر و ناهی در امور کافهٔ مکلفین است پس شیعیان و محبان
و منتسبان آن حضرت همان ملایک مکان بر سریر عزت و رفعت
و مقام امنیت و فراغت و مسند نجات از موجبات مواخذات
دنیا و آخرت متمکن بوده مقیم مقام امن و امان و مخصوص بنعیم
جاودان اند اکمال صفحات حقایق آیات کتاب مشارق
مرقوم ارقام صد انتظام تحقیقات علیه و تنبیهات بهیه و
ارادات غیبیه و بشارات عظیمه و اشارات فخیمه مشتمله بر ذکر
شطری از امور متعلقه باثبات اختیار آنحضرت در یوم النشور
و تنقیح این مطلب برین قاعده مبتنی گشته که چون ولایت
مطلقه مقتضی احاطهٔ علم وی بجمیع معلومات و قدرت وی بجمیع
مقدورات مینماید پس حکم وی مخصوص زمانی دون زمانی
و مکانی غیر مکانی و یا مخصوص دنیا بغیر آخرت نبوده شامل جمیع
ازمنه و دهور و محیط تمامی اوقات و ساعات و ایام و شهور
و دنیا و آخرت است از بدایت و نهایت زیرا که ولایت امریست

الهی و عطیتی ربانی که ولی با آن اختصاص پذیرفته است تا روز قیامت
و در روز قیامت نیز از قبیل احکام ادیان و شرایع و ملل نیست که
منسوخ و منقضی گردد و بلکه عبدیت از جانب خدا به بنده که قبل از الت
مخلوقات بجای وجود بشری و هیکل عنصری بنده از بندگان در عوالم
نور بتفویض آن اختصاص یافته تا معلوم شود که وجود مکلف و زمان
تکلیف را در آن مدخلی نبوده نیابتی است عامه من الله تعالی در
دارین نشأتین و صاحب کتاب میگوید که کلام صادقین
علیهما السلام اشارت باین معنی است که سبحان من خلق السموات
والارض و ما سکن فی اللیل والنهار لمحمد و آل محمد زیرا
که لام تخصیص و تملیک مفید آنست که دنیا و آخرت جهت ایشان
خلق شده و بایشان اختصاص یافته من غیر مشارک و لا منازع
زیرا که تمامی مخلوقات عبید آل محمد و مملوک ایشان اند و غلامان و ممالیک
مشابه و حاشا سادات و مالکان رقبات ایشان نبوده ایشان را
نظیری و مثل و مانند و عدیل و بدیل در انواع مخلوقات علی الاجمال
والتفصیل نبوده و نباشد چه ایشان اولیای خدا و نواب مملکت و
خواص حضرت ربوبیت و خزینه علم الهیت و امنای وحی
صمدیت و مهبط آیات و معدن کلمات و محط رحال معجزات اند
و بنابرین ملک دنیا و آخرت و مالک آن بوده و عبارات مصححات
منسوبات بایشان مثل کلمات سابقه و کلام صدق انتظام سبحان

من ملکها محمداً و آل محمد و شیعتهم اشارت بمضامین مسطوره است
و چون مرجحی و مخصص که ترجیح و تخصیص دنیا داده امر آخرت بمقتضای
آن خارج گردد ظهوری ندارد پس تعمیم آن نظر بدلایل و قراین
منظور بوده ملک دنیا و آخرت باختصاص الهی مخصوص ذریت
مطهره است و وجه دیگر آنست که کتاب خدا و عترت مصطفی
صلی الله علیه و آله نفرموده و تصریح نبی الوری حبلان ممدودان
متصلان شدند پس چنانچه تصدیق بکتاب و همچنین هر جزو از اجزا
و هر کلمه از کلمات آن بر جمیع مکلفین واجب باشد باید که نسبت
بعترت طاهره نیز چنین بوده اگر حرفی از حروف ایشان یا حدیثی
از احادیث ایشان انکار نماید یا شک کند در جزئی از صفات
ایشان یا آنچه از حالات منسوبه بایشان که نظر بقوانین عقلیه عظیم نماید منکر
شود بمنزله انکار جمیع حالات و کمالات بوده مستلزم انکار کتاب خدا
گردیده در درجه کفره داخل گردد پس ثابت شد که آل محمد صلی الله علیه و آله
سادات اهل عالم و مالک دنیا و آخرت و مختار من جمیع الوجوه
در امور امت و رعیت بوده حاکم یوم الدین و مالک یوم الدین
و والی یوم الدین و امر رب العالمین اند و شکی نیست که کسی از
اهل عقل و ایمان را اعتقاد آن نیست که ایشان لذاته حاکم و مالک
و ملک و صاحب اختیار مختارند و بنابرین اعتقاد بحصول اوصاف
مذکوره در شان ایشان بتفویض الهی و تصدیق رسالت بنای مزید صحت

وقوت ایمان بوده فی الجمله موجب شناسائی وعلم ببعضی از خصایص بعض
ومزایای ایشانست که از مضمون کتاب وسنت بر صفحه عقیده
خالصه ارتسام پذیرست وچون آیه شریفه فقد استمسك با
لعروة الوثقی لا انفصام لها بر قول مفسرین ومحدثین عبارت
از ولایت آن والا رتبت ست پس باید که بشهادت ربانیه
انفصام نیافته بلکه ممدود من الازل الی الابد بوده مالك دنیا و
آخرت وحاکم علی الاطلاق روز قیامت اند ودلیل صحت مدعا
از آیه شریفه قوله الحق وله الملك یوم ینفخ فی الصور عالم الغیب
والشهادة وهو الحکیم الخبیر صاحب کتاب میگوید که این آیه
دلیلی واضح وبرهانی لایح بر ولایت وامامت امیر المؤمنین ع
ونیابت او از جانب الهی در روز قیامت وتفویض امر امامت
بنوعیکه در دنیا بوی مخصوص شده بود در آخرت نیز مخصوص است
وبعد از وجوه حسنه که ذکر آن مستدعی طول کلام ست میگوید که
قال علی بن ابرهیم فی تفسیره واحکم الحاکمین یوم القیمة امیر المؤمنین
هذا مقام امیر المؤمنین من الله العزیز الحکیم لمن عرف الله
وعرف ولیته فانه ولی الله قوله الحق والا ماکان فی لیالله
وقوله الملك الامامة والولایة وقوله یوم ینفخ فی الصور ولد
یعنی امیر المؤمنین مالك یوم القیمة ووالیه وحاکم یوم القیمة
یوم الدین لانه یوم العدل فهو مالك یوم الدین نصا جلیا
وبرهانا

وبرهانا ملیا ومقاما علیا وقوله عالم الغیب والشهادة الله سبحانه تع
عالم بالغیب والشهادة والولی لوحه المحفوظ الذی خصه الله
منه بعلم کل شیء وجعله کتابه المبین وقوله وهو الحکیم
الخبیر لان الله سبحانه لا یولی علی العباد جاهلا ولا ظالما
لانه سبحانه حکم عدل فولیه القائم مقام الرب الحکم العدل
یجب ان یکون حاکما عادلا فهو الحاکم فی ذلك الیوم الخبیر
بما فی صحایف العباد یوم المعاد فهو مالك یوم الدین
بنص الکتاب المبین عبارت مذکوره وکثیری از آیات بینات
وروایات صریحة الدلالات که در کتاب مذکور نوشته شده ودیگر
براهین معتبره صحیحه ضمیمه آن گشته بدلالات واضحه که اختیار
روز جزا وتقسیم جنت ولظی بر آن ولی والا علی تعلق
یافته مالك الملك ذی الجلال والاکرام تفویض امور مذکوره با
موسس اساس ایمان واسلام نموده ختم واختصاص
چون ثابت شد بعبارات ودلالات مختلفه که فرقه ناجیه زمره اثنی
عشریه است واین نیز وضوح یافت که غرض از نجات عدم دخول
نارست ولکن صاحب کبیره که توفیق توبه نیافته بر صراف غفلت
وتمادی ایام خطیت ومعصیت باقی مانده تکیه بر بستر غرور وعدم مبالات
از مواخذات یوم النشور نموده باشد اورا در وقت نزع وقبر وسؤال
منکر ونکیر محنت بسیار وعذاب وعقاب بیشمار باید کشید تا کفاره

معاصی شده الام واقعه برانزع نازل منزل عقاب و عذاب جهنم گردد
و ازینجاست که در روایت مذکورست که در وقت نزع چهار فرشته
بقبض روح بیمار مشغول شوند یکی از ایشان نزع روح از پای راست
و یکی از پای چپ و یکی از دست راست و یکی از دست چپ نزع
نمایند و محتضر را چنان نماید که مگر شکم وی مملو از خار بسیار و اشواک
و اصل و ریشه درختان است و بزور و حدت و شدت بیرون
می آورند و چنان نماید که آسمان و زمین مطبق گشته و وی در میانه
آسمان و زمین محکم شده و درهم گرفته علاج ندارد و در روایت است
که سکره واحده از سکرات موت سخت تر نماید از سیصد ضرب
شمشیر و گاه باشد که فرشته بیمار را حربه زند که آب داده باشند
آن حربه را بزهراب آتشین و مذکورست که در وقت نزع شیاطین
بصورت خویشان و نزدیکان و پدر و مادر و غیرهم که مرده باشند
در آمده باشند بر بالین میت نشینند و گویند یا فلان ما در وقت
مردن بر دین موسی رفتیم و طریق حق آنست و در این امر مبالغه
نمایند که شاید او را از اسلام بگرداورند و مرویست که مقصود از
آیه ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا اینست که لا تزغ قلوبنا
وقت الموت و منقولست که هر گاه رحمت الهی شامل حال شود
جبرئیل علیه السلام در آنوقت نزول نموده گوید که یا فلان منم جبرئیل
و این جماعت که ترا بدین و ملت باطل ترغیب مینمایند شیاطین اند

و تو دین اسلام ترک نکنی و بر ملت و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله
ختم نمایی و در آنحالت آن مسکین حیران شده و دل از جان برداشته از
نشاط این کلمه خندان گردد و مذکورست که از علامات شقاوت میت
آنست که در وقت نزع آب از دهان وی روان گردد و لبهای او
بزرگ شده و آویخته و چهره اش سیاه و چشمهاش کبود گردد
و عکس این علامات اهل سعادتست و چون منزل و ماوای او را
در بهشت بوی نمایند از بهجت خندان و خوشحال جان تسلیم نماید
و مرویست که چون اهل سعادت را نزع روح شود ملک الموت
روح وی را تسلیم دو فرشته که موکل بامر مذکورند آنرا در وصله حریر
پیچیده از آسمانها گذرانند و اهل هر آسمان او را ستایش نموده بسدرة
المنتهی منتهی گردد و سکان آن مکان علیین آشیان گویند که
اهلا و سهلا کان عمله صالحا و مخلصا لله عز و جل و بعد از آن
حجابها که بر عرش مجید منسوبست مرتفع گردد و حجب مذکوره هشتاد
هزار سرادقست بر هر سرادقی هشتاد هزار شرفه و بر هر شرفه قمری نورانی
شعشعانی که بتهلیل و تسبیح آفریدگار نمایند و روایتست که یکی از زهاد
و فقهای زمان خود چون رحلت نمود بعضی از نزدیکان و شاگردان
او او را در خواب دیدند از وی استعلام احوال نموده در جواب
شنیدند که چون مرا در مقام معاتبه و مخاطبه جای دادند افعال جهالت و
ایام و منهیه را بر من شمردند در جواب گفتم که خداوندا مرا از تو امید

نه این بود که مرا شرمنده و خجلت زده گردانی زیرا که جمعی کثیر از
راویان صحیح القول از جبرئیل علیه السلام نقل نموده‌اند که تو فرموده
که مرا حیا مانع است که معذب گردانم بنده را که محاسن وی در اسلام
سفید باشد او را عذاب فرمایم جواب شنیدم که یا فلان راست گفتی
و راست گفتند اهل روایت تمامی و راست گفت جبرئیل علیه السلام
و راست گویم من و او را مژده مغفرت داده محل اقامت او اشارت
فرماید و مرویست که ارواح فجار را بسختی و دشواری و عنف و آزار
بسیار نزع نموده ملک الموت گوید که بیرون آی ای نفس خبیثه
از جسد خبیث و چون عزرائیل قبض روح وی نماید دران لحظه
زبانیه دوزخ بسیار روز زبانیه مذکوره در نهایت قبح و رایحه منتنه
با ایشان پلاسی درشت متعفن و روح منزوع را دران پیچیده و وی
مصور بصورت شخصی انسانی که گردد بر جثه و هیأت تلخی و بر هر طبقه
از طبقات سموات چون عبور نمایند لعن و طعن و شتم نموده
زبانیه دوزخ منتهی گردد منقولست از ابن مسعود از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که چون میت را بقبر در آورند فرشته است
اسم وی رومان بقبر وی در آید و بمیت گوید که اعمال خود را بنویس
وی گوید که کاغذ و مرکب نیست رومان گوید که هیهات تو بمنزله کاغذ
و مرکب تو رطوبتی که با تست و قلم تو انگشتان تو و پاره از کفن وی رطوبتی
قطع نماید و بعد از آن فرشته به پیچد آن پاره کفن که نوشته شده و

در گردن او آویزد و بعد از آن خبر دادن از احوال میت بر منوط این
آیه خوانده که وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و دو فرشته
در قبر وی در آیند سیاه و مهیب و زمین را بدندان شکافند
و موی سرشان در زمین کشد هر کدام از ایشان را دندانها باشد
مثل برق جهنده و بدست هر یک از ایشان گرزی از آهن که اگر
جنیان و آدمیان مجتمع شوند بر نتوانند داشت و اگر یک
ضربت از آن بر کوه عظیم واقع شود از یکدیگر پاشیده تا خاک
برابر گردد و در سوراخ بینی میت در آنید و زنده گردد و غزالی میگوید
که چون دیده شود یعنی از سر تا سینه بر وصفی که جان در وقت نزع
بسینه رسیده بود و در ینوقت ملکین حاضر شده بتعنیف و تشدید
تمام میت را مخاطب ساخته از خدا و پیغمبر و امام و کتاب و قبله سوال
نمایند و وی جواب گوید که من و کلک علی و من ادسلک الی
و غیر علماء راسخین دیگری این کلمه نتواند گفت و قبر را برو وسیع
گردانیده دری از بهشت بر روی وی بگشایند و قبر را بصورت
قبه رفیعه در غایت نزهت و صفا صورت داده از حریر و
سندس فرش سازند و از نسایم طیبه بهشت و روح و ریحان
او را مروح گردانند و قبر را از نور مالامال و اعمال صالحه او را بصورتی
که مطلوب و محبوب وی باشد مصور گردانند تا مونس وی بوده
وحشت تنهای از وی برطرف شود و برهمین نهج در او

اقامت قبر باوی سلوک نمایند تا قیام الساعة و اما حال مومنی که اعمال نیک
از وی صدور یافته باشد لکن از تلذذات و تمتعات علم و عرفان فی الحقیقه
او در آخرش محروم مانده از چاشنی مدامه پیمانه اسرار ملکوتی حرمان و خسران
یافته باشد قبل از آنکه روحان داخل قبر وی شود اعمال صالحه او را بصورتی
حسنه مرغوب مصور گردانیده و باوی متکلم گشته او را از آمدن منکر و نکیر
مخبر سازد و بعد از دخول ایشان و سؤال و جواب بر وجه صواب و توسیع
قبر و افتراش وی و سایر امور مذکوره دری از جانب یسار مسبب گشایند
که حیات و عقارب و سلاسل و اغلال و حمیم و صدید و زقوم و غیرها که جهة
اصحاب عصیان مرتب شده بوی نمایند و اینصورت سبب دهشت
وی گشته متلاشی گردد منکر و نکیر او را خوشدل ساخته گویند که آنچه
درینجا ملاحظه نمودی مصور گشت جهت تو تمثیت یافته بود و بواسطه
توبه و اعمال صالحه حق سبحانه و تعالی تبدیل آن بموضعی در بهشت نمود
و وی را خواب بخشیده و آن در را از قبر او مسدود ساخته روانه گردند
و هر گاه عقیده فاسده باشد او را قدرت بر گفتن نام خدا و رسول
نماند ضربتی بر وی زنند که قبرش از آتش مملو گردد و بعد از آن
اطفای نائره داده دیگر باره بتجدید اشتعال نمایند و مرویست که اعمال
او را بصورت بچه خوک مصور گردانند تا او با در قبر معذب داشته
باشد و اما احوال فجره العیاذ بالله بنوعیست که چون از خدا و پیغمبر
صلی الله علیه و آله مسئول شوند اعتراف بنا شناختن و قلت

معرف

معرفت نموده هر کدام از ملکین گرزی که در دست دارند بر سر او زنند
چنانکه بر زمین فرو رود و باز زمین قوت نموده او را بالا آورد و دیگر
باره گرزها را بر و فرود آورند تا هفت مرتبه و بعد از آن اعمال وی را
بصورت سگی یا درنده دیگر مصور سازند تا مصاحب وی
در قبر بوده باین عذاب معذب گردد و این قسم از عقوبت
مخصوص زمره خوارج و نواصب و دشمنان دودمان خلافت
و اما میت که از جهت عذاب و عقاب و شدت سؤال و جواب
و غیرها من اسباب المواخذات باشد مقامات کفره و گرفتار شدن
درین باب روایات و حکایات و امور خارجه از طوق طاقت
بشری زیاده از اندازه است و ذکر آن موجب التفرقه حواس و وسیله
حصول ملول بهر سببست و اما اعتقاد در ثبوت لوح و قلم بر وجهی
که در وجود وی و تحقق او در خارج و عدم غیبت و آنکه زنادقه
نسبت دهند که امریست که بر زبان جاری گشته و حقیقتی
ندارد مثل کلمه رؤس الشیاطین که در قرآن و قعت محض
جهل و الحادست و نزد اهل اسلام از امور محققه است لکن
حقیقت وی مختلف فیها است نزد بعضی عبارت از لوح
محفوظ است که جمیع امور ممکنه و مستجده با سرها من الازل الی الابد در وی مرقومست
و نزد بعضی از ارباب کشف مراد از آن نور وجود نبی و ولیست که منشاء
انتزاع جمیع مخلوقات ممکنه است و ابن بابویه رحمه الله را اعتقاد آنست که

لوح و قلم عبارت از دو فرشته است که آثار قدرت الهی در ایشان بیش از
سایر افراد ملایکه است و دیگر معانی گفته شده که ذکر آن موجب طول کلام است
و اما کرسی نزد اصحاب کشف و بعضی از اهل تفسیر و حدیث عبارت از جوهر
شفاف نورانی شعشعانی که جمیع طبقات زمین و آسمان و عرش و غیرها
نسبت بعظمت و عجایب خلقت وی از قبیل حلقه ایست که در صحرای
بی پایان افتاده باشد و ابن بابویه را زعم اینست که کرسی عبارت
از ظرفیت که احاطه جمیع مخلوقات نموده طبقات آسمان و زمین و
مخلوقات علوی و سفلی و عرش عظیم و آنچه بدایره مخلوقیت در آمده
تمامی مظروف ویست و نزد بعضی محققین عبارت از علم است بدلیل
روایت منقوله از حضرت صادق علیه السلم که در تفسیر وسع کرسیه
السموات والارض فرموده یعنی وسع علمه السموات والارض
و در حقیقت عرش نیز مخالفت تمام میانه اقوال علما واقعست بعضی
گویند جوهریست مشتمل بر جمیع الوان مختلفه و کیفیت خلقت و
حقیقت معنی الرحمن علی العرش استوی چون محل لغزش
اقدام عقاید خالصه است لب فروبستن و ببعضی از صفات
وی اکتفا نمودن اولیست گویند که در بهشت ستونی است
که هر کدام هزار ساله طول ویست و از هر ستونی تا ستونی دیگر
نیز هزار ساله راهست انتظام یافته و در مسافت طول و عرض
زیاده ازین نیز گفته اند و حضرت صادق علیه السلم وقتی که ازو

سوال از حقیقت الرحمن علی العرش استوی شده در جواب فرموده که یعنی
استوی من کل شیء فلیس شیء اقرب الیه من شیء و هر یک از ملایکه
حمله عرش را هشت چشم است چنانچه در اخبار آمده که هر چشمی
برابر تمام دنیا و هر یک از ملایکه ثمانیه طلب رزق نوعی از انواع
مخلوقات نمایند یکی بر صورت بنی آدم جهت ایشان استرزاق نماید
و یکی بر صورت ثور جهت بهایم طلب رزق نماید و یکی بر صورت
شیر جهت سباع و یکی بر صورت خروس جهت طیور طالب رزق
باشد و ابن بابویه میگوید که فهم الیوم هؤلاء الاربعة
فاذا کان یوم القیمة صاروا ثمانیة و بعضی گویند که مراد از عرش
علم است و در نصورت از سلسله اولین چهار کس نوح و ابرهیم و موسی
و عیسی و از زمره آخرین محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و
حسن و حسین علیهم السلم داخل آن باشند و مذکور است که عرش
مجید با این عظمت و ثقل خلقت در روز واقعه کربلا بلرزش در آمده تا چهل
روز مرتعش بود و چون گریه میکرد و دیگر وقتیکه شخصی العیاذ بالله
متوجه لواطه گردد عرش بحرکت آمده نزدیک باشد که خلل در بنای
این قبه نیلگون واقع شود اما اعتقاد در باب رجعت حضرات
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در وقت ظهور صاحب
الزمان امریست که عقل ابای از آن ندارد و در اخبار و آثار روایات
داله بر تحقق آن ذکر یافته و در بعضی از عبارات زیارات حضرات

ائمه معصومین خصوصا زیارت مختصه بایام رجب در جمیع اماکن مقدسه
من حیث الاستحباب باین عبارت زیارت باید نمود مشتمل بر ذکر
رجعت باین کلمه که اللهم اذقنا الفوز فی کرتهم والحشر فی زمرتهم
ومشهور است که ابوحنیفه از مومن طاق حقیقت وحقیت اعتقاد
وی بصحت وقوع آن سوال نمود و او صحیفه سوال سایل را باذعان وقبول
قضیه مذکوره مرقوم صدق ویقین گردانید وابوحنیفه ملعون برنهج
استهزا گفت که هزار دینار بصیغه قرض از تو میخواهم که در وقت
اوقات رجعت ادا نمایم مومن طاق در مقابل مطایبه وی ضمن صحیفه
کامله خلوص عقیده صافیه را باین معنی تصویر نمود که رجوع اعادی واهل
انکار خاندان سید ابرار هریک بصورتی از صور بهایم وحیوانات
صورت رجعت خواهد یافت ومحتمل است که رجعت تو بر صورت بوزینه
وقوع پذیرد وبنابرین اگر ترا ضامنی باشد که در وقت تبدیل صورت
از عهده ادای دین مذکور بیرون تواند آمد مضایقه نیست لکن بی
وجود ضامن بصورت پذیر نیست وایضا زیارت جامعه جمیع ائمه
علیهم السلم در تهذیب الاحکام ذکر یافته آن نیز مشتمل بر ذکر حکایت
رجعت بوده درین باب روایات بسیار است والعلم عند الله تعالی
واعتقاد در وعد و وعید الهی آنست که آنچه از دخول بهشت ونعیم وحور وعین
وامثال آن از تمام تنعمات قرآنیه واقع شده تمامی حق وصدق است
وایصال آن بمستحقین از امور حتمیه واما دخول دوزخ وعذاب الیم

وسلاسل واغلال وامثال آن از امور قهر وغضب که باعتبار عموم آیات
بینات شامل فساق مومنین است اگر نسبت بایشان وقوع یابد
از مقام عدل محسوب بوده از مقوله لا یظلم ربک احدا است واگر
تفضل نموده قلم عفو بر جریده اعمال ایشان کشد آن نیز از کرم ورحم
واحسان وامتنان دور نمینماید نظم گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز
ور گرد گنه ز رخ نرفتم هرگز نومید نیم ز بارگاه کرمت زانکه یکی را
دو نگفتم هرگز ومعلوم است که تجاوز از سیآت از کریم بی منت
ورحیم بی منت مستبعد نبوده اتباع طریق تفضل زیاده از آن است
که ازدحام سالکین موجب تضییق مکان گردیده بعضی خارج و بعضی
داخل باشند وشیخ محیی الدین میگوید که الثناء بصدق الوعد
لا بصدق الوعید بل بالتجاوز عن السیئات مع التوعد علیها
واما حکایت اعراف بنص کلام واعتراف علماء اعلام ثابت
درو نشست وظاهرا مراد از اعراف سور بیت حایل میانه بهشت
و دوزخ و در قرآن از کلمه طیبه وعلی الاعراف رجال اراده حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وامیر المومنین و باقی حضرات ائمه علیهم السلم
نموده ومقصود از صراط جسریست که بر جهنم بسته اند وعبور جمیع
خلایق بر وست وصراط در غایت رقت وباریکی وبرندگیست
وحق تعالی فرموده وان منکم الا واردها کان علی ربک
حتما مقضیا وآنچه از اصحاب توفیق وارباب تحقیق را عقیده بران

کامله

قرار گرفته مقصود از صراط ذات بابرکات اسمای رب العالمین و حجج الله علی
خلق اجمعین اند و در روایت منقوله از طریق مخالفین مذکورست از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که با امیر المؤمنین توجه نموده میفرموده که
اذا کان یوم القیمة اقعد انا و انت و جبرئیل علی الصراط فلا یجوز
علی الصراط الا من کانت معه ولایتك و در روایت منسوبه بحضرت
امیر المؤمنین از طریق ابو نعیم ذکر یافته که آنحضرت بر صراط نشسته از هر که
استشمام رایحه طیبه محبت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله نماید
بهشت اشارت نماید و هر که ازین دولت محروم است بجانب
دوزخ روان گردانیده فرماید که یا نار هذا لی و هذا لك و درین باب
نیز وضوح جلوس امیر المؤمنین بر صراط و ادخال دوستان
حضرت در بهشت و دشمنان در دوزخ روایات معتبره در طریق
دوست و دشمن بسیارست و باید دانست که منطوق روایات
معتبره طرفین مفید آنست که صراط مذکور مشتمل است بر بسیاری
از عقبات که محل توقف بندگان و سوال از ایشان است
و هر عقبه باسمی موسوم است مثل عقبه صوم و عقبه صلوة و عقبه
امانت و غیرها و یکی از آنها موسوم بعقبه ولایت است و جمیع خلایق
در عقبه مذکوره توقف نموده از ولایت آن والا رتبت مسئول
گردند چنانچه آیه وقفوهم انهم مسئولون باینمعنی مفسر شده و همچنین
القیا فی جهنم کل کفار عنید امرست به نبی و ولی که کفار را

که درینمقام عبارت از منکرین نبوت و اهل عناد که مقصود جاحدین و کاتمین
داخل جهنم گردانیده و از لفظ عنید فهمیده میشود که مخالفین امیر المؤمنین
علیه السلم را انکار شکی و شبهه و امنکر شده و حقیت آنحضرت بر ایشان
کمال ظهور یافته ایشان عناد ورزیده عمدا و عدوانا سلوک صراط مستقیم
از دست داده در خارستان جحد و انکار سالک مسلک منتهی بخلود
نار نمودند و اما حساب بندگان آن نیز از اخبار و آثار و ظواهر قرآن مجید
روشن گشته که مخالفت نتوان نمود و مذکورست که محاسبه سلسله انبیا
و ائمه علیهم السلم متعلق بنفس آن ذات پروردگاری بوده کیفیت انقضای
آن امر چنینست که میانه ایشان و حق تعالی جل شانه فیصل پذیر شده
دیگری بران اطلاعی ندارد و هر یکی از انبیا متصدی محاسبه اوصیای
خود است و محاسبات امت و سایر بندگان درگاه ربوبیت رجوع
باوصیای پیغمبران بوده و دیگری را دخل نیست و اشارت باینمعنی است
آنچه در قرآن عزیز واقع است افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه
شاهد منه و مفسرین و اهل حدیث گفته اند که مراد از شاهد امیر المؤمنین
و از حضرت صادق علیه السلم منقول است که مراد از آیه شریفه ان الینا
ایابهم ثم ان علینا حسابهم سلسله علیه ائمه معصومین است
و فرموده که والله رجوع و بازگشت خلق در روز قیامت و حساب ایشان
برماست و مرویست که مقصود از مدلول و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة حضرات انبیا و اوصیا اند و از علی بن ابرهیم

منقول است که مراد از ترازوی عدل امام زمانست و در روز قیامت
انبیا تمامی و امت ایشان از تبلیغ و لوازم آن مسئول گردند چنانچه می
فرماید ولنسألن الذین ارسل الیهم ولنسألن المرسلین یعنی
عن الدین واما سؤال از گناه مخصوص اهل حسابست و جمعی که بحساب
داخل بهشت شوند از ایشان سؤالی نباشد و شیخ علی طبری رحمه الله
در تفسیر آیه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان از حضرت
رضا علیه التحیه والثنا در بیان آیه مذکوره چنین افاده نموده المعنی ان
من اعتقد الحق ثم اذنب ولم یتب فی الدنیا عذب علیه فی
البرزخ و یخرج یوم القیمة لیس له ذنب یسأل عنه
و ابن بابویه در رساله اعتقادات میگوید که عدم سؤال از گناهان
مخصوص است بشیعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و میگوید که
هرکه در معرض حساب درآید معذب خواهد بود اگرچه بطول توقف باشد
در موقف و هر فرد از افراد مکلفین را نامه بدست دهند که احاطه جمیع
کبایر و صغایر صادره از وی نموده باشد و رحمت الهی مقتضی این باشد
که همچنانچه در نشاء دنیویه پرده پوشی معاصی اهل عصیان نموده غالب
اوقات بظهور آن مفتضح نشده اند و همچنان در مجمع کبیر قیامت
مراعات اینحالت نموده دیگری را بران اطلاع ندهند و هرکس قرائت نامه خود
نموده برطبق اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا خود
بنفسه متوجه محاسبه اعمال گردد و اگر از شدت اهوال محشر و زفیر جهنم و حدت

پرتو حرارت دوزخ و سراسیمگی و غلبه اهوال آن صحرای کثیر الوبال انکار
مضامین نامه مختومه بر ذمائم اعمال نماید حق تعالی جوارح مخصوصه ویرا
از دست و پا و غیره قوت نطق و حالت تکلم داده هریک بانچه از ایشان
صدور یافته اقرار نمایند و اعتقاد آنست بهشت و دوزخ بنوعیکه در قرآن
مجید و روایات مصححات از طریق دوست و دشمن ذکر یافته حق است
و در روز جزا بمقتضای عدل الهی مستحق هرکدام از فریقین مذکورین در موضع
استحقاق خود استقرار یابد و خلود بهشت و خلود تنعمات و تلذذات
برطبق ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین محکوم بصحت گردیده خا
لدین فیها لا یبغون عنها حولا از لوازم بهشت و خصایص متعینه
ویست لکن خلود عذاب جهنم اگرچه باین لفظ در قرآن عزیز ذکر یافته
و اصل استعمال الفاظ معانی حقیقیه است لکن لفظ خلود در غیر معنی
ابدی نیز مستعمل شده چنانچه آیه شریفه من قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه
جهنم خالدا اگر نظر بعموم مستفاد از کلمه من قتل شامل قاتل مؤمن و غیر
مؤمن است و خلود عذاب مؤمن در زمان غیر متناهی ابدی خلاف
واقعست پس لفظ خلود مثبت مدعی نتواند بود و دعوای حقیقت
در معنی متنازع فیه و مجاز در باقی مواضع مستعمله لفظ مذکور محتاج دلیل است
و از تقیید خلود بلفظ ابد چنانچه در کلمه خالدین فیها ابدا وقوع یافته فهمیده
میشود که مطلقا خلود مجرد از قیود و قراین مفید معنی ابدی نیست بنا بر قاعده
مقرره اولویت تأسیس از تأکید و الحاصل بعد از ثبوت آنکه مراد از

مدلول خلود من حیث الاطلاق اعم از ابدی غیر متناهی بوده معنی حقیقی لفظ مذکور است
و در غیر آن چون مستعمل شده باشد بر سبیل تجوز خواهد بود و عند التعارض بین الاشتراک
والمجاز رجحان ثانی بر اول تبدیل شده باشد و حذف و اضمار و تخصیص عام
و تقیید مطلق تمامی بر خلاف اصل باشد دور نیست که نص شرعی بخلود
حاصل گردد و اگرچه عقل را در قبول آن تأمل بسیار است و از بعضی اصحاب
حقیقت ذکر شده که زمانی بر جهنم خواهد گذشت که زمین وی گل و سبزه زمین
بار آورد و الله اعلم بحقایق الامور و از شیخ محیی الدین ذکر یافته که
الثناء بصدق الوعد لا بصدق الوعید بل بالتجاوز
عن السیئات مع التوعد علیها ایقاظ آنچه از عذاب
و خلود نار و خلود عذاب و غیر آن از موجبات مواخذات جبار السموات
مرقوم صفحات کتاب و سنت شده و در احادیث صحیحه مصححه علمای طرفین
ذکر یافته و مدلولات کلمات بینات کلام مجید منطوقاً و مفهوماً و صریحاً
و کنایة بر آن دلالت مینماید مخصوص کفره و مشرکین و من یحذو حذوهم
از اهل سنت و سایر مخالفین طریق وثیق ائمه معصومین و امنای رب
العالمین و حجج الهی بر کافه مخلوقات آسمان و زمین است و امیدواری
آنست که آنچه در برزخ نیز در بعضی عبارات ورود پذیرفته آن نیز برکت
محبت اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و ذریت طاهره مرتضوی
تخفیف پذیرد مگر در بعضی از مواد متضمنه معاصی کثیره و منهای کبیره که
در انصورت رحمت کامله الهیه بر طبق سبقت رحمتی غضبی مقتضی

آنست که صاحب خطیئات موبقه و سیئات مهلکه را از آلودگی بچگنیت
لوازم آن تطهیر داده حکایت برزخ را بروی اشتداد داده مطهر
وی از لوث معصیت گردد و تحقیق کلام آنست که روز قیامت
و یوم حسرت و ندامت و آنچه لازمه خلق آن روز است از مواقف
خزی و خذلان همچنین آنچه قبل از آن از شدت و محنت و انواع طبیت
و اذیت که بروجه انحطاط مراتب استحقاق عذاب و عقاب نسبت
صدور مییابد تمامی در حیطه اختیار و اقتدار آن ولی خدا و صاحب
اختیار روز جزاست و مقامات مقرره روز محشر مشتمل بر ده امر
از امور است اول حوض کوثر که امیر المؤمنین حیدر ساقی آن باده
خوشگوار است دوم میزان اعمال و آنحضرت والی امر مذکور است
سیم صراط و مقیم انتقام خشیت انتظام بروجه امر و اراده و
استقلال در لوازم متعلقه با آن امیر المؤمنین است چهارم بهشت عالیمقام
و دوزخ و مفاتیح آن بفرموده پروردگار عالمیان مخصوص
آن امیر متقیان است و امور اربعه از اصول و امهات مهمات
روز محشر است و باقی امور واقعه از جزویات و لوازم امور مقرره
مذکوره است و بنابرین حیثیت اعتبار حوض کوثر و لوای احمدی و میزان
و صراط و اعراف و شفاعت و تقسیم جنت و نار و حکم میانه خلایق
و بازگشت بندگان خدا تعالی و محاسبه اعمال و مواخذه بر اقوال
و افعال و مأموریت و محکومیت مالک و رضوان نسبت با آن

ولوای صادره اهل بیت علیهم السلام تمامی منوط برای زرین ومربوط
بخاتم وتمکین آن امین رب العالمین وولی یوم الدین واهل بیت طیبین
وطاهرین است وچون ثابت شد بقرآن وسنت که رجوع خلایق
به نبی وولی وذریت معصومین ایشان است حق جل وعلا جهة
اظهار مقامات اعزاز واعتبار ایشان عند الله تعالی واین که رجوع بایشان
عین رجوع بخدا تعالی است میفرماید که واتقوا یوما ترجعون فیه الی
الله ثم توفی کل نفس ما کسبت واین فقره از کلام رحمت نظام
افاده ایصال اجور مستحقین ثواب نموده صفحه بیان از ذکر مستوجبین
عذاب وعقاب خالیست ودر کتاب مشارق مذکور است که قد
اجمع المفسرون ووافقهم ابو حنیفه فی مسنده روایة
عن الاعمش عن ابی سعید انه اذا کان یوم القیمة قال الله
تعالی یا محمد علی قفا بین الجنة والنار والقیا فی جهنم
کل کفار عنید والکفار من کذب بنبوتك وعنید عاند
علیا فی خلافته وبعد از ذکر این روایت صاحب کتاب میگوید که پس
متعین شد که علی بن ابی طالب حاکم یوم الدین وولی یوم ومالک
دیوان حکم است ودر عرصات بامر خالق البریات وبر کافر ومسلمان
ومرتد ومومن ومنافق وموافق وکاذب وصادق ودشمن ودوست
ظاهر است که ذاتیکه بی تکلف وقطع نظر از متابعت مضامین
روایات معتبره در جلالت وکمالات آن معدن آثار سبحانی ومخزن

اسرار یزدانی وجامع مجامع اطوار ربانی واورا نسبت بسرور مجموعه رسالت
انمقدار خصایص ومزایا واشتراک در اوصاف ذات احدی الصفات
سید کاینات واقعست که از مقوله گفتن وشنیدن ونوشتن و
حفظ نمودن وبضبط در آوردن متجاوز است چه آنحضرت نایب وحی
الهی وخلیفه رسول الله وحاکم یوم القیمة وسایق اهل بهشت ببهشت ودوزخ
بدوزخ است واین معانی ومضامین در صحیفه نوریه عالم ارواح وروز میثاق
وهنگام اخذ عهود ودر عالم اشباح وعالم ازدواج واسرار واظهار اقرار بقلم
حقیقت رقم زده ابرار واخیار وملایکه عظیم المقدار مثبت ومرقوم است
وآنحضرت ناصر پیغمبر وبن عم وبرادر وداماد وپدر اولاد وخلیفه وقایم مقام
ونایب مناب وحامل رایت از دنیا وآخرت ومساوی آن حضرت
در استعداد وقبول فیضان فواضل عوارف صمدیت وباول عمر عزیز
در مصرف محافظت رسالت ومقیم مقام مساوی در درجه ومنزلت
ختم سلسله نبوت ونسایم ومضامین آن برگزیده بارگاه احدیت ووقف
مواقف نصرت وحمایت وکافل مهام امت در نشاتین معنی
وصورت ومسند نشین چاربالش عزت در سرادق رافت ورحمت
حاوی مطاوی کتاب وسنت امیر غزوات مجیب دعوات بهر بر
قلوات قاضی حاجات حلال مشکلات سفینه نجات عالم بمعنیات
عارف معارف آیات بینات بعل فاطمه طاهره مولود کعبه معظمه واب
حضرات ائمه کاشف کروب خیر البریه مخصوص بخطاب انما انزل من حضرت

هارون بموسی منصوص بنص هل اتی منعوت بنعت لو کشف الغطا
وهو الذی شرفت بمکة وصنی وولد فی الکعبة وزوج بسیدة النساء
وبات علی فراش خاتم الانبیاء ووقاه بنفسه شر الاعداء یعنی
امام ذوی الالباب ومعدن حکمت وفصل خطاب صاحب کتاب میزان
یوم الحساب مصدق در محراب ناصر مومنین در یوم الاحزاب قاتل الجبری
وقامع الباب عین الله الناظرة فی العالمین زبدة الباسطة ووارث
علم النبیین ثانی رسول خیر المرسلین مستودع علم اولین و آخرین ساقی زمره
مومنین از حوض خاتم النبیین قاید الغر المحجلین والائمة الطاهرین خلاصه
کلام درین مقام آنست که چون بر زبان معجز بیان امیر المومنین و سید
الوصیین جاری شده که نزلونا عن الربوبیة وادفعوا عنا
الخطایا البشریة فانا عنها منزهون وعما یجوز علیکم
مبعدون ثم قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف وسر
الغیب لا یعرف وکلمة الله لا یوصف ومجمل از عبارت قدسی
اشارت آنحضرت این ست که غیر از مرتبه الوهیت که نسبت
آن بغیر از ذات احدیت بهیچ وجه من الوجوه بشخصی از اشخاص
از صورت جواز مبراست باقی اوصاف الهیه ونعوت ربانیه اگر
بوجهی از وجوه مستحسنه بران حضرت اطلاق نمایند مثل رب
ومالک یوم الدین واکثر اسماء صفاتیه مستعمله نظم صفتهای خدائی
جمله با اوست ولی گفتن نشاید خدا اوست در توصیف ذات ربوبیت

غیر آله والله قصوری شرعی وخللی دینی نخواهد داشت چنانچه در عبارات
منسوبه بآنحضرت مثل خالق وهادی ومحیی وممیت وامثال آن
ذکر یافته سوی اسمین مذکورین که علم ذات ربوبیت ست و از آنجمله
لفظ نور ست که من حیث الاستعمال مشترک میانه ذات
احدی ووجود مرتضوی وکمالات منزله فرقانی لکن نظر بمعنی لغوی
واصطلاحی لفظ مذکور صحت اطلاق آن بر امور ثلاثه از مقوله
واحده نبوده تفاوت میانه آنها بحقیقت ومجاز ست چه حقیقت
لغویه لفظ مذکور چنانچه در منتخب قشیری ذکر یافته عبارت ست از
کیفیتی که باصره اولا ادراک آن نماید تا بوساطت آن سایر اشیا
مدرک گردد وعبارت نیت النور فی اللغة ید رکه باالبصر
بدیهها اولا وبوساطتها سائر الاشیاء کنور الشمس وغیرها
وبنابرین اطلاق نور بر ذات اقدس من حیث الحقیقة اللغویة صحیح
نبوده چون متصلبین در تصحیح عبارات بحذف واضمار ومجاز
وامثال آن توسل نمایند درین مقام الله نور السموات والارض را
بالله ذو نور السموات والارض اتمام نمایند چنانچه صاحب کشاف نیز
بمضمون مسطور تصحیح نموده در مجمع البیان از ابن عباس الله نور
السموات بالله هادی السموات مفسر گردیده ودرین صورت باوجود
خروج از موضع له لفظ بارتکاب حذف نیز احتیاج دارند یعنی
هادی اهل السموات والارض وطائفه نور السموات را بمزین السموات

تقریر نموده اند و دیگر تاویلات خلاف ظاهر بسیار است که ذکر آن مناسب مقام نیست
و ظاهر آنست که از کتاب تاویلات مذکوره وغیرها بنابر مراعات لغات عربیه
و معانی ماخوذه از الفاظ معینه است اما نظر بمعنی اصطلاحی لفظ مذکور
که اصحاب حقیقت ذکر نموده اند صدق لفظ نور بر ذات احدی بحمل
هو هو صحیح بوده از تاویلات قریبه و بعیده مستغنی است چه معنی نور
من حیث الاصطلاح عبارتست از شیئی ظاهر لذاته مظهر لغیره و ظاهرست
که ظهور الهی مسبوق بخفی و سبب از امری نبوده لذاته ظاهر و هویداست
و مظهر جمیع اشیا از کتم خفا بمنصه ظهورست نظم تا گرش و رتق نور بود
خار ز گل نی ز شکر دور بود چونکه بجوشش کرم آباد شد بند وجود
از عدم آزاد شد در هوس این دو سه ویرانه ده کار فلک بود گره
بر گره تا نگشاد این گره وهم سوز زلف شب ایمن نشد از وهم روز
چون گره عقد فلک وا نکرد جعد شب از گره عدم شانه کرد
خون دل خاک ز هجران باد در جگر لعل بدخشان نهاد باغ سحر را
چو گل تازه کرد مرغ سخن را فلک آوازه کرد و چون صدق لفظ
مذکور بر ذات ربوبیت بشائبه تکلفی صورت صحت یافت باید دانست
اگر چه ساحت وجوب وجود از غبار مناسبت و مماثلت تصفیه یافته
و نقود خبر این وحدت ذاتی مسکوک بسکه سامیه وحده لا شریک له
گشته و حقایق موجودات صوری و معنوی و اجرام فلکی و عنصری
وغیر ذلک مجالی انوار حقایق و مظاهر تجلیات وجود مطلق اند رباعی

دل مغز حقیقت است و تن پوست ببین در کسوت روح صورت
دوست ببین هر چیز که آن نشان هستی دارد یا سایه نور اوست
یا اوست ببین لکن ذوق باده خمخانه الست بتکبر و تحمل بیشکم
و علی امیر که پیمانه مستی صوری مرتضوی را از مدامه ان لله شرابا
اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا
وجدوا و اذا وجدوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا
وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم
و بین حبیبهم مالامال ساخته و برحسب استعداد فطری و قابلیت
ذاتی مشکوة وجودش از انوار زجاجه ان لنا مع الله حا
لات هو فیها نحن و نحن هو و مع ذلک هو هو و نحن
نحن استناره یافته و از شجره طیبه وادی ایمن نزلونا عن الربوبیة
و ادفعوا عنا خطایا البشریة فانا عنها منزهون و عما
یجوز علیکم مبعدون ثم قولوا فینا ما استطعتم فان
نوای ۱۲ البحر لا ینزف و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف نوای
مرغان خوش الحان بوستان المحبة دخول صفات المحبوب
علی البدل من صفات المحب از سمات مخفیات مطربان بزمگاه
مناجات ذاتیه و کیفیات صفاتیه بین المحب و المحبوب اکتساب یافته
و به پرتو تجلیات افعالی و صفاتی ساحت فیض آیت استعداد
فطری و اهلیت جبلی آن مظهر انوار مخزن اسرار از سایر مجال الوافی غیبی

امتیاز پذیرفته و بحرارت سطوات قرب بارگاه احدیت سبیکه
صفات بشریه ذوبان یافته و برطبق مدلول صدق مشمول لما
دانیت الحدیدة الحامیة یتشبه بالنار مجاورتها و تفعل
فعلها فلا تتعجب من نفس استشرقت واستنادت واستضائت
بنور الله فاطاعها الاکوان ذات و صدت سمات آن مظهر غرائب
حالات و عجایب صفات احدی الآیات متحلی بحلیه نعوت ربانی و خصایص
سبحانی گشته برطبق مضمون رق الزجاج و رقت الخمر فتشابها
فتشاکل الامر فکانما خمر ولا قدح و کانما قدح ولا خمر
مغایرت ذاتی و اتحاد صفاتی مرقوم رقم حسن عنایت پروردگاری
گردد تا در بصورت آثار صفات الهی از احیا و امانت و اطلاع
بر عیوب و غیوب الغیوب و استقصاء معالم غیب و شهود و قهدا
بر افعال خارجه از طوق بشریه و صدور خوارق عادات بر وجهی که التبه
ادراک بعضی از ذوی العقول بانتقاش صور فاسده امور صادر
از افکار ناقصه مرتسم گشته حقیقت ذات و کیفیت صفاتش
مشتبه شده کثیری از اشخاص انسانی در پس پرده جهل و نادانی سر رشته
ایمان از دست دادند و درین مقام یکی از شعرای عرب گفته شعر
احیاک للموتی و علمک مخبرا بما الغایبات عندی فیک لمن غلا
و حاصل کلام در وجه صحت تسمیه ذات متعالی سمات آن حضرت
باسم نور آنکه بواسطه سبقت نور وجود آنحضرت بر سایر انوار وجودات

کافه مخلوقات و مبدائیت نور وجود آن حضرت رسالت نسبت باز
انوار است چنانچه در محل خود مبین گشته یا نظر بمقام محب و محبوبیت آن
حضرت در بارگاه احدیت که متصف بصفات الهی و متخلق باخلاق
و متحقق بحقایق نعوت ذات ربوبیت است که نظر بآن صدق
کلمه مذکوره بر ذات اقدس مرتضوی صحیح مینماید و درین باب مناقب شیفته
موافق آداب میتواند بود در حیز خفا اختفا یافته ذکر آن موجب اطناب
کلام در بیان بعضی از غوامض اسرار مخزن انوار است والله اعلم اتمام
در کتاب مشارق مذکور است که در تنزیل ورود یافته که وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة و نفرموده که الی الهها ناظرة زیرا که الوهیت
مخصوص رتبه وحدانیت است بخلاف ربوبیت که مشترک میانه واجب
و ممکن است و میفرماید که جاء ربک و نفرموده که و جاء الهک
و میفرماید که رب ارنی انظر الیک بخلاف الهی ارنی انظر الیک
و دیگر ارجعی الی ربک و دیگر فرموده که فلما تجلی ربه پس نظر
و رویت و مجی و تجلی مخصص برب یافته دون الاله و تجلی در غیر ذی مکان
متصور نیست و مجی و انتقال و نظر بالله تعالی از امور مستحیله
مینماید پس مراد بتجلی و رویت درین مقام رویت لغویست
و معنی کلمه مذکوره منحصر در مالک و مولی و سید است که صدق هر کدام
از امور ثلاثه بر نبی و ولی بی تاملی صحیحست چه ظاهر است که ایشان
سادات بنی آدم و موالی و ملوک دنیا و آخرت اند پس رویت

مستفاد از آیه شریفه مخصوص شیعه اثنی عشریه است که نظر بصاحب و سید
و مولی ایشان صورت خواهد یافت و چون از مضمون احادیث صحیحه
روشن شده که روز قیامت طایفه که رو سفید بصحرای محشر در آیند مخصوص
محبین خاندان رسالت‌اند و ازین جهت یومئذ ناضرة تواند بود که اشارت بصفات
مختصه اثنی عشریه در یوم القیامة بوده مصحح مدلول روایات مذکوره باشد
والله غنی عن العالمین و منزه عن العباد الناظرین و اما
رب بمعنی معبود مخصوص ذات واجب الوجود است و اشارت باین معنی
نموده که رب السموات والارض یعنی معبود السموات والارض
و اگر گویند تسمیه عباد بلفظ مذکور منافی مراعات ادب است جواب آنکه
وقوع آن در قرآن عزیز رافع دغدغه است چنانچه در حکایت حضرت یوسف
علیه السلام فرموده که انه ربی احسن مثوای و فرموده که اذکرنی عند ربک
و بنابرین از جهت مفهوم معنوی اگر اطلاق این لفظ بر نبی و ولی نموده شود
مخالف قوانین ادب نخواهد بود و نزد بعضی مدلول آیه شریفه بحذف مضاف
اتمام پذیرفته است مثل لفظ نعمت یا رحمت یا فضل و امثال آن و درین صورت
نیز صدق آن بر شیعه اثنی عشریه نهایت وضوح دارد زیرا که حضرات ائمه
علیهم السلام موصوف بفضل الهی و رحمت الهی و نعمت الهی اند که بر جمیع
خلایق فایض شده اند پس روز قیامت ملاقات و رجوع و نظر و
لوازم آن متعلق بآن خاندان عصمت بنیان بوده رفعت قدر ایشان و منزلت
و کرامت و مراحم مزید ربیع الهی درباره ایشان تمامی منظور اهل موقف گردیده معلوم

فایق

اولین و آخرین گردد که موافق ایشان تحقیقی در کدام درجه از درجات قرب
ربوبیت و منافق ایشان در چه مرتبه از مراتب عذاب و عقاب و مواخذه
رب الارباب‌اند و آنچه مدلول آیه با آن صورت پذیرگشته معلوم اهل
نظر تواند شد مقصود از لفظ رب در آیه شریفه معنی لغوی محمول بر نبی
و ولیست روایتیست که در طریق مخالف ذکر یافته مراد از آیه و اشرقت
الارض بنور ربها امام زمان است و آیه شریفه ان الانسان لربه
لکنود درین باب اظهر دلایل و آله بر مدعاست زیرا که از ثعلبی منقولست
که مقصود از آیه حضرت امیر المؤمنین و عمرو عاص است که آن ملعون
در حرب ذات السلاسل حسد بر امیر المؤمنین علیه السلام نموده سبب
نزول آیه شریفه گردید و شکی نیست که مقصود الهی درین مقام از لفظ
انسان عمرو عاص و از کلمه لربه آن صاحب دین و دنیا کافه عباد است
و چون قبل ازین درین رساله و در دیگر کتب و رسایل ذکر یافته
که امور صحرای محشر و مهمات عباد در آن وادی کثیر الخطر به نبی و ولی
مفوض گشته مرجع و مآب عامه مکلفین اند ازین جهت بعضی از محققین
اهل بیت رسالت از مدلول آیه شریفه فاذا هم من الاجداث الی
ربهم ینسلون چنین فهمیده که رجوع و بازگشت خلایق به پیغمبر صلی الله
علیه و آله و امیر المؤمنین و باقی حضرات ائمه معصومین طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین است بنابرینکه کلمه ربهم در آیه مذکوره مستعمل در معنی
لغویست و درینصورت صدق آن بر نبی و ولی بی دغدغه خواهد

موقف

و اما آیه متبرکه وجاء ربک چون نظر بمعنی لغوی صدق آن بر ذات ربوبیت
از صفت صحت معراست پس تقدیر کلام بر منوصه انتظام لو اند یافت
که وجاء امر ربک و مراد از امر الهی درین آیه ظهور حضرت صاحب الامر و الزمان
محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن
علی بن ابی طالب است چنانچه از مفسرین و محدثین طرفین مذکور است
و شکی نیست که جماعتی که تصدیق بحقیقت صاحب الامر و وجود او
درین زمان نموده و مرتکب عقیده صالحه اند زمره شیعه اثنی عشریه اند
بر طبق یومنون بالغیب اذعان انیطایفه بغیبوبت حضرت صاحب
الامر و وجوب ظهور او در غایت ظهور است و محصل کلام در تحقیق
مرام یعنی ملت سید الانام اینست که طریق نجات امت و حصول
مقاصد دنیا و آخرت منحصر در ایمان صحیح و ایمان صحیح موقوف بر محبت
حضرات ائمه طاهرین است علیهم السلم و محبت ایشان به تصدیق
بحقیقت امامت و خلافت ایشان و تصدیق ببطلان و عصیان
و طغیان مخالفان ایشان اصولا و فروعا ظاهرا و باطنا حاضرا و غائبا دینا
و دنیاء صورت نه بندد و آنچه بصورت عبادات و طاعات مفروضه
منصوصه از منکرین خلافت ایشان و مصدقین امامت مخالفین ایشان
ظهور یابد هر چند بیشتر وقوع یابد وسیله امتداد و اشتداد و ازدیاد
عذاب و عقاب ایشان است چنانچه سابقا از حکایت ابلیس که شبلی و
حضرت صادق علیه السلم ظهور یافت و مشهور است که شیطان ملعون

دراز

دراز منه طویله بعبادت خالصه پروردگاری قیام مینمود و غزالی
در کتاب احیا ذکر نموده که آن بیعاقبت هشتاد هزار سال سایه نشین
شجره مبارکه اطاعت ربانی بوده و لمحه غافل و لحظه ذاهل نگشته
بروجه معرفت و خلوص عقیدت و شناسائی معبود و صدق نیت
و استحضار مقامات عبودیت ناظم مناظم بندگی دربارگاه الوهیت
میبود و بمخالفتی واضح و معصیتی که جحود و عناد و عدم قبول امر
و اراده ربانیه سبب اقدام بران خطیئه شده بود تمامی هباء
منثورا و تاج و تاج قرب و طاعت بارگاه احدی بکهنه قلنسوه بعد
و معصیت ابدی تبدیل یافته صحیفه اعمال و افعالش بکلام
صدق انتظام و کان من الکافرین ابلیس مغبون گشت بنابرین تا
عبادت یا قصه ناشایسته واقعه در عرض پنجاه سال یا اندکی بیشتر
یا جزوی کمتر که خالی از اطاعت خالصه و معرفت کامله و محتوی
بر نسیان مواخذه و معاتبه آفریدگار و ناشی از غایت جحود و انکار
و جا که از آمیختگی بعباد و غفلت از موجبات یوم التناد
الحاصل مشتمل بر پیروی هوای نفس اماره و اطاعت شیطان ستمکار
که از مخالفین طریق وثیق سید المرسلین سمت صدور یافته
باشد ثمره مترتبه بران غیر از خزی و خذلان و خسران و حرمان و حسرت
باکفره و مشرکین در درکات نیران جحیمی دیگر نتیجه طاعت
ایشان نبوده خسر الدنیا و الآخره گذاشته چه عقیده فاسده

طاعات ۱۲

ایشانست عصمنا الله وایاکم ایها الاخوان من الجحد و الطغیان
والفسوق والعصیان ورزقنا الله تعالی شفاعة نبیه
وولیه واولادهما المعصومین المطهرین من الزیغ
والبطلان بحق محمد المبعوث من بنی عدنان واهل بیته
الطاهرین السالکین مسالک العلم والعرفان وچون
در تحریر این رساله وتقریر این مقاله چنانچه سابقا بآن اشاره نمود
مامور باختصار است درین باب زیاده ازین اطناب مستدعی
اجتناب اصحاب از مطالعه تفاصیل فصول وابواب
ولهذا برینقدر اکتفا واقتصار رفت و
امید که خالصا لله ذخرا لیوم المعاد
مرقوم رقم حسن اعتقاد گشته ورشته
[illegible] خلوص نیت وصفای طویت
منتظم باد بالنبی وآله الامجاد
تمت تحریرا [illegible] قعده
سنه هزار و نود و [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
هو الله تعالی
[illegible] العزیز

انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر

بسم الله الرحمن الرحیم
قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد

بسم الله الرحمن الرحیم
قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبد لکم دینکم ولی دین

بسم الله الرحمن الرحیم
اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا

کتبه [illegible] الفقیر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الحمد لله الد… الله

الحمد لله الذي ارسل الانبياء الى الانام ونصب لهم
الاوصياء الكرام واصطفى من بينهم سيد المرسلين وجعل
وصيه امير المؤمنين وخصص بذلك اولاده الكرام
عليه وعليهم التحية والسلام اما بعد چنين گويد اقل
عباد الله الغني محمود بن ميرزا علي كه اين مختصريست موسوم بمنهاج
المؤمنين ومحتوى بر براهين عقليه وايات كريمه واحاديث نبويه
در بطلان مذهب مخالفين وحقيقت مذهب اماميه مترتب بر مقدمه
وهفت فصل وخاتمه بنام نامي واسم سامي نواب كامياب سپهر
ركاب سلطان سلاطين روزگار خاقان خواقين گردون اقتدار
قطب دايره دوران مركز عالم امكان معدل النهار فلك امارت
خط استواء اقليم عدالت مروج مذهب ائمه اثني عشر مشيد اساس
دين خير البشر ماحي الظلم عن وجه الايام سلالة النبي عليه الصلوة والسلام
امير اعظم شهنشاه المعظم مولى ملوك العرب والعجم السلطان بن
السلطان الخاقان بن الخاقان المؤيد المنصور من عند الله الملك
المنان سلطان شاه صفي الصفوي الموسوي ابد الله تعالى ظلال
مكرمته على رؤس الانام من يومنا الى يوم القيام در سلك تحرير آورده شد
وما توفيقي الا بالله العلي العظيم

در بيان مذهب ائمه اثني عشر

بدان وفقك الله كه مذهب ايشان آنست كه خدا تعالى حكيم عادل وقادر
مختار است وصدور فعل قبيح واخلال بواجب ازوي محال است وفعل
او جل شانه معلل بغرض وحكمت است كه راجع بمصلحت عباد ميشود
وظلم وفعل عبث نسبت بجناب مقدس او روا نيست وانچه نظر بحال
بندگان اصلح وانفع است بجاي مي آورد ومكلفين را در اعمال وافعال
خود اختيار داده ووعده ثواب وبيم عقاب فرموده وبر انبيا و
رسل او سهو ونسيان وخطا از ابتدا وانتهاي عمر روا نيست والا
اعتماد بر اقوال وافعال ايشان نخواهد بود وارسال ايشان عبث وبيفايده
خواهد بود وقبل از فوت بر رسول ص نصب امام معصوم وقايم مقام
او كه مردم را از خطا وخلل باز دارد لازم است ومحمد بن عبد الله بن
عبد المطلب خاتم انبيا وسيد رسل است وبعد ازو حضرت امير المؤمنين
علي بن ابي طالب عليه السلم بنص الهي وقول رسول الله خليفه وقايم
مقام اوست وبعد ازو فرزند او امام حسن عليه السلم وبعد ازو امام
حسين عليه السلم وبعد ازو امام زين العابدين ع وبعد ازو محمد باقر
بن علي بن الحسين وبعد ازو امام جعفر صادق ع وبعد ازو امام موسى بن
جعفر وبعد ازو علي بن موسى الرضا وبعد ازو محمد بن علي وبعد ازو علي
بن محمد وبعد ازو حسن بن علي وبعد ازو محمد مهدي بن حسن حجة الله القايم
صلوات الله وتسليماته عليهم اجمعين وهر لاحق بنص خدا ورسول ع
خليفه وقايم مقام سابق اوست ونزد ايشان جايز نيست كه رسول الله

عليه
صلوات الله عليه وآله از دنيا رحلت فرمايد وتعيين امام وقايم مقام خود
نفرمايد واما مذهب اهل خلاف در اكثر اين مذكورست برخلاف
مذهب اماميه است چه ايشان صدور فعل قبيح واضلال خود
نسبت بجناب باری تعالی جايز ميدانند بلكه راسا نفی وجوب از
افعال الهی مينمايند وافعال الله را معلل بغرض نميدانند وخلوی
فعل او را از عدل وحكمت جايز ميدانند وجميع انواع معاصی وفسوق
كه در عالم واقع ميشود مستند بواجب الوجود ميدانند ومطيع را مستحق
ثواب وعاصی را مستوجب عقاب نميدانند بلكه تجويز مينمايند كه
حق سبحانه وتعالی انبيا وصلحا را عذاب فرمايد وابليس وساير فجار را
ثواب كرامت فرمايد الله تعالی عما يقولون علوا كبيرا وانبيا ورسل را
معصوم نميدانند بلكه تجويز صدور سهو ونسيان وكذب از ايشان
مينمايند وميگويند كه رسول الله صلوات الله عليه از دنيا رحلت فرمود
وانحضرت خود خليفه وقايم مقام تعيين نفرموده وبعد از نبی رسول ص
ابی بكر ابی قحافه را بسبب متابعت عمر عليه اللعنه امام ميدانند وبعد از و
عمر را وبعد از عمر عثمان را خليفه ميدانند وبعد از ايشان حضرت امير المومنين
علی عليه السلم را امام وخليفه ميدانند وبعد از حضرت بعضی از ايشان
امام حسن را امام ميدانند وبعضی معاويه ابی سفيان را وبعد از وی
خلافت را حق بنی اميه ميدانند وبعد از ايشان بنی عباس اينست
بيان مذهب هردو فرق فلا جرم بيان حقيقت مذهب اثنی عشر وبطلان

مذهب عامه بر وجه اين مختصرست والله الموفق للصواب واليه المرجع
والمآب فصل اول در براهين عقليه بر حقيت مذهب اثنی عشريه
وانحصار امر خلافت وامامت در ايشان برهان اول بدان ايدك الله
تعالی كه مذهب اماميه آنست كه امر خلافت وامامت باستحقاق
واستعداد جبلی ثابت ميشود ونص الهی كشف آن ميكند اما اهل خلاف
چون در جميع ابواب منكر استحقاق ذاتی اند پس مذهب ايشان آنست كه
امر امامت ثابت نميشود مگر به بيعت واختيار واجماع امت امر خلافت را
مستحق نميدانند واين مذهب در غايت سقوط از درجه اعتبار ونهايت
را هبوطست بچند وجه اول انكه هرگاه حضرت ص هيچ چيز از جزئيات دين را
باختيار امت تفويض نفرموده باشند از غايت اهتمام كه آن حضرت را
در هدايت وارشاد امت بود پس چگونه تواند بود كه امر امامت را كه بيضه
اسلام است وقوام دين بآن منوطست باختيار امت تفويض فرمايد
واعظم علمای ايشان امام فخر رازی در كتاب نهايت العقول تصريح
باين معنی نموده واستاد الكل فی الكل در كتاب شارح النجاة از و نقل فرموده
وگفته كه امام علما عامه فخر الدين رازی در كتاب نهايت العقول بر جاده
انصاف آمده وبر اصحاب خود اعتراض ميكند كه هرگاه نبی عليه السلم در هدايت
امت اينقدر اهتمام داشته كه در باب بيت الخلا رفتن تنها سی وشش
وظيفه تعليم فرمايد سوای واجبات واين امر جزئی را برامت مفوض ندارد
چون تواند بود كه از دنيا رحلت كند ووصی وخليفه وامامی كه بعد از و

نایب نفس مقدس او و حامی بیضهٔ اسلام و مرجع مشکلات حلال
و حرام و حافظ احکام شرع که سعادت امت بمتابعت او و
شقاوت ایشان بمخالفت او منوط باشد نصب ناکرده این چنین امر
مهم و خطر عظیم را مهمل گذارد و تعیین این مرتبه بلندپایه را که تالی نبوت
و ثانی رسالتست باقتضای رای امت و اختیار ایشان تفویض
نماید چنانچه طریقهٔ اهل سنت است هر کسیکه از خرمن عقل بهره
داشته باشد هرگز این قول باطل را باور ندارد و تجویز این احتمال
محال را بغایت حماقت طبع و سفاهت نفس شمرد و همانا
عقل مستقیم صریح کند که در قانون حکمت بالغه و سنت عنایت ازلی
واجب است که امام خلق و خلیفهٔ رسول الله صلعم منصوص باشد و بحسب
استحقاق ذاتی و کمال فطری و جوهر قدسی در فطرت اولی و اتصاف
ملکات ملکیه و اصناف کمالات بشریه در فطرت ثانیه باین درجه
عالیه مخصوص باشد چنانچه مذهب شیعه است و منکران حقیقت
در دیدهٔ صاحب نظران از دایره بصیرت عقلی خارج و از حوزه
استقامت فطرت انسانی بیرون شوند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
وجه دوم آنکه بنا بر این مذهب لازم آید که از وقت وفات نبی علیه السلام
تا زمان بیعت و اختیار امت که عصر از امام زمان خالی باشد و
وباتفاق خلو زمان بلکه آنی از آنات از امام زمان جایز نیست و اما
بر مذهب شیعه آنکه نزد ایشان به براهین قطعیه و ادله ثابت شده که

از حین فوت نبی تا قیام قیامت خلو زمان از امام محال است و اما بر مذهب
عامه بواسطه آنکه نزد ایشان از وقت وفات رسول صلعم تا سی سال
خلو زمان باطل است و از جهت روایاتی که بطریق ایشان وارد شده
که آن حضرت فرموده که الخلافة بعدی ثلثون سنة و تحریر علماء عامه
قاضی عضد در مواقف گفته که تواتر اجماع مسلمین فی صدور الاول
بعد وفات النبی صلعم علی امتناع خلو الوقت عن امام یعنی بنقل متواتر
بما رسیده که کافه مسلمانان بعد از فوت حضرت رسول صلعم اتفاق
نموده اند بر آنکه ممتنع است که عصر از خلیفه و امام خالی باشد فلاجرم
امر امامت و خلافت باستحقاق ذاتی و نص الهی ثابت شود
چنانچه مذهب شیعه است نه اجماع امت چنانچه مذهب عامه است
و الا از حین فوت رسول صلعم تا زمان بیعت خلو زمان از امام که
اجماع امت است لازم آید وجه سیم آنکه در اصل اجماع بر خلافت ابوبکر
منعقد نشده چنانچه قاضی عضد در مواقف گفته که حق آنست که
بر بیعت ابو بکر علیه اللعنه اجماع منعقد نشده بلکه اهل مدینه نیز
بر بیعت او اتفاق نموده اند چه اکابر صحابه مثل سلمان فارسی و
مقداد اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمانی و سعد بن عباده و زید بن
ارقم و اسامه بن زید و خالد بن سعد و غیر ایشان از کبار صحابه
از بیعت ابوبکر ابا نمودند حتی آنکه ابی قحافه از جمعی پرسید که مردم
کدام یک از صحابه را بر مسند خلافت قرار داده اند ایشان گفتند چون

قاضی عضد در موقف ط

پرترا است از صحابه دیدند او را خلیفه ساختند او گفت هرگاه بمن میل
باشد میباید مرا خلیفه سازند که بدو راضیم واستن از ویم پس ظاهر
شد که اجماع که عمده دلایل ایشانست در خلافت ابی بکر محقق نشده
باشد آن اجماع خطرست و از درجه اعتبار ساقط چه اجماع را از
ماخذی و ماخذ آن یا دلیل عقلیست و یا دلیل نقلی و هیچ یک
ازین دلیلین بر خلافت ابی بکر قایم نیست اما انتفاء دلیل عقلی بر
خلافت او ظاهرست و اما انتفاء دلیل نقلی بواسطه آنکه مذهب
ایشان آنست که نبی ص از دنیا رحلت فرموده از جهت خود وصی
تعیین نفرموده و در قرآن کریم و حدیث شریف اصلا اشعار
و ایما بر امامت او نیست پس اجماع مذکور را اصلا ماخذی نیست
و اجماع بی ماخذ چنانچه در علم اصول و فقه مبرهن شده خطاست
و اعتباری ندارد و پس بدلیل عقلی و قول معظم علماء عامه بطلان
خلافت ابی بکر ظاهر شد باتفاق امت بعد از رسول صلوات الله
علیه و آله خلافت حق امیر المومنین علی بن ابی طالب ست چنانچه
مذهب شیعه است دوم آنکه واجبست که امام زمان معصوم باشد
که وثوق و اعتماد بر قول و فعل غیر معصوم نیست و نصب او عبث
و بیفایده خواهد بود و باتفاق امت ابی بکر ملعون معصوم نبود
پس او امام نتواند بود و چون امر خلافت بعد از رسول صلوات الله
علیه میان او و حضرت علی علیه السلام دایرست پس هرگاه

امامت او باطل باشد فلا جرم امر امامت مخصوص علی بن ابی طالب
چنانچه مذهب شیعه است سیم آنکه واجبست که امام از جانب جناب
مقدس الهی منصوص باشد چه طریق نبوت و امامت باتفاق امت
منحصرست در بعث و اجماع چنانچه مذهب عامه است و در استحقاق
ذاتی و نص الهی چنانچه مذهب شیعه است قبل ازین معلوم شد که امامت
باختیار امت و بیعت ثابت نمیتواند شد پس لازم است که امام
خلق از جانب جناب الهی منصوص باشد و دیگر آنکه دانسته شد که امام
میباید معصوم باشد چون عصمت امر باطنی است بدون نص الهی
کسی را بران اطلاع نیست پس لازم است که امام از جانب الله منصوص
بوده باشد فلا جرم امر خلافت بعد از رسول صلوات الله علیه حق
امیر المومنین علی بن ابیطالب است چنانچه مذهب اهل شیعه است
چهارم آنکه خدا تعالی قادرست بر نصب امام معصوم و بنی نوع
انسان در بقا و تعیش و امر معاملات خود محتاجند بنصب
امام معصوم و مفسده بر نصب مترتب نیست پس نصب او
بر خدا تعالی واجبست و باتفاق امت غیر از علی بن ابیطالب ع
کسی از اصحاب رسول الله معصوم نیست پس خلافت بعد از
رحلت حضرت رسول ص حق علی بن ابیطالب است چنانچه مذهب
شیعه است پنجم آنکه واجبست که امام زمان افضل از رعیت
خود باشد و الا تقدیم مفضول بر فاضل آید و این اقبح ست بحسب

عقل و نقل اما بحسب عقل ظاهرست چه فایدهٔ امام آنست که مردم در مسایل
و حل مشکلات باو رجوع کنند و او را جایز نیست که بغیر خود رجوع نماید و الا
نصب او عبث و بی فایده خواهد بود فلا جرم میباید که امام زمان افضل از
رعیت خود باشد و اما بحسب نقل چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما
لکم کیف تحکمون و باتفاق امت علی بن ابی طالب علیه السلم افضل از
جمیع اصحاب بود چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و جمیع صحابه در وقایع
و حل معضلات باو رجوع می کرده اند و او هرگز بکسی رجوع ننمود پس
امر خلافت بعد از حضرت رسول صلعم حق علی بن ابی طالب علیه السلم
چنانکه مذهب شیعه است و با آنکه آنحضرت علیه السلم در زمان نصوص
خلافت مکرر دعوی امامت میفرمود و میگفت لقد تقمصها
ابن ابی قحافه و هو یعلم ان محل قطب من الرحی و عصمت
که بمقتضای آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا لازمهٔ ذات اوست و
کذب بروی روا نیست پس درین دعوی صادق خواهد بود فلا محاله
امر خلافت بعد از رسول صلعم صلوات الله علیه و آله حق او باشد
چنانچه مذهب شیعه است چون براهین مذکوره بر امامت هر یک
از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین قایم است و بر امامت
غیر ایشان دلیلی نیست پس امر خلافت منحصر باشد در ایشان از نصوص

خلافت بسبب کوری بصر و عمی بصیرت پای ناحق بر مسند امامت نهاده اند
و غصب این منصب عالی از ایشان نموده اند و درین امر ایشان را اصلا حق
و بهره نیست **فصل** دوم در دلایل نقلیه بر حقیقت مذهب
اثنی عشریه از قرآن قدیم کریم و سنت قدیم بدان ایدک الله تعالی که
دلایل نقلیه بر این مطلب عالی از حد و حصر بیرون است و برخی از آن درین کتاب
مذکور میشود دلیل اول از قرآن کریم خدای تعالی فرموده انما ولیکم الله
و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون یعنی نیست و جز این نیست امر ولایت و اولی
بتصرف در ابدان و ادیان شما منحصر است در خدای تعالی و رسول او
و جمعی که ایمان بخدا و رسول آورده اند و نماز پنجگانه را بپای داشته اند
در حال رکوع اعطای زکوة فرموده اند و کافه مفسرین از عامه و خاصه
اتفاق نموده اند بر آنکه این آیه کریمه در حق علی بن ابی طالب علیه السلم است
و ثعلبی که یکی از اعاظم علمای عامه است در تفسیر خود از ابی ذر غفاری
رضوان الله علیه روایت کرده که او گفت یکروز نماز ظهر گذارده در
خدمت حضرت رسول صلوات الله علیه نشسته بودم که سایلی از در
مسجد در آمد و سوال نمود و هیچکس بوی چیزی نداد و سایل دستهای
خود را بسوی آسمان برداشته گفت بار خدایا گواه باش که در مسجد رسول
تو بمن چیزی نداده اند حضرت امیر المومنین علیه السلم در رکوع بود چون این
سخن شنید در دست راست مبارک او خاتم بود بجانب آن سایل فرا کرد

سایل آن خاتم را از دست مبارک آنحضرت بیرون کرد و حضرت رسول صلوات الله
علیه و آله آن امر را مشاهده فرمود بعد از وقوع آن امر حضرت فرمود اللهم
موسی سئلک وقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل
عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی
هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک
کثیرا ونذکرک کثیرا فانزلت علیه سنشد عضدک
باخیک ونجعل لکما سلطانا انا محمد نبیک وصفیک
فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی
علیا اشدد به ظهری ابوذر غفاری رحمه الله گوید که هنوز این
دعا را تمام نکرده بودم که جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد بر خوان آنحضرت
فرمود که چه بر خوانم گفت انما ولیکم الله ورسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
وابن مغازلی شافعی از ابن عباس روایت کرده که او گفت این آیه کریمه
خاص در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده و ولی که درین آیه
مذکورست بمعنی متصرف در امر دین است باری تعالی درین آیه کریمه
چنانچه اثبات از جهت ذات مقدس خود و رسول خود کرده بر همان منوال
از جهت علی بن ابیطالب علیه السلام اثبات فرموده پس ظاهر شد که
روایت که در شرح مقاصد ذکر کرده که ولایت که درین آیه کریمه است
بمعنی نصرتست نه اولی بتصرف این باطلست جهت آنکه اگر مراد از ولایت

درین مقام نصرت باشد حصر او در خدا و رسول او و علی بن ابی طالب ع صورت
ندارد چه این معنی در جمیع مومنین متحقق است که بعضی نصرت بعضی مینمایند و دیگر
آنکه چون آیه کریمه بلغ ما انزل الیک من ربک نازل شد آن
حضرت صلوات الله علیه و آله مردم را جمع کرده فرمود که الست اولی
منکم بانفسکم ایشان گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که من
کنت مولاه فعلی مولاه پس ظاهر شد که مراد درین مقام اولی بتصرفست
نه معین و ناصر باید دانست که حصر مفاد کلمه انما است جایزست که
حصر اضافی باشد چه در علم الهی جل شانه رفته بود که بعد از فوت
حضرت رسول صلوات الله علیه و آله در میان امت تردد و اختلاف
در بیان خلافت و امر امامت واقع خواهد شد بکلمه انما نفی آن
تردد کرده و نیز جایزست که در وقت نزول این آیه کریمه بعضی از
مردم مردد بشند که درین که تصرف در امر دین مخصوص خدا و رسول
اوست یا دیگر را نیز درین امر بهره هست حضرت حق سبحانه و تعالی
بکلمه انما نفی آن تردد کرد پس ظاهر شد بطلان قول بعضی از قاصرین
که در شرح مقاصد گفته که مفاد کلمه انما حصر حقیقی نیست و حصر اضافی
نمیتواند بود از برای نفی اختلاف و تردد است و در وقت نزول
این آیه کریمه اصلا تردد در امر امامت نبوده و نیز جایزست که حصری که
مفاد آن آیه کریمه است حصر حقیقی است نه اضافی و در بعضی از احادیث
صحیحه وارد شده که تصدق بخاتم در حال رکوع از سایر ائمه اثنی عشر

صلوات الله علیهم اجمعین واقع شده چنانچه در صیغه جمع الذین آمنوا مشعر برین
معنی ست و دلیل دوم قوله تعالی یا ایها النبی بلغ ما انزل الیک
من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته کافه مفسرین ذکر
کرده اند که این آیه کریمه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده
و حافظ ابونعیم که یکی از اکابر محدثین اهل خلاف ست روایت کرده که
این آیه کریمه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و ثعلبی در
تفسیر خود بیان کرده که معنی این آیه کریمه آنست که ای محمد صلی الله
علیه و آله برسان بمردم خبری را که ما بر تو نزول کردیم از فضل علی بن
ابی طالب علیه السلام که آن مضمون آیه کریمه انما ولیکم الله ست و اگر
بمردم نرسانی تبلیغ رسالت ما نکرده خواهی بود و درین تبلیغ از
مردم اندیشه مکن که ما نگهبان توایم از شر مردم و چون این آیه کریمه
نازل شد حضرت رسول صلوات الله علیه و آله دست امیر المومنین
علی علیه السلام را گرفته فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و در بعضی از
طرق عامه و خاصه وارد شده که چون این آیه نازل شد مردم را جمع
فرموده فرمودند که الست اولی منکم بانفسکم ایشان گفتند
بلی یا رسول الله آنگاه فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه
و باتفاق امت رسول انام مولی ابابکر و عمر و کافه ناس بود پس امیر المومنین
علیه السلام مولی و اولی بتصرف کافه ناس خواهد بود و ثعلبی در تفسیر خود
روایت کرده که در غدیر خم که این آیه نازل شد مردم را جمع فرمود دست

مبارک علی بن ابی طالب را گرفته برداشت چنانکه کافه ناس او را دیدند
و بعد از ان فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه و این خبر در عالم شهرت
کرد حارث بن نعمان فهری این خبر را شنیده بر ناقه خود سوار شد
بسوی آنحضرت متوجه شد و چون بابطح رسید زانوی ناقه را بسته
او را بخوابانید و نزد حضرت رسول صلعم آمد و بر حضرت سلام کرد و گفت
ای محمد صلی الله علیه و آله امر کردی ما را بوحدانیت خدا تعالی و رسالت
خود از تو قبول کردیم و امر فرمودی بپنج وقت نماز و یکماه روزه و حج
کعبه قبول کردیم بدین اکتفا نکردی تا آنکه دست ابن عم خود گرفتی
و او را بر ما تفضیل دادی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه این
قول از تو صادر شده یا از جانب الله آنحضرت فرمود و الله
الذی لا اله الا هو انه امر الله چون حارث این سخن شنید
پشت بر آنحضرت کرد و روی بناقه خود آورده گفت بارخدایا آنچه
محمد میگوید اگر راست ست عذابی بر من فرست یا بر سر من سنگی ببار
هنوز آن ملعون بناقه خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر او
فرود آمد که از مقعدش فرو رفت و بدان سنگ هلاک شد و بدین
سبب آیه کریمه سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له
دافع من الله ذی المعارج نازل شده همین روایت بعینها
در تفسیر نقاش نیز که یکی از علماء عامه است مذکور ست دلیل سیم
قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم

لکم الاسلام دینا مفاد این آیه کریمه آنستکه تا امروز امر دین تمام نشده بود
حافظ ابو نعیم از ابو سعید خوارزمی روایت کرده که او گفت رسول
صلوات الله علیه و آله در روز غدیر خم مردم را بولایت امیر المومنین
علیه السلم دعوت میکرد و میفرمود که زمین از سنگ و خار میکردند
و بعد از آن علی بن ابیطالب علیه السلم را بخواند و هر دو بازوی او را بگرفت
و چندان برداشت که سفیدی هر دو بغل مبارک او نمودار شد
و او را خلیفه و قایم مقام خود گردانید و از برای او دعا کرد هنوز مردم
متفرق نشده بودند که آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد و چون جبرئیل علیه السلم
این آیه آورد رسول صلوات الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی اکمال
الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وبالولایة
لعلی بن ابیطالب من بعدی و بعد از آن فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله و از آن روز غدیر خم را
اعظم اعیاد خود گردانیدند و کوشیار که یکی از معظم علماء هیات و
نجوم است در زیج خود گفته ان اعظم الاعیاد ثلثة عید الغدیر و عید
الفطر و عید الاضحی و از زمان کوشیار تا امروز قریب بهفتصد و پنجاه
سال است پس همیشه این روز عید مومنان و اعظم اعیاد ایشان بوده
پس قول بعضی از معاندین که گفته اند عید غدیر خم یکی از مستحدثات
شیعیان این روزگارست و در زمان سابق نبوده از حماقت طبع

وقصور تتبع ناشی شده دلیل چهارم قوله تعالی والنجم اذا هوی
ما ضل صاحبکم وما غوی و وجه استدلال ازین آیه
کریمه روایت علماء عامه ابن مغازلی شافعی است از ابن عباس که
او گفته یکروز با جوانی چند از بنی هاشم که در خدمت رسول الله
نشسته بودیم ناگاه ستاره از آسمان فرود آمد و حضرت فرمود
که این ستاره بخانه هر که فرود آید آن کس بعد از من خلیفه و قایم مقام
من خواهد بود چون آنحضرت این سخن ادا کرد جوانان بنی هاشم
برخواستند و نظر میکردند که آن ستاره را دیدند که بخانه علی بن ابیطالب
علیه السلم فرود آمد و جمعی از منافقان گفتند یا رسول الله در محبت
علی گمراه شده مقارن این جبرئیل علیه السلم باین آیه نازل شد والنجم
اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی پس علی بن ابیطالب علیه السلم بوحی الهی
بعد از رسول صلوات الله علیه خلیفه و قایم مقام او باشد دلیل پنجم
قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا احمد حنبل در مسند خود از واثله بن اصقع
روایت کرده که او گفت روزی علی بن ابیطالب علیه السلم را در خانه
او طلب کردم در خانه نبود حضرت فاطمه علیها السلم فرمود که بخانه پدرم
رفته چون ساعتی برآمد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت
علی بن ابیطالب علیه السلم هر دو بخانه فاطمه آمدند و من نیز همراه ایشان

باندرون رفتم حضرت رسول صلوات الله علیه نشسته و علی بن ابی طالب
علیه السلام را بجانب راست خود بنشانید و فاطمه ع را بجانب چپ و حسن
و حسین علیهم السلام را بجانب روی خود بنشاند و جامه مبارک
خود را بر گرد ایشان گرفت و فرمود انما یُرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت وَ یُطهرکُم تطهیرا اللهمّ
انّ هولاء اهل بیتی ام سلمه رض روایت کرده که یکروز حضرت
رسول صلوات الله علیه در خانه من بود که فاطمه علیها السلام در آمد
و یک کاسه پالوده آورد آنحضرت فرمود که شوهر و هر دو فرزندانت را
حاضر کن فاطمه ع ایشان را حاضر ساخت و هر چهار در خدمت حضرت
رسول ص نشسته بودند و طعام میخوردند و من نماز میگذاردم که جبرئیل ع
با آیه کریمه انما یُرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا نازل شد آنحضرت ص گوشه گلیم که بران نشسته بودند
بر ایشان پوشانید و دست مبارک خود را از آستین برون کرده
سوی آسمان برداشت و گفت اللهم هولاء اهل بیتی و خاصتی
اللهم فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا و مکرر این کلمات
میفرمود ام سلمه گوید که من سر خود را درمیان ایشان در آوردم
و گفتم یا حضرت آیا من داخل اهل بیت هستم آنحضرت فرمود که اگرچه
داخل نیستی اما از جمله نیکان و رستگارانی و این آیه کریمه صریحست در
عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام و حق تعالی از جهت تاکید

واختصاص وانحصار عصمت در ایشان علیهم السلام خطاب مخصوص
باهل بیت گردانید و تطهیر را تکرار فرمود و کلمه انما را که مفید حصر است
ایراد نمود و گاه عصمتی که شرط امامت منحصر باشد در ایشان پس امر
خلافت و امامت مخصوص ایشان خواهد بود چنانچه مذهب اثنی
عشریست و از جمله رموز و اسرار این آیه کریمه آنست که زبر بینات
در عدد مطابق اسماء اثنی عشر است چنانچه بتفصیل در منهاج العارفین
ایراد آن کرده ایم و بنابر لزوم تطابق که میان اعداد و معدود است
لازم است که عصمت و طهارت که از جمله شرائط امامت است مقتضای ذات
ایشان باشد و این امر جلیل و خطب عظیم منحصر باشد در ایشان و مؤید
این معنی است حدیث شریف که علی بن ابی طالب علیه السلام از حضرت
رسول صلوات الله علیه و آله روایت فرموده که یکروز حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود که بخدمتش مشرف
شدم و آیه کریمه انما یرید الله نازل شده بود چون چشم مبارک
آنحضرت بر من افتاد فرمود که یا علی این آیه کریمه در شان تو و اولاد
امجاد تو حسن و حسین علیهم السلام و ائمه که از اولاد تواند نازل شده من
گفتم یا رسول الله بعد از تو چند امام خواهد بود فرمود که یا علی ائمه که
بعد از تو خواهد بود اول ایشان تو نی و بعد از تو حسن و بعد از و حسین و بعد از و
فرزند او علی و بعد از و فرزند او محمد و بعد از و فرزند او جعفر و بعد از جعفر فرزند
او موسی و بعد از و فرزند او علی و بعد از علی فرزند او محمد و بعد از محمد فرزند

او علی و بعد از علی فرزند او محمد حسن و بعد از حسن فرزند او حجة الله یا علی
نام ایشان بهمین ترتیب بر ساق عرش نوشته دیدم و از خدا ابتدا سوال
کردم که ایشان چه جماعت اند فرمود که ائمه و پیشوایان امت تواند بعد از
تو پاک و منزه و معصوم اند و اعدای ایشان ملعونند و در سایر کتب سماویه
حق تعالی از امامت و اسمای ایشان خبر داده چنانچه در توریه مذکورست
که اوصیاء پیغمبر آخر الزمان دوازده اند باین اسما ایلیا قیذار اذویل
حفام شفاع اذوما میشا هیذاذ قیمثا بطور لافیش
واقیدنا ایلیا علی بن ابیطالب علیه السلام قیذار الحسن اذویل
الحسین حفام علی شفاع محمد اذوما جعفر میشا موسی هیذاذ علی
قیمثا محمد بطور علی لافیش حسن واقیدنا محمد و از جمله کرامات
و اسرار این اسما آنست که بحساب جمل عدد یکه از مجموع این اسما حاصل
میشود خواه بلغت عربی و خواه بزبان سریانی هرگاه دوازده دوازده
طرح کرده شود و در آخر دوازده عدد باقی میماند بعدد ائمه اثنی عشر

فصل سیم در دلایل نقلیه بر حقیقت مذهب امامیه از احادیث
نبویه و انحصار امر خلافت در ایشان علیهم السلام بدان ایدک الله
تعالی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابن ماجه و مصابیح و سنن ابی
داود و مسند احمد حنبل و سایر اصول و صحاح اهل خلاف و در کتب
حدیث اهل حق بطریق متکثره و متون متشتته مسطورست که
حضرت رسول صلوات الله علیه و آله فرموده که اوصیاء و خلفاء

من و ائمه امت بعد از من منحصر بدوازده کس خواهد بود بعدد نقباء
بنی اسرائیل و همیشه دین اسلام بایشان قایم و مستقیم خواهد بود
تا قیام قیامت و چون مضمون این حدیث شریف در طرق عامه و خاصه
باسناد و متون مختلفه مروی شده پس نقل آن بالتمام علی سبیل
الاجمال برذمه این مختصرست اما در صحیح بخاری بدوازده طریق از جابر
بن حمزه روایت کرده و جابر از رسول ص روایت کرده که آنحضرت
فرمود ان الخلفاء والائمة بعدی اثنی عشر لا یزال الدین
به مستقیما ان تقوم الساعة و نیز در صحیح بخاری و سایر اصول
و صحاح عامه و خاصه مسطورست که آنحضرت فرمود یکون بعدی
اثنی عشر امیرا و نیز فرمود که لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم
اثنان و بروایت دیگر فرموده ما بقی من الناس اثنان و نیز
فرموده لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنی عشر رجلا و نیز فرموده
ان هذا الدین لا ینقضی حتی یمضی فیه اثنی عشر خلیفة
و نیز فرموده لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر
خلیفه و در روایت دیگر واقع شده لا یزال هذا الدین قائما
حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم
من قریش و نیز مرویست لا یزال الدین قائما حتی تقوم
الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش
و در بعضی از روایات بخاری و یکون او یکون مرویست و نیز فرمود

این مختصرست

ان عدة الخلفاء من بعدی عدة نقباء موسی و معنی این احادیث
شریف مجملا مذکور شد و انطباق مناطیق و مضامین این احادیث
بر غیر مذهب امامیه ممکن نیست چنانچه معظم علماء عامه قاضی بیضاوی
در شرح مصابیح تصریح باین کرده و گفته که تصحیح منطوق این روایت
بمذهب اهل سنت و جماعت در نهایت اشکال است چه عدد ائمه
ایشان اضعاف مضاعف عددیست که درین احادیث شریف
مذکور است مگر آنکه ائمه را تخصیص کنیم بخلفاء رسول تا عمر بن العبد العزیز
بدان وفقک الله که این تخصیص نا مخصص و وجه ناموجه او در نهایت
سفاهت عقل و سخافت طبع است بچند وجه اول آنکه متواتره
و متظاهره ناطق است باستمرار و انحصار امر خلافت و امامت
این دوازده کس تا قیام قیامت و بنابرین تخصیص و بنابرین امر
خلافت در عمر بن العبد العزیز منقطع میشود دوم آنکه بنابرین تخصیص
لازم آید که دین متین اسلام و شرع رسول انام بخلفاء بنی امیه که
بنصوص قاطعه ملعون و مردود جناب مقدس الهی اند قایم مقام
عزیز و مستقیم باشند و کسی را که اندکی از عقل بهره باشد تجویز
این امر محال نمی نماید و از جمله آن نصوص قاطعه حدیث رسول الله
صلوات الله علیه و آله است که نزد عامه خاصه متواتر النقل است
که آنحضرت روزی بر منبر سینه و دست داده دران سنه دید که جمعی از بنی
امیه مثل قرده بر منبر او بر رفتند آنحضرت ازین خواب بسیار متالم شد

و درین امر متفکر بود که جبرئیل علیه السلام از جهت تسلی خاطر مبارک او از نزد
رب جلیل با سوره قدر نازل شده کافه مفسرین از عامه و خاصه آیه
کریمه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس و الشجرة
الملعونة فی القرآن شجره ملعونه را به بنی امیه تفسیر کرده اند از آنجمله
روایت معظم علماء عامه مولانا ایشان نظام الدین اعرج است
که در تفسیر خود نقل کرده که درین مقام سه قول است قول ثعلبی و قول
سعید بن مسیب و قول ابن عباس و بروایت عطا که حضرت رسول
در خواب دید که بنی امیه بر سر منبر میرفتند مثل بوزینه آنحضرت از این خواب
متالم شد و نیز از ابن عباس روایت کرده که مراد از شجره ملعونه بنی امیه
است و از آنجمله روایت امام اکابر عامه و مقتدا ایشان امام فخر رازی
است که بهمین طریق در تفسیر خود روایت کرده و گفته اند شجره ملعونه را
دو قول است قول اول آنست که مراد از بنی امیه است که آن حکم بن العاص
و اولاد اوست و موید این قول آنکه عایشه بمروان بن حکم گفت که خدا تعالی
لعن کرد بر پدر تو وقتیکه تو در صلب او بودی پس تو بعضی از آن
کسیکه خدا تعالی ویرا لعن کرده و نیز در تفسیر کبیر نقل کرده که آنحضرت این
خواب را با بو بکر و عمر نقل کرده و مبالغه نمود در عدم افشای آن و ایشان
در همانروز نقض عهد کرده بحکم بن العاص نقل کردند و افشای آن راز
نمودند و نیز در تفسیر سوره قدر نقل کرده که مراد از هزار ماه که در آیه کریمه
لیلة القدر خیر من الف شهر واقع است هزار ماهیست که ایام

حکومت بنی امیه بود چنانچه از قاسم بن الفضل مرویست که ایام حکومت
ایشان را حساب کردیم هزار ماه بود و چون خلافت ایشان بحسب سعادت
دینویه عظیم بود آنحضرت ذریعه واقعه را ملاحظه فرموده متألم بود حق سبحانه
وتعالی بواسطه تسلی خاطر مبارک او فرمود متألم مباش که از فضل عمیم
خود یکشب بتو ارزانی داشتم که در سعادت دینویه بهتر از آن هزار ماه است
و از آنجمله روایت تحریر علماء عامه که بعضی از اصحاب ما از حضرت رسول
صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت خواب دید که ولد حکم
بن العاص منبر او را دست بدست میگردانید چنانچه اطفال گوی را میگردانند
و از این خواب بسیار ملول شد و در جمع شرح کشاف ذکر کرده اند که ولد حکم
جمیع اسم جنس است و مراد جمیع اولاد و لواحق حکم است و چون حکم
جد معاویه است پس مراد از ولد و لواحق معاویه و یزید و اولاد ایشان
خواهد بود و تعبیر این رویا محاصره و مجادله ایشان است و از آنجمله
روایت قاضی بیضاویست در تفسیر انوار التنزیل و در تفسیر آیه
کریمه نقل کرده که یکی از اصحاب گفته اند که پیغمبر صلوات الله در خواب
دید که جمعی از بنی امیه بمنبر او رفتند و بعد از آن ذکر کرده که اسلام ظاهر
آورده بودند نصیب ایشان همین چند روز حکومت دنیا بود
در نشاء آخرت اصلا بهره نخواهند داشت و نیز مذکور است که مراد
از فتنه که در آیه کریمه است فتنه ایست که در ایام خلافت ایشان حادث
شد و مراد از شجره ملعونه ابلیس و حکم بن العاص و ابو جهل است پس

عقل صریح مستقیم چگونه تجویز نماید که دین زرین اسلام و شرع قویم رسول
انام بشجره ملعونه الی یوم القیام قایم و مستقیم باشد وجه سیم آنکه
بعضی از خلفا که استکمال نصاب عدد مذکور تا عمر بن عبد العزیز و ایشان است
و یزید و معویه و مروان بن الحکم بن العاص بن امیه و عبد الملک بن
مروان و ولید بن عبد الملک است شناعت افعال یزید و طغیان
در دین و کثرت فسوق او در پیشگاه ظهور بوجود رسیده که محتاج
بنقل نیست اما شقاوت ذاتی و کفر اصلی مروان بن حکم بحدی بود که
رسول صلوات الله علیه و آله او را با اهلش از مدینه طیبه بیرون
کرد و بسوی زبده فرستاده و از آنجا بسوی طایف و عثمان در زمان
امارت خود او را بمدینه آورد و ابا ذر غفاری رضی الله عنه را بسوی
زبده اخراج کرد و او باتفاق محبین آنحضرت صلعم بر مروان بن حکم و پدر او
لعن کرده و او را وزغ بن الوزغ و ملعون بن ملعون نامیده اند چنانچه
شیخ اهل سنت و جماعت و میر شافعی در دو موضع از کتاب
حیاة الحیوان نقل کرده که حاکم در کتاب فتن و ملاحم از کتاب مستدرک
روایت کرده از عبد الرحمن عوف که او گفت که هیچکس را فرزندی
نمی شد مگر آنکه او را بخدمت حضرت می آوردند که حضرت در حق او دعا کنند
و چون مروان بن حکم متولد شد برسم معهود او را بخدمت حضرت آوردند
چون چشم مبارک حضرت بروی نامبارک او افتاد فرمود که هو
الوزغ بن الوزغ الملعون و نیز حاکم از عمر بن مره جهنی روایت کرده

او گفت حکم بن عاص یکروز بر در سرای آنحضرت آمد و حضرت را خبر کردند
آنحضرت آواز او را شناخته فرمود که او را اذن دهید که لعنت خدا
بر و باد و بر کسیکه از صلب او بیرون خواهد آمد مگر آن کسیکه از صلب او
بهم رسد و مومن باشد اگر او و اولاد او در دار فانیه مکرم و معظم اند
اما از نشاء باقیه خوار و ذلیل خواهند بود تمام ایشان صاحبان مکر و حیله اند
وحق سبحانه و تعالی اگر چه من حیث الاستدراج حطام دنیا با ایشان
ارزانی داشته اما در نشاء آخرت اصلا حظ و بهره نخواهند داشت
و بعد از و امر خلافت بعبد الملک بن قرار یافت و جور و ستم و کثرت
فسوق و خون ریزش و طغیان او و جمیع عمال او مثل حجاج بن
یوسف و برادر او ملقب و ابی صفره و غیر ایشان در نهایت شهرت است
و در جمیع کتب و اخبار مسطور است بواسطه بخلی که لازمه ذات او بود
مسمی برشح الحجر شده بود و یکروز در تلاوت قرآن مجید بود که
خبر خلافت او باو رسید همان لحظه قرآن را بهم نهاد و گفت هذا
فراق بینی و بینک و بعد از و امر امامت بولید بن عبد الملک
رسید و شقاوت او بمرتبه بود که عمر بن عبد العزیز گوید که چون او را
در لحد گذاشتیم در اندرون اکفان مقلوب شده و دستهای او
برگردن بسته شد نعوذ بالله من غضب الله و بعد از عمر بن عبد العزیز بای
ناحق بمسند خلافت نهاد و با آنکه میدانست که این منصب عالی
وظیفه او نیست اما بواسطه حب ریاست و کوری بصیرت مرتکب

این امر شد و بعد از و امر خلافت به یزید بن عبد الملک رسید و او در ابتدا
حال مردم را بانضباط طریق عمر بن عبد العزیز امر کرد و چون چهل روز از ابتدای
اوامر نمود چهل کس از مشایخ دمشق بوی داخل شدند و قسم یاد کردند که
در نشاء آخرت حساب و عقاب نیست و او را از راه بردند و او
بفسق و فجور مشغول شد و فسق او بجائی رسید که ملقب بفاسق شد
و بعد از و امر خلافت به یزید بن ولید قرار گرفت و توغل او در فسق
زیاده از پدرش بود تا آنکه عم او هشام بن عبد الملک بواسطه شهرت
فسق و استخفاف دین و انهماک او در شرب خمر و مجاهره او بکفر
و زندقه قصد قتل او کرد و او از هشام گریخته از ترس او در هیچ موضع
قرار نداشت و بعد از فوت هشام چون مردم از برای او بیعت کردند
او از ترس در صحرا بود و چون بمسند امارت قرار گرفت نشاء آخرت را
بالکلیه فراموش کرده در ارتکاب مناهی و معاصی طریقه یزید بن
معاویه را اخذ کرد و جمیع اخباریین نقل کرده اند که یکروز با جاریه
خود مواقعه کرده مست افتاده بود که وقت نماز در آمد او را اعلام
کردند او قسم یاد کرد که امروز این کنیز مست و مجنب را به نیابت
خود امام خواهم کرد بعد از آن لباس خود را بجاریه مذکوره پوشانیده
او را بانحال بمسجد فرستاد تا مردم باو اقتدا کردند مورخین نقل کنند
که آن ملعون برکه پر از شراب کرده بود و در وقت طرب خود را
بدان برکه می انداخت و چندان شراب میخورد که از اطراف آن برکه

بسم الله الر

شراب ناقص شده بته می افتاد و صاحب کشاف و دمیری شافعی و ماوردی که
از اکابر علماء عامه اند نقل کرده اند یکروز ولید بن یزید بقرآن کریم تفأل
نمود آیهٔ کریمهٔ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ بفال او آمد او مصحف مجید
از یکدیگر درید و منطوق این ابیات شد   توعد کل جبار عنید فها
انا ذاک جبار عنید   اذا جئت ربک یوم   فقل رب مزقنی الولید
یعنی ای قرآن آیا می ترسانی هر جبار عنید را پس اینک من جبار عنیدم
هرگاه روز قیامت نزد پروردگار خود برسی بگوی ای پروردگار من مرا
ولید از یکدیگر درید تا به بینم که خدای تو با من چه میکند و چون فعل شنیع و
عمل قبیح ازو صادر شد اهل دمشق بقتل او اتفاق نموده بقصر او
داخل شدند آن ملعون دانست که او را بقتل خواهند رسانید گفت
امروز آن روزیست که مردم بقتل عثمان جمعیت نموده بودند
اهل دمشق قول او را استماع نموده او را بقتل آوردند و سر او را در مسجد
گردانیدند این است حال ائمه و خلفاء اهل خلاف پس در مذهب
عقل و مذهب نقل چگونه رواست که دین اسلام با نجاست مستقیم باشد
وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و باید دانست که حدیث
رسول الله صلوات الله علیه و آله و نزوة قردة بر منبر او مخصوص   نزو
انجماعت نیست بلکه عثمان بن عفان و معاویه ابی سفیان علیهما اللعنتان
که از شجرهٔ ملعونه اند مؤید این اند و نفرین رسول الله صلی الله علیه و آله
ایشان را مثل لا اشبع الله بطنه و امثال آن در مواضع عدیده از صحاح

مسلم و سایر صحاح عامه و خاصه مسطور است اما ابوبکر و عمر بن الخطاب چون
که در بدو امر مصدر و مبدأ این افعال قبیحه و اعمال شنیعه و فتنهای عظیمه
بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد پس فی الحقیقة قردهٔ مرتقیه بر منبر
حضرت رسول صلوات الله علیه ایشانند و شجرهٔ ملعونه تابع ایشانند
فلعنة الله علیهما و علیهم کما لعنهم الله فی کتابه العظیم علی لسان نبیه الکریم
و از جمله دلایل صریحه بر بطلان خلافت اشیاخ ثلثه و عدم استحقاق ایشان
مر این منصب علیه را آنست که در صحاح سته عامه و مصابیح بغوی و مشکات
طیبی مذکور است که یکروز حضرت رسول صلوات الله علیه بکعب بن عجزه
گفت که ای کعب ترا در پناه خدا میگیرم از امارت سفها گفت یا رسول الله
ایشان چه کسانند آنحضرت فرمود که ای کعب بعد از من جمعی پای ناحق بر منبر
من خواهند نهاد و مکان مرا غصب خواهند کرد پس هر که داخل شود
بر ایشان و تصدیق کذب ایشان کند و ایشان را در ظلم امداد نماید آن
کس از من نیست و من از و نیستم و از حوض کوثر من بی نصیب و هر کس
بر ایشان داخل نشود و تصدیق کذب ایشان نکند و ایشان را در ظلم
امداد ننماید او از منست و من از ویم و از حوض کوثر من وارد خواهد   خواهد بود
و نیز در صحیح مسلم مذکور است که آنحضرت با بی ذر غفاری فرمود که ای
اباذر حال شما چگونه خواهد بود بعد از من با ائمه که مکان مرا غصب کنند
و پای ناحق بر منبر نهند اباذر گفت یا رسول الله صلوات الله علیه چون آن
خدائیکه ترا بحق فرستاده است که در آن روز شمشیر خود را حمایل

کرده با ایشان محاربه کنم تا بشرف ملاقات تو مشرف شوم آنحضرت فرمود که
ترا بطریقه بهتر ازین دلالت کنم هرگاه این روز پیش تو آید باید که صبر کنی
تا وقتیکه با من ملاقات کنی بعضی از مورخین گفته اند کعب بن عجزه
زمان خلافت ابی بکر و عمر را دریافت کرد و در زمان خلافت عثمان بجوار
رحمت ایزدی پیوست و اباذر دریافت خلافت الکلاب ثلثه کرده
در امارت عثمان بجوار رحمت حق تعالی پیوست پس معلوم شد که
ابوبکر و عمر و عثمان از سفها و نصوص خلافت و عاصیان امامت بوده اند
و پای ناحق بر مسند حضرت رسول خدا صلوات الله علیه نهاده اند و
مستحق این مرتبه بلند پایه نبوده اند و دیگر آنکه ابی بکر که امام اول ایشان است
در زمان حیات حضرت رسول ص اگر خطای از امت واقع میشد آنحضرت
باصلاح می آورد و حفظ دین مینمود و ابی بکر قابلیت تاویل آیه نداشت
چنانچه کافه مفسرین و محدثین عامه و خاصه روایت کرده اند که ده آیه و
بروایت چهل آیه از سوره مبارکه براة نازل شد آنحضرت ابی بکر را
طلب فرمود و آیات مذکوره را باو داده او را بمکه معظمه فرستاد که باهل
مکه برساند چون ابی بکر آیات را گرفته متوجه مکه شد بعد از سه روز
جبرئیل ع نازل شد و فرمود که یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند
و میگوید که تادیه احکام الهی نتواند کرد مگر تو و یا شخصی که از تو باشد
آنحضرت علی علیه السلام را طلب کرد و گفت یا علی بر ناقه من سوار شو و
از عقب ابی بکر رفته آیات را ازو بگیر و باهل مکه برسان و ابی بکر را

بگیر تا اگر خواهد برکاب مبارک تو بیاید و اگر خواهد برگردد پس علی علیه السلام
بر ناقه صبا رسول خدا سوار شده از عقب ابی بکر روان شد و چون بابی
بکر رسید صدای ناقه رسول خدا بگوش ابی بکر رسید متحیر شد بپای توقف
نمود تا علی علیه السلام باو رسید ابو بکر از کیفیت احوال پرسید حضرت فرمود که
امر الهی شده که آیات را ازین سیار بگیر که من باهل مکه رسانم و تو مختاری در
آمدن و برگردیدن ابی بکر آیات کریمه را بعلی علیه السلام سپرده خود برگشت
و چون بخدمت حضرت رسید گریه بسیار کرد و گفت یا رسول الله مرا
درمیان مردم سرافراز کردی و باهری متوکل کردی که گردن عالمیان بسوی
من کشیده شد و چون متوجه آن امر شدم مرا از آن باز داشتی آیا از جناب
ربوبیت بود یا در حق من چیزی بدی نازل شد آنحضرت فرمود که در باره تو
چیزی نازل نشد اما جبرئیل نازل شده فرمود که هر کس قابلیت احکام
تادیه الهیه ندارد بلکه از جانب خدا و رسول او بلکه تادیه احکام و آیات
نتواند کرد مگر تو و مردیکه از تو باشد و چون علی علیه السلام از منست
پس از جانب من تادیه احکام الهیه نتواند کرد و لهذا این امر باو
رجوع شد و صاحب کشاف در تفسیر سوره مبارکه برات روایت
کرده که چون ابی بکر گفت که آیا در شان من چیزی بدی نازل شد پس
هرگاه شخصی در حال حیات رسول الله قابلیت تادیه ده آیه یا چهل آیه
نداشته باشد پس بعد از رسول خدا صلوات الله علیه چگونه تواند
بود که جمیع احکام الهیه و معارف ربوبیه و احادیث نبویه و مسایل شرعیه

باو مفوض تواند شد فلاجرم امر خلافت بعد از رسول الله صلوات الله
علیه و آله مخصوص علی بن ابیطالب ست علیه السلم و بعد ازو حق
یازده فرزند او علیهم السلم چنانچه در اصول معتبره حدیث مذکورست که
یکروز حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله اشارت بسوی امام حسین
علیه السلم کرده فرمود که هذا امامٌ ابن امامٍ اخو امامٍ ابو ائمةٍ
تسعةٍ تاسعهم قائمهم اسمه کاسمی و کنیته کنیتی
یملأ الارض قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً یعنی این
فرزند من حضرت امام حسین برادر امام ست و پسر امام ست و پدر
نه امام ست که نهم ایشان قایم ایشان ست و او هم نام و هم کنیه
من ست و روی زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانکه پر از
ظلم و جور شده باشد و نیز ابن جوزی حنبلی از ابی داود و از صحیح
ترمذی روایت کرده بطریقی که متصل بعبد الله عمر میشود که او گفت
رسول الله صلوات الله علیه و آله فرمود که یخرج آخر الزمان
رجل من ولدی اسمه کاسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض
قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً فذلک هو المهدی یعنی
در آخر الزمان مردی خواهد بیرون آمد از فرزندان من که اسم او اسم
منست و کنیه او کنیه منست و روی زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد
چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و او مهدی نامی امت منست پس
ظاهر شد که دوازده کس که دین اسلام بایشان قایم و عزیز و مستقیم

منحصرست در ایمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین که ایشان متصف اند
بوفور علم و کمال فضل و اظهار معجزه و اختصاص برسول انام علیه السلم
اما اختصاص علی بن ابیطالب علیه السلم که امام اول ایشان ست
برسول الله بحدی بوده که حق تعالی او را نفس رسول الله خوانده
در قول کریم خود که فرموده قُل تعالَوا ندعُ ابناءَنا و ابناءَکم
و نساءَنا و نساءَکم و انفسَنا و انفسَکم و شان نزول این
آیه کریمه چنانچه عامه و خاصه مفسرین ذکر کرده اند آنست که چون یهود با حضرت
رسول الله صلوات الله علیه و آله وعدهٔ مباهله نموده بودند حق
تعالی فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله با یهود بگوی که بیایید
با زنان و فرزندان و جمعی از مخصوصان که بمنزلهٔ نفسهای ما اند
بمباهله بخوانیم چون روز وعده شد آنحضرت پیش افتاد و فاطمه در
عقب و حسنین در عقب ایشان و حضرت امیر بجانب راست
حضرت باین طریق بصحرا بیرون فرمودند بزرگ یهود بقوم خود
گفت که استعلام کنید که اگر رسول خدا با خلق بسیار بیرون آمده باشد
شما نیز بیرون رفته مباهله کنید و اندیشه منمایید چون ایشان آنحضرت را
باین طریق دیدند عالم خود را از آن خبر کردند گفت زنهار زنهار و الف زنهار
آنچه میگوید قبول کنید و با او مباهله مکنید که در کتب سماویه یافته ام
که اگر این پنجتن نفرین کنند جمیع آسمانها و زمینها از یکدیگر بپاشند چون
حسنین ابنا آنحضرت بودند و فاطمه علیها السلم نسا بود فلا محاله علی بن

ابیطالب علیه السلم نفس وی خواهد بود و نیز درین باب احادیث
بسیار مرویست بعضی از آن درین مختصر ذکر کرده میشود از انجمله حدیثیست
که بغوی در صحیح خود و ترمذی و بخاری در صحیحین خود و ابن معازلی
شافعی در کتاب مناقب روایت کرده اند که حضرت رسول صلوات الله
علیه فرمود علی منی وانا علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی
یعنی از منست و من از علی ام و تادیه احکام الهیه نتواند کرد مگر من
یا علی بن ابیطالب علیه السلم و نیز فرموده انا و علی من نور واحد
و نیز معازلی شافعی در کتاب مناقب روایت کرده بسند خود از
سلمان فارسی که او گفت از حبیب خود محمد صلی الله علیه واله شنیدم
که میگفت که انا و علی نوراً بین یدی الله عز وجل یسبح الله
ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله ادم بالف
عام فلما خلق الله ادم ذلک النور فی صلبه فلم
یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب
ففی النبوة وفی علی الخلافة یعنی من و علی بن ابیطالب علیه السلم
نوری بودیم از نزد پروردگار خود که تسبیح و تقدیس حق سبحانه و تعالی
میکردیم هزار سال قبل از آنکه خدای تعالی آدم را خلق کند چون آدم را
خلق کرد آن نور را در صلب وی نهاد و همیشه آن نور امر وحدانی
بود تا بصلب عبد المطلب منتقل شد و در صلب او متفرق شد نبوت
و امامت پس نبوت مخصوص محمد صلی الله علیه و آله شد و ولایت

مخصوص علی بن ابیطالب علیه السلم گشت و صاحب فردوس و خطیب خوارزمی
و ابن معازلی شافعی روایت کرده اند از ابن عباس که او گفت حضرت
رسول صلعم فرمود علی منی مثل راسی فی بدنی یعنی منزله علی علیه السلم
نسبت بمن بمنزله سر منست ببدن من و امام علمای اعیان حافظ ابو نعیم
روایت کرده که یکروز علی علیه السلم بر رسول صلعم داخل شد آنحضرت فرمود
مرحبا بسید المرسلین و امام المتقین با آنکه سید و رئیس مرسلین از جمله
صفات مختصه حضرت رسول است و ابن طلحه شامی شافعی
همین روایت را در کتاب مطالب السؤال روایت کرده و گفته که
این حدیث شریف موکد و موید آیه مبارکه مباهله است که چون
حضرت حق تعالی علی علیه السلم را نفس رسول خوانده بود آنحضرت نیز
بواسطه تاکید و تصدیق این آیه کریمه صفات مختصه خود را از برای علی
بن ابی طالب علیه السلم اثبات فرمود و از جمله الصفات سید المرسلین بود
فلا جرم این صفات را از جهت علی علیه السلم اثبات فرمود و او را سید
المرسلین گفت و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود یا علی لحمک لحمی
ودمک دمی وجسمک جسمی وحربک حربی وسلمک سلمی
و بالجمله احادیث که دلالت بر کمال اتحاد و اختصاص آنحضرت بر
رسول الله میکند از حد و حصر و دایره احصا بیرون است و ذکر آن مناسب
این مختصر نیست و هیچ یک از اصحاب باین فضل و کمال و اختصاص
متصف نبوده اند فلا محاله آنحضرت افضل و اکمل جمیع اصحاب بود

وتقدیم مفضول بر فاضل چنانچه سبق مذکور شد قبیح است پس مرتبهٔ خلافت
وامامت مختص آنحضرت باشد واز جملهٔ روایاتیکه نص صریحست در امامت
علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از رسول خدا صلعم حدیثیست که امام اهل خلاف
امام فخر رازی از تفسیر کبیر روایت کرده وعلامهٔ ایشان نظام الدین
اعرج در تفسیر خود ایراد نموده در تفسیر آیهٔ کریمهٔ انما انت منذر و
لکل قوم هاد چون آیهٔ کریمه نازل شد حضرت پیغمبر صلعم دست مبارک
بر سینهٔ خود گذاشته فرمود که انا منذر منم منذر و بر منکب علی اشارت نمود
وگفت یا علی هادی لکل قوم توئی که مردم بعد از من بسبب ارشاد تو
هدایت یابند وحاکم ابو القاسم در شواهد التنزیل از ضحاک و زجاج
روایت کرده که مراد از انما انت منذر رسول الله واز لکل قوم هاد
علی ولی الله است علیهما السلام وحافظ ابو نعیم نیز این حدیث بهمین
طریق روایت کرده پس هیچ احدی را در هدایت وارشاد امت ودر
خلافت وامامت سبقت بر علی بن ابیطالب علیه السلام نرسد چه
بنا بر مقتضی این آیهٔ کریمه او هادی ورهنمای جمیع امت است واز آن
جمله روایت یوم الدار وحدیث سفینهٔ نوح وحدیث ابواب وحدیث
مدینهٔ علم وحدیث منزلة وغیر آنست واحادیث که ایراد آن مناسب
این رساله نیست واما علم وفضل او علیه السلام بحدیست که هیچ
احدی را از مخالف وموالف منکر آن نتوانند شد وجمیع مخالفین رجوع
جمیع اصحاب را در حل معضلات باو رجوع کرده اند وباتفاق امت آنحضرت

حدیث باب حطه

خازن علم الهی ومخزن علم لدنی است چنانچه امام علماء عامه وعلامهٔ ایشان
شیخ ابو محمد غزالی شافعی در رسالهٔ لدنیه در اثبات علم لدنی گفته که
از افاضهٔ عقل کل وحی حاصل میشود واز افاضهٔ نفس کل الهام بهم میرسد
پس وحی صفت انبیا والهام رتبهٔ اولیاست وهمچنین رتبهٔ نبی
ادون از رتبهٔ عقل است همچنین رتبهٔ ولی ادون از رتبهٔ نبی است
والهام ادون از وحی ووحی اقوی از روایاتست وعلم الهام میان
انبیا واولیا مشترکست واما وحی مخصوص انبیاست مثل آدم
وابراهیم وموسی ومحمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین وغیر
ایشان از رسل وعلم لدنی مخصوص انبیا واولیاست چنانچه حضرت
محمد صلوات الله علیه وحضرت علی بن ابیطالب علیهم السلام را بود
که مرویست که حضرت رسول صلعم زبان مبارک در دهان حضرت امیر
مومنان کرد ودر دل او هزار در از علم گشوده شد که با هر دری هزار باب
دیگر مفتوح شد وآنحضرت فرمودند که هر آینه حکم میکنم با اهل توریة اگر بسند
خلافت متمکن شوم بتوریة ایشان وبرای اهل انجیل حکم بانجیل ایشان
وبرای اهل زبور حکم بزبور ایشان وبرای اهل فرقان حکم کنم بفرقان ایشان
ویکی از اصحاب آنحضرت نقل کرد که در زمان موسی شرح کتاب او را
چهل شتر میکشید آنحضرت فرمود که از جانب الله رسول را اذن
شوم از شرح فاتحة الکتاب چهل شتر را بار میکردم وغزالی بعد از نقل
حدیث گفته که این مرتبهٔ فضل وکثرت ووسعت علم وتعلم حاصل

اقوی

وار جانب

نمیشود بلکه بقوت علم لدنی و علم الهی حاصل میشود و نیز آنحضرت
فرمود سلونی عما دون العرش یعنی سوال کنید هر چیز که در مقعر
فلک الافلاک است که از حقیقت او خبر دهم شما را و اما آنچه که
محدب فوق اوست غیر علم الهی را در او راه نیست و این مرتبه
عالیه هیچ یک از اصحاب را نبوده پس لاجرم بعد از رسول صلوات الله
علیه و آله امام او باشد نه غیر او و اما اخبار بمغیبات و کرامات
و خارق عادات او علیه السلام بحدی بود که جمعی بالوهیت او رفتند
و آنحضرت ایشان را منع میفرمود و ایشان از این اعتقاد بر نمیگشتند
که شافعی گفته لو ان المرتضی ابدی محله لصار الناس طرا سجدا
له کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله
و مات الشافعی لیس یدری علی ربه ام ربه الله و در
روایات صحیحه از طرق خاصه و عامه در باب کرامات و خوارق عادات
و شجاعت و زهادت و عبادت و فضایل نفسانیه و مدنیه و سایر
احوال آنحضرت از دایره حصر بیرون است و ذکر آن مناسب این مختصر
نیست و لهذا اکتفا باین قدر رفت پس امام بحق و خلیفه مطلق بعد از
رسول صلی الله علیه و آله او باشد نه غیر او الحمد لله رب العالمین
و بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام امر امامت و خلافت بمقتضای
براهین عقلیه و نص حضرت رسالت پناه مختص امام حسن علیه السلام
و بعد از و مخصوص برادر او امام حسین علیه السلام و اولاد آن علیهما

السلام در فضل و علم و عبادت و شجاعت و کرامات و سایر مزایا
و فضایل مثل پدر خود بودند چنانچه در راه خدا بتیغ جهاد کردند تا هر دو شهید
شدند و حضرت امام حسن علیه السلام در زیر جامه فاخر جبه پشمی میپوشید
چنانچه مردم را باو اطلاع نبوده حضرت رسول صلوات الله علیه یکروز
امام حسن علیه السلام را بر زانوی راست خود جای داده بود و ابراهیم پسر خود را
بزانوی چپ جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله
حق تعالی میفرماید این هر دو را باهم ارزانی ندارم ناچار یکی را بجوار خود
می برم هر کدام را که تو میخواهی اختیار فرمای آنحضرت با خود اندیشه کرد
که ابراهیم را از جهت خود اختیار کند و حسین ع بجوار حق میرود آنحضرت
و فاطمه و علی علیهم السلام هر سه در فراق او گریان خواهند شد و اگر حسین ع را
اختیار کند و ابراهیم بجوار ایزدی میرود آنحضرت تنها در فراق او غمگین خواهد
گردید پس بحزن خود راضی شده اختیار فوت ابراهیم نمود و او را
فدای امام حسین کرد و بعد از سه روز ابراهیم فوت شد و بعد از این واقعه
هر مرتبه که امام حسین ع نزد آنحضرت می آمد آنحضرت جبین او را بوسه میداد
که خوش آمدی ای آنکسانیکه ابراهیم را فدای تو کردم و آنحضرت امام حسن
و امام حسین علیهما السلام را سیدی شباب اهل الجنة میگفت و بعد از امام
حسین علیه السلام امر خلافت و امامت بفرزند او علی بن الحسین علیهم السلام
رسید و آنحضرت در جمیع کرامات و کمالات و علم و حلم مثل پدر بزرگوار
خود بوده و در شبانه روزی یک ختم قرآن میفرمودی و هزار رکعت نماز

می‌گذاردی و بعد از هر دو رکعت نماز ادعیه که از آبا منقول شده میخواندی
و با این همه عبادت که مذکور شد میفرمودی میگفتی که کی عبادت من بعبادت علی بن ابیطالب
میرسد و از ترس خدا تعالی چنان گریه میکردی که اشک چشم او گوشت
و پوست روی مبارک او را خراشیده بود و جوی بر روی مبارک او بهم رسیده
و از کثرت سجده جبهه مبارک او مثل سنام شتر پینه بسته بود و از جهت
او را ذو الثفنات میگفتند و حضرت رسول ص او را سید العابدین نام
کرده بود و بعد از و امر خلافت بفرزند او محمد باقر علیه السلم قرار یافت و او
علیه السلم در علم و فضل و زهد و عبادت مثل آبا معصومین خود بوده و از
کثرت سجود پیشانی مبارک او شکافته بود و حضرت رسول صلوات الله علیه او را
ملقب بباقر کرده بود دیگر روز جابر بن عبد الله انصاری در صغر سن
بمکتب او حاضر شد و گفت جد تو رسول صلی الله علیه و آله ترا سلام میرساند
آنحضرت فرمود که از جانب مقدس الهی بر جدم سلام باد مردم از کیفیت احوال جابر بن عبد الله
سوال کردند گفت یکروز در خدمت رسالت پناه صلوات الله علیه نشسته و حسین در کنار آنحضرت
بود و آنحضرت با او بازی میکرد بعد از آن روی مبارک خود بمن کرد و گفت ای جابر از صلب وی
پسری خواهد شد که نام وی علی باشد و روز قیامت منادی ندا کند که باید سید العابدین در
میان مردم برخیزد و پسر او علی بپای ایستد و از علی پسری حاصل شود که اسم مبارک او محمد باقر باشد
و او دقایق علم را بشگافد ای جابر تو ادراک زمان او خواهی کرد چون بخدمت او مشرف شوی
او را از من سلام رسان و بعد از و امر خلافت بفرزند او امام جعفر صادق علیه السلم
رسید و آنحضرت افضل و اعلم و اعبد و ازهد اهل زمان خود بود و اهل سیر و آثار نقل

کرده اند که آنحضرت چندان بعبادت الهی مشغول می‌شد که بریاست و خلافت
نمی‌پرداخت و عمر ابن عبد المقدم گوید که هرگاه نظر بجعفر ابن محمد میکردم میدانستم
که او فرزند پیغمبر و سلاله نبوت و نور نبوت و ولایت از جبین او ظاهر بود و آنحضرت قضیه
امامیه و معارف ربوبیه و عقاید دینیه در میان مردم منتشر ساخت و از هر چه خبر میداد
آنچنان می‌شد و از آنجهت او را صادق امین میگفتند چنانچه عبد الله بن حسن اکابر
علویه را جمع کرده بود از جهت بیعت خود و اولاد خود آنحضرت او را خبر داد که این امر از پیش نخواهد رفت
بلکه امارت بصاحب قبای زرد قرار خواهد یافت و اشارت بمنصور کرد عبد الله ازین
سخن بسیار متالم شد منصور خوشحال شد چه میدانست که قول حضرت صدق است و آخر الامر
منصور بر مسند امارت قرار گرفت و بعد از و فرزند او امام موسی کاظم علیه السلم
بر مسند امامت و ولایت قرار گرفت و آنحضرت بعبد صالح مشهور و معروف بود
و اعلم و اعبد اهل زمان خود بود و همیشه روز بروزه و شب بنماز اشتغال داشتی و هرگز
خشم بر وی غلبه نکردی و با خصم خود در صدد انتقام نشدی بلکه باو احسان کردی از آنجهت
ملقب بکاظم بود و در فضل او علیه السلم مخالف و موالف متفق بودند و ابن جوزی از شقیق
بلخی روایت کرده که او گفت در سال چهل و نهم بحج میرفتم چون بقادسیه رسیدم ناگاه جوان
خوش صورتی دیدم که جامه صوف پوشیده و ردای حمایل کرده و نعلین از پای دور
از قافله نشسته بود با خود گفتم این جوان از متصوفه خواهد بود و از جهت
طمع دنیا و فریب مردم این لباس را بخود قرار داده پیش او رفتم که
او را وعظ گفته ازین کار باز دارم چون نزدیک او شدم چشم
او بر من افتاد و گفت ای شقیق از ظن باطل و گمان فاسد اجتناب کن

که حق تعالی فرموده انّ بعض الظنّ اثمٌ با خود گفتم همانا که این بنده
صالحست که از ما فی الضمیر من خبر میدهد در پیش رفتم که ابراء ذمه ازو
حاصل کنم از نظر من غایب شد از آن منزل بار کردیم و بواقصه فرود آمدیم
باز آن جوان را دیدم که نماز میکرد و جمیع اعضای او از خوف الهی
میلرزید و اشک از دیده فرو میریخت با خود گفتم که نزد او روم و عذر
خواهی کنم آن جوان در نماز خود اختصار کرده سلام داد و گفت
ای شفیق خدا تعالی فرموده وانّی لغفّارٌ لمن تاب وآمن وعمل صالحا
ثمّ اهتدی با خود گفتم این جوان از ابدال خواهد بود که دو نوبت از
ما فی الضمیر من خبر داده از آن منزل بار کرده بر زباله فرود آمدیم آن جوان را
دیدم بر جای ایستاده ظرفی در دست داشت و اراده داشت
که آب بردارد آن ظرف در دست او بچاه افتاد ناگاه آن جوان
چشم بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا تو یی سیراب کننده من
در وقت تشنگی و سیر کننده من در حال گرسنگی مرا غیر ازین ظرف
ظرفی نیست شفیق گوید بخدا قسم که دیدم آب چاه جوشید و
بالا آمد تا آن جوان ظرف خود را برداشت و پر آب کرده وضو
ساخت و چهار رکعت نماز گذارد و بعد از آن بسوی پشته ریگ رفته
بنماز مشغول شد و چون از نماز فارغ شد دست دراز کرد و مشتی
ریگ برداشت و از آنجا تناول کرد گفتم ای جوان اندکی از آنچه خدا تعالی بتو
از کرامت کرده بمن عطا کن گفت ای شفیق نعم ظاهره و باطنه از

باری تعالی بما میرسد نیت خود را صاف کن و بعد از آن ظرف را
بمن داد و من از آنجا تناول کردم و طعامی یافتم مثل سویق شکر
که هرگز لذیذتر و خوشبوی تر از آن طعام نخورده بودم و چون از آن
طعام تناول کردم مدّتی در خود گرسنگی و تشنگی نیافتم و دیگر آن جوان را
ندیدم تا بمکّهٔ معظمه رسیدم شبی در جانب قبة المزاب او را دیدم
که بخضوع و خشوع تمام نماز میکرد و چون صبح دمید نماز صبح را
بجای آورده در محراب بذکر الهی مشغول شد چون روز شد هفت
طواف خانه کعبه را بجای آورد و از مسجد بیرون آمد و من از عقب او
بیرون آمدم او را با خدم و حشم و غلامان بسیار و مال و نعمت بیشمار
دیدم بخلاف آنچه در راه دیده بودم و جمع کثیر را دیدم بزیارت او
مشغول بودند از مردی پرسیدم که این جوان کیست جواب
داد که این جوان موسی بن جعفر است و از نسل رسول خداست
با خود گفتم که حقا این کرامات از غیر اهل بیت رسول صادر نتوانند شد
و بسیاری از حنابله نقل این روایت کرده اند و بشر حافی بر دست
آن حضرت توبه کرد بوسیله آنکه یکروز در بغداد عبور آنحضرت بدر خانه
بشر افتاد و از آنخانه آواز عود و چنگ بسمع مبارکش رسید مقارن
اینحال کنیزکی را دید که از آنخانه بیرون آمد کاسه در دست حضرت پرسید
که ای جاریه مرا خبر ده که صاحب این خانه بنده است یا آزاد آن جاریه
جواب داد که آزاد است کاظم علیه السلم گفت راست گفتی که

این نه کار بنده گان است چون جاریه بخانه در آمد بشر در بزم گاه نشسته بود
جاریه را گفت چرا دیر آمدی جاریه صورت واقعه را عرض کرد چون بشر
این سخن بشنید پای برهنه از خانه بیرون دوید و بر دست آنحضرت
توبه کرد و از جهت او را بشر حافی نام کردند و بعد از و امر خلافت
بفرزند او علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید و او مثل آبا و اجداد خود
در علم و فضل و عبادت بود و جمهور از آن حضرت استفاده میکردند
و مامون الرشید او را ولی عهد خود ساخت از جهة آنکه میدانست
که بعلم و فضل و زهد او کسی نیست و امر کرد که سکه بنام او زدند و بیعت
او را در عالم شهرت داد و آنحضرت امر فرمود که مردم دیگر جامه سیاه
نپوشند و بعوض سبز بپوشند و مامون باطاعت او امر کرد
و یکروز آنحضرت برادر خود زید را وعظ میفرمود که ای برادر هر گاه تو
بظلم و فساد و قتل مردم مشغول باشی رسول خدا را چگونه جواب
خواهی داد زینهار بسخن مردم کوفه مغرور نشوی که جد تو رسول
صلوات الله علیه فرمود ان فاطمة احصنت فرجها
فحرم الله ذریتها علی النار بخدا قسم که ذریه فاطمه را در ...
این مرتبه نکرده اند مگر بطاعت الهی و ترا اراده نیست که در معصیت
اینمرتبه را بیابی این محالست چه نزد پروردگار تو از ایشان گرامی تر
نخواهی بود و حسن بن هانی را که کنیه اش ابو نواس است گفتند که
چرا مدح علی بن موسی را نکنی جواب داد که مداحی کسی چون کنم جبرئیل

شعر

خادم خدا بود و این ابیات را خواند شعر قیل لی افضل الناس طراً
فی الکلام و فی المعانی البدیهه فلماذا ترکت مدح ابن
موسی والخصال التی تجمعن فیه قلت لا استطیع
مدح امام کان جبرئیل خادماً لابیه و اهل حدیث روایت
کرده اند که یکی از بنی اسرائیل در مدینه طیبه از علی بن موسی علیه السلام
سوال کرد که روز بر شب مقدم خلق شده یا شب بر روز آنحضرت
او را جواب داد چون بطوس آمد یکروز مجلس مامون که جمیع علما و فضلا
حاضر بودند آن حضرت از این مسئله سوال کرد هر یک متعرض جواب
شدند و بحث بسیار کردند آخر معلوم شد که خبر این مسئله ندارند
چون ایشان عاجز شدند فضل بن سهل از حضرت التماس کرد
و گفت یا ابن رسول الله مرا ازین مسئله خبر ده آن حضرت فرمود که
از قواعد نجوم و هیات جواب گویم یا از قرآن کریم فضل گفت از
قواعد هیات حضرت فرمودند ای فضل بدانکه طالع خلقت عالم
برج سرطان بود و در وقت خلقت عالم جمیع کواکب در موضع شرف
بوده اند که زحل در میزان بوده و مشتری در سرطان و آفتاب در حمل
و قمر در ثور پس آفتاب در وقت خلقت عالم بوسط السما بوده چه
گاهیکه سرطان طالع باشد حمل که آفتاب در او بوده در وسط السما خواهد
بود پس روز مقدم است بر شب و اما جواب این مسئله از قرآن کریم
که حق تعالی فرموده لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق

یعنی آفتاب را نرسد که او را کسف کند و شب را نرسد که سبقت
گیرد بر روز فلا یوم روز بر شب مقدم است چون حضرت جواب این مسئله
فرمود جمعی از اهل علم و فضل که حاضر بودند از وفور علم و دانش آنحضرت
تعجب کرده سرها بزیر افکندند و بعد از وفات فرزندش امام محمد تقی علیه السلم
بر مسند امامت و خلافت قرار گرفت و او در علم و فضل و جمیع صفات
حمیده مثل آبا و اجداد خود بود و چون پدر بزرگوارش علی بن موسی الرضا
وفات یافت مامون لعین اراده کرد که دختر خود ام الفضل را بوی دهد
و آنحضرت هنوز طفل بود و چون بنی عباس از آن قضیه اطلاع یافتند
خواستند که مامون را از آن اراده منع کنند که مبادا امر خلافت از
دست ایشان بیرون رود و مامون بدوستی آنحضرت محبت کند
چنانکه با پدرش علی بن موسی الرضا محبت کرده بود و جمعی که از خواص ملک
بودند گفتند ای امیر هنوز طفل است علم و فضل چندان ندارد
مامون در جواب گفت که من حالات او را امتحان نموده ام و از علم او خبر دارم
اگر اراده شما امتحان او است بکنید تا ظاهر شود چون ایشان را معقول افتاده
قاضی یحیی بن اکثم که یکی از فضلای ایشان بود با مال بسیار وعده دادند
تا آنحضرت را بمسئله عاجز سازد و از جهت یک روزی تعیین کردند
مامون جمیع علما و فضلا و اکابر بنی عباس را جمع کرده و مجلس
عظیم کردند و آنحضرت را حاضر ساختند چون مجلس منعقد شد
قاضی یحیی از امام پرسید چه فرمائی در باب محرمی که در حال احرام

صیدی را بقتل آورد آنحضرت علیه السلم فرمود که سوال تو مجمل است
تفصیل باید کرد که در حرم بقتل آورده یا در خارج آن عالم بوده یا جاهل
آن صید از صغار بوده یا از کبار عمدا بقتل آورده یا بسهو آن محرم
بنده بوده یا آزاد قاضی یحیی متحیر بماند و اصلا سخن نتوانست کرد چنانچه
مامون و جمیع اهل آن مجلس تصدیق بعلم و فضل آنحضرت کردند بعد از آن
مامون با آنحضرت خطاب کرده گفت شما بنفس نفیس خود خطبه
نکاح را بخوانید یا دیگری بخواند آنحضرت گفت خود میخوانم و شروع
در خطبه کرد خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت انشا نموده و بمبلغ
معلوم دختر مامون را عقد کرد و بعد از آن حضرت امر خلافت بفرزندش
امام علی نقی علیه السلم رسید و او در علم و فضل مثل آبا و اجداد خود بود
و متوکل او را از مدینه به بغداد طلبید و در جوار شهر سرمن رای موضعی که
او را عسکر میگویند فرود آورد و او را آنجا نقل کرده در شهر سرمن رای مدت
و بیست سال و نه ماه در آنجا اقامت فرمود و سبب آوردن او از
مدینه به بغداد آن بود که متوکل بغایت دشمن اهل بیت بود و او را
گفتند مردم مدینه با تمام تابع علی نقی شده اند و آنحضرت [illegible]
قبول خلافت کرده مبادا که خروج کند و کار بر تو دشوار شود متوکل [illegible]
یحیی بن هرثمه را بطلب آنحضرت فرستاد و چون یحیی از طلب
حضرت بمدینه آمد اهل مدینه او را از بردن حضرت منع کردند
که مبادا فرزند رسول خدا را از دشمن ضرری رسد یحیی قسم یاد کرد که

نگذارد و بدو الم برسد چون بمتوکل رسانیده اند که آنحضرت در صدد جمع کردن
آلات حرب است و اراده خروج دارد از آنجهت واهمه عظیم کرده هرا بطلب او
فرستاده است آنحضرت چون این سخن شنید یحیی را بخانه برد هر چند یحیی
بخانهٔ امام تفتیش کرد غیر از قرآن و کتب و دعا چیزی نیافت بغایت
خرم شده در رکاب مبارک او بوده متوجه بغداد شد و چون داخل بغداد
شد اسحق بن ابرهیم طاهری که حاکم بغداد بود به یحیی گفت که این فرزند
رسول خداست و تو دشمنی متوکل را نسبت باین خاندان میدانی
او را به نزد متوکل میبر مبادا که متوکل او را هلاک سازد و تو فردای قیامت
نزد رسول خدا شرمنده باشی یحیی گفت بخدا قسم که از مدینه تا اینجا
از حضرت جز صلاح و سداد ندیدم و نگذارم که از متوکل نسبت باو
ضرری واقع شود بعد از آن آنحضرت را نزد متوکل برد و تعریف بسیار
از عبادت و صلاح و سداد آنحضرت کرد و در مدینه آنچه دیده بود نقل کرد
تا آتش غضب متوکل فرو نشست و آنحضرت را اعزاز کرد و اکرام
بسیار نمود بعد از چندگاه متوکل بیمار شد و نذر کرد که هرگاه شفا یابد
زر بسیار تصدق کند پس چون شفا یافت از علما پرسید که نذر
کرده ام که زر بسیار تصدق کنم و بسبب این نذر چند درهم تصدق
باید کرد جمیع علما از جواب آن عاجز آمدند به نزد امام علیه السلم فرستاده
سوال کرد آنحضرت فرمود که هشتاد و سه درهم تصدق باید کرد متوکل
گفت بچه دلیل امام فرمود که بقول خدا تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة

وآن

و آن موضع زیاده از هشتاد و سه نبوده چه رسول صلی الله علیه و آله بیست هفت
غزوه و پنجاه و شش سریه یک یک فرستاده مسعودی گوید که بمتوکل گفتند
که در خانهٔ علی بن محمد سلاح بسیار است و جمعی از اهل قم با او اتفاق کرده اند
و عزم خروج دارد متوکل جمعی از ترکان را شب بخانهٔ امام فرستاد هر چند تفحص کردند
سلاحی نیافتند آنحضرت علیه السلام را دیدند که اندرون خانه نشسته است و جامهٔ پشم
پوشیده و بر روی ریگ و سنگریزه نشسته و در را بروی خود بسته بتلاوت
قرآن مجید مشغول است او را بآنحال نزد متوکل آوردند و در مجلس شراب نشسته
بود قدحی پر از شراب در دست داشت چون امام را دید بر پای خواست
و اعزاز و اکرام نمود و در پهلوی خود جای داد و اراده کرد که آن قدح را بامام
دهد امام فرمود بخدا قسم که هرگز بگوشت و خون ما شراب نیامیخته و نخواهد آمیخت
مرا معاف دار متوکل او را معاف داشت و گفت چیزی برخوان تا آواز مبارک
ترا بشنوم امام فرمود که کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّاتٍ وَعُیُونٍ وَزُرُوعٍ
وَمَقامٍ کَرِیمٍ و چند آیه که مناسب مقام بود برخواند متوکل مست بود
گفت نمیخواهم شعر چند برخوان آنحضرت گفت شعر کمتر میخوانم
متوکل مبالغه را از حد درگذرانید آنحضرت این ابیات را انشا فرمود
باتوا علی قلل الجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم واستنزلوا
بعد عز بعد عز عن معاقلهم فاسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ
12
من بعد دفنهم این الاساور والتیجان والحلل این الوجوه
التی کانت منعمة من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین سائلهم تلك الوجوه علیها الدود
تنقل قد طال ما اکلوا دهرا وقد شربوا فاصبحوا بعد
طول الاکل قد اکلوا چون این ابیات بسمع متوکل رسید چندان
بگریست که تمام لحیه از اشک چشم او تر شد و عذرخواهی آنحضرت نمود و
بعد از و امر خلافت بفرزند او امام حسن عسکری علیه السلام انتقال یافت
و آنحضرت در علم و فضل مثل آبا و اجداد خود بود و روایات بسیار در طرق
عامه و خاصه از آن حضرت منقول است و بعد از و امر خلافت بفرزند او
صاحب الزمان علیه السلام انتقال یافت و آنحضرت جامع صفات و کمالات ائمه
طاهرین علیهم السلام بود و ابن جوزی که یکی از علما حنابله است باسناد خود
از عمر بن الخطاب روایت کرده که رسول صلوات الله علیه و آله فرموده که در
آخر الزمان مردی ظاهر شود از فرزندان من که هم نام و هم کنیه من باشد عالم
پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و او مهدی و قائم
مقام آل محمد است بدان وفقک الله تعالی برهانی که آیات قرآنی
و حدیث رسول سبحانی در امامت و فضایل و کمالات ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین وارد است در کثرت بحدی رسیده که اگر جمیع بحار
مداد شوند و جمیع اشجار قلم کردند و کافه انس و جن نویسنده شوند
و از ابتدا تا انتهای عمر کتابت کنند شمه از آن در معرض بیان
نتوانند آورد و در این مختصر باین قدر اکتفا رفت پس دین اسلام تا قیام
قیامت با بنیان عزیز و مستقیم تواند بود و ایشانند که بفضل و کمال

و کثرت علم و زهد و ورع و تقوی از کافه خلایق ممتاز بودند و ایشان از همه مستغنی اند
چه ایشان قوایم و برج ارکان یقین اند و هرگز از ایشان گناه کبیره و صغیره
عمداً و سهواً از اول عمر تا آخر عمر صادر نشده نمازیکه بذکر ایشان مشتمل
نباشد باتفاق امت باطل است چنانچه ابوحنیفه و شافعی گفته اند که در تشهد
ترک آن
درود فرستادن بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم واجبست و به
عمداً نماز باطل و باتفاق امت مراد از آل محمد در این مقام علی و فاطمه
و حسن و حسین اند سلام الله علیهم نه غیر ایشان شعر ان ترضی لنفسک
مذهبا * و تعلم ان الناس فی نقل اخبار * فدع عنک
قول شافع و مالک و احمد * و حدیثهم روی عن جبرئیل
عن الباری * شافعی که یکی از ائمه عامه است در باب اهل بیت و عدم
استحقاق اشیاخ ثلثه مر این منصب را گفته شعر لو کان رفضا حب
آل محمد * فلیشهد الثقلان انی رافضی * و قول ابن ادریس بتقدیم
الثلث قدمتموه علی ما رضی * و ظاهر است که هیچ محصل
و طالبی از طلبه علوم نیست مگر چون واقف شود بر جمیع مذاهب
مذهب امامیه اختیار نماید اگرچه بظاهر اختیار مذهب دیگر کرده بود
و دیگر از جهت ترغیب مردم و فریب ایشان مدارس و خانقاه بسیار
ساخته اند و اوقاف بر ایشان وقف کرده اند تا آنکه دعوت بنی عباس
مستمر شود و عوام بامامت ایشان قایل شوند و بسیار کس بوده که
در باطن مذهب امامیه داشته و حب دنیا و ریاست از اظهار آن مانع

شده و علامهٔ حلی در منهاج الکرامة نقل کرده که بعضی از حنابله را دیدم که
بمذهب حنابله درس میدادند و عقیدهٔ امامیه داشتند گفتم بچه سبب
درس حنابله میگوئی جواب داد که در مذهب امامیه مدارس و خانقاه
نیست و اکثر مدرسان شافعی در حال حیات وصیت کردند که متولی
تغسیل و تکفین ایشان مومنان باشند و ایشان را در مشهد امام موسی دفن
کنند و در حال وفات بر خود گواه گرفتند که بر مذهب امامیه از دنیا
رفتیم الحمد لله الذی هدانا بهدایتهم وخصنا بولایتهم **فصل چهارم**
در بیان آنکه فرقهٔ ناجیه که از حدیث شریف ستفترق امتی علی ثلثة
وسبعین فرقةً الناجیة منها واحدة والباقون فی النار
مستفاد میگردد بحسب براهین عقلیه و دلایل نقلیه منحصر است در فرقهٔ امامیه
چه لازم است که این فرقه را مخالفت در فقه و کلام نسبت بهفتاد و
دو فرقهٔ دیگر بیشتر باشد چه معقول نیست که چون دو فرقه در عقاید
موافق هم باشند یکی مستحق نار و دیگری مستوجب ثواب باشد چنانچه
در علم حکمت معلوم شده و فرقه که اختلاف او از سایر فرق بیشتر است
از فرقهٔ امامیه پس فرقهٔ ناجیه منحصر باشد در ایشان فهو المطلب و فاضل دوانی
در شرح عقاید از علامهٔ حلی نقل کرده که او گفت با استاد خود نصیر الدین
طوسی در این باب بحث بسیار کردم بعد از مباحثهٔ بسیار چنان مقرر شد که
فرقهٔ ناجیه آنانند که مخالفت ایشان با سایر فرق بیشتر باشد و این منحصر در
فرق امامیه است که در اکثر اصول مخالف فرقه‌اند و بعد از نقل

کلام ملک علام صدور این کلام شده و گفته که این سخن مردود است
چه اعظم مخالف امامیه با سایر فرق در امر امامت است و مسایل آن از فروع
اشبه الیق است جواب آنکه بحث در امر امامت معظم مباحث اصول است
چنانچه صاحب کتاب ملل و نحل که از علماء اشاعره است اختلاف
در امر امامت و عصمت را از معظم اختلاف در اصول یافته و گفته
که اعظم خلاف اشاعره با سایر فرق بیشتر است از امامیه بجهت این
بچیزی چند قایل شده اند که هیچ از فرقه بلکه هیچ عاقل بآن قایل نشده
مثل کسب که فعل عبد را مستند بواجب میدانند و عبد را کاسب آن
میخوانند و تجویز رویت باری تعالی می نمایند با آنکه او را جسم نمیدانند
و از برای او جل شانه اثبات جهت و مکان نمی نمایند و دیدن جمیع
اعراض مثل اصوات و طعوم و لذات و آلام و بوها را تجویز
کرده اند و نیز تجویز کرده اند کوری که در بلاد چین باشد که نهایت بلاد
شرق است ببیند پشه را که نهایت بلاد اندلس است و جمیع
ممکنات را ابتدا مستند بواجب میدانند و صفات الهی را
عین او دانند نه غیر او و در غیر این مذکورات نیز با سایر فرق اختلاف
کرده اند چنانچه در کتب ایشان بتفصیل مذکور است پس ایشان
فرقهٔ ناجیه باشند نه غیر جواب آنکه مراد از اختلاف مخالفت در اصولیست
که قابل نزاع باشد و خلاف بدیهه عقل نباشد و این مذکورات خلاف
بدیهه عقلست و هر که اختلافات معتبر باشد لازم آید که هر یک از

خوارج حشریه و مشبهه و غلاة ناجی باشند چه مخالف ایشان با سایر فرق در اصول
که خلاف بدیهه عقل است از مخالفت اشاعره با سایر فرق بیشتر است
چنانچه بعضی از خوارج در جمیع اصول مخالف سایر فرقند و تکفیر جمیع
اصحاب کرده اند و نصب امام را لازم نمیدانند و مرتکب کبیره را
کافر دانند و بعضی از غلاة مخلوق را خلاق دانند و میگویند بطریق آدمیست
و از سر تا با مجوف است و از سینه تا قدم مصمت و موی مجعد دارد
و قایل شده اند با آنکه درد چشم داشت ملایکه عیادت او نمودند از
برای طوفان نوح چنان گریست که درد چشم بهم رسانید و از هر طرف
چهار انگشت زاید است و هر شب جمعه بر حمار سوار شده نازل میشود
تا آنکه بعضی از ایشان در بغداد جای راست کرده اند و آنجا جو و کاه
نهاده اند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و اما اسناد
جمیع ممکنات بواجب الوجود میشاید اگر مراد از ممکنات موجودات
خارجیه مستأصله است مثل جواهر و اعراض این مجمع علیه جمیع فرق
است و این مخصوص ایشان نیست و اگر مراد افعال و اعمال عباد است حتی از
شیطان و کفار این دعوی نیز خلاف بدیهه عقل و اکثر حکماء محققین بموجب
آیات قرآنی الیوم تجزی کل نفس بما کسبت هل تجزون الا
بما کنتم تعملون و کل امرئ بما کسبت من یعمل سوءا
من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها ذلک بما قدمت
یداک و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم

و ما اصابک من سیئة فمن نفسک تصریح کرده اند که بنده فاعل مختار است
و لهذا اعلم خلاف را وضع کرده اند و منکر این را از سلک عقلا بیرون
میدانند و بهلول در وقت سر شکستن ابی حنیفه و غضب خلیفه با او
گفت که ابو حنیفه قرار داده که هرچه میشود از جانب خداست من
چه گناه دارم این سخن خلیفه را خوش آمده انواع الطاف با و نمود و ابو حنیفه
گوید که از موسی بن جعفر علیه السلام در صغر سن سوال کردم که معاصی و
اعمال قبیحه از جانب کیست او در جواب گفت الموجود اما من العبد
او من الله او منهما فان کان من الله فهو اعدل و انصف
من ان یظلم عبده و یأخذه بما لم یفعله و ان کانت
المعصیة من العبد وحده فعلیه وقع الامر لا غیره
و الیه توجه المدح و الذم و هو احق بالثواب و العقاب
و وجبت له الجنة و نیز از ائمه طاهرین علیهم السلام منقول است لا جبر
و لا تفویض و لکن امر بین الامرین و اما الجزء از صوفیه منقول است
که از بنده بی اختیار اشیا صادر میشود چنانچه محقق دوانی میگوید که
در کون و مکان فاعل مختار یکی است آرنده و دارنده اطوار یکی است
از روزن عقل اگر برون آری سر روشن شودت که همه انوار یکی است
و معنی دیگر هست که از اصل مقرر صوفیه ناشی شده که موجود حقیقی
واجب الوجود را دانند و ممکنات و اعتبارات را مظاهر واجب
خوانند و دیگر آنکه مراد محقق طوسی اینست اختلاف سایر فرق شیعه را

بیشتر شده است و فاضل دوانی کلام او را چنان فهمیده که اختلاف
فرقهٔ شیعه با سایر فرق اکثر است از اختلاف ایشان با یکدیگر و بنا بر فهمیده
خود بحث کرده و میان شدت و کثرت فرق نکرده و ندانسته که شدت
و ضعف از خواص کیف است و کثرت و قلت و زیاده و نقصان از خواص
کم است و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

فصل پنجم

در احادیث نبویه در فرق ناجیه و عدم دخول عامهٔ امت در اجابت
مصطفویه بدانکه از امت بطرق متشیعه و متون متلونه مروی شده بعضی
از آن طرق اینست که سید رسل صلوات الله علیه فرموده قد افترقت
امة موسی احدی وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة
وافترقت امة عیسی اثنین وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة
یعنی بدرستیکه امت موسی هفتاد و یک گروه شدند جمیع ایشان در آتش
دوزخ معذب خواهند بود مگر یک گروه و امت عیسی علیه السلم هفتاد و دو
گروه شدند جمیع ایشان در آتش خواهند بود مگر یک گروه و زود باشد که امت
من هفتاد و سه گروه شوند همهٔ ایشان در آتش دوزخ خواهند بود مگر یک گروه
و از این حدیث ظاهر میشود که اهل خلاف داخل امت آنحضرت نیستند چه متکمل
این عدد منحصر است در فرقهٔ شیعه چنانچه این حدیث دلالت بر آن میکند
و این بحث در کتاب اخوان الصفا و محقق طوسی در کتاب نقد المحصل ذکر کرده اند
و بیان هفتاد و سه فرقه نموده اند اما غیر شیعه متکمل این عدد نیستند
پس امت آنحضرت منحصر باشند در فرقهٔ شیعه و از این هفتاد و سه فرقه شیعه

یک فرقه که اثنی عشری اند ناجی و دیگران خاسر و زیانکارند و در فرق عامه و خاصه تعیین
فرق ناجیه از هر امتی از آنحضرت وارد شده که آنحضرت در فرقهٔ ناجیهٔ امت موسی
فرموده اند وهی التی تتبع وصیه یوشع در تعیین فرقهٔ ناجیهٔ امت عیسی
فرموده وهی التی تتبع وصیه شمعون و در تعیین فرقهٔ ناجیهٔ امت خود فرموده
وهی التی تتبع وصیی علیا یعنی فرقهٔ ناجیه از امت موسی گروهی بودند که تابع
وصی او یوشع گردیدند و از امت عیسی فرقه بودند که تابع وصی او شمعون شدند
و از امت من فرقه خواهند بود که تابع وصی من علی بن ابیطالب علیه السلم خواهند
شد و اما روایتی که در طریق عامه روایت شده از آنجمله روایتی است که محمد بن
موسی شیرازی در کتاب مستخرج از تفاسیر اثنی عشره نقل کرده و حافظ ابوبکر
بن مردویه بسند متصل با بان بن تغلب روایت کرده که او گفت از ابی ذر
غفاری و مقداد و اسود و سلمان فارسی شنیدم که ایشان گفتند که یکروز در حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه وآله در مسجد نشسته بود ده کس از مهاجرین داخل
شدند چون چشم مبارک آنحضرت بر ایشان افتاد فرمود که امت من بعد از من
به سه گروه خواهند بود یک گروه اهل حق اند که اصلا شایبهٔ بطلان در
ایشان نیست و مثل ایشان مثل طلا است که هر چند او را باتش بگدازند
جودت و خوبی او زیاده شود و امام این گروه یکی از سه کس است و حق
تعالی در قرآن کریم امر بمتابعت او فرموده و در حق او گفته که اماما و رحمة
و یک گروه اهل باطل اند که اصلا شایبهٔ حقیقت در ایشان نیست
و مثل ایشان مثل آهنی است که هر چند او را باتش بگدازند خبث و زنگ

ایشان زیاده شود و امام ایشان یکی از نه کس است و یک گروه اهل خلاف
و غوایت اند که نه در اسلام راسخ اند و نه در کفر امام ایشان یکی از سی
کس است راوی گوید که از ابی ذر و مقداد و سلمان پرسیدم که هیچ دانستید که
اهل حق چه کسانند و امام ایشان کیست فرمود که اهل حق مؤمنانند و امام
ایشان علی بن ابیطالب است علیه السلام هرچند جهد کردم آن دو گروه دیگر را بیان نکردند
و همین حدیث را موفق بن احمد خوارزمی و ابوالفرج معافا بن زکریا که شیخ بخاری
و محدثین علماء عامه است روایت کرده اند و صاحب کتاب فردوس باسناد
خود از ام سلمه رضی روایت کرده که او گفت رسول صلوات الله علیه و آله
فرمود علی و شیعته هم الفائزون یوم القیمة و افهام ضمیر فصل میان
مبتدا و خبر چنانچه در علم عربیه منقول شده افاده حصر میکند یعنی فلاح
و رستگاری روز قیامت منحصر است در علی علیه السلام و شیعیان او و
صاحب کشاف که از اکابر علماء عامه است در کشاف روایت کرده که روزی
حضرت رسول صلوات الله علیه بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب
فرمود و گفت یا علی انت و شیعتک هم الفائزون یوم القیمة
و حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی که از معظم علماء عامه است
باسناد خود از ابن عباس روایت کرده که او گفت چون آیه کریمه ان
الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة
نازل شد حضرت رسول فرمود یا علی این جماعت منحصرند در تو و شیعه تو
بعرصه قیامت خواهند آمد در حالتیکه حق سبحانه و تعالی از ایشان راضی باشند

و دشمنان تو در صحرای محشر خواهند آمد در حالتیکه سلاسل و اغلال آتش در
گردنهای ایشان باشد و چشمهای خود را پوشیده باشند از هول روز قیامت
و ثعلبی گوید که یکی از ائمه مفسرین عامه است در تفسیر خود از علی بن ابی طالب علیه السلام
روایت کرده که روزی بحضرت رسول صلوات الله علیه شکایت کردم از حسد
مردم آنحضرت فرمود که آیا راضی نیستی که چهارم چهار کس باشی که پیش از
همه کس داخل بهشت خواهند شد بعد از آن بیان آن چهار کس فرمود و گفت
اول کسیکه داخل بهشت خواهد شد من و تو خواهیم بود با حسن و حسین و ازواج ما
از جانب راست و چپ ما خواهند بود و شیعه ما در عقب فرزندان ما خواهند بود
و بغوی در کتاب شرح السنة روایت کرده از جابر که او گفت چون علی علیه السلام
از فتح خیبر مراجعت نمود حضرت رسول فرمود که یا علی اگر نمی ترسیدم
که طایفه از امت من در حق تو قایل شوند بچیزیکه در حق مسیح بن مریم قایل شدند نصاری
هر آینه امروز در حق تو چیزی بیان میکردم که بهر جمعی عبور میفرمودی خاک
ترا از جهت تبرک بر میداشتند و فضله وضوء ترا از جهت شفای امراض
بکار می بردند اما در فضل تو و کمال تو همین بس است که تو از منی و من از توام
و منزلت تو نسبت بمن بمنزله هرون است نسبت بموسی مگر در رتبه نبوت
که بعد از من نبی نخواهد آمد و تو وصیت مرا بجای خواهی آورد و در سنت
من قتال خواهی کرد و بر حوض کوثر خلیفه من خواهی بود و شیعیان تو
روز قیامت بر منابر نور خواهند بود با رویهای درخشنده مانند ماه تابان
و در بهشت عنبر سرشت همسایه من خواهی بود بدرستیکه حرب با تو حرب

او گفت م

بامنست وسریره تو سریره منست وعلانیه تو علانیه من واین حدیث را
قاضی میر حسین در شرح دیوان امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده و درین باب
روایات از طرق عامه وخاصه از حد حصر بیرونست درین مختصر بهمین قدر اکتفا
رفت پس بحسب عقل ونقل ثابت شد که فرقهٔ ناجیه منحصر است در فرقهٔ
امامیه واهل سنت وجماعت از امت آنحضرت خارج اند الحمد لله رب العالمین

فصل ششم در بیان آنکه هر فتنه که در ملت اسلام واقع شده وحادث
میشود تا قیام قیامت مبدا آن بلکه فی الحقیقه مباشر آن عمر لعین بوده چنانچه
معظم علماء عامه صاحب کتاب ملل ونحل در مقدمهٔ ثالثهٔ کتاب مذکور نقل
کرده که اول شبهه که در میان خلق ظاهر شد شبههٔ ابلیس لعین بود که از جناب
مقدس ربوبیت چون بسجدهٔ آدم مامور شد در مقابل هفت شبهه ایراد
کرد وشبهه سبع را با جواب در کتاب منهج العارفین ایراد کردیم ودر مقدمهٔ
رابعه کتاب مذکور نقل کرده که اول شبهه که در ملت اسلام واقع شد
در میان منافقان اصحاب رسول الله صلوات الله علیه وآله منشاء آن
عدم رضای ایشان بامر ونهی آنحضرت بود ولهذا بر افعال واقوال
آنحضرت اعتراضات میکردند واول شبهه ونزاعی که واقع شد
از عمر بن الخطاب بود چنانچه در صحیح بخاری وصحیح مسلم وسایر صحاح
ایشان مسطور است که در مرض الموت چون مرض بر آنحضرت مستولی
شد مردم را حاضر نموده فرمود ائتونی بدوات وقرطاس
اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی یعنی ای اصحاب برای من

کاغذ ودوات بیارید تا از جهة شما کتابی ووصیتی بنویسم که بعد از من
گمراه نشوید چون بر عمر خطاب ظاهر بود که آنحضرت چه خواهد نوشت
ممانعت کرد از احضار آن وگفت که مرض بر رسول غالب شده
وهذیان میگوید کتاب خدا ما را بس است وبعضی از اصحاب ارادهٔ
احضار آن کردند عمر مانع شد تا آنکه آتش خصومت در میان ایشان
شعله ور گردید وآواز ها بلند شد آنحضرت فرمود که از پیش من برخیزید که
نزاع پیش من روا نیست ابن عباس گوید چه مصیبتی عظیم بود که میان نزدم ۱
ما وکتاب خدا حایل شد واز جملهٔ اعتراضات که از عمر نسبت با آنحضرت
صادر شد در حجة الوداع بود چنانچه در صحیح بخاری ومسلم مذکور است
که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله در حجة الوداع بود که جبرئیل با آیه
تمتع نازل شد چون آنحضرت جهة خود وعلی بن ابیطالب علیه السلم
سیاق هدی کرده بود عدول از قران به تمتع نتوانست کرد فرمود
که هر که سیاق هدی نکرده عدول کند از افراد به تمتع رشک بر عمر ملعون
غالب شده گفت چه معنی دارد که علی علیه السلم با حضرت رسول حج
قران کنند وما حج تمتع پس در مقام اغوای مردم در آمد نمیگذاشت که
مردم از افراد بتمتع عدول کنند آنحضرت آزرده شده روی
مبارک بعمر کرده فرمود که هکذا بقول جبرئیل از نزد رب جلیل شد ۲
باین حکم نازل میفرماید که هر که سیاق هدی نکرد از قران بتمتع
عدول کنند ومن از خود این حکم نمیکنم مع هذا عمر قبول نکرد واین

حضرت فرمود که ای عمر هرگز بخدا و رسول ایمان نخواهی آورد و از جمله اعتراضات
که از عمر نسبت بآنحضرت صادر شد حدیبیه بود چون جبرئیل نازل شد
فرمود که ای محمد صلی الله علیه وآله حق تعالی میفرماید که امسال با کفار صلح
اصلح است و جنگ صلاح نیست عمر بحضرت گفت تو نفرموده بودی که فتح
واقع خواهد شد آنحضرت گفت من نگفتم امسال فتح خواهد شد ان شاء الله
وعده ما بفعل خواهد آمد مع هذا عمر از صلح ممانعت میکرد و آنحضرت فرمود که
در هر موضعی که جنگ منعقد میشود اول شما منهزم میشوید و در همچنین مقام که خدا
امر بصلح فرموده ممانعت مینمائی و امثال این شبهات و اعتراضات
بعمر بسیار واقع شده و آنحضرت صبر میفرمود و بعد از رسول صلوات الله علیه وآله
نیز هر فتنه و فساد که روی میداد منشاء او عمر لعین بود چنانچه معظم علماء
عامه فاضل تفتازانی در شرح مقاصد بیان کرده و گفته انّ ما وقع بین
الصحابة من المشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ
على ألسنة الثقات يدل بظاهره على ان بعضهم قد حاد عن طريق
الحق وبلغ حد الظلم والفسق وكان الباعث له الحقد والعناد
والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل الى اللذات
والشهوات اذ ليس كل صحابي معصوما ولا كل من لقي النبي
بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول
الله ذكروا لها محامل وتاويلات وما يليق وذهبوا الى
انهم محفوظون عما يوجب التضليل والتفسيق صونا

لعقائد المسلمين من الزيغ والضلالة في كبار الصحابة سيما المهاجرين
منهم والانصار والمبشرين بالصواب في دار القرار واما ما جرى
بعدهم من الظلم على اهل بيت النبي فمن الظهور بحيث لا
ملجاء من الاخفاء للشناعة بحيث لا اشتباه على الآراء اذ يكاد
يشهد به الجماد والعجماء ويبكي له الارض والسماء وتنهد
منه الجبال ويبقى سوء عمله على كر الشهور ومر الدهور فلعنة الله
على من باشر او سعى او رضي ولعذاب الآخرة اشد وابقى فان
قيل فمن العلماء المذهب من لم يجوز اللعن على يزيد مع علمهم
بانه يستحق ما يربو على ذلك ويزيد قلنا تحاميا عن ان يرتقي
الى الاعلى فالاعلى كما هو شعار الروافض على ما يروى في ادعيتهم
ويجري في انديتهم فرأى المعتنون بامر الدين الجام العوام بالكلية
طريقا الى اقتصاد الاعتقادية بحيث لا تزل الاقدام الى
السواء ولا تضل الافهام بالاهواء والا فمن الذي يخفى عليه
الجواز والاستحقاق وكيف لا يقع عليهما الاتفاق انتهت
عبارته بالفاظها یعنی بدرستیکه آنچه بتحقیق واقع شد میان اصحاب حضرت
رسول صلوات الله علیه از منازعات بر آن وجه که در کتب تواریخ مسطور است
و بر زبان ثقات و معتمدان مذکور است بحسب ظاهر دلالت میکند بر آنکه
بعضی از ایشان از اقلیم عدل و صراط حق در گذشته بسر حد ظلم و فسق
رسیده شده است و سبب تجاوز ایشان از جاده حق حسد و عناد

بطلب ملک و ریاست و میل بلذات و شهوات دنیا بوده هر صحابی معصوم
نبوده و هر کس که با رسول الله ملاقات کرده بود و بخیر و صلاح موسوم نبود
امّا چون علما را حسن ظنّی باصحاب رسول الله بود لاجرم از جهة منازعات
و مشاجرات و تجاوز ایشان از طریق تاویلات ذکر کرده اند و باین رفته اند که
اصحاب آنحضرت معصوم و محفوظ اند از آنچیزیکه موجب فسق و ضلالت شود و باعث
برین تاویلات و عدم اعتقاد فسق اصحاب رسول الله آنستکه اعتقاد مسلمین را
نگاه دارند از گمراهی و ضلالت در حق کبار صحابه خصوصا مهاجرین و انصار
بیشتر بمثوبات الهی در دار قرار و امّا ظلم حادثه که بر اهل بیت نبی صلی الله
علیه و آله واقع شد بحیثیتیست که اخفاء آن محالست و اصلا قابل تاویل نیست
و نزدیکست باین که جمادات و حیوانات بحجم شناعت آن شهادت
دهند و زمین و آسمان ازین امر گریان شوند و کوهها از شئامت آن از هم پاشیده
شوند و سنگها از یکدیگر شکافته شوند و قبح این عمل شنیع و فعل قبیح
تا هنگام قیامت بر صفحه روزگار باقی خواهد بود پس لعنت خدای بر کسی باد
که مباشر این امر شد یا آنکه این واقعه را شنید و باین راضی شد و یا درین باب
سعی خود را مبذول داشت و بدرستیکه عذاب الهی در نشاء آخرت از برای
این طائفه آماده است بمراتب شدت و سختی پاینده تر از ظلمیست که از
ایشان صادر شد اگر گویند که هرگاه امر بدینمنوال بوده باشد پس بعضی از علما چرا تجویز
لعن بر یزید نمیکنند با آنکه علم دارند که او سزاوارترین مردمست بلعن
جواب آنکه بعضی از علما که تجویز لعن بر عمر و یزید نمینمایند بواسطه آنستکه

بمبدا و مقصد را این امر سرایت کند چنانچه داب روافض است که در ادعیه
خود روایت کرده اند و در مجالس خود زبان بدگران جاری ساخته اند
پس علما مذهب را بواسطه اهتمامی بدین رزین بوده اراده کرده اند
که یکبار لجام منع بر دهان طعن عوام زده ایشانرا از سبّ اصحاب بالکلیه
باز دارند تا اعتقاد مردم فاسد نشود و قدم ایشان در جادهٔ اسلام ثابت
ماند و اگر نه کیست که برو مخفی باشد جواز لعن یزید و چگونه بر جواز لعن
اتفاق نباشد و بلاذری که از جملهٔ عامه است روایت کرده که چون
حضرت امام حسین علیه السلم شربت شهادت نوشید عبد الله بن عمر
مکتوبی بر یزید بن معاویه نوشت که ازین فعل شنیع که از تو صادر شد
حادثه بزرگی در اسلام روی داد و مصیبتی عظیم در دین بهم رسید و از
بدو این امر تا انقراض عالم هیچ روزی مثل روز قتل حسین نبوده
و نخواهد بود چون یزید بن معاویه بر مضمون آن مکتوب مطلع شد در معویه
جواب نوشت که ای بی عقل احمق از آنروز که ما خود را شناختیم
خود را صاحب بیوت مرتفعه و فروش ممهّده یافتیم و از جهت
حفظ آن محاربه و مجادله نمودیم پس اگر ما را در آن حقی هست از برای خود
تلاش نمودیم و بر ما طعن نیست و اگر ما را حقی نیست درین مجادله و
مخاصمه نیز بر ما طعنی نخواهد بود چه اول کسیکه وضع این قانون باطل کرد
پدر تو بود که بر اهل حق ظلم کرده منصب ایشان را غصب کرد و ازو
انتقال بما یافت و ازینجاست که بعضی از اکابر گفته اند قتل الحسین

یوم السقیفه یعنی امام حسین علیه السلم در روز سقیفه بشمشیر کین عمر مردود کشته شده
نه بشمشیر شمر لعین چه بیعت عمر با ابی بکر و نصب او در روز سقیفه مبدء
جمیع محاربات و مجادلات گردید چنانچه این معنی را بعضی از شعرا در سلک
نظم آورده و گفته اند رباعی لعنت بعمر که ظلم ناحق فن اوست رحمت
بکسی گر ز دل و جان دشمن اوست بد کردن شمر هم ز بد کردن اوست
خون شهدا تمام در گردن اوست وصاحب کشاف نیز این معنی را
در کشاف ذکر کرده باسیاف ذاك البغی اول سنها اصیب علی
لا بسیف ابن ملجم یعنی علی علیه السلم بشمشیر ظلم و عدوان که در بدو
اسلام از غلاف کشیده بیرون آمده اند مقتول شده نه بتیغ ابن
ملجم پس کلام صاحب کتاب ملل و نحل و عبارت فاضل تفتازانی
و روایت بلاذری و عبارت کشاف ظاهر شد که زارع کشت
بدعت و مصدر جمیع مجادلات و فتن عمر لعین بوده و سایر تابعین وی
و نصبای وی مستحق لعن ابدی اند لعن الله علیه و علیهم اجمعین

فصل هفتم در بیان جهل و بی بضاعتی نصوص امامت در
علم دین و معارف ربوبیه بدان ایدک الله تعالی که در صحاح و اصول
خاصه و عامه احادیث که منبیء است بر جهل عامه و خاصه اشیاخ ثلثه
و عجز ایشان از حل مسایل از دایره حصر بیرون است و در این مختصر بعضی از آن
مذکور میشود از انجمله حدیثی است که قاضی عضد در شرح مختصر اصول در
مبحث اجتهاد نقل کرده است که شخصی از ابو بکر مسئله پرسید

و او عاجز شد گفت برای خود حکم میکنم اگر موافق حق باشد پس آن
حکم خدا خواهد بود والا آن حکم از من و شیطان خواهد بود و جمیع علمای عامه
نقل کرده اند که یکروز ابو بکر در بالای منبر گفت انّ لی شیطانا یعترینی
فان استقمت فاعینونی وان زغت فقوّمونی یعنی بدرستیکه
مرا شیطانیست که بمن نزدیکست پس اگر در احکام الهی مستقیم
باشم مرا یاری کنید و اگر از راه حق برگردم شما مرا براه حق باز آرید
با آنکه فایده نصب امام آنست که اگر از رعیت خطای واقع شود امام
ایشانرا براه راست هدایت کند نه آنکه در تقویم دین قویم از رعیت
نصرت طلب نماید و نیز از او منقولست که اقیلونی فانی لست بخیرکم
یعنی فسخ بیعت و امامت من کرده مرا بحال خود بگذارید که من بهتر از شما
نیستم و اعتراف بجهل و استقاله او منافی امامتست و نیز در
طرق عامه و خاصه وارد است که دو کس از علمای یهود که توریه و
صحف و انجیل خوانده بودند و بر کتب سماویه اطلاع تمام داشتند و از
حضرت رسول صلوات الله علیه و آله مسایل شنیده بودند بعد از
فوت آنحضرت بمدینه طیبه آمدند و سوال کردند که خلیفه و قایم مقام
حضرت رسول چه کس است ایشان اشاره بابی بکر نمودند چون ایشان
بابی بکر رسیدند از قرابت و خویشی او بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
سوال کردند او گفت قرابت من با آنحضرت اینست که از قبیله اویم و دختر
من در خانه او بود ایشان گفتند سهل خویشیست غیر از این خویشی

باآنحضرت داری ابوبکر گفت نه ایشان گفتند ما را خبر کن که حق تعالی
کجاست ابوبکر علیه اللعنه گفت در بالای هفتم آسمان ایشان گفتند بنابرین
قول لازم می آید که شش آسمان یا زمین بی خدا باشد و حق سبحانه و تعالی
در مکان باشد و این مذهب زنادقه است ابوبکر گفت اینها را از من دور
کنید و گرنه هر دو را بقتل میرسانم ایشان از سخن او تعجب نموده بدین
اسلام استهزا کردند و گفتند ما را به اعلم خود دلالت کن تو آن کس
نیستی که وصف او را در توریة یافته ایم ابوبکر ایشانرا بعمر رجوع
کرد چه میدانست که عمر غیور دارد و ایشانرا بقتل خواهد رسانید
پس ایشان نزد عمر آمدند و از قرابت آنحضرت سوال کردند عمر گفت
از قبیله اویم و دختر من در خانه او بود ایشان گفتند غیر این خویشی
باحضرت داری عمر گفت نه گفتند این سهل خویشی است و آنچه در توریة
از برای وصی پیغمبر شما یافته ایم نه اینست بهر حال خبر ده ما را که خدای تعالی
کجاست عمر گفت در آسمان هفتم ایشان گفتند ما را بدانا تر خود دلالت
کن عمر ایشانرا بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام راه نمود و چون نظر ایشان
بآنحضرت افتاد یکی با آن دیگری گفت این آن شخص است که وصف او را
در توریة خوانده ایم که وصی این پیغمبر است و دختر پیغمبر در خانه اوست
و پدر نبیره او و قایم مقام اوست بعد از آن حضرت را سوال کردند که چه
خویشی داری بحضرت رسول امیر المومنین فرمود که برادر و وارث
و بنی عم و وصی اویم و اول کسیکه ایمان باو آورد من بوده ام و دختر او در خانه

من بود و دو پسر سبط او حسن و حسینم یکی از ایشان با آن دیگر گفت اینست
قرابت فاخره و منزله قریبه و صفتی که در توریة خوانده ایم بعد از آن از آنحضرت
سوال کردند که خدای تعالی در کجاست حضرت فرمود که از کتاب شما جواب
گویم شما را یا از قرآن کریم ایشان گفتند از کتاب ما آنحضرت فرمود که در
فلان موضع در کتاب شما مذکور است که یکروز موسی علیه السلام نشسته بود
چهار ملک را دید که یکی از مشرق و یکی از مغرب و یکی از آسمان و یکی از زمین آمده
ملکی که از زمین آمده از ملک آسمان پرسید که از کجا می آئی گفت از نزد پروردگار
خود می آیم و ملک مغرب ملک مشرق پرسید که از کجا می آئی گفت از نزد
پروردگار خود می آیم و ملک آسمان بملک که از زمین آمده بود گفت تو
از کجا می آئی گفت از نزد پروردگار خود می آیم و ملک که از مشرق بود بملک
مغرب گفت تو از کجا می آئی گفت از نزد پروردگار خود می آیم
موسی که این واقعه را مشاهده فرمود گفت سبحان من لا یخلو منه
مکان و لا یکون من مکان واقرب الی مکان واما در قرآن کریم
مذکور است که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة
الا هو سادسهم و لا ادنی الا هو معهم و از ینجا ظاهر میشود که خدای تعالی
منزه است از زمان و مکان و هیچ ذره از ذرات عالم از علم و تدبیر و تصرف او
تعالی شانه خالی نیست ایشان گفتند یا علی جواب حق اینست که تو فرمودی و
توئی خلیفه رسول الله بحق آن خدائیکه توریة موسی را ارسال فرموده و در
کتب سماویه اوصاف ترا خوانده ایم باعث چیست که انجماعت مکان ترا گرفتند

آنحضرت فرمود که مکان مرا بعنف و تعدی غصب کرده اند و پای ناحق
بر مسند اهل حق نهاده اند و روز حساب ایشان را باز داشته از این امر سوال
کنند و در کتب اهل خلاف از عثمان بن عفان مرویست که گفت
یکروز نزد ابابکر نشسته بودم که جمعی از بلاد روم آمدند و یکی از علمای نصاری
درمیان ایشان بود و آن عالم بمسجد حضرت رسول الله صلوات الله
علیه و آله آمد بختی که بار او طلا و نقره بود بهمراه داشت و جمیع از اصحاب
از مهاجر و انصار بر خوان ابی بکر نشسته بودند که آن راهب در آمد
و سلام داد و گفت ای شیخ نام تو چیست گفت عتیق راهب گفت
دیگر چه نام داری ابوبکر گفت دیگر در خود نامی نمی بینم راهب گفت
حاجت خود را بیان کن گفت من از بلاد روم آمده ام و یک شتر بختی
از طلا و نقره بار آورده ام و مسئله از امام این امت می پرسم اگر
جواب مرا داد مسلمان میشوم و این مال را میان شما قسمت میکنم
ابوبکر گفت هر مسئله که داری سوال کن راهب گفت بشرط آنکه
سوال میکنم که از تو و اصحاب تو آزاری بمن نرسد ابوبکر گفت
چنین باشد راهب گفت مرا خبر ده از آنچیزی که خدا را نیست و از آن
چیز که علم خدا احاطه آن نکرده است چون ابوبکر این سخن شنید
بر خود بلرزید و اندک زمانی صبر کرد و بعد از آن یکی از اصحاب خود را
گفت که عمر را حاضر گردان ابوبکر گفت ای راهب مسئله خود از عمر
بپرس عمر نیز از جواب آن عاجز شد آن راهب زبان طعن بر اهل

اسلام گشود و بدین استهزا کرد سلمان فارسی در آن مسجد حاضر بود چون این
مشاهده نمود دانست که امر دین فاسد میگردد و اعتقاد مردم زایل میشود
برخاست و بخدمت علی علیه السلم آمد و صورت واقعه را بعرض رسانید
گفت اگر امروز تشریف مبارک بمسجد نیاوری اسلام برهم میخورد حضرت
امیرالمومنین با حسن و حسین علیهم السلم داخل مسجد شدند چون از در مسجد در آمدند
چشم مردم بر ایشان افتاد تکبیر گفتند و حمد خدای تعالی بجای آوردند آنحضرت نشست
ابوبکر گفت مسئله خود را از وی بپرس هر علمی که میخواهی نزد اوست
آنگاه راهب روی بعلی علیه السلم کرد و گفت نام تو چیست گفت نام من
نزد یهود الیاس است و نزد نصاری ایلیا و نزد پدر علی و نزد مادر حیدر
راهب گفت تو چه خویشی داری بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
آنحضرت فرمود که حضرت رسول برادر من بود و من وصی او و ابن عم او بودم
راهب گفت بحق خدائیکه عیسی را بخلق فرستاده که تو آن کسیکه ما می
خواهیم مرا خبر ده از آنچیزی که از برای خدای تعالی ثابت نیست و از چه جانب
خدا نیست و نزد خدا نیست و از آنچیزی که خدای تعالی او را نمیداند حضرت
امیرالمومنین علی علیه السلم فرمود که آنچه از برای خدای تعالی ثابت نیست
فرزند و مصاحب نیست و آنچیزی که نزد خدای تعالی نیست ظلم است و آنچه
علم خدا بآن احاطه نکرده است شریک اوست چه شریک امر محال است
و داخل اشیا نیست پس متعلق علم الهی نتواند شد راهب تصدیق
نموده گفت یا علی توئی خلیفه رسول الله و امام این امت و معدن

ن وحکمت و منبع برهان و حجت نام مبارک ترا در توریه و انجیل خوانده‌ام
بین روش که تو فرمودی و در کتب سابقه نام ترا چنین یافته‌ام نوی و علی
قائم مقام حضرت رسول صلوات الله علیه و آله پس راهب مسلمان
شده آن مال را تسلیم حضرت امیر نموده و حضرت بفقرای مدینه بخش کرد
سعد بن ابراهیم مالکی کرجی از علمای عام است روایت کرده که عالمی از
نصاری پیش عمر آمد و عمر او را باسلام دعوت کرد آن عالم گفت ای عمر
شما چه میگویند که خدا را بهشتی هست که عرض او مثل عرض آسمانها و زمینهاست
عمر ساکت شد و روی بعلی علیه السلام کرد که ای پسر عم رسول خدا او را
جواب گوی حضرت فرمود که هر گاه روز بعد آید شب کجا میرود اسقف ساکت
شده گفت ای عمر مرا خبر ده از آن بقعه که یکبار آفتاب بر او تابیده و دیگر نتابد
تا قیامت عمر گفت از علی علیه السلام سوال کن اسقف متوجه حضرت شد حضرت
فرمود که آن دریای نیل است که موسی را راه داد و باز آب بجای خود آمد اسقف گفت
راست گفتی مرا خبر کن از چیزیکه هرگز کم نشود از بر داشتن حضرت گفت آن علم
گفت یا علی مرا خبر کن که خدا تعالی کجاست حضرت گفت ای اسقف سوال تو از
مکان است و حق تعالی پیش از مکان موجود بود چون اسقف این سوالها
شنید بدست آنحضرت مسلمان شد ابو المجلی مع کمالی در کتاب خود روایت
کرده که مردی را از اصحاب برانگیختند که از عمر خبری برسد او را نزد عمر آوردند
حضور عمر او را سوال کردند که چه گونه زندگانی میکنی و شب را بروز می آری
گفت تر را بروز می آرم در حالتیکه فتنه را دوست دارم و حق را دشمن

دارم و تصدیق یهودی و نصرانی مینمایم و بچیزیکه ندیده‌ام ایمان می آرم
و بچیزیکه خلق نشده اقرار می آرم عمر متعجب شد فرستاد و علی علیه السلام را طلب
کرد گفت یا علی علیه السلام ملاحظه فرمای که این مرد چه میگوید و سخن او را بحضرت
نقل کرد حضرت گفت راست میگوید اموال و اولاد را دوست میدارد و حال آنکه
خدای تعالی فرموده و جاءت سکرة الموت بالحق و هر یک از یهود و نصاری
ابطال مذهب یکدیگر میکنند چنانکه خدا تعالی فرموده و قالت الیهود
لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی
شیء و او تصدیق قول ایشان مینماید و بخدا تعالی ایمان آورده و حال آنکه او را
ندیده است و اقرار بقیامت دارد و هنوز خلق نشده است عمر گفت
لولا علی لهلک عمر و شیخ طبرسی در اسرار البلاغة روایت کرده است
که مردی در زمان خلافت ابی بکر بمسجد او حاضر شد گفت ای ابا بکر من مردی‌ام
از خدا نمی ترسم و امید بهشت ندارم و از آتش دوزخ اندیشه نمینمایم
و در نماز خود رکوع و سجود نمیکنم و گوشت میته میخورم و به ندیده
شهادت میدهم و فتنه را دوست میدارم و از حق اکراه دارم
و تصدیق قول یهود و نصاری مینمایم و نزد من چیزی هست که
نزد خدا نیست و چیزی دارم که خدا ندارد عمر گفت عجب بدبختی بوده
و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در آن مسجد حاضر بود چون این سخن
شنید گفت راست میگوید او یکی از اولیاء الله است اینکه گفت از
خدا ترس ندارم یعنی از ظلم حق تعالی نمی ترسم و اینکه امید بهشت

ائمّا
وهرک
زمود

ندارد و امید بجناب مقدس الهی دارد و آنکه از دوزخ نمی ترسد از
حق تعالی می ترسد نه از غیر او و آنکه میته میخورد ماهی میخورد
و فتنه که دوست دارد اموال و اولاد است و شهادت به ندیده
که میدهد مراد بهشت و دوزخ است و آنکه حق را دشمن دارد موت است
و آنکه تصدیق یهود و نصاری میکند در ابطال مذهب یکدیگر
تصدیق ایشان میکند و آنچه او دارد و خدا ندارد زن و فرزند است
و آنچه نزد او هست و نزد خدا نیست ظلم است عمر منفعل شده بر خاست و فرق
مبارک حضرت را بوسه داده گفت یا ابا الحسن بعد ازین مرا با تو زندگانی
حرام باد و در روایت معتبره مسطور است که چون آیه کریمه وَلَبِثُوا
فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَمِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا را در شان اصحاب
کهف استماع کردند گفتند مدت مکث ایشان سیصد سال
نیست و جمیع اصحاب از جواب آن عاجز شدند بعرض حضرت امیر
مومنان رسانیدند حضرت فرمود که آنچه در قرآن کریم است موافق
توریت است و اصلا مخالفت ندارد چه نزد یهود سال شمسی معتبر است
و نزد عرب سال قمری و قرآن کریم بزبان عرب سیصد سال شمسی
و سیصد و نه سال قمری است و میر شافعی که یکی از علمای عامه است
در کتاب حیوة الحیوان نقل کرده که یکروز عمر در مسجد نشسته و جمیع
اصحاب حاضر بودند شخصی بر خواست و مسئله از عمر پرسید عمر از جواب
آن عاجز شد آن شخص گفت ما اشبه امرنا فیك بالاعرابی فی صیده

یعنی ای عمر چه شباهت دارد امر ما با تو و امامت تو در صید آن اعرابی و
صورت این را چنین نقل کرده اند که اعرابی بادیه نشین در صحرا گربه را دید
و هرگز چون گربه ندیده بود تعجب کرده در پی او شده و او را صید کرد
با خود گفت این را بشهر باید برد و بمبلغ کلی فروخت و عمارات القصور
ساخت و کوچ خود را بشهر نقل فرمود و باعزاز و اکرام گربه را بدروازه
بغداد بشهر برد شخصی باو رسیده گفت انی لك هذا السنور یعنی کجا
بهم رسانیده این گربه را اعرابی گفت صیدته و ازو در گذشت مردی
دیگر باو رسیده گفت انی لك هذا الهر گفت صیدته و چند گام دیگر رفت
دیگری رسید گفت انی لك هذا الخیطل گفت صیدته و چند قدمی دیگر رفت
شخصی گفت انی لك هذا الخیدع گفت صیدته چند گام دیگر رفت
دیگری گفت انی لك هذا ابو النیم گفت صیدته اعرابی ازین کنیتهای
مختلف مذکور خاطر خود جمع کرد که بهای تمام خواهد فروخت بردوش
گرفته میگردانید شخصی رسید که چرا گردانی و این گربه را چه میکنی اعرابی
گفت میفروشم آن شخص گفت ای احمق این گربه است و او را قیمتی
نیست اگر کسی را از ترحم بخاطر رسد نصف درهم بعنوان تصدق بتو خواهند
داد اعرابی ازین سخن آزرده شده او را بزمین زده گفت لعنت الله
علیك ما اکثر اسمائك و قلة ثمنك یعنی لعنت بر تو باد که چه نام بسیار داری
و قیمت اندك و نیز در روایت عامه و خاصه مروی شده که یکروز عمر
حکم کرد برجم زانیه حامله حضرت علی علیه السلام حاضر بود گفت یا ابن الخطاب

بتقدیر یکه ترا بدین زن سلطنت باشد بر طفلی که در شکم اوست چه سلطنت است
عمر سر در پیش افکنده گفت لولا علی لهلک عمر و نیز مرویست که یکروز
عمر بر منبر بوده منع کرده از تکثیر صداق زنی برخواسته گفت ای عمر ما را منع
میکنی بچیزیکه خدا تعالی ما را حلال کرده و فرموده و آتیتم احدیهن قنطارا
عمر شرمنده شده گفت جمیع مردم دانا تراز عمرند حتی زنان در خانهای خود
اما عجز عثمان لعین در حل مشکلات و بی بضاعتی او در نهایت
ظهور است و اعتراف در مواضع کثیره ازو مسموع شده از الجمله
روایتیست که صاحب کشاف در تفسیر سوره مبارک جمعه نقل
کرده که یکروز علی علیه السلم در مسجد نشسته بود که عثمان بمنبر رفته شروع در خطبه
کرد و چون الحمد لله گفت رعشه بر اندام او افتاده دیگر نطق نتوانست
کنود گفت ای مردمان ابو بکر و عمر شیخ قوال بودند و من فعالم
و از قول عاجزم بدانکه عجز نصوص خلافت در حل مشکلات دینیه و مسایل
ربوبیه از درجه شرح و بیان بیرونست با این مختصر همین قدر اکتفا است
پس از ضرب عقل و مذهب برهان چون روا است که جمعی با این مبلغ
علم قدم خلافت در بارگاه رسالت آرند و چگونه عقل توان نمود بقول
کسی که نداند که حکم او موافق حق است یا موافق حکم شیطان و قول کسیکه
هرگز چیونش سهو و خطا در حریم خاطر او عبور نیفتاده خبانچه اعظم شیاح اهل
خلافت شیخ ابو حامد غزالی در کتاب احیاء علوم گفته ما مذهب بصیرة من اهل
یخطئه علی قط یعنی کسی را که اندک بهره از بصیرت هست و بجواز و مع

عقل بهره دارد هرگز بتخطیه علی علیه السلم نرفته است با آنکه در مذهب عامه
تخطیه انبیا جایز است و نیز در کتاب منقذ من الضلال گفته است العاقل
یقتدی بسید العقلاء هو علی بن ابیطالب علیه السلم یعنی عاقل باید که اقتدا
کند به بهترین عقلا که آن علی بن ابیطالب است علیه السلم زهی حماقت و
وکوری بصیرت کسیکه ترک بهترین عقلا و باب مدینه علم رسول خدا
کرده بجهال چند اقتدا کنند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و تفسیق
ابی بکر و عثمان و تکفیر متابعان ایشان بقول امام اهل طغیان ابو حنیفه
بدانکه صاحب کتاب ملل و نحل محمد بن عبد الکریم که از اعاظم علمای اهل
خلافت و مجتهد و تمذهب ابو حنیفه است در کتاب مذکور در بیان
مذهب جارودیه که فرقه از فرق زیدیه اند نقل کرده که ابو حنیفه جارودیه
بوده و مذهب جارودیه آنستکه بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
امام بافضل علی بن ابیطالب است علیه السلم و رسول الله او را بوصف
بخلافت نصب نموده نه باسم یعنی وصف چند برای خلیفه و قایم
مقام خود ذکر فرموده که آن اوصاف حمیده مخصوص ذات شریف
امیر مومنان و امام متقیان علی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام است
و او را امامت و خلافت مخصوص ذات او خواهد بود
و چون ابو بکر و عمر و عثمان حقیقت علی علیه
السلم را میدانسته اند و بواسطه حب ریاست
تمکین آن نمیکرده اند پس فاسق باشند و اما

اهل سنت و جماعت را اعتقاد اینست که
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
امامت حق ابو بکرست کافرند چه این
سخن مخالف قول خدا و رسول اوست پس ظاهر
شد که ابوحنیفه الشیخ ثلثه را فاسق میدانند
و اهل سنت و جماعت را کافر دانند و درین
اعتقاد راسخ بوده تا وقتیکه مقر بسقر کشید چنانچه
در کتاب ملل و نحل مذکورست که معتصم ابوحنیفه
را بعلت تزید حبس کرده بود تا وقتیکه
یحیی خروج کرده او کشته شد حال او در
نشاء آخرت چگونه خواهد ابوحنیفه گفت
کاشکی من پیر تو می شدم و
ادراک این سعادت می نمودم
بعد از خروج یحیی و کشته شدن او معتصم
ابوحنیفه را از حبس اخراج کرد و این نوبت
او را بعلت تزید در حبس کرد تا فوت شد
و دلیل دیگر بر کفر اهل سنت اینست که ایشان
صفات الهیه را زاید بر ذات او میدانند و قایل بتعدد
قدما شده اند چنانچه امام فخر رازی با اصحاب خود

بحث کرده است که طرفه است که اصحاب
قایل بسه قدیم اند تکفیر کرده اند و خود قایل بنه قدیم
دیگر آنکه اهل سنت و جماعت افعال الله را معلل
و سید قاسم سمرقندی که از اکابر علمای ایشان
و در شرح صحایف ذکر کرده است که هر کس
باشد که افعال الله معلل بغرض نیست کافر نیست
کفر اهل سنت و جماعت بقول امام ایشان
بقول امام ایشان ثابت شد فلعنة الله علیهم
قولهم اجمعین تمت الرسالة الشریفة المسمی
بمنهاج المومنین بعون الله الملک المتعال
فی یوم الثلثا ثامن عشر ذی حجه
بعد العصر تمت
م م م م

قل يا ايها الكافرون

بسم الله الرحمن الرحيم

الكافرون لا اعبد ما تعبدون ولا

انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم

ولا انتم عابدون ما اعبد لكم دينكم

ولي دين

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد

ولم يكن له كفوا احد

... في شهر رمضان المبارك

۲۱۹

۲۲۵۵